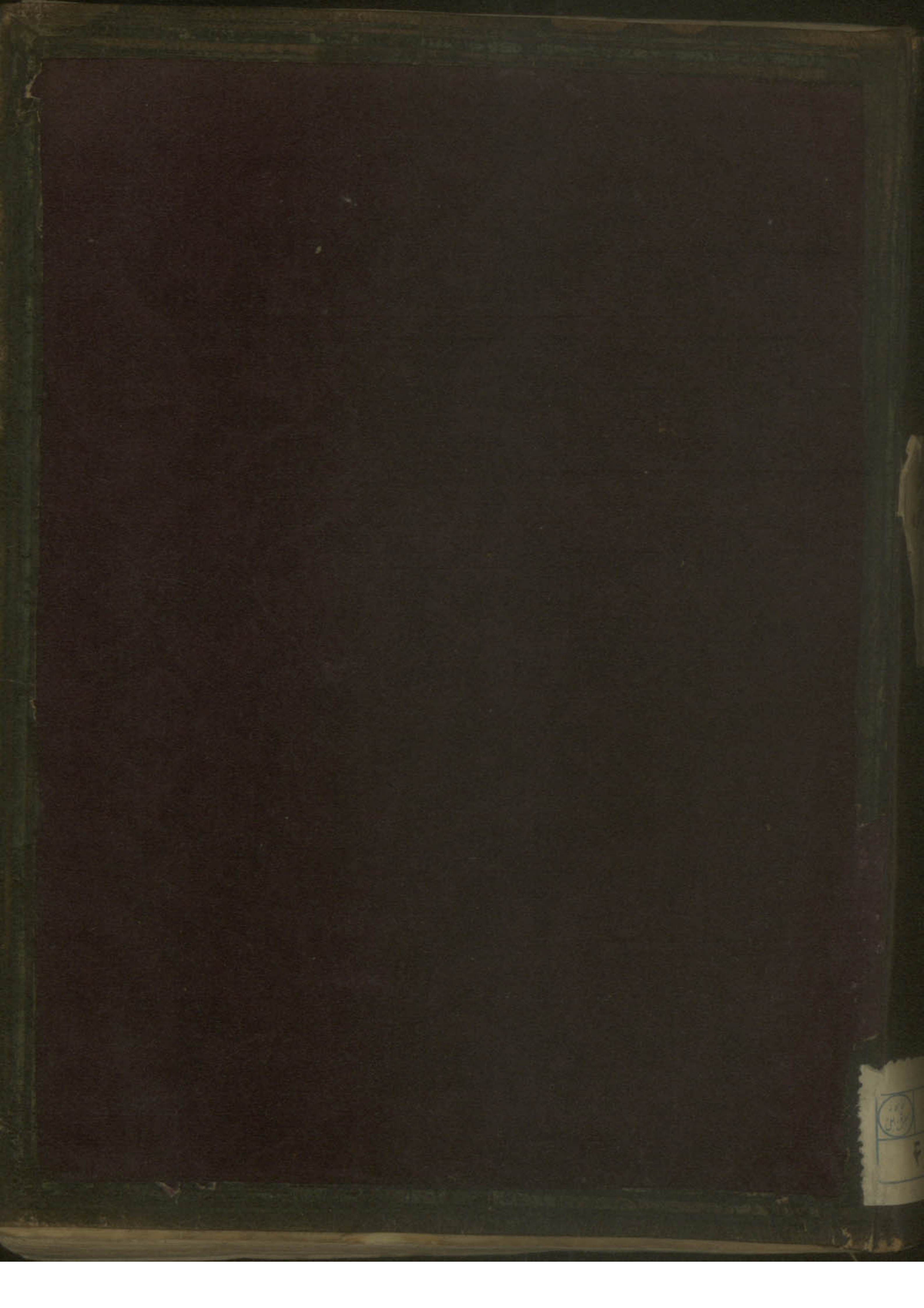
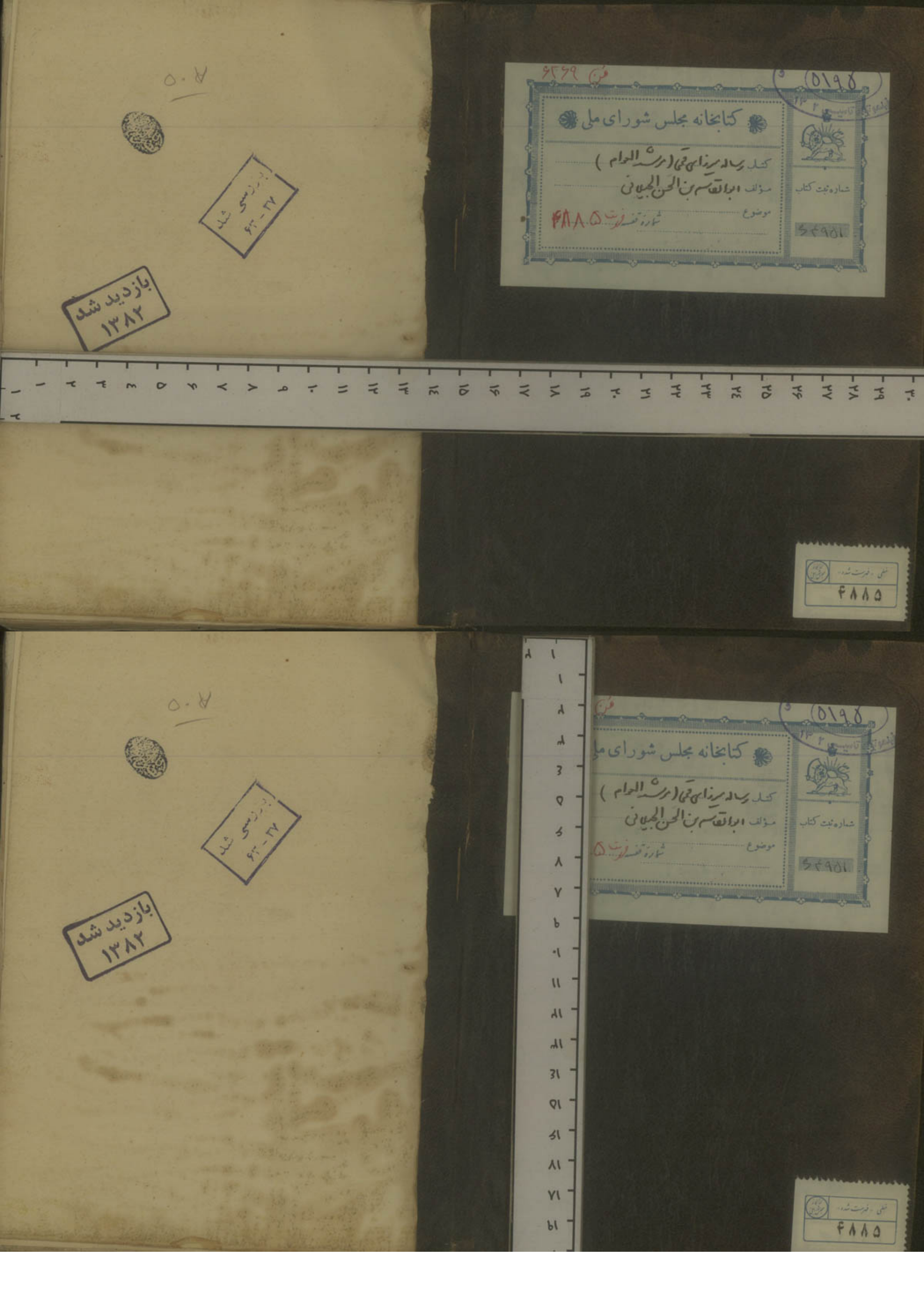
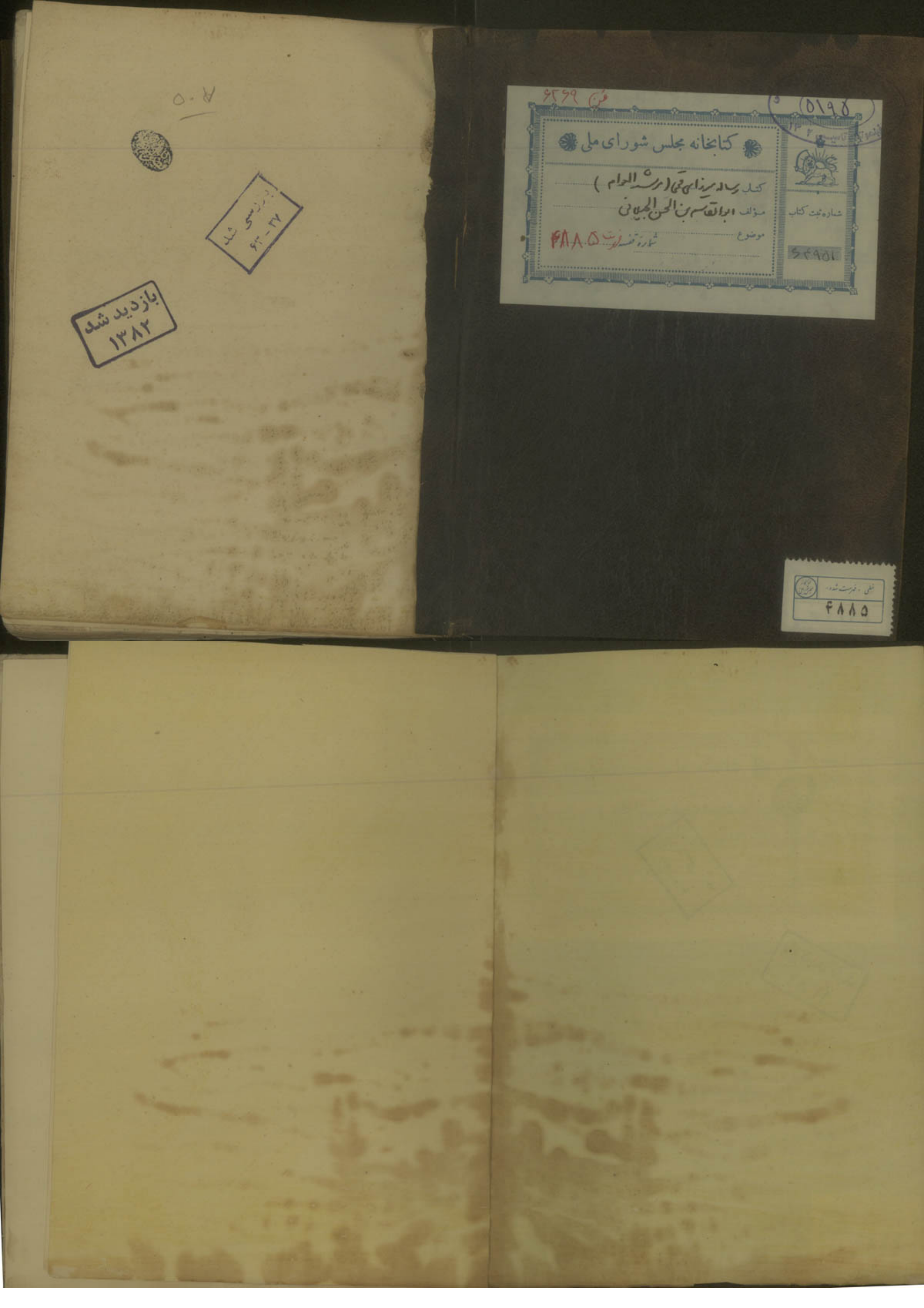
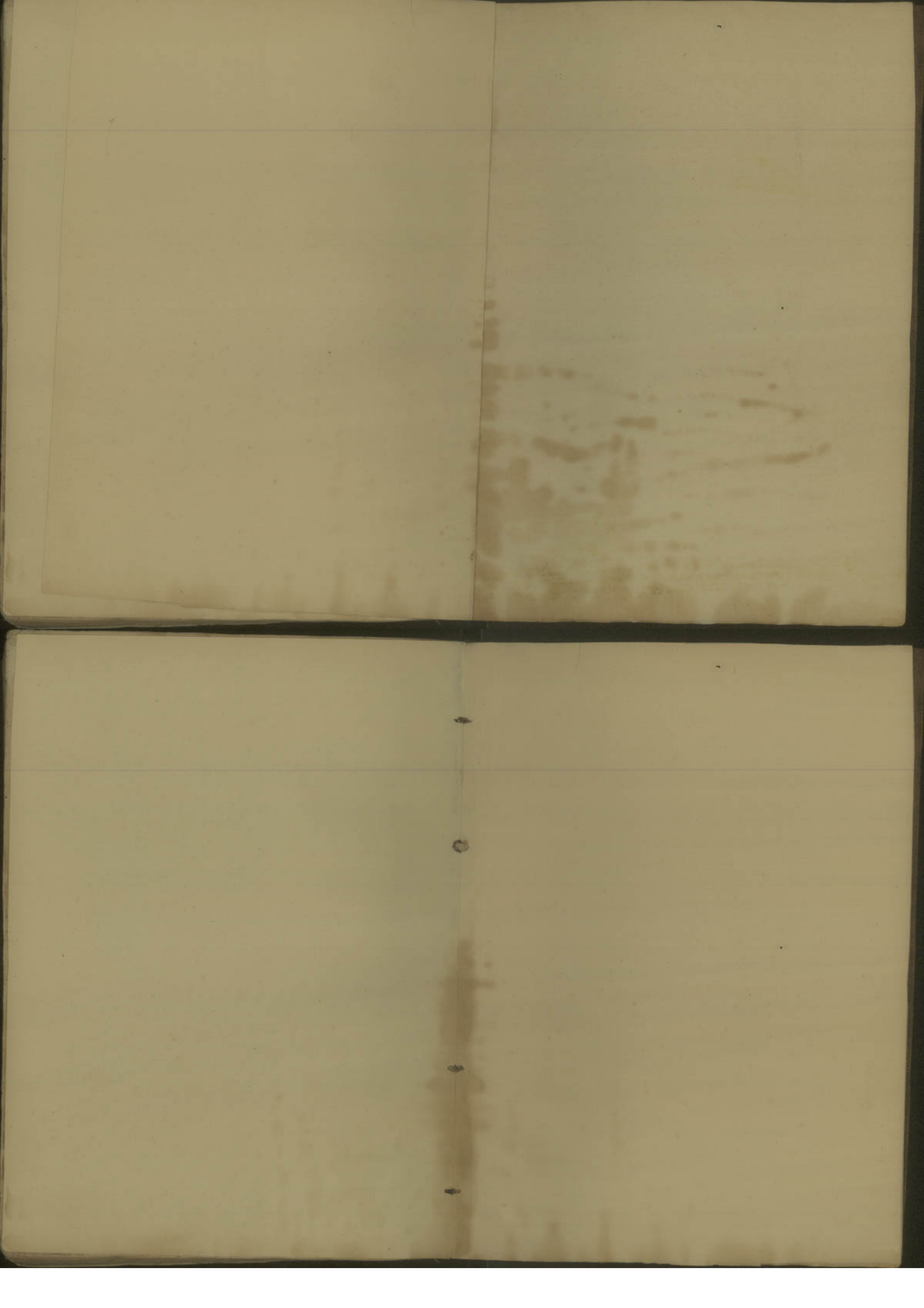




کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله میرزای قمی (مرشد العوام)
مؤلف ابوالقاسم بن الحسن الجیلانی
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲


کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله میرزای قمی (ارشاد العوام)
مؤلف ابوالقاسم بن الحسن الجیلانی
موضوع
شماره فهرست ۴۸۸۵
شماره ثبت کتاب
۶۴۹۵۱
۵۱۹۴
بازدید شد ۱۳۸۲
۴۸۸۵



جنت‌مکان میرزای قمی است رحمه الله

۱۱۰

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلم علی محمد و آله اجمعین اما بعد چنین گوید افقر عباد الله ابوالقاسم بن الحسن الجیلانی که این چند کلمه ایست در بیان مسایل عبادات حسب الاقتضای جماعتی از برادران دینی مرقوم قلم شکسته رقم میگردد و آنرا مسمی کردم بمرشد العوام و مرتب گردانیدم بچند کتاب **کتاب الصلوة**

چون نماز افضل اعمال بدنیه است و مقبولی آن شرط قبول سایر عبادات آنرا مقدم داشتم بر سایر عبادات و آن بر دو قسم است واجب و سنت و گاهی کراهت بر آن عارض میشود بسبب امور خارجه مثل نماز در حمام و امثال آن و نمازهای واجبی هفت است نمازهای یومیه و نماز جمعه و نماز عیدین و نماز آیات و نماز طواف و نمازی که بسبب نذر و شبه آن واجب شده باشد یا باستیجار لازم شده باشد و نماز میت و افضل افراد آن نماز پنجگانه است که در هر شبانه روز واجب بجا آوردن آن و نمازهای سنتی بسیار است و بعد از این مذکور خواهد شد و شرط وجوب نماز بلکه سایر عبادات بلوغ است و عقل و فهم پس طفل و دیوانه و انسان بیهوش و کسیکه در خواب باشد بر آنها تکلیفی نیست و اما اینکه قضای نماز و روزه بر آنها هست یا نه بعد از این مذکور خواهد شد بلی سنت است که اطفال را بنماز وادارند و آنها را بعبادت عادت بدهند و دور نیست که عبادت اطفال هم ثوابی باشد در ان عبادت و بلوغ دانسته میشود بیکی از چند چیز اول احتلام است و آن عبارتست از بیرون آمدن منی از فرج مرد یا زن در بیداری یا خواب دویم روئیدن موی درشت است در اطراف فرج مرد یا زن و موی زیر بغل و رانها اعتباری ندارد و بعضی از علما اعتبار بر روئیدن موی ریش هم کرده اند و خالی از قوت نیست

سیوم



سیوم تمام شدن سال پانزدهم است از برای مرد و تمام شدن سال نهم از برای زن و بعضی تمام شدن چهارده سال را در مرد کافی دانسته اند و بعضی بداخل شدن در سال چهارده اکتفا کرده اند و قول اول اقوی است پس هرگاه احتلام یا روئیدن مو حاصل شود انتظار تمام شدن سال را نباید کشید و هرگاه بآنها معلوم نشود سن را اعتبار میکنند و اما حایض شدن زن و حامله شدن او پس او نیز علامت بلوغ است جز اینکه علما اینها را علامت سبق بلوغ کرده اند و گفته اند هرگاه عقدی یا معامله از و صادر شود متصل بزمان حیض یا انعقاد نطفه آن معامله صحیح است و این در نزد حقیر خالی از اشکال نیست پس الحال شروع میکنیم در مسایل نماز و مقدم میداریم مقدمات نماز را و بعد از ان ملیبر دازیم بذکر حقیقت نماز و احکام آن و بیان آنها در ضمن چند قاعده میشود **قاعدهٔ اولی** در مقدمات نماز است و آن در ضمن چند منهج بیان میشود **منهج اول** در طهارتست و آن بر دو قسم است طهارت از حدث و آن حالتیست که مانع از دخول نماز است و ازاله آن محتاج بنیت است مثل بیرون آمدن بول و غایط و جنب شدن و حایض شدن و امثال آن و طهارت از خبث و آن عبارتست از نجاست و ازاله آن محتاج بنیت نیست مانند بول و غایط و خون و مثل آنها و مقدم میداریم مسایل طهارت از حدث را و آن بسه چیز حاصل میشود وضو و غسل و تیمم و بیان مسایل این هر دو قسم در ضمن چند باب میشود **باب اول** در وضو است و در ان چند فصل است **فصل اول** در احکام و اقسام و موجبات آن و در ان چند مطلب است **مطلب اول** وضو منقسم میشود بواجب و سنت و وضو واجب میشود از برای نماز واجب و طواف واجب و بجهة مس کتابت قرآن یعنی رسانیدن دست و بدن بکتابت آن هرگاه واجب شده باشد این مس کتابت بنذر یا شبه آن

پس بدرستیکه بر محدث حرامست مس کتابت قرآن وچنانکه وضو واجبست
از برای مذکورات شرط صحت آنها نیز هست وگاهی وضو واجب میشود بسبب
نذر و عهد و قسم **وبدانکه** وضو را وجوبی فی نفسه نمیباشد بلکه وجوب آن
از برای غیر است مثل نماز و طواف و تا وقت واجب داخل نشود بنیت وجوب
نمیتوان ساخت مگر وضوئی را بنذر و شبه آن واجب شده باشد اما هرگاه وقت داخل
شود و وضو داشته باشی پس اگر آن وضوئی را دارد از برای نماز واجبی یا سنتی ساخته
بوده یا از برای هر چیزی را بقصد رفع حدث در آن کرده باشی مثل وضو بجهت تلاوت قرآن
یا دخول مساجد یا از برای اینکه بر طهارت باشی و نحو آن پس بهمان اکتفا میتواند
بکند و وضوی دیگر در کار نیست بلکه هرگاه در نیت صریحاً قصد رفع حدث نکند بلکه قصد
فعلی را بکند که صحت آن یا کمال آن مشروط برفع حدث باشد مثل قراءة قرآن و امثال
آن آن نیز کافیست **واگر** آن وضوئی را دارد از این قبیل نباشد بلکه مثل وضوی تجدیدی
باشد پس هرگاه معلومش شود حدثی از او صادر شده بوده است و بعد از آن
وضوی تجدیدی ساخته بوده است در اکتفای بآن وضو اشکال است و احوط آنست که حدثی
بعمل بیاورد و بعد از آن وضو بسازد یا آنکه وضو بسازد از برای نماز بقصد قربة و نیت
واجب و سنت نکند و همچنین وضوئی را از برای آنکه بر طهارت ساخته باشد و بعد از آن معلومش
شود حدثی از او پیش از آن وضو واقع شده بوده است آنهم مثل وضوی تجدیدیست
**والحال** وضوئی را از برای خوابیدن بر طهارت ساخته باشد پس اظهر آنست که با آن وضو
نماز میتواند بکند **مطلب دویم** سنت است وضو در مواضع بسیار از جمله آنها وضو
از برای نمازهای سنتی است و طواف سنت و سایر مناسک حج و قرائت قرآن و مس
کتابت قرآن و با خود داشتن قرآن و دخول مساجد و مشاهد و از برای اینکه با وضو باشد





و از برای مهیا بودن بجهت نماز قبل از دخول وقت آن و ظاهر اینست که بهمین وضو وضوی
نمازهای واجب جایز است پیش از وقت بنیت سنت بکند و باید قصد او همین مهیا بودن برای نماز باشد
و اما اگر هوا سرد باشد و بجهة اینکه در تاخیر وضو تصدیعش میشود مقدم دارد در صورت
در صحت این وضو قبل از وقت اشکال است بلکه ظاهر صحیح نیست و ظاهر اینست هرگاه
داند هر در اول وقت نماز میسر نمیشود اما آن وقتی را میسرش میشود میخواهد مهیای آن
وقت باشد و وضو را قبل از وقت نماز بجهة مهیا بودن در وقتی را میسر شود میتواند بسازد
و همچنین سنت است وضو از برای طلب حوایج و زیارت قبور مؤمنین و نماز جنازه و از برای تجدید
تجدید در وقتیکه فاصله معتد به حاصل شده باشد از وضوی اول خواه با وضوی
اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنت است وضو از برای خوابیدن خصوصاً
در جنب و از برای جماع کردن محتلم و جماع بعد جماع و جماع کردن با زن حامله و جماع
کردن کنیزی بعد کنیزی دیگر و غسل دادن جنب میت را و از برای کسیکه میخواهد میت را
بقبر بگذارد و کسیکه غسل میت داده و خواهد میت را کفن کند و از برای ذکر حایض
در اوقات نمازها و از برای کسیکه قبل از استنجای بآب وضو ساخته باشد و از برای
کسیکه از او مذی آمده باشد از روی شهوة و از برای کتابت قرآن و سنت است وضو دادن
میت قبل از غسل **مطلب دویم** در بیان احداثی که موجب وضو میشوند و آن بول
و غایط کردن و بیرون آمدن بادست از مخرج معتاد و هرگاه مخرج معتاد مسدود شده باشد
یا اینکه مخرج او منحصر باشد در موضعی در غیر موضع طبیعی که خلقت انسان عادةً برآنست
آن نیز موجب وضو میشود اما با در را از جای دیگر بیرون آید مثل سوراخی که از زخمی
حاصل شده باشد و اما موضع طبیعی بر حال خود باشد پس بطلان وضو در اینجا
معلوم نیست و همچنین بادی را از ذکر مردی یا قُبُل زن بیرون آید موجب وضو نیست

**و از جمله** موجبات خوابیست را بر عقل و هوش غالب شود و آن در وقتیست
را گوشش چیزی نشنود و همچنین بیهوشی و دیوانگی و مستی از جمله موجبات وضواند
بتفصیلی را بعد مذکور خواهد شد و اکثر علما حیض و نفاس و مس میت را نیز از موجبات
وضو دانسته اند و حکم کرده اند باینکه بغسلی را بجهة این امور کرده باشد به تنهائی
نماز نمیتوان کرد بلکه باید وضو هم بسازد پس هر یک از این امور باعث این میشود که حدث
اکبر و حدث اصغر هر دو حاصل شود که غسل رافع حدث اکبر است و وضو رافع حدث
اصغر و تحقیق در این مسئله در نزد حقیر اینست که اینها باعث حدث اصغر نمیشوند پس
اگر فرض کنیم را زنی حامله باشد و وضو داشته باشد و وضع حمل او بشود و قلیل خونی
ببیند و پاک شود و از او حدثی یکی از موجبات سر نزده باشد غسل نفاس میکند و نماز
میکند دیگر وضو نمیخواهد و همچنین مس میت و اما حیض پس آن چونکه از سه روز کمتر نمیشود
و نزدیک بمحالست را در این مدت سه روز موجب وضوئی از او سر نزند پس اینکه
حکم بوجوب وضو با غسل حیض میکنیم بجهة آن احداث است نه بجهت حیض و همچنین
نفاس نظر بغالب احوال بجهة آنکه حق اینست را این غسلها مسقط وضو نیستند
چنانکه بعد از این خواهیم گفت **حاصل** اینکه اگر با حیض و نفاس یا مس میت حدثی
دیگر مثل بول و غایط و خون و غیر اینها حاصل شده باشد وضوئی در کار نیست اما وضو
ساختن احوط است **مطلب سیم** هرگاه کسی یقین طهارتی از و بعمل آمده باشد
خواه وضو خواه غیر آن و بعد از آن شک کند در حدث بنا بر طهارت میگذارد و بهمان
طهارت اکتفا میکند بلکه هرگاه اعتقادش این باشد را با آن طهارت نمیتوان نماز کرد
و تا باز وضو بسازد فعل حرام کرده است و همچنین هرگاه یقین بحدث داشته و شک
کند در آنکه بعد از آن طهارت بعمل آمده یا نه در حکم محدث است و واجبست را طهارت



بعمل آورد و هرگاه یقین دارد را از او حدثی و طهارتی حاصل شده مثل اینکه
جزم دارد را هم بول کرده و هم وضو ساخته اما نمیداند کدام پیش و کدام بعد بوده است
اقوی آنست را در حکم محدث است و واجبست که وضو بسازد **مطلب چهارم** مشهور اینست
را کسی را آزار سلس البول داشته باشد و ممکنش نباشد را بول خود را نگاه دارد
از برای هر نماز وضوئی بسازد و بجهت محافظت از زیادتی نجاست کیسه یا کهنه پاره
را مجری بول را ملاحظت کند از تعدی با خود داشته باشد و بعضی گفته اند یک وضو
نمازهای بسیار میتواند کرد و بعضی گفته اند ظهر و عصر را با هم جمع کند و یک وضو از برای آنها کافیست
و همچنین مغرب و عشاء و احوط قول اقوی قول مشهور است و همچنین اظهر در کسیکه آزار شکم
داشته باشد و نتواند خود را نگاه دارد از غایط یا باد اینست را از برای هر نماز
وضو میسازد و اولی آنست که صاحب سلس و بطن هرگاه دانند که از برای ایشان زمانی میسر میشود
را نتوانند نماز را تمام با وضو بکنند انتظار آن زمان را بکشند و در این صورة را چنین زمانی
میسر شود از برای کسی را آزار شکم دارد یا اینکه اتصال آمدن غایط و ریح برطرف شود
قبل از شروع در نماز و ناگاه در بین نماز از شکمش چیزی بیرون آید مشهور آنست را وضو
بسازد و از همانجا که گذاشته است تمام کند مگر اینکه بدانند را میتوانند را خود را بمقدار نماز
نگاه دارد پس وضو بسازد و از سر گیرد چنانکه علامه فرموده است و دور نیست
را مذهب مشهور هم این باشد و همچنین ناگاه آمدن بول در آزار سلس البول را
جماعتی از علما گفته اند را وضو بسازد و از همانجا بنا بگذارد و بعضی گفته اند را اگر تواند
بمقدار نماز خود را محافظت کند وضو بسازد و نماز را از سر گیرد و طرف احتیاط را در اینها
مسایل نگاه دارد و مدار اینها بخبر راه دارد **فصل دویم** در احکام و آداب خلا
رفتن است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست پوشانیدن عورة از کسی را حرامست

در نظر کند بعورة و آن غیر زن و کنیز و طفل است بلکه ستر عورة از غیر همیشه واجبست
و عورة در مرد ذکر است و خصیها و مخرج غایط و عورت زن هم قبل است و دبر است که واجبست
در پوشاندن از غیر شوهر و آقا هر چند که سایر بدن را از غیر محارم هم باید پوشید و اظهر آنست
که حرامست در حال بول و غایط کردن بلکه در حال استنجا هم رو بقبله نشستن و پشت بقبله نشستن
و معتبر رو کردن و پشت کردن بجمیع بدنست پس اگر کسی رو بقبله بنشیند و سر عورة را از قبله
بگرداند فایده ندارد و اظهر آنست که این حکم در صحرا و غیر صحرا یکیست مطلب دویم واجبست شستن
مخرج بول بآب و بعضی از علما گفته اند هر گاه آب میسر نشود سنگ و کهنه و مثل آنها را بجهت
ازاله بول بکنند و دلیلی بر آن ظاهر نیست و لیکن احوط است و اظهر آنست دو مرتبه شستن
یعنی همینقدر که آب را بر آن موضع جاری سازد هر چند بسیار کم باشد با زوال عین
نجاست کافی است و بهتر آنست که دو مرتبه بشویند و هر گاه ازالهٔ عین بدون دست
مالیدن نشود دست مالیدن در کار نیست و هر گاه ضرور باشد مثل آنکه مخرج بلزجی
یا چیز لغزنده آلوده باشد و تا دست نمالی پاک نمیشود دست بمالد واما مخرج غایط
پس در اینجا مختار است در میانه شستن بآب و استعمال کردن جسم طاهری مثل سنگ
و کلوخ و کهنه و پنبه و غیر اینها بشرطی که ازاله عین نجاست بکند و اظهر آنست در پاک
شدن نجاست کافیست هر چند بیکبار مالیدن باشد و احوط آنست سه مرتبه بمالد
هر چند بسه طرف یک سنگ یا یک کهنه باشد و احوط از این آنست که سنگ و نحو آن
هم سه عدد باشد و بسه طرف یک جسم اکتفا نکند و جمعی واجب دانسته اند این را و آن ضعیف است
و زوال اثر واجب نیست یعنی آن نرمی و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد واما رنگ
پس ماندن آن در استنجای بآب هم ضرر ندارد و اینکه گفتیم در استعمال جسم
طاهر کافیست در وقتیست که نجاست از موضع معتاد تعدی نکرده باشد





و اگر تعدی کرده بغیر آب بهیچ چیز پاک نمیشود و باید بآب ازاله عین و اثر همه را بکند و شستن
اندرون و داخل کردن انگشت و پنبه و غیر آن در کار نیست و حرامست استنجا کردن
باستخوان و سرگین و خوردنیها مثل نان و میوه و هر چیزی که در نزد خدا احترام داشته
باشد مثل ورق قران یا دعا یا تربت مقدسه بلکه بعضی از اینها منجر بکفر میشود اما اگر عصیانا
چنین کاری از او سر بزند پس اظهر آنست که موضع پاک میشود و اما فعل حرام کرده است
و بعضی گفته اند پاک نمیشود مطلب سیم سنت است که در حال خلا نشستن شخص او
مخفی باشد بآنکه داخل خانه یا خیمه بشود یا در گودی داخل شود یا دور برود که کسی
او را نه بیند و سنت است پوشیدن سر و قناع بر سر انداختن و مقدم داشتن
پای چپ در وقت دخول و پای راست در وقت بیرون آمدن بعکس مکان شریف
مثل مسجد و غیر آن و بسم الله گفتن و خواندن دعاهای وارد شده است در وقت
دخول و کشف عورة و در وقت نشستن و در وقت بول و غایط کردن و در وقت نظر
کردن بآنچه از او بیرون می آید و در نزد فارغ شدن و وقت بیرون آمدن و دست بمالد
بر شکم در وقت بیرون رفتن و دعای وارد شده بخواند و سنت است که سنگ و مثل آن
که برای طهارت میخواهد پیش از وقت مهیا کند و اول استنجا از غایط بکند بعد از آن از بول
و افضل آنست که در جائی که بغیر آب میتواند اکتفا کند باب استنجا کند و اکمل از این آنست
که اول بسنگ و امثال آن استنجا کند بعد از آن بآب و سنت است که آن سنگها را
کسی استعمال نکرده باشد و طاق باشند نه جفت و سنت است استبرا از بول بجهت آنکه
بعد از آن اگر رطوبت مشتبهی ظاهر شود جامه او نجس نشود و وضو او باطل نشود
و کیفیت آن بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی مطلب چهارم مکروهست رو کردن بباد
و پشت کردن و ظاهر آنست که این حکم مخصوص بول نیست بلکه در غایط هم چنین است



و مکروهست که روی فرج خود را بقرص آفتاب یا ماه بکند و مکروه است بول کردن در زمین
سخت و در آب خصوصا آب ایستاده بلکه کردن غایط در آب هم مکروه است و مکروهست
نشستن در مواضع لعن مثل سر راهها و جائی که مردم آب بر میدارند مثل کنار نهرها
و سر چاهها و در خانها و مسجدها و جاهای قوافل و منزلها که فرود می آیند و در زیر درخت
میوه دار خصوصا در وقتی که میوه در او موجود باشد و در سوراخ حشرات مثل مورچه و موش
و غیر آنها و بر سر قبر و در میان قبرستان و در حال ایستادن و مکروهست بلند کردن بول را
در هوا و طول دادن نشستن بر خلا و مسواک کردن در خلا و حرف زدن بغیر از ذکر خدا و آیة الکرسی
و حکایت اذان و چیز خوردن و آشامیدن و استنجا بدست راست کردن و بدست چپ
هر گاه در او انگشتری باشد که بر او اسم خدا باشد بلکه داخل شدن بخلا در حالی که این انگشتر
در دست او باشد بلکه اسماء انبیا و ائمه و فاطمه علیهم السلم نیز چنین است و این در وقتیست که علم بهم رسد
که نجاست باسامی شریفه میرسد و اگر نه حرامست فصل سیوم در کیفیت وضو است و در آن چند
مطلب است مطلب اول واجبست در وضو شستن رو و دستها تا مرفق و مسح سر و مسح پاها
اما رو پس حد آن از جهة طول از رستنگاه موست تا باخر زنخ و از جهة عرض آنقدر است
که فرو گیرد آنرا انگشت بزرگ و انگشت میانه و هر قدر از شقیقه که داخل این شود واجبست شستن
و اما همه آن واجب نیست و همچنین عذار و آن موئیست که از آخر شقیقه میروید تا آخر نرمه
گوش و همچنین عارض و آن موئیست که از آخر عذار میروید در طرفین رو و هر قدر از اینها داخل
حد مذکور باشد باید شست و هر قدر خارج باشد واجب نیست و اما مواضع تحذیف
و آن جائیست که مو میروید در دو طرف پیشانی پس آن نیز چنین است و غالب آنست
که دو انگشت مذکور آنها را فرو میگیرد و اما نزعتان یعنی آن دو سفیدی که در دو طرف
پیشانی سر است و در دو جانب پیشانی که مو ندارد پس شستن آنها واجب نیست



و معتبر حال مستوی الخلقه است پس کسی که پیش سر او مو نروئیده باشد آبرا بفرق سر بریزد و کسی
که در موی سر او نزدیک ابرویش رسته آنهم اکتفا بشستن پائین مو نکند
بلکه مراعات آن معنی را بکند که آن شکلی که اغلب مردم بآن شکلند از آنجا بشوید
و همچنین در انگشتان هم صورت بجهة آنکه بعضی هستند که انگشتان بسیار بلند و روی بسیار
باریک دارند و بعکس این هم میباشند و آنها نیز ملاحظه میانه حال مردم را بکنند و واجبست
که ابتدا از بالا بکنند در شستن و آبرا از دم مو بریزد و سرازیر بشوید تا بمنتهای زنخ
و حدی که از برای رو قرار داده ایم اندکی از اطراف رو بر آن بیفزاید از باب مقدمه واجب
تا خاطر جمع رو را شسته باشد و واجبست در وضو که آبرا به بشره مو برساند
خواه ریش و خواه ابرو و خواه غیر آن همان شستن ظاهر کافیست و بعضی گفته اند هر گاه
مو تنک باشد بنحوی که پوست رو در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجبست که آبرا
به بشره مو برساند و اقوی قول اول است اما این قول احوط است واما دستها
پس حد آنها از مرفقهاست تا سر انگشتان و واجبست که مرفق را داخل کند
و از مرفق سرازیر بشوید تا سر انگشتان و قدری بالاتر از مرفق بشوید تا خاطر جمع واجب
بعمل آمده باشد و اگر دست مو داشته باشد آبرا به بشره مو برساند دست مثل رو نیست
و همچنین باید هیچ حایلی در بدن نباشد و هر گاه انگشتر تنگی یا زنجیری یا امثال آن مثل دست
رنج زنان در دست باشد و آب در زیر آن روان نشود آنها را حرکت بدهد و آبرا در تحت
آن داخل کند و شستن ناخنها واجبست هر چند بلند باشد و زیر ناخن تا حدی که ظاهر است
و بچشم دیده میشود واجبست شستن و زیاده بر آن چیزی واجب نیست پس هر گاه چرک
یا گل در زیر ناخن باشد اگر مانع از رسیدن آب بظاهر باشد واجبست ازاله و اگر
در باطن باشد مانعی ندارد و سیاهیهای قلیلی که نازکست و در ریشه ناخنها پیدا میشود

از چرک یا دود و مانع رسیدن آب نیست واجب نیست شستن آنها و اگر در بدن خود
مانعی به هم رسد و احتمال داشته باشد که بعد از وضو بهم رسیده باشد ظاهر آنست که وضو
صحیح است و اگر دست کسی را بریده باشند پس اگر قدری از استخوان بازو هم بر جا نمانده است
و مرفق بالمره در میان نیست پس شستن آن دست از دوش ساقط است باتفاق علما
و همچنین هرگاه از پای مرفق بریده باشند و قدری از استخوان ساق باقی مانده باشد
او هم باید آن دست را بشوید باتفاق علما و اما اگر استخوان ساق تمام بریده باشد و استخوان بازو
تمام بر جا باشد احوط آنست که آن سر استخوان را بشوید چنانکه حدیث صحیحی دلالت بر آن
دارد هر چند وجوبش معلوم نیست نظر باینکه بعض علما دعوی اجماع کرده اند بر عدم وجوب آن
**و اما مسح سر** پس آن واجب است در پیش سر و مسمی کافیست مثل اینکه سر انگشت بقدر
ناخنی بمالد و بعضی واجب دانسته اند بقدر موضع سه انگشت را هر چند بیک انگشت مسح کند
و از بعضی ظاهر میشود که کمتر از مقدار یک انگشت را جایز ندانسته اند و اقوی قول اول است
و افضل و احوط اعتبار سه انگشت است و محتمل است که موضع سه انگشت از جانب
طول سر مراد باشد و محتمل است که از جانب عرض و هر یک ازین دو احتمال از کلام
بعض علما ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود یا ملاحظه بکار بردن خود سه انگشت
که حاصل میشود باین نحو که سه انگشت را بطول بگذارد بر عرض سر بقدر عرض یک انگشت
انگشتها را پایین کشد و مسح سر را از بر و سر را بالا هر دو میتوان کشید هر چند ابتدا
از بالا کردن بهتر است **و اما مسح پاها** پس آن در پشت پا واجب است و حد آن
از سر انگشتانست تا کعبها و مسمی مسح در آن کافیست و در اینکه واجب نیست
عرض پا تمام مسح شود ظاهرا خلافی نیست و اما طول آن پس دعوی اجماع شده که واجب است
در پا به منقطع نشود و خط متصل از سر انگشتان تا بکعب برد و افضل و احوط آنست





که تمام پشت پا را بتمام کف دست مسح کند اما وجوبش معلوم نیست و ظاهرا نیست
و جایز است مسح از کعبین تا سر انگشتان نیز اما احوط آنست که ابتدا از سر
انگشتان بکند و مراد از کعبان آن برآمدگیست که در پشت پاهاست بنا بر مشهور میان علما
و بعضی گفته اند آن کوزیست بالاتر از آن برآمدگی که در مفصل پاهاست یعنی
آنجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل باصل قدم میشود و اقوی قول اول است
و احوط آنست که خود کعب را هم داخل مسح کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا آن کوزی
بلکه خود کوزی را هم داخل کنند و ظاهر آنست که مسح مطلق دست صحیح است
اما بهتر آنست که انگشتها را در مسح سر بکار برد و در مسح پاها اولی آنست که بکف مسح کند
و اگر متعذر باشد به پشت دست مسح کند و اگر متعذر باشد بذراع مسح کند
و در مسح به پشت دست و ذراع اگر تیمم هم بکند احوط است و ظاهرا نیست که واجب باشد
که مسح پای راست را بدست راست بکند و مسح پای چپ را بدست چپ و بدون
عذری غیر این نکند و واجب است آنکه مسح بتری آب وضو باشد و اگر آب تازه بردارد
و مسح کند وضو باطل است و اگر در دست تری باقی نمانده باشد در هر عضوی از اعضای
سابقه که رطوبت باشد از آنجا تری بگیرد و مسح کند هر چند آنچه باشد که برقدری از ریش باشد
که زیاده است از قدری که واجب است شستن آن در وضو که در وقت شستن رو آب
بآن میرسد در عادت و اما آنچه که باطراف عمامه و کلاه و مانند آن میریزد پس آنرا
آب وضو نمیگویند و بآن مسح نمیتوان کرد و این حکم تفاوت نمیکند در جائی که فراموش
کرده باشد مسح را و بعد از آن بخاطرش آید یا بدون فراموشی بلکه هر چند دست
تر باشد و باز از عضو دیگر آب بردارد هم باکی نیست و اما هرگاه همه عضوها
خشک شده باشد پس واجب است اعاده وضو و اما اگر هوا بسیار گرم باشد

یا باد شدیدی باشد که اعاده هم ممکن نباشد اگر ممکن شود که قدری از دست چپ را
بگذارد که در آخر در کمال سرعت آب بآن قدر بریزد و بشوید و بآن تری مسح کند
بکند و اگر این هم ممکن نباشد در اینصورت مشهور آنست که جایز است با آب
تازه مسح کردن و احوط آنست که تاخیر وضو بکند تا زمانی که امید رفع عذر باشد
یا اینکه جمع کند مابین وضو و تیمم و هر دو را بقصد قربت بکند و هرگاه در سر یا پا تری باشد
پس اگر تری وضو که در دست است زیاده بر آن تری باشد باکی نیست مسح کردن
بلکه دور نیست که هرگاه زیاده بر آن هم نباشد صحیح است اما احوط آنست که آن تری را
بخشکاند یا کم کند و در مسح نیز شرط است که حایلی بر سر و پا نباشد مثل عمامه و مقنعه
و حنا مگر اینکه حنائی باشد که لب بر رفته و نازکی مانع از مسح نباشد و موی پیش سر
مانع نیست مادامی که بسیار دراز شده باشد که از حد خود در رفته باشد اگر چنین باشد
بر بیخ موها مسح کند و هرگاه موی غیر پیش سر جمع شده باشد و به پیش سر آمده باشد
بر او مسح جایز نیست و همچنین اگر حایلی در پا باشد از کفش و چکمه و غیر آن مگر از برای
تقیه یا خوف سرما یا از دزد و قطاع الطریق و باز ماندن از رفقا که در این صورتها جایز است
مسح کردن بر چکمه و هرگاه عذر زایل شود در اکتفا باین وضو اشکال است و احوط
اعاده وضو است بلکه احوط آنست که این وضو را بشکند و وضوی تازه بسازد **مطلب دویم**
واجب است در وضو ترتیب باین نحو که اول رو را بشوید بعد از آن دست راست را و بعد از آن
دست چپ و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح پاها و اقوی در نزد حقیر اینست که واجب است
مقدم داشتن پای راست بر پای چپ و مشهور علما اینرا سنت میدانند و حدیثی در احتجاج
از صاحب الامر صلوات الله و سلامه علیه روایت شده است که مضمون آن اینست
که هر دو را با هم میتواند مسح کند و اما اگر از هم جدا کند واجب است که پای راست را مقدم دارد



و فتوی صریحی از احدی از علما بر این مضمون در نظر نیست و اگر ترتیب را فراموش کند
پس باید که برگردد و ترتیب را بعمل آورد پس اگر اول دست را بشوید و رو را فراموش
کند باید که برگردد و رو را بشوید و بعد از آن دست راست را بشوید و همچنین
اگر دست راست را فراموش کرده باشد و دست چپ را بشوید بعد از آن بخاطرش
آید برمیگردد و دست راست را میشوید و بعد از آن دست چپ را میشوید و همچنین باقی
در یکصورت اشکال است و آن اینست که رو را بشوید و بعد از آن دست چپ را بشوید
و بعد از آن دست راست را از بعضی از روایات معتبره ظاهر میشود که برگردد و دست
راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و بعضی دیگر دلالت میکند بر اینکه
دو مرتبه شستن دست راست در کار نیست و ظاهر اینست که فتوی علما بر این باشد
چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و احوط آنست که چنین کند و وضو را اعاده کند **مطلب سوم**
واجب است موالات در وضو یعنی اجزای وضو را از هم متفرق نکند و حدی که اکثر علما
از برای این قرار داده اند اینست که باید در هر عضوی شروع کند پیش از اینکه
خشک شود اعضای سابق بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیر کردن بخشکد خواه
بسبب تمام شدن آب در میان یا بسبب نسیان یا غیر آن باشد پس آن اتفاقی است
که مبطل وضو است و اگر از جهت تفریق و دیر کردن نباشد بلکه بسبب باد یا گرما یا غیر
اینها باشد پس در اینجا جمعی قائل شده اند که مبطل نیست و این قول دور
نیست اما احوط اعاده است و این سخن در غیر مسح است اما در مسح پس حکم در آن
بطلانست بجهت آنکه محتاج میشود بآب تازه و مسح بآب تازه جایز نیست و آنچه
مذکور شد در غیر حال ضرورت است مثل گرمای بسیار شدید یا باد شدید و اما در صورت
ضرورت پس مسح و غیر مسح همه مساویست در اینکه خشکیدن ضرر ندارد و بیش از این

حکم مسح را ذکر کردیم وجمعی دیگر از علما موالات را باینمعنی که گفتیم تفسیر کرده‌اند و علاوه براین
اعتبار متابعت را هم کرده‌اند یعنی تفریق میان اعضا نکنند و در پی همدیگر بکنند و دلیل
آن محل گفتگو است بلی اگر تفریق بحدی حاصل شود که اهل عرف دین داران بگویند
که این شخص وضو نمی‌زد و از وضو دست برداشته است و بگویند چنین وضو را
وضو نیست پس در اینجا ظاهر حکم ببطلانست هرچند تری باقی باشد مگر در آنجا که
در احادیث شامل آن باشد مثل صورتی که مسح را فراموش کند و مشغول امر دیگر شود
هرچند داخل نماز شده باشد و بخواندن و غیرها مثل آنکه در موارد آن اخبار هم سلب اسم
وضو نمیتوان کرد و در موارد آن اخبار هم اکتفا بهمین صورة میکنیم و بدانکه اکثر علما
اعتبار خشک شدن همه اعضای سابقه را کرده‌اند باینمعنی که اگر تری در هر یک از اعضای
سابقه باقی باشد کافی است هرچند تمام آن عضو هم تر باشد و بعضی گفته‌اند باید آن عضو
سابق متصل باین عضو تر باشد و بعضی گفته‌اند باید همه اعضای سابق تر باشد و اقوی
قول اول است مطلب چهارم شرط است در وضو نیت و مراد از نیت قصد فعل
مامور به معین است که ممتاز باشد از غیر تقربا الی الله و کافیست از برای او اینکه داعی و باعث
بر فعل همان معنی باشد یعنی کردن آن فعل معین از برای خدا او را برای امر واداشته باشد
هرچند در وقت کردن فعل اینمعنی را بخاطر نگذرانده باشد پس هرگاه پیش از وقت فعل را
معین کند باینمعنی که منظورش اینست که مثلا وضوئی بسازد بعد از آنکه از وحدث
سر زده از برای نماز ظهر از برای خدا و بعد از بدنی می‌آید که وضو بسازد و همان معنی
که در نظر داشته باعث اینست که او را برای فعل بیدار کرد پس همان کافی است
و ضرور نیست که در وقت آب ریختن بر رو بخاطر بگذراند که وضو میسازم از برای رفع
حدث از برای مباح شدن نماز بلی هرگاه غافل باشد بالمره از آنچه منظور داشت



در این صورت البته باید خود را متذکر بکند و لکن همان مجملا که بخاطرش آمد کافیست
دیگر بتفصیل یکی یکی در خاطر درآوردن این اخطار بفعل در کار نیست و همین معنی
است که حکم است که فقها گفته‌اند یعنی باید در حین فعل نیت خلاف منظور
خود را نکند و همان چه منظور داشت همان او را باعث بر تمام آن فعل باشد و ضرور نیست
که در هر جزء نماز بخاطر بگذراند که نماز میکنم یا وضو میسازم از برای خدا که این نزدیک
بمحال است و منافی حضور قلب مطلوب در عبادات است و قصد وجوب و سنت و رفع حدث
و اباحه نماز و ادا و قضا و غیر اینها هر یک از اینها اگر مدخلیتی در تعیین عبادت دارد باید قصد
بکند باینمعنی که قصد آن فعل با آن صفت معینه او را و امیدارد بر آن عبادت مثل اینکه
شخصی است نماز قضا گذار و نافله گذار در اول طلوع صبح از نماز شب فارغ شده
و نماز قضا هم میکند و میخواهد نماز صبح را بکند پس اینچنین شخص باید قصد بکند که نماز صبح
میکنیم یا نافله صبح میکنیم یا نماز قضای صبح و هرگاه در نزد او یکی از اینها معین است و بر میخیزد بهمان
بهمان قصد دیگر در حال تکبیر احتیاج بخاطر گذرانیدن نیت تکبیر را بگوید و اما اگر معین
نکند تا وقتیکه برخواست بنماز پس باید در آنحال معین بکند و بعد از آن تکبیر بگوید و همچنین
در وضوی واجب و سنت و غیر آن پس معلوم شد که مقارنه نیت که علما گفته‌اند که باید
نیت متصل بعبادت باشد اگر مراد ایشان اینست که در همه حال باید نیت را بخاطر
بگذرانند در وقت شروع بنماز یا وضو پس آن دلیلی ندارد و اگر مراد اینست که غافل از آنچه
منظور او بود نشود و نیت خلاف آن نکند پس صحیح است و اما اگر آن عبادت معین است
و اشتباه و تردیدی نیست میانه دو عبادت که باید تعیین کند پس در آنجا احتیاج بتعیین
هم نیست مثل اینکه کسی هرگز نافله نمیکند و نماز قضا هم و همیشه صبح از خواب
که بر میخیزد نماز صبح را میکند آن شخص همینکه میداند که نماز صبح امروز را میخواهد بکند از برای خدا

فارغ هم
نمیکند صبح

در اینکه محل نیت و اعتبار نیت

کافیست که تکبیر بگوید دیگر نیت قضا و ادا و واجب و سنت نمیخواهد بلکه هرگاه تردد داشته باشد
که آفتاب طلوع کرده است یا نه کافیست که قصد نماز صبح آنروز را بکند دیگر نیت ادا و قضا
در کار نیست و همچنین کسیکه هرگز وضوی تجدیدی نمیسازد و وضو از برای آمدن حدثی نمیسازد
و همچنین هرگاه بر کسی مشتبه باشد که آیا غسل جمعه واجبست یا سنت بگوید غسل جمعه میکنم
از برای خدا و نیت وجوب و استحباب در کار نیست خلاصه اینکه قاعده اینست
که هرگاه افعال مختلفه باشند در نظر و تو خواهی یکی از آنها را بکنی باید در نزد تو معین باشد
که این کدام یک از آن افعال است و هرگاه فعل منظور تو منحصر است در یک فعل دیگر احتیاج
بقصد چیزی دیگر نیست و مراد از قصد قربة کردن فعل برای خدا آنست که منظور این
باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است میکنیم یا از برای اینکه خدا مرا عذاب نکند
یا از برای اینکه خدا ثواب بمن بدهد و آنچه غالبا از عوام الناس بلکه از اکثر از خواص
حاصل میشود همین است و بهتر از این آنست که از برای اینکه این عمل شکر الهی است
و موجب تعظیم اوست میکنیم و از این بهتر اینست که از عظمت الهی حیا میکنیم و هراسان
میشوم و بسبب حیا و مهابة میکنیم و بهتر از این همه اینست که چون خدا اهل عبادت
و ستایش است این عمل را میکنیم و این مختص مقربین است و باید که داعی بر فعل همان
تقرب الهی باشد و بس پس اگر ریا و ریا را ضم کند یعنی قصد خودنمائی هم داشته
باشد نماز او باطل است و اگر فعل راجحی که مطلوب شارع باشد با آن ضم کند
مثل قصد پرهیز کردن را با روزه ضم کند یا قصد ارشاد و راه نمائی را با وضو
ضم کند که مردم ببینند چه نوع وضو میسازد و متابعت او کنند باکی نیست و آنچه را
شارع رخصت داده بخصوص که داخل محل گفتگو نیست مثل نماز شب از برای
وسعت روزی و سبحان الله در نماز گفتن بجهة باخبر کردن غیر و امثال آنها



و اما ضم کردن مباحات در نیت مثل خنک شدن در وضو باب سرد یا گرم شدن در غسل باب گرم
یا گرم شدن بنماز کردن در آفتاب و امثال آنها در آن خلاف است اظهر آنست که هرگاه
داعی بتقرب بخدا و اطاعت چنان قوة دارد که اگر اینها در نظر نباشد تفاوتی از برای او
حاصل نمیشود و البته خواهد کرد آن عمل را باکی نیست و احتیاط اجتناب است بقدر امکان
و اما در مثل لذت بردن بخنکی آب در بین وضو یا خوشحال شدن باینکه کسی ترا در عبادت
ببیند پس ظاهر اینست که ضرر ندارد و هرگاه آن داعی تو بر فعل نباشد اما اگر در بین عبادت
قصد ریا و خودنمائی بکنی بعملی یا ضم کنی بنیت قربة اینمعنی را پس نماز باطل است
و هرگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر عود نکند بنیت وضوی او باطل است
هرچند تمام کند و اگر عود کند بنیت پیش از آنکه موالات فوت شود پس ظاهر اینست
که وضو صحیح است تنبیه هرگاه کسی عمدا قصد سنت کند در وضوی واجب یا بعکس اظهر
اینست که وضوی او باطل است بلکه در صورة جهل بمسئله یا بکار آموختن هم چنین است
و اظهر آنست که وضوی سنت را در حال اشتغال ذمه بواجب میتوان کرد هرچند ظاهر
مشهور آنست که نمیتوان کرد مطلب پنجم جایز نیست وضو باب غصبی مثل اینکه
کسی ظرف آب کرده از برای خود کسی بدون اذن او از و آب زد یا از حوض که در خانه
غیر است آب بردارد بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه ملک او باشد یا از آبهای
باران و رودخانهای مباح الاصل باشد که کسی آنها را در تحت ملک خود در نیاورده
باشد یا اینکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد در وضو ساختن بعنوان صریح یا بفحوی
مثل اینکه کسی او را مهمان کرده باشد که بگردد مثلا در خانه او باشد پس جایز است
که از حوض خانه او و آبهائی که مهیا است از برای استعمال وضو بسازد یا اینکه از شاهد حال
و قراین احوال معلوم باشد که صاحب آب راضیست و از کلام اکثر علما معلوم میشود

در باید علم حاصل شود برضا و از بعضی ظاهر میشود که گمان هم کافیست و اول احوط است
انهار و آبها در مال غیر است و قنوتها پس جایز است وضو ساختن از آنها بدون اذن
و همچنین غسل کردن و آب خوردن و رخت شستن در آنها مگر اینکه صاحب آنها منع کند
یا علم بهم رسد که راضی نیست یا گمان حاصل شود بعدم رضا خواه بدو که صغیر و مجنون
و غیره در آن دخل دارد یا نه و خواه صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن
آب بحمام و جمع کردن آن در حوضها و مثل اینها پس اگر حق آب از زمان او از قدیم بوده
و طریقهٔ مستمرهٔ سابق بوده است پس ظاهر آنست که باکی نیست و اما اگر معلوم نباشد
پس در آن اشکال است و اگر کسی آن نهرهای مملوکه را غصب کند پس ظاهر اینست
که حکم سابق باقیست و جایز است وضو ساختن و غسل کردن و نحو آن بی ظاهر اینست
که خود غاصب نمیتواند این تصرف را هم بکند بجهت آنکه غالب اینست که مالک بتصرف او
اذن راضی نیست و هرگاه آب مغصوب مشتبه شود بآب مباح که نداند کدام ظرف آب مباح است
و کدام مغصوب پس مشهور اینست که استعمال هیچکدام جایز نیست و درین حکم اشکالی
است و همچنین هرگاه یکی از آن آبها وضو زد حکم ببطلان وضو مشکلست و احوط آنست
که بهیچیک وضو نزد خصوصا در وقتی که آب یقینی ممکن باشد و اگر یکی از وضو ساخته
باشد و آب دیگر بهم نرسد احوط آنست که تیمم هم بکند و شرط است در آب وضو اینکه
پاک باشد و وضو بآب نجس باطل است و اما هرگاه مشتبه شود آب نجس بآب
پاک مثل اینکه موشی در یکی از دو ظرف آب افتاده و مرده و الحال نمیداند که کدام یکی نجس شده
پس واجبست اجتناب از هر دو و آن آبها را بریزد و تیمم کند و باید که آب وضو مضاف
نباشد یعنی مثل گلاب و عرق نعناع و سایر آبهای مضاف نباشد بلکه آب حقیقی باشد
و اگر آب مطلق بآب مضاف مشتبه شود و آب دیگر هم نباشد بهر یک جدا وضو بسازد



و اگر یکی از آنها بریزد و دیگری بماند و آن یکی که باقی مانده وضو بسازد و بعد از آن تیمم هم بکند
مطلب ششم واجبست که مکلف خود با شرط وضو باشد در حال اختیار اما اگر عذری داشته
باشد مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند وضو بسازد دیگری او را وضو میتواند داد
و احوط آنست که هر دو نیت بکنند مطلب هفتم در احکام جبیره است هرگاه در اعضای
کسی شکسته بسته باشد که آنرا جبیره خوانند هرگاه تواند که آن جبیره را بردارد
و زیر آنرا بشوید یا اگر چنانکه بسته است آب میتواند در زیر آن جاری کند که بجزوی او
نرسد چنان کند و اگر نتواند هیچیک اینها را بکند پس هر جای عضو که صحیح است
بشوید و بآن جا که میرسد که تختهٔ جبیره بسته است دست تر بر روی آن بمالد
و در حکم جبیره است کهنه‌هائی که بر زخم و جراحت و دمل بسته باشند و واجب نیست
جاری کردن آب بر روی جبیره بلکه همان دست مالیدن کافیست اما باید دست را
بر همهٔ روی آن بمالد و ظاهر آنست که رسانیدن تری بهمهٔ اجزای آن جا ضرور نباشد
و اما موضع مسح مثل سر و پا پس اگر مسح میتواند بعمل آورد چنانکه بیان
کردیم در باب مسح پس همان اکتفا کند و اگر میسر نشود پس در اینجا نیز دست
بر جبیره بمالد و باید که آن جبیره یعنی آن تخته یا کهنه پاک باشد و اگر نجس باشد چیز
پاکی بر روی او بگذارد و بر او مسح کند و اما اگر زخمی و جراحتی باشد که بر روی آن جبیره
نباشد و ممکن نباشد شستن او پس اطراف آنرا بشوید و آن زخم را بگذارد
و اگر و دست مالیدن بر روی آن جزوی میسر شود دست بمالد و هر چند مسح شستن
بعمل نیاید و اگر آنهم میسر نشود ضرور نیست دست مالیدن و اگر تواند چیزی بر روی او
بگذارد و دست تر بر او بمالد احوط است و ظاهر اینست که دمل و شکستگی که بر روی
او چیزی نباشد هم حکم زخم دارد و اگر در آنجا تیمم هم بکند احوط است و هرگاه بعض اعضا را

نتوان شست و نتوان بر جبیره او دست تر مالید یا آنکه جبیره هیچ ندارد مثل اینکه
آن عضو مریض باشد پس در اینصورت باید تیمم کرد و دیگر شستن اعضای صحیحه در کار
نیست و همچنین هرگاه عضوی که مسح باید کرد اینحال را داشته باشد و جمیع آنچه ذکر
کردیم در احکام جبیره در غسل جاریست و فرقی مابین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم
هم جاریست و هرگاه جبیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه دست او شکسته باشد
و تختهائی که بر او بسته اند از مرفق تا سر انگشتان او گرفته است پس او نیز وضو میسازد
و عمل بمقتضای حکم جبیره میکند بلکه از بعض علما ظاهر میشود که هرگاه جمیع اعضائی
که باید بشوید جبیره داشته باشد باز بمقتضای آن عمل کند و احوط آنست
که در اینصورت جمع کند مابین آن و تیمم تنبیه هرگاه کسی وضو را با جبیره ساخت و بعد از آن
عذر زایل شود آن وضو باقی باشد اقرب آنست که وضو باطل میشود و احوط
آنست که ناقض بعمل بیاورد و وضو را اعاده کند مطلب هشتم هرگاه کسی شک کند
در فعلی از افعال وضو پس اگر مشغول وضوست باید که آن فعل را بعمل بیاورد و بعد از آن
آنچه بعد از اوست بعمل بیاورد و اگر از وضو فارغ شده است و در عملی دیگر داخل شده است
پس بر او چیزی نیست و اما اگر فارغ شده و بجای خود باقیست و مشغول عملی دیگر نشده
پس اظهر آنست که در اینجا هم بر او چیزی نیست و هرگاه یقین کند که بعضی افعال
وضو را نکرده است پس باید برگردد و آنرا و آنچه بعد آنست بعمل بیاورد بشرط
آنکه اخلال بموالات نشود و کثیر الشک را در وضو اعتبار بشک نمیکند مثل نماز
فصل چهارم در آداب وضوست سنت است قبل از وضو مسواک کردن
و در آن تأکید بسیار رسیده است و اگر قبل از وضو فراموش کند بعد از وضو بکند و هرگاه مسواک
نباشد بانگشت سبابه و مهین مسواک کند و سنت است که ظرفی که از آن وضو میسازد





اگر در کش ده است در طرف راست بگذارد و دست در آن فرو برد و رو را بشوید
و بدست راست آب بگرداند بدست چپ و بآن دست راست را بشوید
و اما مثل آفتابه و لولهٔ پس آنها را بطرف چپ بگذارد و از برای شستن دست
راست آب را بریزد بدست راست و از آنجا بگرداند بدست چپ و بآن دست
راست را بشوید و سنت است بسم الله گفتن در اول وضو و شستن دستها
تا بند پیش از آنکه داخل ظرف بکند از برای بول و خواب یکمرتبه و از برای غایط
دو مرتبه و دور نیست که مطلقا سنت باشد خواه از ظرفی خواهد وضو بسازد و دست
در او فرو برد یا نه و سنت است مضمضه کردن بعد از آن و استنشاق کردن بعد از آن
هر یک سه مرتبه و بهتر آنست که از برای هر دفعه یک کف آب بردارد و مضمضه
آنست که آب در دهان کند و در تمام دهان بگرداند و بریزد و استنشاق آنست
که آب را بکشد باندرون بینی و برگرداند و سنت است که مبالغه در رسانیدن
آب بجمیع دهان و بینی بکند و سنت است گشادن چشم در حال وضو بدون
آنکه داخل چشم بکند و دعاهائی که وارد شده است در نزد هر یک از افعال
بخواند و سنت است که مرد آب را بر پشت ذراع بریزد و زن بر شکم ذراع ابتدا
و سنت است که وضو را شاداب کند و آب را وافر بریزد هر چند مجرد جریان
آب از هر جزو کافیست و بجزوی دیگر کافیست در تحقیق شستن و سنت است
که آب وضو یکمد باشد و آن یک چهاریک من تبریز است سی شاهی و مثقال
و نصف مثقال و سنگ تبریز است عباسی از یکچهاریک شش مثقال
و چهاریک مثقال و چهاریک سه چهاریک مثقال کم است و بعضی آب استنجا را
داخل این مد دانسته اند و آن بیوجه است و مشهور اینست که مستحب است

در هر یک از رو و دستها را دو بار بشوید و بعضی گفته اند سنت نیست و بعضی گفته اند
حرام است و قول اول اقوی است و اما دو بار آب ریختن بر هر عضو هرگاه
شاداب کردن وضو موقوف باشد بران آن نیز مستحب است و این معنی دو بار
شستن نیست بلکه دو بار شستن آنست که هر دفعه تمام عضو را بشوید
و آب برساند و در دو بار آب ریختن اینمعنی منظور نیست و اما هرگاه آب وفا نکند
بسبب خشکی دست یا بسبب ریختن اکثر آبی که میریزد بدست از اطراف آن
پس لازمست در غرفه دیگر بریزد بلکه هرگاه حاجت افتد سه بار هم ضرر ندارد
بلکه بیشتر هم و اما سه بار شستن هر یک از اعضا پس آن حرامست و مبطل
وضو است خصوصا هرگاه مسح با آب شستن سیم باشد و اما مسح پس در آن تکرار
مستحب نیست اما هرگاه بکند و معتقد رجحان و مشروعیت آن نباشد معلوم نیست
که وضو باطل شود و مکروهست استعانت در وضو یعنی دیگری آب بدست او
بریزد و او خود وضو را بعمل آورد و اما مثل آب از چاه کشیدن یا از نهر آوردن
و [illegible] آنها پس کراهت آنها معلوم نیست چنانکه در روایتی است که جناب
امیر المؤمنین ع محمد حنفیه را امر فرمودند که آب بیاورد از برای وضو ساختن
و مکروهست وضو ساختن با آبی که در آفتاب گرم کرده باشند بلکه اگر کسی مباشر
آن نشده باشد اما آن آب اتفاقی در آفتاب شده دور نیست که آنهم چنین باشد
و این در غیر مثل حوض و برکه و امثال آنهاست و در آنها کراهتی نیست و همچنین
مکروه است وضو ساختن با آبی که متغیر یا متعفن شده باشد بغیر نجاست
و آبی که موش و گربه و مار با آنها برخورده باشد یعنی در حال حیوة و همچنین
آبی که عقرب با و برخورده باشد و همچنین سؤر حایض متهمه که احتیاط از نجاست ندارد



## در اغسال واجبات

بلکه هر کس که پروا از نجاست باشد و اما آب غساله جنابت پس اظهر آنست
که میتوان با آن غسل کرد و وضو ساخت بلکه حیض هم چنین است بلکه نفاس هم
و از اطلاق کلام علما بر می آید که هر چه در رفع حدث اکبر استعمال شده چنین است
پس استحاضه و مس میت هم باید داخل باشد و بعضی مکروه میدانند و اول
احوط و اظهر است و مراد از غساله آن آبیست که جدا شود از بدن از آب غسل
و آن قطرها که از بدن بپاشد در آب ضرر ندارد و همچنین داخل کردن دست جنب در آن
آب بجهت آب برداشتن یا غیر آنهم ضرر ندارد و اما حوض و خزانه حمام و مثل آنها
که بقدر کر و زاید بران هستند هرگاه نفر هم در آن غسل کند ضرر ندارد و مکروه است
خشکانیدن آب وضو بدستمال و بهتر آنست که بدامن و غیر آنهم نخشکاند
باب دویم در غسل است و در آن چند فصل است فصل اول در غسلهای واجب و در آن
دو مطلبست مطلب اول غسلهای واجب شش است غسل جنابت و غسل حیض و غسل
نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت و غسل میت و گاه است که واجب
میشود غسل بنذر و شبه آن و اقوی آنستکه غسل جمعه مثل وضو واجب لغیره است
و تا وقت نماز داخل نشود بنیت وجوب نمیتوان کرد مگر آن غسلی که واجب شده
باشد بنذر و شبه آن و آن غیر آنکه گفتیم که غسل از برای او واجب میشود چند
چیز است اما غسل جنابت پس آن واجب است از برای نماز واجب و شرطست از برای
صحیح بودن هر نماز سنتی و همچنین واجبست از برای طواف واجب و از برای مس کتابت
قرآن اگر واجب شده باشد بنذر یا شبه آن و همچنین از برای درنگ کردن
در مسجدها و از برای داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم و همچنین از برای
قراءت سورهای که سجده واجب دارند اگر واجب شده باشد آن قراءة

و شرط است از برای اینها اگر واجب نشده باشند و اما غیر سورهای سجده واجب
پس اظهر اینست که جایز است خواندن آن از برای جنب و حایض و مشهور
آنست که زیاده از هفت آیه یا هفتاد آیه مکروه است و حکم بکراهت خالی از اشکال
نیست و غسل حیض نیز مثل جنابت است در همه مذکورات و همچنین غسل نفاس
و همچنین واجبست غسل جنابت از برای داخل شدن در روزه واجب هر چند
بعضی علما تردد کرده اند در وجوب از برای غیر روزه رمضان و اقوی در نزد حقیر
وجوبست از برای رمضان و قضای آن و اما مثل روزه نذری و غیر آن هر چند دلیل
صریحی ندیده ام اما کلام اکثر علما شامل وجوب از برای آن هم هست و اما روزه سنتی
پس اقوی آنستکه مشروط نیست بغسل بلکه اگر عمدا بجنابت باقی بماند تا صبح میتواند
آن روز را روزه بگیرد و اقوی در نزد حقیر اینست که غسل حیض هم واجب باشد
از برای روزه واجب و همچنین غسل نفاس و اما غسل استحاضه پس آن واجبست
از برای نماز و طواف و روزه و در مس کتابت قرآن دو قول است و اظهر
وجوبست و اما در دخول در مسجدین و مکث در سایر مساجد پس اظهر عدم وجوبست
و خواندن مطلق قرآن از برای او منعی ندارد هر چند سوره سجده واجب باشد
و هرگاه غسل کردن از برای روزه در شب میسر نشود تیمم کند بدل از غسل و با تیمم
داخل صبح شود و از کلام علما ظاهر میشود که غسل واجب را پیش از صبح باید کرد
بمقدار [illegible] آوردن غسل مگر اینکه واجبی دیگر در ذمه او باشد که به نیت او غسل را
بکند و با آن غسل صبح کند و اظهر در نزد حقیر آنست که غسلی که از برای روزه ضرورست
در تمام شب میتواند بنیت واجب بکند از برای روزه فردا و بقصد قربت هم
اکتفا میتواند کرد مطلب دویم واجبست غسل بر کسیکه بدن او ببدن میت آدمی برسد



## موجبات غسل

بعد از سرد شدن میت و قبل از غسل دادن آن و ظاهر اینست که هرگاه بدن بمو
و ناخن برسد موجب غسل نباشد و همچنین هرگاه مو و ناخن آنکس برسد ببدن او
و مشهور آنست که پاره از بدن میت یا پاره که از بدن انسان زنده جدا شود
هرگاه در آن استخوان باشد آن نیز حکم میت دارد در اینمعنی و اما هرگاه بعض اعضای
میت را غسل داده باشند و بعضی را نداده باشند پس بدن آنکس برسد بآن
عضو غسل داده پس اظهر آنست که غسل واجب نمیشود و ظاهر اینست که غسل مس
میت هم واجب لغیره است فصل دویم در بیان حقیقت موجبات غسلست و در آن چند مطلب
مطلب اول بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون آمدن منی از موضع معتاد از مرد
یا زن در بیداری یا خواب و با شک در خروج منی مثل اینکه خواب به بیند که جماع
میکند و وقتیکه بیدار شود تری در موضع معتاد به بیند اما یقین نکند که منی است برو
غسل واجب نیست و شناخته میشود منی بجهیدن که و قوة دفع و سست شدن بدن بعد
از آمدن آن و مقارن بودن آن با شهوة و در مریض همان شهوة کافیست هر چند قوة
دفع نباشد و جنابت حاصل میشود بداخل کردن ذکر تا ختنه گاه در فرج زن و اظهر و اشهر
آنست که داخل کردن در دبر زن تا ختنه گاه نیز همین حکم دارد و در هر دو صورة بر مرد
و زن هر دو غسل واجب میشود و هرگاه العیاذ بالله در پسری یا مردی داخل کند تا ختنه گاه
اقوی آنست که آن نیز موجب غسلست و اقوی آنستکه بر مفعول هم غسل باشد و سید مرتضی رضی
فرموده است که وطی بحیوانات هم موجب غسلست و احتیاط در این است اینها همه
در وقتیست که منی نیاید اما اگر منی بیاید در هیچ حال غسل ساقط نیست و اکثر علما در مفعول
فرقی میان زنده و مرده نگذاشته اند و اما احکام جنب پس حرامست بر او نماز و روزه
و طواف چنانکه گذشت و قراءة سورهائی که سجده واجب دارند و قراءة بعضی از آنها

حتی بسم الله بقصد آنها و همچنین الفاظ مشترکه مثل آکم و حم هرگاه بنیت سورهٔ سجده بخواند
و سجده واجب در چهار سوره است الم سجده و حم سجده و النجم و اقرأ باسم ربک
و حرامست بر و مس کتابت قران حتی تشدید و مد و اسم خدا و بعضی ملحق
کرده اند بآن اسمهای انبیا و ائمه را علیهم السلم و حرامست بر و نشستن در
مسجدها و گذاشتن چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مکروهست از برای او خوردن و آشامیدن مگر اینکه مضمضه و استنشاق کند و بهتر
آنست که اول دستها را بشوید و بعد از آن مضمضه و استنشاق کند و بعد از آن چیز
بخورد و هرگاه طول بهم رسد مابین این کارها و چیز خوردن اینها را اعاده کند
و وضو هم بهترست از برای جنب برای چیز خوردن و مکروهست از برای او دست گذاشتن
بمصحف یعنی بغیر کتابت او و در کراهت خضاب کردن خلافست و بهتر ترک آنست

مطلب دویم در حیض است و در آن چند مبحث است مبحث اول بدانکه خون حیض
از خلقت انسانیست که حق تعالی آنرا بمصلحتهای چند خلق کرده مثل اینکه غذای
طفل باشد در شکم و در اطراف آن طفل جمع شود از برای محافظت او و مبدل
بشیر میشود از برای غذای او بعد تولد و اغلب اوقات سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده
می باشد و از طرف چپ می آید و هرچه ممکنست که خون حیض باشد و شرایط آن
در او موجود باشد چنانکه بعد میگوئیم پس باید آنرا خون حیض داند و احکام
او را بعمل آورد پس هرگاه سه روز خونی ببیند و بعد از آن قطع شود و پیش از تمام
شدن ده روز باز خونی ببیند مجموع آنها را حیض حساب میکند و همچنین هرگاه
ده روز از حیض بگذرد باز خونی ببیند بشرایط حیض آن نیز حکم میشود باینکه حیض است
و شرایط خون حیض آنست که قبل از تمام شدن نه سال نباشد و بعد از یأس هم نباشد

وحد یأس

## در حیض است

وحد یأس پنجاه سال است در غیر قرشیه و تمام شدن شصت سال است از برای قرشیه
و اظهر آنست که زن حامله حیض می بیند و حکم بحیض بودن میشود خصوصا آن خونها را
که در ایام عادت خود می بیند و قولی هست که هرگاه بعد از بیست روز
از عادت مستمره می بیند آن خون حیض نیست و این قول قوه دارد و خون حیض
از سه روز کمتر نمیباشد و از ده روز بیشتر نمیباشد و همچنین طهر و پاکی از ده روز
کمتر نمیباشد پس هرگاه از حیض نگذشته خونی ببیند حیض نیست هرچند بصفات
حیض باشد و شرط است در آن سه روز اینکه متوالی باشد و کافیست در تحقق
این همینقدر که در هر یک از سه روز یک لمحه خون ببیند و هرگاه خون حیض مشتبه شود
بخون بکارت پنبه بخود بر دارد پس اگر آن خون بر پنبه طوق بگیرد و میان پنبه
پاک باشد آن خون بکارتست و اگر خون پنبه را فرو گیرد و همه را آلوده کند خون
حیض است و بهتر آنست که در اینحال بپشت بخوابد و پاها را بالا بگیرد و لمحه صبر کند
و بعد از آن پنبه را بیرون آورده ملاحظه کند مبحث دویم زنانی که خون می بینند
بر سه قسمند ذات عادة و مبتدأة و مضطربه ذات عادت آنست که از برای او
عادتی حاصل شده بخون دیدن و این بر سه قسم است قسم اول آنست که عادت
کرده است که هر ماهی مثلا در اول ماه هفت روز خون می بیند یا در میان ماه
یا آخر ماه و عدد روزها و وقت آنها در همه ماهها مساویست آنرا ذات عادت
وقتی و عددی میگویند قسم دویم آنست که عادت بوقت کرده اما در عدد او
اختلاف بهم میرسد مثل اینکه همیشه در اول ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز
می بیند و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز و اینرا ذات عادت وقتی میگویند
قسم سوم آنست که عادة بعدد کرده اما وقت او مختلف است مثل اینکه در ماهی هفت روز

حیض می بیند اما در بعضی ماهها در اول ماه می بیند و گاهی در میان و گاهی در آخر
و عادت بدو دفعه حاصل میشود پس هرگاه در دو ماه بیک طریق ببیند در ماه سیم
بمجرد دیدن خون باید خود را حایض بداند اما در دو قسم اول پس اشکالی نیست
و اما در قسم سوم پس خلافی در آن هست که آیا در مرتبه سوم بمجرد دیدن خون
خود را حایض بداند یا صبر کند تا سه روز بشود و اظهر در نظر هرچند اینست که خود را
حایض میداند و احکام حیض را بعمل می آورد از ترک نماز و روزه و غیر اینها اما احوط
آنست که احتیاط کند و جمع کند مابین عمل حیض و استحاضه تا سه روز تمام شود
بعد از آن خود را حایض داند و خون عادت گاه است پیش می افتد و گاه است
پس می افتد پس هرگاه یکروز یا دو روز یا بیشتر پس افتد ظاهر آنست که بمجرد دیدن
خون خود را باید حایض بداند و ظاهر آنست که ذات عادت وقتی تنها در آخر حیض مثل
مضطربه باشد و حکم آن می آید و اما مبتدأة و آن زنیست که تا بحال حیض ندیده است
و اظهر آنست که آن زن بمجرد دیدن خون خود را حایض نمیداند بلکه احتیاط کند تا سه روز
و بعد از آن خود را حایض داند و روزه که در آن چند روز گرفته است قضا میکند
و همچنین مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده باشد او نیز مثل مبتدأه است
مبحث سوم بدانکه مادام که حیض از اندرون قطع نشده پاک نشده است پس اگر
خون از بیرون قطع شود پس واجبست بر او استبرا یعنی پنبه بخود بر دارد اگر پنبه
پاک بیرون آید غسل میکند و اگر آلوده باشد هرچند بقدر سر مگسی باید صبر کند
تا پاک شود و بهتر آنست که در وقت پنبه برداشتن بایستد و پا و شکم خود را
بدیوار بچسباند و پای چپ خود را بردارد چنانکه سگ در حال بول کردن بر میدارد
و بعد از آنکه معلوم شد که خون باقیست پس اگر مبتدأة یا مضطربه باشد صبر کند

تا پاک شود

## در حیض و استحاضه است

تا پاک شود یا ده روز بگذرد و اگر ده روز تمام شد و پاک شد معلوم میشود که همه خون
حیض بوده و اگر از ده روز بگذرد پس حکم آنرا بعد از این بیان میکنیم و اگر ذات عادت باشد
پس آن خونی که زیاده بر عادة باقی میماند سنت است که باز آنرا در حکم حیض
داند تا ده روز پس اگر از ده نگذشت همه آنها حیض بوده است و قضای روزه های
همه را میکند و اگر گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت او استحاضه بوده است
و قضای نماز روزهٔ آن روزها را باید بکند و الحال بیان میکنیم حکم خونی را که از ده
بگذرد پس میگوئیم و اما ذات عادة هرگاه بعد از عادة خون ببیند تا از ده روز بگذرد
پس اگر تمیزی ندارد یعنی خونها همه یک رنگ و یک صفت باشند یا آنکه
تمیز داشته باشد اما تمیز او موافق عادت باشد باینمعنی که در ایام عادة
خونی که می بیند بصفت حیض باشد و در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام
عادت خود را حیض میداند و در باقی عمل استحاضه میکند و اگر تمیز داشته باشد اما مخالف
ایام عادت باشد باینمعنی که در ایام عادت بصفت حیض نباشد و در غیر آن
بصفت حیض باشد پس اگر در میانهٔ ایام عادت و ایام تمیز اقل طهر که ده روز است
گذشته باشد پس دور نیست که آنها را دو حیض حساب کند اما در ایام تمیز صبر کند
و احتیاط کند تا سه روز بگذرد همچنانکه در مبتدأة و مضطربه گفتیم و چنین کند تا آنکه
از راه تمیز هم عادتی از برای او حاصل شود و اگر بعد از ایام عادة ده روز نگذشته
باشد و ایام تمیز داخل شود پس اگر مجموع ایام عادت و ایام تمیز و فاصله میان
این دو تا از ده روز تجاوز نمیکند اظهر آنست که مجموع را حیض میداند و احوط آنست
که در ما بعد ایام عادت تا انقضای ده روز جمع کند مابین عمل حیض و استحاضه و اگر از ده روز
تجاوز کند پس در اینصورت ممکن نیست که مجموع حیض باشد و اشهر و اظهر در اینجا

اعتبار عادة است و زاید بر آنرا استحاضه دانند و ظاهر آنست که ذات عادت عددی
نیز عدد ایام عادة را اعتبار میکند نه تمیز را واما مبتداة پس آن هم نیز اگر تمیزی دارد
یا تمیعنی در بعضی از زمان خونها بصفت حیض باشد و بعضی نباشد رجوع بتمیز میکند بشرط
اینکه آنچه بصفت خون حیض است یعنی سیاه و گرم و غلیظ و سوزنده است کمتر از سه روز
نباشد و اگر در هر یک از سه روز خون بصفت خون حیض بیند هرچند مجموع آنچه در سه روز
بیند چنین نباشد کافیست و بیشتر از ده روز نباشد و خون ضعیف و یا کم که بیند کمتر
از ده روز نباشد و ظاهر آنست که در بعضی مثل است بخون حیض هم کافیست پس هرچه شبیه تر است
بخون حیض آنرا حیض حساب کند مثلاً هرگاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی زرد سرخ را حیض
حساب کند یا بعضی اشقر باشد و بعضی زرد اشقر را حیض حساب کند و اشقر رنگیست مابین
سرخی و زردی بلکه جماعتی تفاوت بوراهم اعتبار کرده‌اند واگر بجهة مبتداة تمیزی حاصل نشود
اگرچه بفقدان یکی از شرایط مذکوره باشد پس آن رجوع میکند بعادت خویشان خود از جانب
پدر یا مادر یا هردو هرگاه ایشان متفق باشند در عادت و معتبر عادت متعارف ایشانست
والا کافیست در اول سن عادت بیشتر است و در آخر سن کم میشود و اگر خویشان ندارد
یا عادت ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشند پس درین صورة باید که عمل بآنچه در روایات
وارد شده بکند و اظهر روایات در نزد حقیر اینست که عمل بیکی از دو کار بکند یا در هر ماهی
هفت روز را حیض حساب کند از هر جا که خواهد یا اینکه در یک ماه سه روز بگیرد و در ماه دیگر ده روز
و همچنین و عمل بقول اول در نظر حقیر بهتر است و بعضی گفته‌اند در صورت نبودن خویشان
یا اختلاف آنها رجوع بعادت زنانی که هم سن او باشند میکنند و اگر آنها هم نباشد عمل
بامور مذکوره میکنند و دلیل آن واضح نیست واما مضطربه و آن کسیست که وقت
و عدد هر دو را فراموش کرده است و آنرا متحیره میگویند پس آن نیز اگر تمیزی دارد



رجوع بتمیز میکند چنانکه بیان کردیم و اگر تمیز ندارد پس یکی از آن دو کار را بکند که در
مبتداة ذکر کردیم و بهتر آن کار اول است یعنی در ماهی هفت روز را حیض داند
از هرجا که خواهد بگیرد و ظاهر آنست که هرچند بار خون دیده است اما هنوز
عادتی از برای او معین نشده است بهیچ وجه آن نیز در حکم مضطربه است واما
ذات عادة که وقت حیض را در خاطر دارد اما عدد را فراموش کرده است پس اگر
اول وقت را بخاطر دارد مثل اینکه میداند که اول حیض او اول ماه بود اما نمیداند
چند روز بود پس اول ماه را اول حیض گیرد و تا سه روز بیقین خود را حایض داند
و اختیار دارد در اینکه یکی از آن دو کار سابق را در ما بعد سه روز بجا آورد یا تمیعنی
در یک ماه بهمان سه روز اکتفا کند و در ماه دیگر هفت روز هم بر سه روز بیفزاید
یا آنکه در هر ماه چهار روز دیگر هم بر سه روز بیفزاید در ماهی هفت روز را حیض شمرده باشد
در اول آن هفت روز اول وقتی باشد که در خاطر دارد و اگر خاطر آخر وقت را
در خاطر دارد اما اول را نمیداند مثل اینکه میداند همیشه در روز یازدهم ماه پاک میشد
از حیض اما نمیداند که چند روز حیض میدید پس آن نیز عمل کند بیکی از آن دو کار
و در اینجا باید که ایام را پیش از روز یازده قرار بدهد واگر وسط عادت را بخاطر دارد
آنرا وسط یکی از آن دو کار که گفتیم قرار دهد و این در جائی میشود که ممکن شود
وسط شدنش پس اگر خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بود پس این
نمیتواند که ششم را وسط ده قرار بدهد اما میتواند وسط سه و هفت قرار بدهد
و همچنین هرگاه داند که ششم و هفتم وسط حیض او بود این میتواند که آنها را
وسط ده قرار بدهد اما وسط سه و هفت نمیتواند قرار داد و هرگاه داند
که عدد او از ده کمتر بوده اما نداند که چند روز بوده پس در اینجا عمل بهیچیک از دو کار

[illegible]

در کفتیم نمیتواند کرد بلکه در صورتی که میداند که کمتر بوده باز هم عمل بهیچیک از آن دو نشاید
بجهت اینکه اینمعنی در آن ماهی که سه روز باید حتماً حایض داند درست نمی‌آید و احوط
در چنین جاها عمل بمقتضای قول شیخ است در ده روز را از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه
بکند و در هر وقت که احتمال انقطاع حیض برود غسل حیض هم بکند و در زینت در بازار
براقل ما یمکن بگذاریم مثلاً هرگاه در صورة مفروضه که در خاطر دارد که وسط حیض او
ششم و هفتم بود پس قدر متیقن آنست که عادت او چهار روز بوده است پس خود را
از روز پنجم حایض داند و در روز نهم غسل حیض بکند و بر این قیاس فرضهای دیگر و اگر
وقتی غیر معینی را در خاطر دارد مثل اینکه میداند در روز دهم ماه همیشه حایض
بوده است اما نمیداند که اول حیض او بوده است یا وسط یا آخر پس اقوی آنست
که یکی از آن دو کار که گفتیم بمقتضای آن عمل کند خواهد او را از جمله سه و ده قرار بدهد
و خواهد از جمله هفت و باقی عدد را که باید با و ملحق کند مخیر است که پیش بیندازد
یا پس بیندازد یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس بیندازد واما ذات عادة
که وقت را بالمره فراموش کرده اما عدد را میداند پس آن نیز رجوع بتمیز میکند با وجود
شرایط و هرگاه تمیز او از عدد تفاوت داشته باشد پس اظهر آنست که تمام
عدد را اعتبار کند و اگر تمیزی نداشته باشد پس مشهور آنست که آن عدد را حیض خود
قرار میدهد در هرجا از زمان وقتی که عادت را در او گم کرده است که خواسته باشد
و دور نیست که اول وقت بهتر باشد و اینکه گفتیم در وقتیست که عددی که گم کرده است
وقت او را در زمانی گم کرده باشد که آن عدد مساوی نصف آن زمان باشد یا کمتر
از نصف مثل اینکه میداند که در هر ماه در ده روز اول چهار روز حیض میدید یا پنج روز
میدید و نمیداند در اول دهه بود یا آخر آن یا اینکه میداند که در نصف اول ماه



در احکام حایض

هفت روز حیض میدید اما نمیداند که در کجای آن نصف بود یا میداند که در ماهی
ده روز یا هفت روز حیض میدید اما نمیداند که در کجای ماه بود واما اگر از نصف
آن زمان بیشتر باشد مثل اینکه میداند در ده روز اول شش روز عادت او بود
اما وقت را معین نمیداند پس چنین زنی بیقین پنجم و ششم را باید حیض داند
و چهار روز دیگر را خواهد پیش بیندازد و خواهد پس بیندازد و خواهد قدری را پیش
و قدری را پس بیندازد و همچنین هرگاه داند که عادت او در ماهی شش روز بود و این را
هم میداند که از هر دو نصف ماه چیزی داخل حیض او بود پس چنین زنی یقین دارد که
پانزدهم و شانزدهم ایام حیض اوست پس تتمه عدد را بهمان نهج که گفتیم تمام
میکند مبحث چهارم در احکام حایض است حرامست بر او نماز و روزه و طواف و مس
کتابت قرآن و مکث در مساجد و گذاشتن چیزی در آنها و گذار کردن در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و قراءة سورهائی که سجده واجب دارند چنانچه گذشت در جنب اما اگر بخواند یا گوش
بدهد بکسی که میخواند اظهر آنست که بر او سجده کردن لازم است در آن حال بلکه اگر
بشنود در کسی میخواند هرچند گوش نداده باشد احوط سجده کردنست و جنب هم
همین حکم دارد و حرامست مجامعت کردن زن حایض تا پاک شود و اظهر آنست
که همینکه پاک شود جماع جایز است هرچند غسل نکرده باشد اما مکروه است و بعضی
واجب دانسته‌اند کفاره را بر کسیکه عالماً و عامداً جماع کند با حایض در اول حیض
یک دینار و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار و دینار یک مثقال طلای
خالص سکه دار است بمثقال شرعی و آنچه حرامست جماع کردنست در قبل زن حایض است
و باقی استمتاعات جایز است و واجبست بر او قضای روزه بدون نماز و سنت است
که در اوقات نمازها وضو بگیرد و در و بقبله بنشیند و بمقدار نماز ذکر خدا بکند

و مکروه است از برای او خضاب کردن **مطلب سیوم** در نفاس است و آن خونیست که در وقت زاییدن زنان می آید خواه همراه طفل آید و خواه بعد آن و آنکه پیش از زاییدن می آید نفاس نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هر چند مضغه باشد هرگاه علم بهم رسد که آن مضغه مادهٔ انسانست و مضغه شبیه است به پارچه گوشت جاییده و بعضی علقه را هم ملحق کرده اند هرگاه علم بهم رسد که آن نیز مادهٔ و مبداء انسان است هر چند بگفتن چهار زن قابله باشد و علقه پارچه خون بسته است **واقل نفاس احدی** در شرع نیست که است یک لحظه هم میشود و در اکثر آن خلاف است و تحقیق آن از مشکلات مسایل فقه است و آنچه در نظر حقیر راجح است اینست که اکثر نفاس مثل اکثر حیض است اما باینمعنی که اگر زن ذات عادت باشد ایام عادت خود را که در حیض است همان قدر را مینشیند و خود را اصحاب نفاس میداند اگر در تمام شدن ایام پاک شد غسل میکند و اگر پاک نشد مینشیند تا ده روز هرگاه خون در ده روز یا کمتر قطع شد معلوم میشود که همه نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت استحاضه بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم **واما مبتداه و مضطربه** پس ایشان اگر خون میبینند تا ده تمام شود همه را نفاس میشمرند خواه قطع شود بر سر ده یا از ده تجاوز کند و مثل حیض نیست که رجوع به تمیز یا عادت خویشان یا غیر آن بکند و هرگاه زنی در روز اول زاییدن لحظهٔ خون میبیند و در روز دهم هم خونی ببیند مجموع ده روز را نفاس بداند و هرگاه در زاییدن و بعد آن هیچ خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم خونی ببیند و قطع شود همان یکروز را نفاس میداند و خونی که زنان بعد از ده روز می بینند آن خون خون استحاضه است و باید





در او عمل استحاضه بکنند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مگر آنکه بعد از قطع شدن خون نفاس ده روز گذشته باشد که اقل طهر است پس ذات عادت باید بعادت خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند مگر اینکه ممکن باشد که حیض تازه از برای او حاصل شود پس در اینصورة هر چند در ایام عادت هم نباشد که او را حیض میداند و چنین زنی که در غیر عادت خود خون دید بمجرد دیدن خون ترک نماز نمیکند بلکه تا سه روز احتیاطاً عبادت بکند و بعد از آن خود را حایض داند و هرگاه بعد از ایام نفاس مستمر الدم باشد یعنی خون مستمری می بیند پس احکام آن چنانست که در مسایل حیض گفتیم **واما** احکام نفاس پس از مثل احکام حایض است در واجبات و محرمات و مکروهات و فرقی که ذکر کرده اند همانست که قلیل نفاس حدی ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلاف است و در اکثر حیض خلاف نیست و در آنکه در حیض گاهی رجوع بعادت خویشان و تمیز و غیر آن میشود بخلاف نفاس و دیگر اقل طهر در مابین دو حیض باید فاصله شود اما مابین دو نفاس شرط نیست پس هرگاه طفلی متولد شود و خونی ببیند و پاک شود و بعد از چند روز دیگر طفلی متولد شود و خونی ببیند هر یک از اینها نفاس علیحده است **مطلب چهارم** در استحاضه است و خون استحاضه غالبا سرد و زرد و نازک است و هر خونی که معلوم نشود که از قبل یا زخمی بهم رسیده و ممکن نباشد که خون حیض باشد یا نفاس بسبب انتفای شرایط آنها آن استحاضه است و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم میشود این اقسام بآنکه زن پنبه بخود بر میدارد اگر خون از پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ کند و از و بیرون آید و بکهنه ولته برسد آن کثیره است و اگر پنبه را فرو گیرد و سوراخ کند اما از پنبه روان نشود آن متوسطه است و اگر پنبه را سوراخ نکند هر چند در و قدری فرو رفته باشد

آن قلیله است **اما قلیله** پس حکم آن اینست که از برای نماز وضو میسازد و بر و غسل نیست **واما متوسطه** پس آن نیز از برای هر نماز وضو میسازد و یک غسل هم بر او واجبست که پیش از نماز صبح بکند **واما کثیره** پس او نیز آنچه بر آنها واجبست بر او هم واجبست بعلاوهٔ دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر و آنها را با هم بکند و یکی از برای مغرب و عشا و آنها را نیز با هم بکند **و بدانکه** زن مستحاضه باستحاضهٔ کثیره هرگاه بعد صبح استحاضه اش قلیله شود دیگر بر او غسل نیست از برای ظهرین و عشائین و هرگاه بعد از ظهرین استحاضه اش قلیله شود دیگر غسلی نیست از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام مثلاً هرگاه باستحاضهٔ قلیله بعد نماز صبح کثیره باو رو دهد هر چند یک لحظه باشد باید از برای ظهرین غسل کند و همچنین هرگاه بعد از ظهرین رو دهد باید غسل بکند از برای عشائین و همچنین در سایر اقسام و ظاهر اینست که این صفت قلت و کثرة و توسط متصل بوقت نمازها باشد بلکه همان مجرد رسمی که حاصل شد کافیست در ثبوت حکم و همچنین در وضو از برای قلیله مثلاً اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضهٔ قلیله ببیند بقدر لکه و دیگر پاک باشد تا ظهر و حدث دیگر از و سر نزند باید وضو از برای ظهر بسازد و اگر بعد از آن دیگر خونی نیاید از برای عصر وضوئی در کار نیست و آنکه گفتیم در کثیره سه غسل بکند در صورتی بود که جمع کند مابین ظهرین و عشائین و این از برای آسان کردن کار است و اگر نه جایز است که از برای هر نماز یک غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکند بلکه بعضی دعوی اجماع بر استحباب این کرده اند و واجبست بر زن مستحاضه که در وقت هر نماز پنبه را تغییر بدهد و همچنین کهنه را و جمعی واجب دانسته اند که فرج را هم بشوید اگر آلوده شده باشد و تمام این مطلب در بیان منقحی مذکور خواهد شد ان شاء الله

**فصل سیوم** در غسلهای سنتی است و در آن دو مطلب است **مطلب اول** در اقسام آن بدانکه غسلهای واجبی که مذکور شد سنت است کردن آنها بمجرد حصول سبب هر چند



وقت عبادت مشروط بآن داخل نشده باشد و سنت است کردن آنها از برای هر امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارة مثل نماز سنت یا طواف سنت یا مس کتاب قرآن سنتی یا مشروط باشد کمال آن بطهارت مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد و غیر آنها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق غسل کردن در هر وقت سنت است هر چند سببی از اسباب متقدمه بعمل نیامده باشد و همچنین سنت است غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده باشد اما هنوز نماز جمعه یا ظهر را نکرده است در غسل نیت قضا و ادا هیچکدام را نکند و اگر نماز را کرده است و هنوز غسل نکرده است پس او جزماً بنیت قضا بکند و هر چه غسل را نزدیک بظهر کند افضل است و هرگاه غسل روز جمعه فوت شد در روز شنبه قضای آنرا بکند و قضا هر آنست که در قضا مخیر است مابین بعد از ظهر جمعه و روز شنبه و دور نیست که بعد از ظهر افضل باشد بجهت سرعت بکار خیر و جمعی کثیر مستحب دانسته اند قضا را در شب شنبه نیز و با وجود مظنهٔ امکان در روز شنبه انجکم خالی از اشکال نیست و کسیکه در روز پنجشنبه بترسد که در روز جمعه آب نایاب شود از برای غسل جایز است تقدیم غسل در روز پنجشنبه بلکه اختصاص بخوف کمی آب ندارد و هر که بترسد که فوت شود از او در روز جمعه در روز پنجشنبه غسل میتواند کرد و بعضی شب جمعه را هم ملحق بروز پنجشنبه کرده اند و عمل بآن و عمل بآن باکی نیست و هرگاه اتفاق افتد که در چنین صورتها در روز جمعه غسل مقدور شود سنت است که غسل را اعاده کند **واز جمله** غسلهای سنتی غسل عید فطر و عید قربانست و وقت آن بعد طلوع صبح است تا وقتی که نماز عید را میکنند و دور نیست که تا آخر روز هم توان کردن و غسل شب عید فطر و بهتر آنست که مقارن غروب آفتاب بکند و غسل روز عرفه که نهم ماه ذیحجه است و روز ترویه که هشتم آنست و روز غدیر که هیجدهم آنست

و روز مباهله که بیست چهارم آنست و غسل روز مولود نبی که هفدهم ربیع الاول است
و غسل روز دحو الارض که بیست پنجم ذیقعده است و روز مبعث که بیست هفتم رجبست
و شب نیمهٔ آن و روز نوروز و در تحویل آفتاب ببرج حمل میشود و شب نیمهٔ شعبان و شبهای
طاق از ماه مبارک رمضان خصوصا در شب اول و شب نیمهٔ آن و شب هفدهم و نوزدهم
و بیست یکم و بیست و سیوم و دران دو غسل وارد است یکی در اول شب و یکی در آخر
شب و غسل قضای نماز کسوف و خسوف هرگاه نماز را عمدا ترک کرده باشد و قرص هم تمام
گرفته باشد و غسل از برای احرام و از برای طواف و بعضی از افعال حج که در مقام
خود مذکور خواهد شد و غسل توبه از کفر و فسق یعنی گناه کبیره و غسل زیارت پیغمبر ص
و ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و غسل دخول مکه و کعبه و حرم و مسجد الحرام
و مدینه و مسجد پیغمبر ص و غسل از برای کسیکه عمدا برود بدیدن شخصی که او را بدار
کشیده باشند بعد از سه روز و از برای کشتن وزغ یعنی کرباسه و سنت است
غسل مولود یعنی غسل دادن طفلی که تازه متولد میشود و غسل نماز حاجت و استخاره و طلب
باران **و بدانکه** هر غسلی که سنت است از برای وقتی باید در آن وقت کرد و آنچه از برای دخول
مکانیست باید پیش از داخل شدن در مکان کرد و آنچه از برای فعلیست مثل زیارت
و نماز و امثال آن باید قبل از آن کرد مگر توبه و تماشای دار کشیده و کشتن کرباسه
که بعد باید کرد و آنچه را که از برای فعل میکنند اگر قبل از کردن فعل حدثی حاصل شود
اعاده کنند غسل او را و آنچه از برای زمانست مثل غسل جمعه و عید و مثل آن همان کردن
غسل کافیست و بسبب حدث اعاده در کار نیست **مطلب دویم** هرگاه بر مکلف چند
غسل جمع شود پس یا اینست که همهٔ آنها واجبست یا همه سنت است یا بعضی
از آنها واجب و بعضی سنت است پس اگر همهٔ آنها واجب باشد پس اگر در میان

آنها

آنها غسل جنابت باشد پس اگر یک غسل بکند و نیت همهٔ آنها را بکند مجزیست از همه
و نظر او وضو هم ساقط است و اگر نیت غسل جنابت تنها را بکند آن نیز مجزیست از همه
مگر آنکه در نیت قصد کند که این غسل از برای جنابت تنها است و میخواهم
که غسلهای دیگر را بعد بکنم که در این صورة در مجزی بودن او از همه اشکال است
و احوط آنست که بجهت آنها علیحده غسل بکند و وضو در اینجا نیز ساقط است و اگر غیر
غسل جنابت را نیت کند مثل غسل حیض یا مس میت پس احوط بلکه اظهر آنست
که آن غسل مجزی از غسل جنابت نیست بلکه مجزی از همان چیزیست که قصد کرده
و اگر در جملهٔ غسلهائی که بر او است غسل جنابت نباشد پس احوط بلکه اظهر در نظر
حقیر آنست که اگر یک غسل بقصد همه را بکند کافیست اما اگر قصد بعضی را بکند
از غیر مجزی نیست و اگر آن غسلها همه سنت باشند پس اظهر آنست که اگر همه را
قصد کند و یک غسل بکند کافیست و اگر بعضی را قصد کند غسل مخصوص همانست
که قصد کرده و قصد اجمالی کافیست یعنی همینقدر که قصد کند که هرچه امروز مستحب
باشد بر من غسل میکنم از برای او کافیست هرچند بتفصیل متذکر آن نباشد
مثل آنکه روز جمعه است و میخواهد زیارت هم بکند اما متذکر این نیست که روز
مباهله هم هست یا امروز داخل مکان شریفی هم خواهد شد و مثل اینها اما حال
او اینست که اگر بداند و متذکر باشد آنها را نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غسلها
واجب و بعضی سنت باشد اقوی در نظر حقیر در اینجا نیز آنست که اگر همه را قصد کند
یک غسل کافیست و اگر قصد بعضی را بکند مخصوص همان بعض است مگر آنکه آن بعض
غسل جنابت باشد که ظاهرا آن مجزیست از غیر **فصل چهارم** در کیفیت غسل است و در آن
چند مطلبست **مطلب اول** بدانکه واجبست در غسل مباشرهٔ آن بنفس خود در حال اختیار

اما هرگاه مضطر باشد و عاجز باشد دیگری میتواند او را غسل بدهد و واجبست در او
نیت مقارن اول آن و معنی نیت و کیفیت آن از آنچه در وضو گفتیم معلوم میشود
و واجبست که ابتدا کند بشستن سر بعد از آن نصف بدن طرف راست را بشوید
و بعد از آن نصف طرف چپ را **و گردن** هرچند اظهر آنست که با سر شسته شود اما احوط آنست
که او را با سر بشوید و بعد از آن نصف آنرا که در طرف راست است با طرف راست بشوید
و نصف دیگر را با طرف چپ و ناف و عورتین را با هر طرف که بشوید مختار است و احوط
آنست که با هر یک از دو طرف بشوید یا نصف هر یک را با آن طرفی که در سمت اوست
بشوید و ترتیبی در میان اجزای اعضا نیست اما بهتر آنست که آب از بالا بریزد
و بشوید تا پایین و اگر نه پاها را مثلا پیش از دستها بشوید صحیح است و باید که در شستن
بعمل بیاید یعنی آب را از هر جزء بجزء دیگر جاری کند و هرگاه مثل روغن مالی بکند
کافی نیست و واجبست که هر جائی که آب باو نرسد آب را باو برساند مثل بیخ موها و بیخ گوش
و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چینهائی که در بدن آدمهای چاق میباشد
و آنچه نمایان است از زیر ناخنها و شستن خود موها واجب نیست و هرگاه جسمی که حایل
آب در بدن او باشد مثل موم یا گل یا چرک بسیار غلیظ که مانع آب باشد از اله کند
اما چرکهای متعارف ضرر ندارد و واجب نیست شستن بواطن مثل توی بینی
و دهن و چشم و سوراخ گوش مگر آنقدر از او که نمایانست و سوراخهائی که در گوش
و بینی بجهت حلقه و گوشواره میکنند اگر چیزی در آنها هست حرکت بدهند تا آب
بسوراخ برسد و اگر در آنها چیزی نیست پس اگر سوراخ چنان تنگ بهم آمده است
که اندرون آن پیدا نیست شستن اندرون آن واجب نیست و اگر اندرون نمایانست
آنرا بشوید و هرگاه در میان آب ایستاده و غسل میکند پاها را بیرون بیاورد و آب بر آنها

بریزد

بریزد یعنی هر یک از پاها را با آن طرف که در سمت اوست بشوید و ظاهر اینست
که هرگاه نصف بدن را شست تا آن جای پا که در میان آبست و آن باقی مانده
پا را بیرون بیاورد و بنیت غسل در آب فرو برد کافیست بلکه هرگاه سر را
بشوید و بعد از آن طرف راست بدن را در آب فرو برد و بعد از آن طرف چپ
بدن را در آب فرو برد هم کافیست اما آب ریختن و شستن بهتر است **مطلب دویم**
جایز است که در عوض این غسل ترتیبی بنیت غسل بکند دفعه در آب فرو رود
و این غسل را ارتماسی میگویند و اگر دو اندام در آب بیشه سو یا امثال آن نمیرسد
در زیر آب دست بمالد تا آب برسد و هرگاه بنیت غسل داخل آب شد هر عضو
که آب باو رسید دیگر احتیاج بآب رسیدن دیگر ندارد و مثل آنکه کسی در نهری
یا حوضی که گل داشته باشد غسل کند و پیش از آنکه تمام بدن او در آب فرو گیرد
پای او بگل فرو رود باکی نیست و تمام شدن غسل بفرو گرفتن آب تمام بدن را
حاصل میشود دیگر بردن آوردن از آب داخل غسل نیست و ظاهر روایات آنست
که از بیرون آب بداخل آب فرو رود پس اگر کسی در زیر آب باشد و نیت
غسل بکند و خود را حرکت بدهد اکتفا کردن باین مشکل است هرچند حکم ببطلان
آنهم مشکلست در صورتی که فرو رفتن در آب باو صادق باید و اما مثل بچه کان
حوض یا خزانهٔ حمام که تا ساق یا کمتر یا بیشتر آب دارد از آنجا بقصد غسل
در حوض یا خزانه فرو رود ظاهرا اشکالی ندارد و اما هرگاه در میان حوض و خزانه
ایستاده باشد و تا کمر یا بیشتر آب داشته باشد و فرو رود و پا را از زمین
جدا کند که آب بکف پای او نرسد این هم خالی از اشکال نیست بجهة آنکه
این صورة از احادیث ظاهر نمیشود بلکه در چنین صورتی آن نحو غسلی که سابق گفتیم که بعد

شستن سر هر یک از طرفین را از آب در آورد و فرو برد بنیت غسل بهتر است و هرگاه
بعد از غسل ارتماسی معلوم شود که جزئی از بدن او را آب نگرفته است غسل را اعاده کند
و در زیر باران ایستادن و در آب شار غسل ارتماسی متصور است اما غسل ترتیبی
مانعی ندارد مثل اینکه در زیر باران بنیت غسل کند و باران که بر سر او که می بارد دست
بمالد به سر و گردن را آب برساند و بعد از آن طرف راست و بعد از آن طرف چپ را و ظاهر
اینست که غسل ارتماسی در همهٔ غسلهای واجبی و سنتی جایز باشد هر چند که در بسیاری
از آنها حدیثی نیست مطلب سیوم باید که آب غسل مباح باشد و پاک باشد و آب مضاف
نباشد مثل گلاب و عرق و غیر آن که گلاب حقیقی باشد و اظهر آنست که باید بدن پاک باشد
پس هرگاه بدن نجس باشد غسل صحیح نیست بلکه اگر غسل ارتماسی در آب جاری یا کر بکند
و نجاست بمجرد دخول در آب زایل شود هم حکم بصحت مشکل است و ظاهر اینست که ازالهٔ
نجاست از هر عضوی قبل از شستن آن عضو کافی باشد و واجب نیست که جمیع
اعضا را قبل از غسل تطهیر کند فصل پنجم در آداب و سنتهای غسلست و در آن
دو مطلب است مطلب اول سنت است از برای مردی که منی از برای او آمده است استبراء
کردن یعنی سعی کند که مجری منی را پاک کند از منی باینکه بول کند اولاً و بعد از آن بدست
مالیدن بمجری بقیهٔ بول را هم بیرون آورد و بهترین صورتها اینست که اولا سه مرتبه
تنحنح بکند و بعد از آن دست بمالد از دم سوراخ مقعد بقوت تا بیخ ذکر سه مرتبه
و بعد از آن از بیخ ذکر سه مرتبه دست بمالد تا سر آن سه مرتبه بعد از آن سر ذکر را
سه مرتبه بیفشارد و بهترین صورتها آنست که انگشت بزرگ را در پشت ذکر
بگذارد و انگشت میانین را در دم مقعد و بکشد و بیارد تا آنچه تری که در بیخ
ذکر است و در میان تخمهاست هم داخل اصل ذکر بشود و همچنین اصل ذکر را هم

چنین بکشد

چنین بکشد تا سر ذکر و تاکید بسیار در استبراء است فایده آن اینست که دیگر
بعد از آن اگر تری از او ظاهر شود و معلوم نباشد چه چیز است غسل و وضوی او شکسته
نشود پس اگر بول و استبراء هر دو بکند و بعد از آن از او تری ظاهر شود و معلوم نباشد
که منی است یا بول یا مذی یا غیر آن پس بر او نه غسل واجبست و نه وضو و نه هم
شستن آن تری و اما اگر هیچکدام را نکرده باشد و بعد از این چنین تری ظاهر شود
این شخص باید غسل را اعاده کند و آن تری را هم بشوید و هر جا که رسیده است
نجس است و اگر بول کرده و استبراء نکرده است غسل اعاده نمیخواهد لکن آن تری نجس است
و وضو باید بسازد و اگر استبراء کرده و بول نکرده پس اگر میتوانست بول کند
و نکرد آن نیز باید غسل را اعاده کند و تری را بشوید و اگر بول او نمی آمد و ممکن نبود که بول
کند در مسئله خلاف است و اظهر در نظر حقیر اینست که این هم مثل سابق است و در صورتی
که غسل شکسته میشود آن نمازی که قبل از آمدن این تری کرده صحیح است و اعاده ندارد
و اینها که گفتیم همه در صورتیست که آن تری مشتبه الحال باشد اما اگر دانیم که آن تری
منی است یا بول است یا مذی است پس باید بحکم آن عمل کنیم هر چند بول و استبرا
شده باشد و اشکال در صورتیست که بول و استبراء نکرده غسل کند و بعد از آن علاج
و دست بازی بکند و از و مذی یا ودی بیاید یا بول کند و احتمال این هم باشد
که آلودگی از منی در مجری باشد که با آن مخلوط شده باشد و حکم این از کلام فقها
صریحاً بر نمی آید و بملاحظهٔ احادیث احتیاط از اینها هم بکند بهتر خواهد بود و بعضی از برای
زنان هم بول و استبراء را سنت دانسته اند و اما آن احکامی که در استبرای مرد
گفتیم در اینجا جاری نیست و هر تری که از زن ظاهر شود و مشتبه باشد پس هیچ
ضرری ندارد در هیچ حال و طریق استبرای زن آنست که با انگشتان خود از جانب

عرض فرج از هر دو طرف بقوة مخرج را بفشارد و هرگاه منی مرد که در رحم زن بوده
بعد از غسل از رحم بیرون آید بر او غسل نیست و اگر منی خود زن بیرون آید باید غسل را
اعاده کند خواه مخلوط باشد بمنی مرد یا خالص و در صورة اشتباه نیز بر او غسل
نیست مطلب دویم سنت است که در اول غسل بسم الله بگوید و دستها را تا بند دست
سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانسته اند و این بهتر است و مضمضه و استنشاق
بکند و ظاهر اینست که در اینها تفاوتی در غسل ارتماسی و ترتیبی نباشد و سنت است
که در غسل ترتیبی دست ببدن بمالد و آب را بدست بهمه جا برساند و آن جاهائی که آب بآنها
میرسد بازمبالغه در دست مالیدن آنها بکند مثل موی تنگ و چین بدن و سنت است
شستن مو و دعا خواندن بآنچه وارد شده است در اثنای غسل و بعد فراغ و اینکه
آب غسل یک صاع باشد و صاع چهار مد است و بیان آن گذشت و موالات بعمل آورد و موالات
بهیچیک از دو معنی که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است و هر یک
از اعضا را سه مرتبه بشوید و مکروهست که کسی کمک او بکند باینمعنی که آب بدست او بدهد
و او ببدن بریزد و غسل کردن بآبی که در آفتاب گرم کرده باشند فایده هرگاه کسی
در اثنای غسل از و حدث اصغری سر زند پس در آن خلاف عظیم است و اشکال
بسیار است و احوط آنست که غسل را تمام کند و اعاده کند و وضو هم بسازد و دور
نیست که اگر تمام نکند هم ضرر نداشته باشد بلکه قصد کند بطلان آنرا و از سر گیرد و وضو هم بسازد
و ظاهر اینست که این گفتگو در غسل ارتماسی هم جاری میشود بجهة آنچه پیش گفتیم
که هر جزوی از بدن را که آب گرفت ملاحظهٔ غسل آن بعمل آمده است و چنان نیست که بعضی
گفته اند که تا تمام بدن بآب فرو نرود هیچ جزو از غسل بعمل نیامده است باب سیوم
در تیمم است و در آن چند فصلست فصل اول در اقسام تیمم است بدانکه چون تیمم بدلیست

اضطراری

اضطراری که جناب اقدس الهی از برای رفع مشقت و حرج قرار داده که در جائی که آب نباشد
یا در استعمال آن مشقتی باشد اکتفا بآن جایز است پس از برای هر چیزی
که وضو واجب باشد یا غسل واجب باشد مثل نماز و طواف و مس کتابت قرآن
و دخول مساجد و قراءة عزائم و غیر آنها از آنچه گذشت و میسر نشود وضو
یا غسل پس تیمم واجب خواهد بود و آن سبب مباح شدن آنها میشود
و همچنین گاهی واجب میشود بنذر و شبه نذر و علاوه بر آنچه گذشت
واجب میشود بر کسیکه در مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر خوابیده باشد و محتلم
شود پس تیمم میکند از برای بیرون آمدن مگر در صورتی که ممکن شود غسل بدون
اینکه نجاست بمسجد برسد و آن فرض نادریست و همچنین هر چیزی که سنت
باشد از برای آن وضو یا غسل از اموری که پیش ذکر کردیم سنت است تیمم از برای
آنها و علاوه بر آنها سنت است تیمم از برای خوابیدن با وجود آب حتی بغبار رخت
خواب هر چند ممکن باشد از برای او خاک نیز و تیمم از برای نماز میت و هر چند آب
میسر باشد و همچنین تجدید کردن تیمم از برای هر نماز فصل دویم در اسبابی که باعث
عدم تمکن از وضو و غسل میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول از جملهٔ اسباب تیمم
نیافتن آبست بقدر وضو یا غسل و اگر قلیلی آب داشته باشد که درد نکند و ممکن باشد
که قدری گلاب بی رنگ و بو یا عرق یا مثل آن داخل آن کند که کفایت کند و آن آب
از اطلاق در نرود و باز در عرف آنرا آب گویند باید که داخل کند و بآن وضو یا غسل
بعمل آورد و اگر آب بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل و بر او واجب باشد
مثل آنکه در غیر غسل جنابت باشد احوط آنست که غسل کند و در عوض وضو تیمم کند
و اگر کسی ستی در بدن او باشد که لازم باشد ازاله آن یا آن نجاست در جامه اش باشد

و نتواند جامه را از خود دور کند بجهت سرما یا غیر آن ازاله نجاست را مقدم دارد و در عوض وضو یا غسل تیمم کند مگر آنکه چیزی که با و تیمم توان کرد بهم نرسد در ان صورة با آن آب وضو یا غسل بعمل آورد و با نجاست نماز کند و کسیکه آب ندارد و یا اینست که یقین دارد که تا وقت نماز باقیست آب بجهت او میسر نمیشود و یا اینست که یقین دارد که آب در وقت میسر میشود و نماز را در وقت میتواند کرد پس در صورة اول بر او طلب آب و تفحص آن لازم نیست و در صورة ثانیه صبر و انتظار ضرور است و همچنین هرگاه مظنه حصول آب دارد هم باید طلب کند تا گمان او باقیست و اما در صورتی که گمان او اینست که در وقت آب میسر نمیشود یا اینکه طرفین مساویند و احتمال حصول و عدم حصول آب در وقت در نزد او مساویست پس این شخص باید در زمین هموار که کوه و درخت و سنگلاخ نباشد بقدر دو تیر پرتاب از چهار جانب تفحص کند و اگر زمین ناهموار است بقدر یک تیر پرتاب و اگر از دزد یا درنده ترسد و بیم ضرر باشد طلب از او ساقط است و این وجوب طلب در وقتی است که وقت وسعت داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد مثل آنکه پیش از طلوع آفتاب از خواب برخیزد و وقت وفا نکند تیمم کند و نماز کند و همچنین هرچند آب موجود باشد اما وقت آنقدر نیست که وضو یا غسل بعمل آورد باز تیمم کند و اگر کاهلی کند و بطلب آب نرود تا وقت تنگ شود مشهور آنست که گناهکار است اما تیمم بکند و نماز کند و اعاده بر او نیست و احوط آنست که نماز را اعاده کند و هرگاه آب موجود باشد و اهمال کند تا وقت وفا نکند بوضو یا غسل و ادراک نماز در وقت هرچند بقدر یک رکعت آن باشد آن نیز تیمم کند و نماز را در وقت بکند و احوط آنست که اعاده هم بکند و اعاده را در این دو صورة هر دو ترک نکند که در مسئله اشکال قوی است مطلب دویم از جمله اسباب تیمم اینست که خود را به آب نتواند رسانید

باعتبار

باعتبار زمین گیر بودن یا بسبب آنکه آب در چاه است و بند و دلو ندارد که آب بیرون بیاورد یا آب را میفروشند و قیمت ندارد در بگیرد یا از دزد یا درنده میترسد خواه از جان خود ترسد یا از مال یا عرض خود و خوف زیاد هم از جمله عذرهاست هرچند که از امور مذکوره نباشد مثل کسی که از رفتن بقبرستان میترسد یا از خانه تاریک میترسد و همچنین هرگاه از سرما ترسد و شاق باشد بر او تحمل آن هرچند ایمن باشد از آزار رسیدن و هرگاه ممکن باشد او را کندن چاه یا آب از چاه بیرون آوردن بهر چاره که باشد حتی مثل اینکه جامه خود را بچاه بیاویزد و بعد از آن که تر شد بیرون بیاورد و بفشرد باید که تحصیل آب بکند و همچنین واجبست گرم کردن آب هرگاه از سرما ترسد و واجبست خریدن آن از برای کسیکه ممکن باشد بقیمت و ضرر باو نرسد در دادن قیمت هرچند باضعاف قیمت آن باشد اما اگر ضرر باو میرسد باینمعنی که بجهت قوت خود و عیال خود و لباس ضروریه معطل میماند پس بر او واجب نیست خریدن خواه ضرر در حال باشد یا از برای بعد از این هرگاه امید بهم رسیدن چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند و همچنین واجبست خریدن بند و دلو و امثال آن هرگاه موقوف باشد تحصیل آب بر آن و همچنین خریدن هیزم برای آب گرم کردن و امثال آنها و اگر کسی آب را باو ببخشد واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت آب را ببخشد و میسر شود خریدن هم واجبست قبول آن مطلب سیوم از جمله عذرها آزار و مرض است که ضرر رسد باو جود آن مرض از استعمال آب خواه از مردن ترسد یا از سخت شدن آزار و طول کشیدن آن و همچنین هرگاه آزار ندارد اما میترسد که آزار بهم رساند و همچنین درد و جراحت در جای که بستن میسر نیست و معیار آن حصول مشقت و عسر و تعب است که در عادت تحمل آن بسیار شاق است نه مجرد اسم مرض و آزار بجهت آنکه بسیار آزار هست که استعمال آب با آن ضرری ندارد

و مظنه ضرر کافیست بلکه احتمال هم کافیست و جنبی که ترسد از استعمال آب باید تیمم کند خواه عمداً خود را جنب کرده باشد یا بی اختیار جنب شده باشد و بعضی علما قایل شده اند بوجوب غسل بر کسیکه عمداً جنب شده باشد هرچند ترسد از تلف و این قول ضعیف است و کسیکه در دست آب بدست او نمی آید جایز است از برای او جماع کردن بلکه هرچند بقدر وضو هم آب داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دست و خون آمدن هم از جمله عذرهاست بلکه بعضی شین را هم از اسباب تیمم شمرده اند و آن اینست که پوست بدن زبر میشود و بد رویت میشود و گاهی پوست پوست می شود و گاهست که منتهی میشود بترکیدن پوست و دعوی اجماع نیز بر این کرده اند و بعضی مردم از راه جهالت و دعوی صلاح در چنین اوقات وضو یا غسل بعمل می آورند نماز ایشان صورتی ندارد پس اگر کسی در بعض این احوال مثل خوف شین یا ترکیدن دست و امثال آن وضو بسازد و یا غسل کند بآن اکتفا نکند و تیمم هم بکند و از جمله عذرها تشنگی است و خوف تشنه شدن که تحمل آن شاق باشد پس در اینصورة آب را نگاه دارد و تیمم کند و خوف تشنگی برادر مؤمن هم عذر است بلکه چارپایی که همراه دارد مگر آنکه حیوانی باشد که از ذبح آن ضرری لازم نیاید و تضییع مال نشود که در این صورة جمعی تجویز ذبح کرده اند مطلب چهارم هرگاه کسی از برای او آبی میسر نشود و برف باشد اگر تواند شد که آب کردن برف یا مالیدن به بدن بجهتی که آب از و روان شود و مسمی شستن بعمل آید با آن وضو یا غسل بعمل آورد و اگر این مقدور نشود بخاک یا غیر آن از آنچه بعد خواهیم گفت تیمم کند و اگر نه آب و نه خاک و نه غبار و نه گل و نه سنگ هیچیک نباشد ظاهر آنست که طهارت از او ساقط باشد و احوط آنست که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم برف را بر اعضای وضو یا غسل هم بمالد کمال احتیاط کرده خواهد بود و بعد از میسر شدن

وضو یا غسل

وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را اعاده کند فصل سیوم در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجبست که در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا هرچه از برای او تیمم میکند واجب قربة الی الله و حقیقت نیت و تفصیل آن و احکام آن همانست که در وضو گذشت و نیت رفع حدث در کار نیست بجهت آنکه تیمم رفع حدث بالمره نمیکند بلکه اگر منظورش رفع حدث باشد تا وقتی که استعمال آب میسر شود یا ناقضی بهم رسد مانعی ندارد و نیت باید مقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم بر خاک میزند و مجرد گذاشتن دست بر خاک کافی نیست هرچند بقوة بگذارد و تمام کف هر دو دستها را بر پیشانی تا بطرف بالای بینی و جبینین که دو طرف پیشانیست که منتهی میشود بگوشها بمالد و بعضی مسح ابروها را هم واجب دانسته اند و دلیلی بر آن ندیده ام و داخل کردن آنها احوط است بعد از آن بکف دست چپ تمام پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بمالد و بعد از آن بکف دست راست تمام پشت دست چپ را و احوط آنست که تمام کف هر دو دست بتمام پیشانی و جبینین برسد و همچنین تمام کف دست چپ بتمام پشت دست راست و تمام کف دست راست بتمام پشت دست چپ اما آنکه هر جزو از اجزای کف بهر جزوی از اجزای رو و پشت دستها برسد ضرور نیست و باید قدری از موی سر را داخل کند از باب مقدمه در حواط جمع مسح پیشانی بعمل آمده باشد و همچنین قلیلی از بالای بند دست را داخل کند و باید که مسح بکف دست بعمل آید و به پشت دست نمیتوان مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر دستهای او هر دو بریده باشد پس مسح دستها ساقط است و با ذراع خود رو را مسح میکند و اگر آنهم میسر نباشد ناچار چنانکه خواهیم گفت و اگر یک دست او قطع شده باشد با آن دست رو را مسح کند و پشت این دست را

بذراع آن دست بمالد یا نایب بگیرد و اگر میسر نشود بخاک بمالد و اگر بعض دست را بریده باشند باقی را مسح کند و اظهر آنست که واجبست که چیزی از خاک بدست بچسبد که بآن مسح کند و هرگاه هیچ بدست او نچسبد دفعه دیگر دست بر خاک بزند مطلب دویم مشهور آنست که در تیمم بدل غسل یکمرتبه دیگر دستها را بر خاک بزند از برای پشت دستها و در بدل وضو همان دفعه اول اکتفا کند و اظهر در نزد حقیر آنست که فرق میان وضو و غسل نیست و یکدفعه در هر دو کافیست اما دو مرتبه زدن سنت است خصوصا از برای غسل و نهایت احتیاط آنست که در بدل وضو یا غسل هر کدام باشد دو تیمم کند یکی بیک ضربه و دیگری بدو ضربه و هر دو را القصد قربة یا آنکه یک ضربه را بنیت وجوب کند و دو ضربه را بنیت سنت و در تیمم بدل غسلها فرقی نیست مگر اینکه در تیمم بدل از غسل جنابت وضو در کار نیست اما سایر غسال هرگاه موجب وضو که بهم رسیده وضو هم باید و اگر وضو میسر نشود تیمم دیگر هم بدل وضو بکند مطلب سیوم واجبست ترتیب بنحوی که مذکور شد و موالات یعنی عقب هم بجا آوردن افعال خواه بدل وضو باشد خواه بدل غسل و ابتدا از بالا بکند در رو و در دستها هر دو و جمعی از اصحاب گفته اند که باید مواضع مسح پاک باشد و این احوط است و اگر ازاله نجاست ممکن نباشد با نجاست تیمم کند هر چند متعدی باشد و خاک را و بدن را نجس کند و همچنین است هر چند نجاست حایل باشد مثل خون غلیظ خشکیده و واجبست که تیمم را خود مباشر شود مگر در صورة عجز پس در آن وقت نایب بگیرد و آن نایب دستهای او را بخاک بزند و اعضای او را مسح کند و اگر آن ممکن نشود نایب دستهای خود را بخاک بزند و اعضای او را مسح کند و با وجود امکان اینکه عجز دست او را بخاک بزند یا دست خود را بخاک بزند اکتفا بخاک مالیدن صورة و پشت دستها اشکال است



بجهت انکه دست بر خاک زدن هم از افعال تیمم است پس باید از آن نایب بگیرد و اگر آنهم میسر نشود اعضای تیمم خود را بخاک بمالد مطلب چهارم سنت است بسم الله گفتن و گشادن انگشتان در حال زدن بخاک و تخلیل انگشتان در مسح یعنی دست مالیدن در میان انگشتها ضرور نیست بلکه مستحب هم نیست و دست را از عضو برندارد تا مسح تمام شود فصل چهارم در بیان چیزی که بآن تیمم جایز است بدانکه خلافی نیست در میان علما در اینکه تیمم بخاک جایز است و اقوی در نزد حقیر آنست که تا خاک میسر باشد بچیز دیگر نمیتوان تیمم کرد و اکثر متاخرین و بعضی از قدما گفته اند هر چه بر او زمین صادق آید خوبست مثل سنگ و ریگ و غیر آن و دلیل آن تمام نیست و اما رمل یعنی ماسه خورده که شبیه بخاک است پس ظاهر آنست که جایز است تیمم بآن و خلاف در آن نقل شده و اما گچ و آهک پیش از پختن آنها پس اگر خاک بر آنها صادق باید مثل بعضی بلاد که گچ آنها خاک است خوبست و اگر صادق نیاید اظهر آنست که تیمم نمیتوان کرد و همچنین بعد پختن جایز نیست تیمم بآنها و بعضی جایز دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین اظهر آنست که بسفال مثل آجر و کوزه برشته و مثل آنها تیمم جایز نیست و هرگاه خاک نباشد بغبار جامه یا نمد زین یا یال اسب و امثال اینها تیمم کند و اظهر آنست که غبار مقدم است بر سنگ و احوط جمع میان تیمم بغبار و سنگ است و اظهر آنست که در تیمم بغبار رکانیدن آن جامه یا امثال آن معتبر است که آن جامه غبار محسوس شود بعد از آن تیمم کند و اگر فرض شود که در آنها هیچ غبار نباشد پس تیمم بآن ساقط است و باید که غبار غبار خاک باشد و غبار خاکستر و آرد و مثل آنها کافی نیست و اگر غبار هم میسر نشود بگل تیمم کند و طریق آن اینست که دستها را بگل میگذارد و بعد از آن میتکاند و بعد از آن بر اعضا میمالد و گل هم باید که از آب و خاک باشد یعنی مثل گل خاکستر

و آهک و امثال آن نباشد و اظهر آنست که گل هم بر سنگ مقدمست و احوط آنست که جمع میان هر دو کند اگر هر دو موجود باشد و اگر هیچیک از اینها بهم نرسد و برف بهم رسد پس حکم آن پیش گذشت و باید که خاک تیمم پاک باشد و بر خاک نجس تیمم جایز نیست و همچنین باید که مباح باشد و هرگاه محبوس باشد در مکان غصبی و اگر ابتی از صاحب معلوم نباشد و ضرری باو نرسد از تیمم کردن در آنجا تیمم بکند و اگر غیر این باشد محل اشکال است و مکروه است تیمم بزمین شوره زار و ریگ و سنت است که از بلندیهای زمین باشد و در میان جاده ها نباشد فصل پنجم در احکام تیمم و لواحق آنست و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه جایز نیست تیمم کردن پیش از داخل شدن وقت اما بعد از دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتواند تیمم بکند و بعضی گفته اند که صبر کند تا آخر وقت و اقوی در نزد حقیر آنست که اگر امید زوال عذر باشد و ممکن باشد که آب پیدا شود یا آزار او رفع شود صبر کند تا آخر وقت بقدری که مظنه آن باشد که در وقت بقدر تیمم و نماز باقی مانده است و آن وقت تیمم کند و نماز کند و اگر امید زوال عذر نباشد در اول وقت میتواند تیمم کند و هرگاه کسی تیمم از برای نماز کرده باشد و وقت نماز دیگر داخل شود بآن تیمم نماز دیگر را در اول وقت میتواند کرد و انتظار رفع عذر نمیکشد و بیک تیمم چندین نماز میتواند کرد و از برای نماز قضا هر وقت که اراده کند میتواند تیمم کند و همچنین اظهر آنست که از برای نوافل یومیه در اول وقت میتواند تیمم بکند و از برای نمازهای سنتی دیگر هم هر وقت که خواهد میتواند تیمم کند و همچنین نماز آیات مطلب دویم هرگاه نماز را با تیمم کرد دیگر بر و قضای آن نماز نیست و همچنین هرگاه بعد از نماز آب پیدا شود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد بر او اعاده واجب نیست خواه در سفر باشد و خواه در حضر و لیکن مستحب است اعاده و اگر تیمم کند



و هنوز نماز نکرده آب پیدا شود و عذر زایل شود و بقدر اینکه آب را استعمال کند در وضو یا غسل از برای او استعمال میسر باشد تیمم او باطل میشود هر چند که قبل از استعمال آن آب تلف شود یا عذر حاصل شود و اما اگر بقدر استعمال کردن آب نگذشته آن آب تلف شود یا عذر حاصل شود پس در آن دو قول است و احوط بلکه اظهر بطلان است پس باید تا نماز تیمم کند و نماز کند و اما اگر آب پیدا شود بعد از آنکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر احرام را گفته باشد یا شروع در آن کرده باشد پس اقوی آنست که نماز را تمام میکند و لکن سنت است که تا برکوع نرفته باشد برگردد و وضو بسازد یا غسل کند و نماز را از سر گیرد و ظاهر اینست که بهمان تیمم نماز دیگر را هم میتواند کرد هرگاه بعد از فراغ آب تلف شده باشد چنانکه تیمم نسبت بآن نماز باطل نشده نسبت بنماز دیگر هم باطل نشده است و ظاهر اینست که فرقی مابین نماز سنتی و واجبی هم نیست مطلب سیوم هرگاه جنبی تیمم کرده باشد و بعد از آن از او حدث صغری سر زند اظهر و اشهر آنست که باز تیمم بدل از غسل میکند هر چند قادر باشد بر وضو ساختن و سید مرتضی قایل شده است باینکه باید وضو بسازد و اگر نتواند تیمم بدل از وضو بسازد تا وقتی که غسل او را میسر شود و احوط آنست که وضو بسازد و تیمم بدل از غسل هم بکند و اگر وضو میسر نشود دو تیمم بکند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل جنابت و ظاهر اینست که کلام در حیض و نفاس و امثال آنها نیز همین باشد و تفاوتی نباشد مطلب چهارم کسیکه نه آب بیابد و نه خاک و نه چیزی دیگر که با او تیمم توان کرد نماز او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند و اعاده هم بکند و بعضی گفته اند در اوقات نماز ذکر خدا بکند بمقدار نماز و اول اقوی است و اما قضای نماز پس اظهر آنست که واجبست باب چهارم در نجاسات و طریق ازاله آنها و انواع مطهرات و در آن چند فصل است فصل اول

در نجاسات است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جملهٔ نجاسات بول و غایط
حیوانیست که حرام گوشت باشد بشرط اینکه آن حیوان خون رونده داشته باشد
یعنی که هرگاه یک رگی از آن حیوان را ببرند خون از او بقوه روان شود و در مقابل
آن خونیست که بعنوان ترشح و سستی بیرون آید مثل خون ماهی پس بول و غایط
انسان و گرگ و شغال و شیر و روباه و موش و گربه و امثال آنها نجس است و بول و غایط
ماهی حرام گوشت و خوک و عقرب و سوسک و جُعَل و زنبور و مگس و پشه و امثال آنها
پاک است و بعضی بول پسر شیرخواره را قبل از اینکه چیز خوار شود پاک دانسته اند و آن
ضعیف است و جماعتی قایل شده اند که بول و غایط هر پرنده پاک است هرچند حرام گوشت
باشد و بعضی ازین جماعت بول خفاش را استثنا کرده اند و حکم بنجاست
کرده اند و اقوی اینست که فرقی میان پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام
گوشت آنها نجس است خصوصا خفاش که دلیل نجاست بول آن اقوی است
از پرندهای دیگر **واما حیوانات** حلال گوشت پس بول و غایط آنها همه پاک است
و در بول اسب و استر و الاغ خلاف کرده اند و اقوی اینست که همه پاک است اما کراهت
دارد و کراهت بول بیش از سرگین است و کراهت بول و سرگین الاغ بیشتر است
و بعضی بنجاست آنها قایل شده اند و آن ضعیف و متروک و مهجور است و حیوانات حلال
گوشت که بسبب نجاست خواری گوشت آنها حرام میشود و همچنین گوسفندی
که بشیر سگ یا خوک پرورش یافته باشد و حیوانی که انسان با او جماع کرده باشد
همهٔ اینها بول و غایط آنها نجس است و گوشت آنها حرام است **مطلب دویم** از جملهٔ نجاسات
منی و خون حیوانیست که خون رونده داشته باشد و منی حیوانی که خون رونده
ندارد نجس نیست و خون حیوانی که خون رونده دارد نجس است خواه از سر بریدن بیاید

بازرگ

با زور رگ بیاید یا از خراشیدن و خار فرو رفتن و خواه کم و خواه بسیار
بغیر خونی که در میان گوشت میماند خواه در اصل گوشت جمع شود و خواه در میان رگها بماند
و از این جمله است خونی که در میان دل حیوان است اما خونی که در میان شکم حیوان جمع میشود
در وقت ذبح و معلوم باشد که بسبب نفس فرو برده است یا بسبب آنکه سر او در وقت ذبح در بلندی
بوده است پس آن نجس است و حرام است و اما اگر معلوم نباشد که بسبب اینها برگشته باشد
و بسیار هم باشد پس باز هم مظنهٔ آن یعنی باقیست و حکم بطهارت آن مشکل است هرچند حکم
بنجاست چیزی که ملاقی آن شود هم مشکل است پس نشاید توان گفت که هرگاه آن خون در جامه
و بدن بیش از درهم بغلی باشد نماز نمیتوان کرد و اما اگر ازالهٔ آن بشود بغیر طریق تطهیر شرعی
مثل آنکه خشک شود و بریزد یا بآب مضاف ازاله شود دیگر واجب نباشد تطهیر بدن و جامه
اما احوط آنست که مطلقا از او اجتناب کنند و اما خون حیوانی که خون رونده ندارد
مثل ماهی و کیک و پشه و امثال آنها پس آن پاکست و خونی که در میان تخم مرغ
بهم میرسد نجس است و همچنین خونی که در میان شیر حیوان پیدا میشود و خونی که معلوم
نباشد که خون پاک است یا خون نجس اصل طهارت آنست **مطلب سیوم** از جملهٔ نجاسات
مردار است از هر حیوانی که خون رونده داشته باشد خواه آدمی باشد و خواه غیر آدمی
و خواه آبی باشد و خواه صحرائی و در میت انسان پیش از سرد شدن خلاف است
و احوط اجتناب است و نجاست مردار هم مثل سایر نجاستهاست اگر چیزی ملاقات کند
نجس میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند **و قطعه** که جدا شود از بدن حیوان نجس است
خواه از زنده جدا شود یا از مرده و اما اگر از بدن زنده قطعه بریده شده باشد و از او جدا شود
و بعد از آن روح از آن قطعه مفارقت کند پس آن نجس است جزما و اگر روح از آن قطعه
مفارقت کند و هنوز جدا نشده باشد پس آن پاک است و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح

پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است **و اما** مثل ریشهای ضعیف و پوستهائی
که از دست و لب جدا میشود بخودی خود یا بمجرد دست مالیدن بر بدن بدون قوه و المی پس
نجاست آنها معلوم نیست خصوصا آنکه از کف دستها در وقت شستن جامه
و فشردن آن جدا میشود و پوست مردار بدباغی کردن پاک نمیشود و از مردار
چند چیز استثنا شده است که آنها پاکند و آن پشم است و مو و کرک و پر و استخوان
و شاخ و سم و تخم و پنیرمایه و در تخم شرط است اینکه پوست بالا رویده باشد هرچند سخت
نشده باشد و مراد از پنیرمایه همان آغوز است که بچه حیوان در اوایل تولد میخورد و در شیردان
او بسته میشود و بعضی گفته اند خود شیردان هم پاک است اما ظاهر از احادیث معنی
اول است و ظاهرا احتیاج بشستن نداشته باشد هرگاه بجای دیگر مردار با رطوبت ملاقات
نکند و احوط آنست که آنرا بشویند و در شیری که از پستان مردار بدوشند خلاف است
و احوط اجتناب است و مو و پشم و امثال آنها را هرگاه از مردار بکارد یا مقراض ببرند دغدغه
ندارد و هرگاه از آنها بکنند ته مو و پشم را بشویند و ظاهر آنست که حکم شاخ و سم هم
چنین باشد و فرقی نیست در استثنای امور مذکوره مابین حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم
**و نافهٔ** مشک که از آهوی زنده جدا شده باشد یا از آهوئی که او را تذکیه کرده باشند بی اشکال است
و اگر از مردار جدا شود در آن اشکال است و احوط اجتناب است هرچند نجاست آن معلوم نیست
خصوصا هرگاه از مسلمی گرفته باشد و اما اصل مشک پس آن بی اشکال پاک است
و ظاهر اینست که در صورت علم باینکه از مردار گرفته شده باشد هم پاکست **و بدانکه**
خلافی نیست در اینکه آدمی و سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشود همچنانکه خلافی نیست
در اینکه هر حیوان حلال گوشت بتذکیه پاک میشود **و خلاف کرده اند** در حیوانات درنده
مثل شیر و گرگ و روباه و امثال آنها و در مسوخ و حشرات و اقوی و اشهر در حیوانات درنده

اینست

اینست که پاک میشود و اظهر در نظر حقیر آنست که مسوخ و حشرات هم چنین باشد
و اظهر آنست که دباغی کردن آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیث صحیحی
وارد شده فیل است و گرگ و خفاش و میمون و خوک و جریث که نوعیست از ماهی
و سوسمار و موش و عقرب و خرس و گربه و زنبور و در بعضی روایات طاووس
و در بعضی سگ هم وارد شده است و مراد از حشرات حیواناتیست که در زمین
جا میگیرند مثل موش و سوسمار و غیر آنها **مطلب چهارم** از جملهٔ نجاسات سگ و خوک
و کافر است اما سگ و خوک پس دشتی آنها نجس است و اما سگ و خوک آبی پس
نجاست آنها معلوم نیست و فرقی مابین سگ شکاری و غیر آن نیست و بعضی
علما گفته اند جای دهان سگ از شکاری که آنرا گرفته واجب نیست شستن آن
و این ضعیف است و مو و استخوان و ناخن و هر چیز از اینها نجس است و بچهٔ آنها
نیز نجس است اما اگر بچه متولد شود از اینها که آنرا سگ و خوک نگویند پس در نجاست
آن اشکال است و قول بطهارت قوی است و اگر یکی از اینها با حیوان پاکی جفت شود
و بچه از آنها بهم رسد آن نیز تابع اسم خواهد بود **و اما کافر** پس آنچه غیر یهودی و نصاری
و مجوس است پس اشکال در نجاست آنها نیست خواه بت پرست و خواه
آفتاب پرست و خواه غیر از آنها **و بالجمله** هر که انکار یگانگی خدا و پیغمبری محمد بن عبد الله صلعم
و انکار معاد بکند همه کافر و نجسند و اما یهود و نصاری و مجوس پس اشهر و اقوی در آنها
نجاست است و کسی که اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خارجیها و ناصبیها همه کافرند
و نجس اند و همچنین هر کسی که انکار یکی از بدیهیات دین را بکند و در حق او احتمال
شبهه نرود که ممکن باشد برای او که علم بهم نرسانده باشد مثل انکار نمازهای پنجگانه
و روزهٔ ماه مبارک رمضان و زکوة و امثال اینها و همچنین غالیها یعنی آنهائی که بخدا بودن

پیغمبر یا امیر المؤمنین یا احدی از ائمه یا غیر ایشان قایل باشند و اما جبری مذهبان
پس دلیلی بر نجاست آنها نیست و اما مجسمه یعنی آنها که خدا را جسم میدانند
پس دلیلی بر نجاست آنها نیز ظاهر نیست و اظهر طهارت است و احوط اجتناب
و اما ستنیان پس اشکالی در پاکی آنها نیست و همچنین اظهر در ولد الزنا طهارت است
و تا از او کفری ظاهر نشود پاک است و مشهور آنست که اولاد کفار نجسند هر چند بالغ
نشده باشند و هرگاه مسلمانی آنها را اسیر کند تابع مسلمانند در پاکی مطلب پنجم
از جمله نجاسات شراب و هر مست کننده که در اصل روان باشد مثل نبیذ
که شرابیست از خرما میسازند و غیر آن و فقاع هم نجس است هر چند مست نکند
و اما بنگ و چرس و غیر آنها که مایع نیستند بالاصل پس همه آنها پاکست هر چند آب
داخل آنها کنند و همچنین آب انگور هرگاه بجوش آید نجس میشود خواه باتش بجوش
آید یا بغیر آن یا بخودی خود اما آب مویز و خرما پس بعضی نقل قول بنجاست آنها
کرده اند هرگاه بجوش بیایند و احوط اجتناب است و در عرق جنبی که از حرام جنب شده
باشد و عرق شتری که نجاست خوار باشد خلافست و احوط بلکه اظهر نجاست است
و بعضی از علما قایل بنجاست بعضی چیزهای دیگر شده اند و همه آنها ضعیف است فصل دویم
در ازاله نجاسات و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه واجب است ازاله نجاسات از جامه
و بدن از برای نماز و طواف واجب و از خوردنیها و ظرفی که استعمال میشود در خوردن
و آشامیدن بتفصیلی که بعد مذکور خواهد شد مگر در حال اضطرار یا بسبب عفو در بعضی آنها
چنانکه بیان خواهیم کرد و واجب است ازاله نجاست از مسجد بر هر کس که مطلع شود و اینکه نجاست را
داخل مسجد نکند و آنچه یقینیست که واجب است دور کردن نجاساتیست که بمسجد
سرایت کند پس اگر بعضی جامه او نجس باشد یا دستمال نجسی همراه داشته باشد

کسی که



یا امثال آن معلوم نیست که ضرر داشته باشد بلی ظاهر اینست که هرگاه نجس را
بزمین مسجد برساند حرام باشد هر چند رطوبتی نداشته باشد که سرایت کند
اما مطلق داخل کردن حرمت آن معلوم نیست و در عرف هر چند بوریا و فرش مسجد را
مسجد نمیگویند اما احوط آنست که نجاسات را از آنها نیز دور کنند و همچنین از در
و دیوار و جمعی از علما گفته اند که حکم ضرایح مقدسه و مصحف شریف و آلات مختصه بآنها
مثل جلد قرآن و فرش مثل مسجد است مطلب دویم زوال حکم نجاست موقوف است
بزوال عین آن پس اگر عین نجاست زایل شود بچیزی که مطهر باشد و اما رنگ یا بو
یا هر دو باقی بماند باکی نیست و واجب است دو بار شستن بدن و جامه از بول و در بدن
دست مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن آب در آن کافیست بشرط زوال
عین و باید که زوال عین در دفعه اول بشود و هرگاه در بدن جسم لغزنده و غلیظی باشد
که با بول مخلوط شده باشد مثل مذی و امثال آن که در مخرج بول آلوده باشد
غالبا محتاج بدست مالیدن است و اما در غیر جامه و بدن مثل چوب و تخته و سنگ و زوفرش
پس احوط در همه اینست که دو بار بشویند و ظاهر آنست که فاصله کردن خفیفی میان
دو شستن ضرور است پس اگر آبرا جاری کند باعانت ابریق یا سبو و امثال آن و آن
قدر زمان بریزد که اگر فاصله میکرد دو شستن بعمل می آمد کافی نیست بلکه باید که بعد از حصول
مسمی شستن دست بردارد از آب ریختن و بعد از آن مرتبه دیگر بریزد و اینکه گفتیم از لزوم
دو مرتبه در صورتیست که در آب قلیل بشوید و اما در آب جاری پس یکدفعه کافیست
و مشهور آنست که اگر در آب کثیر باشد هم یکدفعه کافیست هر چند ایستاده باشد و این
دور نیست و احوط در هر دو دو مرتبه است خصوصا در آب ایستاده و این حکم مذکور
در غیر بول رضیع است و در بول رضیع آب ریختن یکدفعه کافیست و فشردن ضرور نیست

اما بایدکه تمام آن بول را فرو گیرد و ظاهر آنست که جدا شدن آب هم ضرور نباشد
همینکه آب بهمه اجزای بول میرسد کافیست و این در وقتیست که آن شیرخواره
هنوز چیز خور نشده باشد یعنی غذائی برغبت و اشتها و اراده نخورده باشد
اما دوا که باو بخورانند یا غذای نادری که اتفاق افتد ضرر ندارد و اگر اتفاق بیفتد که آن
طفل هیچ غذا نخورده باشد تا دو سال او تمام شده باشد داخل سال سیم که شد
ظاهر آنست که دیگر این حکم را نداشته باشد هر چند هنوز غذا نخورده باشد و مشهور آنست
که این حکم مخصوص پسر است و بعضی دختر را هم ملحق کرده اند و آن ضعیف است و اما غیر بول
از نجاسات پس وجوب دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط در همه دو مرتبه است
مطلب سیوم در طریق شستن ظرفهاست پس اگر در ظرفی سگ ولوغ کرده باشد یعنی
بیاشامد از آن ظرف بطرف زبان خود پس واجب است که سه بار آنرا بشویند که اول آن سه بار
بخاک باشد و مراد از شستن بخاک چنانکه از اکثر علما معلوم میشود همان مجرد خاک
مالیدن است هر چند خاک خشک باشد و بعضی گفته اند که باید ممزوج با آب باشد در شسته
شستن بعمل بیاید و این اظهر است و احوط آنست که یک دفعه بخاک بمالند و دفعه دیگر بگل رو...
بمالند و بعد از آن دو بار بشویند و ظاهر آنست که همان خاک و گل در آنها ریختن و حرکت
دادن و ریختن کافی باشد دیگر دست مالیدن در کار نباشد خصوصا در ظروفی که در آنها
تنگ باشد هر چند احوط دست مالیدنست بقدر مقدور و آرد و خاکستر و اشنان و آهک
و امثال آنها کافی نیست نه در حال اختیار و نه در حال اضطرار و جمعی از علما گفته اند که حکم لطع
یعنی لیسیدن ظرف بزبان مثل ولوغ است و این احوط است و اما اگر سگ در ظرفی
بچکد یا آب دهان او بریزد در غیر حال ولوغ یا اینکه سگ در آن ولوغ کرده
بظرف دیگر بریزد و امثال آنها هیچیک اینها حکم سابق را ندارد بلکه مثل

از علما



سایر نجاسات است که بعد خواهیم گفت و اظهر آنستکه هرگاه سگ چندین دفعه در ظرفی ولوغ کند
باز یکمرتبه شستن بطریق مذکور کافیست و هرگاه خوک در ظرفی ولوغ کند مشهور آنست که واجبست
در هفت مرتبه بشویند و ظاهر اینست که در اینجا خاک در کار نیست و ظرفی که در شراب
نجس شده باشد ظاهر آنست که سه مرتبه شستن پاک میشود و احوط هفت مرتبه است
و ظاهر آنست که سایر مسکرات مایعه مثل نبیذ و غیر آن نیز چنین باشد و فرقی نیست
در تطهیر ظروف از نجاسات مابین ظرفی که از گل باشد یا از چوب یا از مس یا غیر آن
و بعضی علما گفته اند که ظرف شراب هرگاه یا چوب باشد یا کدو باشد پاک نمیشود
و آن بیوجه است بلی اگر مدتی شراب در کدو و چوب مانده باشد که در آن نفوذ کرده
باشد تطهیر اعماق آن موقوفست باینکه آنقدر در آب بگذارند که آب در اعماق آن نفوذ کند
و پاک کند و اما ظاهر آن پس بمجرد شستن پاک میشود و هرگاه موش از ظرفی بمیرد در رطوبت
ملاقی آن شود اظهر آنست که هفت مرتبه بشویند و اما سایر نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم
پس اظهر آنست که ظرف را از همه آنها سه بار بشویند و اما طریق شستن ظروف
پس کافیست در آن اینکه آبرا بریزد در ظرف و حرکت بدهد که آب همه جای ظرف را
که نجس است فرو گیرد و بعد از آن آبرا بریزد و هرگاه ظرف بزرگی باشد که نتوان حرکت داد
یا در جائی نصب کرده باشند مثل خمره رنگ ریزی و امثال آن پس طریقه آنست
که آبرا در اطراف آن جاری کند و در ته او که جمع میشود آنرا با ظرفی بیرون بیاورند و بنا
بر قول بنجاست غساله چنانکه اشهر است باید هر مرتبه که ظرف را بیرون می آورند ظرف را دست
بشویند و دیگر مرتبه فرو برند تا تمام آب را بیرون بیاورند و اگر در ته آن قدری بماند که بظرف
بیرون نیاید کهنه و لته در آن چند ازند که آب او را برچیند و بیرون بیاورند و مشهور آنست

در اعتبار عدد در آب کر ساقط میشود و یکدفعه شستن کافیست بشرطی که آنکه اگر شستن
باکل در نجاست شرط باشد آنرا بعمل آورده باشد و این دور نیست و احوط آنست
در عدد را بعمل بیاورد **مطلب چهارم** هر چیزی که با رطوبت ملاقات کند با متنجس آن نیز
حکم ملاقات با نجس دارد و خلاف بعض متأخرین در نهایت ضعف و بی وجه است
پس هر چیزی که عین نجاست باو برسد و از او ازاله شود بغیر مطهر شرعی مثل آنکه
خون را بتراشند یا باب دهن پاک کنند باز هر وقت که چیز تری بآن محل خون میرسد
نجس میشود و باید شست **مطلب پنجم** شرط است در آبی که تطهیر بآن میشود اینکه
در اول پاک باشد و مضاف نباشد مثل گلاب و آب غوره یا آب سیب که آنرا
آب نمیگویند و جمعی از علما شرط کرده اند در ازاله نجاست اینکه آب وارد بر نجاست شود
و شسته شود پس هرگاه جامه نجسی را در ظرف که آب در آن باشد بشویند پاک نمیشود
و هر چند دلیل این قول تمام نیست و اظهر خلاف آنست و چنانکه حدیث صحیح دلالت میکند
میتوان جامه را شست در میان ظرف که آب در آن باشد اما احوط قول اول است
و احوط آنستکه از غساله یعنی آبی که از جامه و بدن و غیر آنها در وقت شستن و فشردن
جدا میشود اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد یا غیر آن خصوصا در وقتی
که نجاست بر آب وارد شود خصوصا در شستن اول هر چند دلیل تمامی بر نجاست
بر نجاست آنها بنظر حقیر نرسیده است خصوصا در وقتی که آب بر نجاست وارد
شود و این گفتگو در غیر غساله استنجاست و اما غساله استنجا پس آن پاک است خواه
از بول باشد یا از غایط مادامی که علم بتغییر آن بنجاست حاصل نشده باشد و تجنس
ضرور نیست و اگر به بیند که اجزای نجاسات در میان آن آب هست دیگر حکم
بطهارت مشکل است خصوصا هرگاه آن آب در جائی جمع شود و آن نجاسات در میان



آن باشد در آنجا البته اجتناب کنند و ظاهر آنست که فرقی نیست در اینکه دست پیشتر
بنجاست برسد یا آب برسد در هر دو صورت پاکست مگر اینکه پیشتر از استنجا دست
آدمی بدون قصد استنجا بمخرج بخورد و نجس شود و بعد از آن خواهد استنجا کند
در اینصورت ظاهر آنست که این بحکم نجاسات خارجی باشد و این معفو نیست
و هرگاه بول و غایط مخلوط بنجاست دیگر از مخرج باید مثل منی یا خون اظهر عدم عفو است
و هرگاه مخرج آلوده بمنی یا خون بوده است و بعد از آن بول و غایط کند پس در اینجا البته اجتناب
کنند و اظهر آنست که غساله استنجا توان ازاله خبث کرد و بعضی منع کرده اند و اما رفع
حدث بآن پس ظاهر اخلافی نیست که جایز نیست و اجماع بر آن نقل کرده اند و کلام در غساله
حمام بعد از این مذکور خواهد شد **مطلب ششم** هرگاه آن چیزی که نجس شده است از بابت
جامه و فرش است که جاری ساختن آب بر آن و جدا کردن آب از آن محتاج است بفشردن
پس آنرا باید فشرد و احوط بلکه اظهر آنست که بعد هر شستن فشردن ضرور است و باید
که در شستن اول عین نجاست زایل شود اگر عینی موجود باشد و بهر تقدیر فشردن را
ترک نکنند و اشهر بلکه اظهر آنستکه هرگاه عین نجاست زایل شده باشد در آب جاری
دیگر فشردن در کار ضرور نباشد و احوط آنست که بعمل بیاورد و فشردن بهر نحو که ممکن شود
باید کرد و بعضی جاها است که به پیچانیدن جامه و تاب دادن حاصل میشود و در بعضی بکوبیدن
و در بعضی بلگد زدن مثل لحاف و دوشک هرگاه نجاست بباطن آنها رفته باشد و اگر ظاهر
آنها نجس شده باشد همان ظاهر را بشویند و بقوة دست بمالند تا ازاله نجاست بشود و غساله
از آن بیرون رود بلکه اگر باطن هم نجس شده باشد شستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود
و اتصال بباطن نجس ضرر ندارد و همچنین در همه آن نجس باشد هر قدر از آن را که بشویند
پاک میشود و اتصال اجزای نجسه دیگر ضرر ندارد **و با جمله** سرایت باطل است و دلیل

بر آن قایم نیست و همچنانست که گفته اند که هرگاه سرایت ثابت باشد باید هرگاه بیک
در بیابان وسیعی راه رود در وقتی که آن بیابان گل باشد و رطوبت داشته باشد
همه آن بیابان نجس شود هر چند هزار فرسخ طول و عرض آن باشد و اما مثل خاک و آرد
و امثال آن پس تطهیر آنها باب قلیل صورتی ندارد و اما باب جاری و کر پس هرگاه
علم بهم رسد برسیدن آب بهمه اجزای آن و ازاله شدن نجاست از آن پس
ظاهر آنست که پاک میشود و بعضی علما تجویز کرده اند تطهیر زمین را باب ریختن بحدی
که آب بر او غالب و قاهر شود و آن مشکل است و بعضی گفته اند هرگاه زمین نجس را
آب بریزی بنحوی که از و آب جدا شود و برود بکناری جمع شود آن موضع که شسته
شد پاکست و آنجا که آب جمع شد نجس است و این هم مشکل است مگر اینکه زمین فرش باشد
بآجر یا سنگ یا تخته یا بسیار صلب باشد پس در اینصورت اظهر آنست که پاک میشود
و مثل سیب و امرود و خربزه و امثال آن هرگاه بعد از بریدن نجس شوند اظهر آنست که بآب
قلیل هم پاک میشود مگر اینکه بسیار رسیده باشد و از هم رفته باشد و مثل دانه شکسته انگور
باشد پس در آن وقت دور نیست که بآب کثیر توان تطهیر کرد و اگر برسد بحدی که آب
مضاف باشد پس تطهیر آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و گندم و برنج و جو و امثال آنها را
هرگاه باطن آنها نجس نشده است هرگاه تواند شد بآب قلیل تطهیر کنند در غساله جدا شدن
مانعی ندارد و اگر اندرون آنها نجس باشد تطهیر آن بغیر آب جاری و کر مشکل است
**و اما گوشت** و دنبه هرگاه نجس شود پس بآب قلیل هم میتوان تطهیر کرد و اگر در آب
نجس جوش شده باشد و آب نجس در اعماق آنها رفته باشد پس تطهیر آن بآب
قلیل مشکل است مگر اینکه علم بهم رسد که آب باعماق آن میرسد و حدیثی هم وارد شده است
در باب آب گوشتی که در آن موش مرده یافتند و فرمودند که آب را بریزید و گوشت را بشویید



و بخورید و دور نیست که محمول باشد بر صورتی که علم بمکث طویل بهم نرسیده باشد
و احتمال باشد که تازه افتاده باشد یا مبتنی بر آنست که مکث طویل در میان آب قلیل
بجهة تطهیر ضرر ندارد و این بعید است و بهر تقدیر در آب جاری و کثیر بی اشکال تطهیر
میتوان کرد و فشردن هم در کار نیست و اما آب گوشت هم که نجس شده است پس
آن قابل تطهیر نیست و همچنین هر آب مضافی مثل گلاب و آب غوره و همچنین هر مایعی
مثل روغن و عسل و شیره و بیچک اینها قابل تطهیر نیست مگر بفرض نادری که عسل و شیره
نجس را در آب بسیار بریزد که اگر کمتر باشد و ممزوج شود باب و مستهلک شود
و بعد از آن آب را بجوش زنند تا اینکه شیره یا عسل بجا بماند پس آن پاکست و بعض
علما جایز دانسته اند که روغن را آب کثیر بریزند و بر هم زنند تا مخلوط شود بعد از آن
جمع شود پاک است و این در صورتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکل است و اما
آب مطلق پس آن قابل تطهیر نیست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد **و هرگاه حمرة**
رنگ رنزی نجس شود جایز است که جامه رنگ کنند بآن و بعد از آن بشویند تا حدی
که دیگر آب رنگین از او نیاید و اگر بگذارند که خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا کر
بگذارند تا آب باعماق آن برسد کافیست و لیقه مرکب و شنجرف مادامی که تر است
قابل تطهیر نیست مگر بحدی که دیگر از و آب سیاه و سرخ بیرون نیاید اما اگر بگذارند
خشک شود و بعد از آن در آب کر بگذارند که آب باعماق آن برسد ظاهرا پاک میشود
**مطلب هفتم** هرگاه موضع نجاسات معلوم باشد همانجا را بشویند و اگر مشتبه باشد مواضع
مشتبه همه را بشویند و اگر اشتباه در همه آن چیز باشد مثل اینکه یک موضعی از جامه
نجس شده و هیچ نمیدانند که جای آن بوده باید همه آنرا بشویند و همچنین است حکم بدن
**و اگر** یکی از دو جامه یا سه جامه یا بیشتر نجس شده باشد و ندانند کدام است

پس اگر محصور باشد مشهور و احوط آنست که باید همه را بشوید و در هیچیک نماز نمیتواند کند واما در شبهه غیر محصور مثل جامه بسیار یا فرش بسیار باشد و داند در یکی از آنها نجس است ولیکن بجهت بسیاری آنها شستن همه موجب مشقت عظیم و عسر شدید میشود پس شستن همه واجب نیست و همچنین هر شبهه در حیض باشد اجتناب از آن واجب نیست مثل آنکه داند در این شهر یک کار یا دکان حرام است که شیر میدهد از شیر همه آن شهر واجب نیست اجتناب یا داند در این شهر در یک خانه غصبی است واجب نیست اجتناب از تصرف در همه خانها و اظهر و اقوی آنستکه ملاقی شبهه محصوره که نجاست آن مشتبه باشد نجس نمیشود مگر آنکه همه آن مشتبه ملاقات کند و هرگاه دو شاهد تعارض کنند یکی بگوید نجاست ملاقات کرد با این چیز و دیگری بگوید نکرد اقوی طهارت است و همچنین هرگاه نجاست معینی در خارج بهم رسد و یکی از شاهدها بگوید باین جامه رسید و دیگری بگوید بجامه دیگر رسید اقوی طهارت هر دو است و هرگاه علم بنجاست رسیدن بچیزی بهم نرسد بر طهارت خود باقیست هر چند ظن بنجاست حاصل شود مثل اینکه بول بسیار ترشح کند یا باد آنرا برگرداند و مظنه باشد که بر جشها پاشیده است خصوصا در وقتی که چند جای بدن او احساس رطوبت بکند بر داشتن آنچه را ندیده و علم بهم نرسانده واجب نیست و تفحص بسیار ضرور نیست بلکه قول یک نفر عادل هم اعتبار ندارد مگر اینکه از قول او علم بهم رسد واما هرگاه دو مرد عادل شهادت بدهند بر ملاقات نجاست پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است واما قبول سخن صاحب ید یعنی آنکه مال در دست اوست پس آن نیز معلوم نیست بلی سخن او نسبت بخود رش مسموع است یعنی از برای او نجس است واما از برای غیر پس نجاست آن دلیل ندارد و احوط آنست که غیر در او نماز نکند و مشروط بطهارت عمل نیارد واما اگر برطوبت با و ملاقات کند پس دلیل بر نجس شدن ملاقی آن نیست هر چند که آن صاحب ید



عادل هم باشد واما قول صاحب ید در طهارت مسموع است هر چند پیشتر علم بنجاست آن داشته باشی و همچنین هرگاه جامه نجس تو را المسلمانی بدهی که بشوید همینکه بگوید شستم و تطهیر کردم ظاهرا کافیست فایده از اخبار بسیار ظاهر میشود در مواضعی که شک در نجس شدن آنها حاصل شود یا اینکه تو هم نجاستی در آن برود یا چیز مکروهی با آن ملاقات کند مثل آنکه شک کنی در رسیدن بول بجامه یا سگ و خوک بخشکی ملاقات کند یا عرق جنبی با و برسد و امثال آنها مستحب است که آبی بران موضع بپاشد و همچنین هرگاه خواهد که در مسجد یهود و نصاری نماز کند آبی بران مکان بپاشد و بعضی علما گفته اند هرگاه بدن بچیز نجس خشکی ملاقات کند بخاک بمالد مطلب ششم از جمله مطهرات زوال عین نجاست از بواطن مثل اندرون دهن و چشم و بینی و گوش و فرج و بعد از زوال عین نجاست دیگر احتیاج بشستن نیست و هرگاه در میان دندانها نان یا گوشت و امثال آن مانده باشد و دهان نجس شود مثل خون آمدن یا غیر آن اشکال بهم میرسد و دور نیست مضمضه کردن دو مرتبه پاک شود و همچنین اعضای حیوانات هرگاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک میشود هر چند از نظر غایب نشود احتیاج بشستن نیست و همچنین آدمی هرگاه عضوی از او نجس شود و غایب شود و بقدری که ممکن باشد در آن وقت تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده اند که باید آن شخص نجس شده علم بنجاست داشته باشد و اهل این هم باشد در ازاله کند مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی شرط کرده اند مشروط بطهارت هم بعمل آورده باشد مثل نمازی با طهارت کرده باشد و حق اینست که اگر خواهی حکم بطهارت واقعی کنی باید این شرطها بعمل بیاید واما از برای اینکه با او برطوبت ملاقات کنی و نجس نشوی همان غیبت و زمانی در ممکن باشد در او ازاله نجاست و تطهیر آن کافیست دیگر ملاقی آن محتاج

بتطهیر نیست مطلب نهم از جمله مطهرات خاک است و آن پاک میکند زیر چکمه و نعل و زیر پا را و بعضی ته عصا و نیزه را هم ملحق کرده اند و آن بیوجه است و ظاهر اینست که فرقی نیست در بین افراد چکمه و نعل مثل کفش چرمی و گیوه و نعل چوبی و غیر اینها اما مثل جوراب و امثال آن پس معلوم نیست که پاک شود و فرقی نیست در نجاست مابین اینکه نجاست خشک شده باشد یا تری آن باقی باشد و حد تطهیر آنست که عین نجاست زایل شود و تری آن برطرف شود و فرقی نیست در اینکه بزمین بمالد یا راه برود تا پاک شود یا آنقدر راه برود که پاک شود و حد معینی از برای آن نیست و احوط بلکه اقوی آنست در زمین پاک باشد و ظاهر اینست در نمناک بودن زمین ضرر ندارد واما اگر گل باشد پس در آن اشکال عظیم است و اگر قایل بتطهیر نشویم حرج عظیم لازم می آید خصوصا در فصل زمستان و مهما امکن احتیاط را ترک ~~خصوصا در فصل زمستان و مهما امکن~~ نکند و همچنین در سنگ و آجر و چوب و گیاه و غیر آنها اشکال است و احوط آنستکه بهیچیک اکتفا نشود بلکه اقوی در غیر سنگ و آجر هم اینست مطلب دهم از جمله مطهرات آفتاب است و آن پاک میکند آنچه را در برد یا بدو بخشکاند از بول و آب نجس و نجاستی که جرم نداشته باشد و از آن جمله است تری غایط که بعد از ازاله عین باقی بماند هرگاه یکی از آنها بزمین یا بوریا یا حصیر یا دیوار خانها و امثال آنها و گیاهها و اشجار رسیده باشد و بعضی مخصوص بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا قرار داده اند و اظهر عموم است در آنچه گفتیم و اظهر و اشهر آنست که حقیقة پاک میشود و بعضی گفته اند در هرگاه آفتاب بخشکاند زمین و بوریا و حصیر را سجده ~~بر آن~~ بران میتوان کرد اما هرگاه تری با و ملاقات شود نجس میکند و این ضعیف است و هرگاه جای نجس بغیر آفتاب بخشکد بعد از آن آب بران بریزی و آفتاب او را بخشکاند پاک میشود و هرگاه مجموع دیوار گل تر باشد و نجس باشد آفتاب

جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا جرم نداشته باشد مثل بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست مابین آنکه ...



در برروی آن تا بپاید اندرون آن هم پاک میشود واما اگر اندرون نجس باشد و بیرون خشک باشد تا بیرون آفتاب بیرون فایده نمی بخشد و ظاهر آنست که کمک هوا و باد در خشکانیدن ضرر ندارد اما آخر خشکانیدن باید با آفتاب باشد مطلب یازدهم از جمله مطهرات آتش است و آن پاک میکند عین نجاسات را مثل غایط نجس العین و استخوان نجس العین و نخال آنها را هرگاه خاکستر شود بی اشکال و همچنین دود آنها پاک است و بعضی گفته اند دود روغن نجس نجس است و آن ضعیف است واما چیز متنجس یعنی مثل چوبی در نجس باشد یا سرگین حیوان حلال گوشت در نجس شده باشد پس در پاک شدن آن بسوختن اشکال است و بهر تقدیر هرگاه چیزی برطوبت با خاکستر آنها ملاقات کند تطهیر آن واجب نیست واما اگر خاکستر نشود بلکه زغال شود پس در آن نیز اشکال است و تطهیر ملاقی آن نیز واجب نیست و در خزف مثل کوزه و آجر هرگاه از گل نجس ساخته باشند نیز اشکال است و اظهر اینست که پاک نمیشود و تطهیر آن بآب ممکنست در کوزه و آجر را در آب جاری یا کر بگذارند تا آب باعماق آن نفوذ کند و خمیر نجس نپختن پاک نمیشود و هرگاه غایط مستحیل بخاک شود یا بکرم پاک میشود و همچنین هرگاه سگ در نمک زار افتند و مستحیل بنمک شود و از این باب است و علف نجس که حیوان حلال گوشت بخورد و مستحیل ببول و غایط شود واما انتقال خون نجس بشکم پشه و کیک و کنه و امثال آنها پس آن از این باب نیست نهایت چون در ثبوت آنرا در عرف خون آدمی و خون گاو و گوسفند نمیگویند و خون پشه و خون کنه میگویند پس آن پاک است و در خون زالو که ببدن انسان می اندازند و خون بسیار میمکد و بعد از آن خالی میشود اشکال است و احوط بلکه اقوی اجتناب است واما منقلب شدن شراب بسرکه پس آن نیز معلوم نیست در از راه استحاله باشد

و لیکن در طهارت آن اشکالی نیست بسبب اجماع و اخبار و فرقی نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود
یا آنکه چیزی در آن بریزند تا سرکه شود و همچنین فرقی نیست که آن چیز مایع و روان باشد مثل سرکه
یا جامد و خشک باشد مثل نمک و اینکه آن چیز در میان آن باقی بماند یا مستهلک شود و اگر شراب قلیل
در خمره سرکه بریزند همه آن نجس میشود و سرکه پاک نمیشود هر چند شراب در آن مستهلک شود
و هر چند بماند آنقدر در آن شراب بسیار که هم سرکه شد و اما پاک شدن آب انگور
بعد از جوشش آمدن بسبب کم شدن آن پس آن نیز بنا بر نجس دانستن است بلکه از راه اجماع
و اخبار است و طهارت آن حاصل میشود باینکه دو حصه آن برود و یک حصه آن بماند و احوط مراعات
کیل و وزن هر دو باهم است و فرقی نیست در اینکه آن دو ثلث بجوشیدن با آتش برود یا بآفتاب برود
یا بهوا برطرف شود و جسم پاکی که در آب انگور افتاده پیش از ذهاب ثلثین نجس میشود و ظاهر
آنست که بعد ذهاب ثلثین پاک میشود مثل مغز بادام و گردو و پسته و امثال آنها و ظروف و اسباب شیره پزی
و رخت و لباس آنکه مباشر او است بحکم تبعیت پاک میشوند و دور نیست که آب انگور در جوشش چاید
قبل ذهاب ثلثین هر گاه بجائی بچکد بمجرد خشک شدن پاک شود هر چند در غیر مباشر آن امر باشد
مطلب دوازدهم از جمله مطهرات اسلام است و آن موجب طهارت بدن است از نجاسات کفر
و اما اگر بدن کافر بنجاسات دیگر نجس شده باشد باسلام پاک نمیشود و همچنین جامه های او باسلام پاک نمیشود
خواه نجس شدن آنها بنجاسات کفر باشد یا غیر آن و مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که کافر شود بعد از توبه کردن
و اسلام آوردن در طهارت آن اشکال است فصل سیوم در اقسام و احکام آبها است و در آن مقدمه است و
چند مطلب اما مقدمه پس بدانکه آب گفته میشود بر دو چیز یکی آب حقیقیست که آنرا آب مطلق میگویند
و یکی آب مضاف مثل آن چیزهائی که از جسمی فشرده شود مثل آب انگور و آب علف و مثل آن
یا از بخار چیزی بعنوان عرق حاصل شود مثل گلاب و عرق نعناع و امثال آن یا آنکه ممزوج شود
آب مطلق بچیز دیگر بحدی که آنرا بعنوان آب نگویند که آب است مثل آب گوشت و آب دوغ



و شربت و امثال آنها و هر گاه شک بهم رسد در اطلاق مثل اغلب آبهای سیلاب
و بعضی از افراد شربت پس در آنجا حکم هیچیک از دو قسم را علی الاطلاق نمیتوان جاری کرد
و در بعضی اوقات میشود در بعضی از احکام هر یک در او جاری میشود مثلا هر گاه در آب
سیلی شک بکنیم که آب است یا نه و در جواز سلب اسم از آن هم شک کنیم یعنی نمیدانیم
در میتوان گفت آب نیست یا نه در چنین صورتی هر گاه جاری باشد یا بقدر کر باشد حکم
بنجس شدن آن بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم و لیکن وضو هم بآن نمیتوانیم ساخت
بجهت آنکه شرط است در آب وضو که آب مطلق باشد و هر گاه منحصر شود امر در استعمال
این آب احوط جمع ما بین وضو و تیمم است و همچنین بجهت تطهیر بدن از خبث طهارت
بر نمیدارد و آب مطلق پاک و پاک کننده است از حدث و خبث بخلاف آب مضاف که آن
هر گاه در اصل طاهر باشد بازاله نجاسات میتوان کرد و ازاله حدث هم نمیتوان کرد
و حکم و آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود بخلاف آب مطلق که در اقسام او فرقی هست
چنانکه بتفصیل مذکور میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب ایستاده و آب چاه و آب
حمام و آب باران و آب ایستاده هم بر دو قسم است آب کر و کمتر از کر و احکام آنها در ضمن
چند مطلب خواهد آمد مطلب اول در آب ایستاده کمتر از کر است و آن بملاقات نجاسات نجس میشود
و بعضی علما قایل شده اند که نجس نمیشود و آن بسیار ضعیف است و فرقی نیست در نجاسات
ما بین بسیار کم و خون و غیر خون و فرقی نیست در اینکه نجاسات وارد شود بر آب
یا آب وارد شود بر نجاسات و یخ و برف حکم آب قلیل دارند هر چند بقدر هزار کر باشند
همان موضع ملاقات بملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر آنها هم ممکنست مطلب دوم در مقدار کر
بنابر اقوی هزار و دویست رطل عراقیست و هر رطلی صد و سی درهم است که موافق
من تبریزی که مساوی سی شاهی پول سیاه باشد تخمیناً یکصد و سی و نصف من میشود

و اما بحسب مساحت پس اقوی و اشهر آنست که هر گاه سه وجب و نیم طول آب باشد
و سه وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن باشد آن بمقدار کر است و هر گاه
اختلاف در عرض و طول و عمق باشد حاصل ضرب آنچه را گفتیم در نظر داشته
باشد و بهمان قیاس در جاهای دیگر ملاحظه کند پس میگوئیم حاصل ضرب آنچه
مذکور شد چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب است پس هر گاه طول آب چهل و دو وجب
و هفت ثمن وجب باشد و عرض آن یک وجب و عمق آن یک وجب باشد آن کر است و همچنین
و همچنین اقوال در تحدید کر مختلف است و اقوی این بود که مذکور شد پس هر گاه آب از این
مقدار کمتر باشد هر چند یک مثقال باشد بمجرد ملاقات نجاسات نجس میشود مطلب دوم
در آب ایستاده که بمقدار کر باشد و آن بملاقات نجاسات نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بو یا
مزه او از نجاست متغیر شود و همینکه یک گوشه آن متغیر شد هر گاه باقی کمتر از کر است
همه نجس میشود و ضرور نیست که همه متغیر شود و هر گاه مردار در کنار آب باشد و داخل آب نباشد
اما بسبب بوی او آب بدبو شود آب باین جهت نجس نمیشود و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسیست
یعنی حقیقة متغیر بشود و بچشم و دهان و دماغ ادراک شود پس اگر قدری بول بی بو در آب
بریزد که اگر بو میداشت آب را متغیر میکرد و الحال تغیری نداشته باشد پس آن باکی ندارد و متغیر
شدن آب بچیز پاک ضرر ندارد مثل گل و رنگ نیل و امثال آن و مادامی که آب میگویند
و اسم آب از او برنخاسته است بملاقات نجاست نجس نمیشود و هر گاه آب کر متغیر بچیز
پاک را نجاستی عارض شود بسبب آن تغیر که دارد معلوم نشود که تغیر بنجاست
در او حاصل شده یا نه حکم بنجاست آن نمیتوان کرد و شرط نیست در نجس نشدن آب
کر بملاقات نجاست اینکه آن آب مستوی السطوح باشد که همه را در عرف یک آب گویند
و از این باب است دو گودال آب که بهم نزدیک باشند و جدولی در میان آن دو باشد



که بهم متصل باشد و اما اگر قدری از کر در گودالی باشد و قدری در بلندی و از آنجا آب فرو
ریزد بپائین و جمع شود و مجموع آب بالا و پائین بقدر کر باشد فایده ندارد و نجاست
بهر یک از آنها ملاقات کند آن آب نجس میشود و بملاقات آب بالا پائین هم نجس
میشود اما بملاقات آب پائین بالا نجس نمیشود مطلب سیوم در آب جاری است و آن
آبیست که از زمین بر آید و چاه نباشد و خواه روانه شود بر روی زمین یا نه تا شامل
باشد چشمهای کوچکی را که در گودالهای کوچک جمع میشوند و از آنجا روان نمیشوند
و فرقی نیست ما بین اینکه در بعضی از فصلها بخشکد یا نه و آب برفی که از کوهسار بزیر آید
و از زیر ریگ و رمل روان شود و بیرون آید از داخل آب جاری نیست و آب جاری
بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بو یا مزه آن بنجاست متغیر شود و اقوی
و اشهر آنست که کریت در آن شرط نیست بلکه هر چند بسیار کم باشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب جاری همینکه از ماده خود منقطع شود مثل
آنکه در میان نهر حایلی قرار بدهند که آب بجای دیگر برود و این تتمه آب که در نهر
روانست ابتدا اگر آب جاری نگویند و در او باید کریت را اعتبار کرد و همچنین هر گاه
میان نهر نجاستی بریزد و همان جائی که ریخته است متغیر شود که مطلقا رشته آب صاف بی تغیر
در میان نماند پس آن موضع جزما نجس است و بالای آن در حکم آب جاری باقیست و پائین
آنرا باید در او کریت را اعتبار کنیم و آب جاری که از ماده قطع شد هر گاه فی الجمله سرشیب
میرود هر گاه نجاست بپائینهای آن ملاقات کند ظاهر اینست که بالای آنجا بنجاسات نجس
نمیشود و آنچه پائین تر از نجاسات است هر گاه کر نباشد نجس میشود و همچنین هر آبی که در روی
زمین روان شود هر چند از زمین نابع نشده باشد و هر گاه آب قلیل در کنار آب جاری
باشد و با آن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاریست هر گاه مساوی باشد با جاری

یا جاری در بالا باشد و اما اگر جاری در پایین باشد پس آن بملاقات نجاست نجس میشود مطلب چهارم
آب حمام یعنی آن حوضهای کوچک در جنب خزانه میسازند و بواسطه تنبوشه
از خزانه در ان آب میآرد و این در بلاد عجم و عراق عرب متعارف است پس آن
نیز در حکم آب جاریست مادامیکه متصل است بخزانه بشرط اینکه خزانه از کر بیشتر باشد
در حین ملاقات نجاست معلوم باشد که آنچه در خزانه است بمقدار کر یا بیشتر است
و همینکه اتصال قطع شد حکم آب قلیل دارد و در حکم آب حمام است غیر ان مثل طشتها
و حوضها در هر جا که باشد با وجود شرایط مذکوره واما غساله حمام یعنی آبی که از شست
و شو جمع میشود در منجلاب پس اگر علم بنجاست آن باشد یا علم بطهارت ان باشد پس
دران اشکال نیست و اگر علم بهیچیک نباشد پس مشهور نجاست آنست و این در نظر حقیر
دور نیست بلکه اظهر است بملاحظه نقل اجماع و دلالت بعضی اخبار و اما اصل زمین حمام و آبهای
که دران بهم میرسد از شست و شو اظهر طهارت آنست بلکه ظاهرا خلافی دران نیست
و لیکن احوط اجتناب و اشکال در جائیست که علم بنجاست زمین حمام بهم رسد
مثل اینکه دیدیم که خون ریخت یا منی بآن رسید یا از جای دیگر بول یا بول یا را ابو شستند و بسیار
آن مالیدند و بعد از ان علم بتطهیر آن بهم رسید و اما احتمال اینکه تطهیر کرده باشند
حاصل باشد پس ظاهر اطلاق اخبار و فتاوی علما طهارت و مقتضی استصحاب نجاست است
و آنچه بعد از تامل در اخبار و سایر ادله در نظر حقیر رجحان دارد که ملاقی آنرا با رطوبت
پاک میدانم و لیکن بران زمین سجده نمیکنم و تیمم نمیکنم هرگاه سنگ باشد و اگر کسی
مطلقا احتیاط کند بسیار مرغوب کرده است مطلب پنجم در آب باران است و ان
در حکم آب جاریست در اینکه بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه احد
اوصاف او متغیر شود بنجاست و فرقی نیست میان جاری بودن آن



ازناودان و امثال آن یا در روی زمین جاری بودن یا اینکه مطلقا جاری شود
مثل اینکه در گودالی جمع شده باشد هرچند بسیار کم باشد و اینها همه در وقتیست
که باران از آسمان فرود می آید و هرگاه باران قطع شد دیگر این حکم ندارد
و هرگاه کمتر از کر باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و هرگاه قلیل آب
بارانی در گودالی جمع باشد و بعد از ان باران ببارد بمجرد ورود باران باز همان حکم دارد
که گفتیم بلکه ظاهر اینست که اگر آب قلیلی از غیر باران هم در جائی باشد و در وقت
نزول باران بر آن آن نیز همان حکم دارد و باران بهر چیز نجسی که فرود آید همینکه تمام آنرا
فرو گرفت پاک میشود بشرط زوال عین نجاست و جریان شرط نیست و هرگاه
آب نجسی در جائی باشد بمجرد ورود باران بر آن پاک نمیشود مگر اینکه آب باران در حین
باریدن جاری شود و داخل شود بآن و ممزوج شود یا آنقدر بر آن ببارد که بازهم از جه
بعمل آید و بسیار شود و قائلین باشتراط کریت در آب جاری در آب باران قایل بآن
شده اند مطلب ششم در آب چاه است و مراد از ان چاههای متعارف که آب از زمین
آن بر می آید و دران جمع میشود و غالبا در آنجا هست و بیرون نمی آید پس مثل چاههای قنوات
که آب آنها در زیر زمین جاریست تا اینکه بروی زمین جاری شود و امثال ان داخل
در این نیست و آنها در حکم آب جاریست و همچنین هرگاه کسی چاهی بکند و آب از آن
بیرون نیاید و لیکن آب از بیرون بر آن بریزند و آب در آنجا جمع شود ان نیز در حکم
آب ایستاده است اگر بمقدار کر است در حکم کر است و اگر نه در حکم آب قلیل است و در آب
چاه متعارف خلاف عظیم در میان علما هست مشهور قدما آنست که بملاقات نجاست نجس
میشود و مشهور بین متاخرین آنست که نجس نمیشود و این در نظر حقیر اقوی است و اقوال
دیگر در مسئله هست که ضعیفست و علی ای تقدیر هرگاه متغیر شود بنجاست اشکال

در نجاست ان نیست و بنابر مختار منزوحاتی که وارد شده است از برای نجاسات
چنانکه خواهد آمد محمول است بر استحباب مطلب هفتم آب قلیل هرگاه بملاقات نجاست
نجس شود پس تطهیر آن بچند چیز حاصل میشود اول اینکه یک کر آب یا بیشتر را
یکدفعه بر آن بریزند و آن ممزوج و مخلوط شود و مجرد اتصال بهم کافی نیست
و هرگاه متغیر بنجاست باشد باید بعد از زوال تغیر بقدر کر باقی بماند تا آنرا پاک کند
و هرگاه قدری از کر را متغیر کند آن باقی فایده نخواهد بخشید دویم آنکه آب قلیل را در کر
بریزند و ممزوج و مخلوط شود پس هرگاه کوزه آب نجسی را که پر باشد کسی در کر فرو برد
بمجرد این پاک نمیشود بلی هرگاه آب کمی دران باشد و آب کر داخل شود و ممزوج شود
پاک میشود سیوم باب جاری میتوان تطهیر کرد بشرطی که ممزوج شود و مجرد اتصال
کافی نیست و همچنین است هرگاه آب از مخزنی که از کر بیشتر باشد بیاید و ممازج آن قلیل شود
و هرگاه بعد از ملاقات و اتصال یکدیگر در آن مخزن بقدر کر نباشد یا بعد از زوال تغیر
آب قلیل هرگاه متغیر شده باشد بقدر کر باقی نمانده باشد کافی نیست و این در وقتیست
که آن خزانه در بالای آب قلیل باشد و اما هرگاه مساوی باشند مثل دو گودال که یکی
کمتر از کر باشد و دیگری بقدر کر باشد پس در آنجا مجرد ممازجه و مخلوط شدن کافیست
مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد و قدری از کر را متغیر کند پس در آنجا بعد از زوال تغیر باید
از کر کمتر نباشد تا آن قلیل را پاک کند و مجرد اتصال در آنها هیچکدام کافی نیست
و هرگاه کر در زیر آب قلیل باشد و از آنجا آب بجوشد و داخل قلیل نجس شد پس هرگاه
بجوشیدن بر و صادق آید در یک آن بدفعة پس آن نیز با مخالطه و ممازجه پاک میشود
و شرط نیست در مطهر زیاده از کر باشد مگر در صورتی که قلیل متغیر بنجس باشد
و بعد از زوال تغیر از کر ناقص شود چنانکه گفتیم چهارم باب باران میتوان تطهیر کرد



چنانکه گذشت و هرگاه آن آب نجس کر باشد مثل انکه کم کم آب نجس جمع شده باشد
تا بقدر کر یا متغیر بنجاست شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل آب قلیل است
و هرگاه تغیر کر خود بخود زایل شود یا بسبب وزیدن بادها یا مثل اینها پس آن فایده
ندارد و تطهیر آن بغیر آب نمیشود و اما آب جاری هرگاه نجس شود بسبب تغیر پس
طریق تطهیر آن همانست که از سر چشمه آب بیاید و ممزوج و مخلوط شود تا بحدی
که تغیر را زایل کند و همچنان آب حمام و آنچه شبیه بآنست و لیکن در اینجا شرط است
که آن ماده از کر بیشتر باشد از اصل یا بعد از زوال تغیر هرگاه آن حوض کوچک متغیر
شده باشد مطلب هشتم در تطهیر آب چاه بنابر قول بنجاست و اظهر آنست که تطهیر آب
چاه بکر و جاری و آب باران و غیر آن بتفصیلی که گذشت ممکنست و دیگر کشیدن
آب چاه در کار نیست و از بعضی علما ظاهر میشود که طریق تطهیر چاه منحصر است در کشیدن
آب بتفصیلی که می آید و ان ضعیف است و اگر کسی آب آن چاه را جاری بکند پس اظهر
آنست هرگاه بقدر مقداری که فرموده اند که باید کشید از و برود باقی پاک است
و اگر آب چاه فرو رود و باز بر گردد پس اظهر آنست که دیگر احتیاج بکشیدن آب نیست
خصوصا هرگاه نه چاه بمثل آفتاب یا باران پاک شود و هرگاه آب چاه بنجاست متغیر شود
پس اقوی بنابر مختار آنست که باید کشید تا تغیر زایل شود و بنابر قول بنجاست آب
چاه اقوال بسیار دران هست و مناسب ترین آن اقوال باین مذهب آنست که هرگاه
آن نجاست مقداری در شرع دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال
تغیر آنرا بعمل آورند و الا بکشند تا تغیر زایل شود و هرگاه تغیر خود بخود زایل شود
پس آن پاک نمیشود بلکه باید آب را کشید و در مقدار آن اشکال است و اظهر آنست که هرگاه
حکم توان دانست که اگر تغیر باقی بود بچه قدر کشیدن زایل میشد همان قدر را بکشد

و الا تمام آب چاه را بکشند و اما در صورت عدم تغیر آب چاه بنجاست پس در بعض نجاسات
بخصوص تقدیری وارد شده و در بعضی نشده و در ما لا نص فیه یعنی آنچه در و بخصوص تقدیری
از شرع وارد نشده مشهور آنست که تمام آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند
چهل دلو و بعضی سی دلو و اول اظهر است و بنا بر مختار استحباب بهر یک بعمل می آید
هر چند عمل باکثر افضل است و اما آنچه در و تقدیری از شرع رسیده پس ما بیان آنرا در
چند مسئله میکنیم مسئله اول در آنچه تمام آب چاه را از برای آن باید کشید و آن شرابست
و مشهور آنست که فرقی میان کم و بیش آن نیست و بعضی گفته اند از برای یک قطره آن بیست
دلو بکشند و دور نیست که قطره آن در حکم ما لا نص فیه باشد و مشهور آنست که سایر
مسکرات مایعه نیز مثل شرابست و جمعی از علما فقاع را هم بآن ملحق کرده اند و این دور نیست
و بعضی آب انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که بجوش آمده و ثلثان او نرفته باشد
و دیگر شتر است و اشهر و اظهر آنست که گاو نر هم همین حکم دارد و دیگر منی است و خون حیض
و نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار و عرق جنب از حرام را هم ملحق
کرده و دلیلی بر آن نیافته ام و هرگاه کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی
و فوران آب باید چهار مرد بنوبت یکدیگر یکروز آب از آن بکشند دو نفر دو نفر بکشند
تا شب و اظهر آنست که از طلوع آفتاب تا غروب کافیست و احوط اعتبار روز روزه است
و کشیدن کافی نیست و مرکب از روز و شب هم کافی نیست و جماعت زنان و اطفال
هم کافی نیست و احوط آنست که در وقت چیز خوردن و نماز کردن هم مجتمع نشوند بلکه
هر یک در وقت راحت رفع حاجت خود بکنند مسئله دویم مشهور وجوب کشیدن
یک کر آبست از برای مردن اسب و استر و الاغ و جمعی از اصحاب ماده گاو را هم بآنها
ملحق کرده اند و این خوبست مسئله سیم وجوب کشیدن هفتاد دلو از برای مردن

از آن

انسان و ظاهرا فرقی نیست مابین اینکه انسان در چاه بمیرد یا مرده آن در چاه بیفتد
و هرگاه بدن انسان آلوده بنجاست دیگر باشد مثل منی یا خون یا غیر آن پس اکتفا بهفتاد
دلو معلوم نیست و از اینجا معلوم میشود که حکم کافر باید غیر مؤمن باشد و ابن ادریس
از علمای ما گفته است باید از برای کافر تمام آب چاه را کشید و دعوی اجماع کرده است
و این بعید است و اظهر آنست که آنرا از جمله ما لا نص فیه دانیم و همچنین کافر زنده هرگاه بدن
او مباشر آب چاه شود مسئله چهارم اظهر آنست که از برای غایط انسان ده دلو
باید کشید هرگاه از هم نپاشیده باشد و هرگاه از هم پاشیده باشد و آب شده باشد
چهل دلو بکشند و پنجاه دلو افضل است و دور نیست که مجرد از هم پاشیدن هم همین حکم
داشته باشد خواه آب شده باشد یا نه و خواه تمام آن عذره چنین شده باشد یا بعض
آن و جمعی از علما از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند و اقرب آنست که سی دلو تا چهل دلو
بکشند از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن گوسفند که در آن حال بچاه بیفتد
و خون از آن جاری باشد و چند دلو بسبب که اقل آن سه دلو است بکشند از برای خون
کم مثل اینکه کبوتری را سر ببرند و بچاه بیفتد یا مثل قطرات خون رعاف که از دماغ
بچکد در چاه مسئله پنجم مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است از برای سگ و خوک
و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و مشهور نیز وجوب چهل است از برای بول مرد و ابن ادریس
فرقی مابین بول مرد و زن نکرده است و احوط آنست که از برای بول زن تمام آب چاه را
بکشند و ظاهرا فرقی مابین بول مسلم و بول کافر نباشد و همچنین است سخن در غایط
و خون مسئله ششم مشهور آنست که واجبست کشیدن سی دلو از برای آب باران
که مخلوط شده باشد ببول و عذره و نجاست سگ چنانکه در اخبار وارد شده است
و از اینجا تعدی بغیر اینها نمیتوان کرد و دور نیست که هرگاه عین بعضی از مذکورات هم

داخل باشد باز حکم او همین باشد زیرا که گاه است که مخلوط شدن آب باران را
اثری باشد مسئله هفتم واجبست کشیدن هفت دلو از برای مردن طیر و آن عبارتست
از مثل کبوتر و بزرگتر از آن تا بحد شتر مرغ و همچنین از برای غسل کردن جنب در چاه
چنانکه مشهور بآن رفته اند اما اظهر آنست که مجرد مباشرت جنب بآن چاه این حال
دارد هر چند غسل نکند و ظاهر اینست که این حکم در صورتیست که بدن او خالی از نجاست
باشد و الا از برای آن نجاست حکم او ثابت است و اظهر آنست که غسل ارتماسی جنب
در چاه باطل نباشد و بعضی گفته اند باطل است و همچنین از برای سگ که در چاه
بیفتد و زنده بیرون آید هفت دلو باید کشید و همچنین بول صبی و مراد از آن
طفلیست که از دو سال بیشتر داشته باشد و هنوز بالغ نشده باشد و همچنین
از برای مردن موش هفت دلو بکشند و مشهور آنست که این در صورتیست که از هم
پاشیده باشد و اگر نه سه دلو کافیست و بعضی گفته اند که هرگاه ورم کرده باشد هم
هفت دلو بکشند و بعضی مطلقا هفت دلو را ضرور میدانند و اظهر قول مشهور است
مسئله هشتم اظهر آنست که از برای ذرق مرغ خانگی که نجاست خوار باشد اگر پنج دلو بکشند
کافیست و زیاده ضرور نیست مسئله نهم مشهور وجوب سه دلو است بجهة مردن مار
و بعضی هفت دلو را واجب دانسته اند و جمعی واجب دانسته اند سه دلو را از برای وزغه
که آن کرباسه است و بعضی یک دلو را هم کافی دانسته اند و از برای عقرب هم سنت است
که سه دلو را بکشند مسئله دهم واجبست کشیدن یک دلو از برای گنجشک و آنچه
شبیه بآن باشد در جثه و مقدار تا بحد کبوتر برسد و ظاهر آنست که بزرگ و کوچک
آنها تفاوت نمیکند پس جوجه مرغ خانگی و گنجشک حکم ایشان تفاوت دارد هر چند
در جثه مثل هم باشند و اکثر علما واجب میدانند کشیدن یک دلو را

از برای بول

از برای بول طفل شیرخوار بلکه طفل فطیم هم این حکم دارد یعنی طفلی که تازه از شیر
گرفته باشند و هفت دلو که در صبی مذکور شد بعد از آنست که او را فطیم نگویند
مسئله یازدهم هرگاه نجاسات متعدده بچاه بیفتد اقوی آنست که مقتضای هر یک را
باید بعمل آورد خواه مساوی باشند در جثه و مقدار و خواه مختلف و خواه مقداری
که شارع فرموده است از برای آنها مساوی باشد یا مختلف و بعضی استثنا کرده اند
مثل آنکه خون کمی بچاه ریخته باشد و بعد از آن هم خون کمی دیگر بریزد که بسبب آن خون
زیاد شود و گفته اند که در اینجا حکم خون بسیار را باید جاری کرد و این دلیلی ندارد بلکه اظهر
آنست که حکم دو خون کم دارد و از برای هر یک سه دلو بکشند و مجموع را حکم خون بسیار
حساب نکنند و هرگاه آب چاه وفا نکند بکشیدن مقدار هر یک از نجاسات متعدده
پس کشیدن تمام آب چاه کافی است و هرگاه متعذر باشد پس تراوح کنند چنانکه
گذشت و دور نیست که به تراوح یکروز توان اکتفا کرد و این خالی از اشکال نیست
مسئله دوازدهم هرگاه پاره از حیوانی که از برای او مقداری معین در شرع وارد شده
در چاه افتد مثل سر یا دست او پس در آن خلافست بعضی آنرا ملحق بحکم کل آن
حیوان کرده اند و بعضی ملحق بما لا نص فیه کرده اند و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از حکم
ما لا نص فیه کمتر است بهمان اکتفا کنند و اگر کمتر نیست مقدار ما لا نص فیه را بکشند
و این دور نیست و اگر پارهای متعدد از یک حیوان بریزد یا یک پاره از یک حیوان
و پاره دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس باشد مثل دست یک انسان و دست انسان
دیگر یا پای انسان دیگر پس اظهر آنست که هر یک حکم جدا دارند و تداخل نمیشود
و همچنین پارهای حیوان ما لا نص فیه و اما حیوان حامله هرگاه معلوم شود که آب چاه
بحمل او رسیده است یا حیوانی که در فضله او نجس باشد معلوم شود که آب بنجاست آن هم

رسیده است پس دران اشکال است و اظهر در ثانی آنست که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در اول بیشتر است و اما بنا بر مختار که عدم انفعال چاه است پس اصلا هیچ جا اشکال نیست مسئله سیزدهم آب کشیدن از برای تطهیر باید بعد بیرون آوردن نجاست باشد یا مستهلک شدن آن در چاه مگر در جائی که تمام آب چاه را باید کشید که اگر قدری پیش از بیرون آوردن نجاست کشیده شود باکی نیست و هرگاه اجزای نجاست پراکنده شده است باید همه بیرون باید و بعد از آن آب بکشند و همچنین مو حیوان نجس العین و اگر موقوف باشد بیرون آمدن همه بکشیدن همه آب چاه که باید کشید و تا تمام نشود و جمیع اجزا بیرون نیاید پاک نمیشود و ظن غالب بتمام شدن اجزا ظاهرا کافیست مسئله چهاردهم معتبر در دلو همانست که متعارف مثل آن چاه باشد یعنی در عرف و عادة آن بلد از مثل آن چاه بمثل این دلو آب میکشند و اظهر آنست که عدد را ملاحظه باید کرد پس هرگاه از چاه ده دلو باید کشید کسی ظرف بزرگی بچاه کند که یکبار ده دلو را بیرون بیاورد کافی نیست بلی در جائی که بجهة زوال تغیر میکشند یا جائی که تمام آب چاه را باید کشید یا بمقدار کری باید کشید در اینجا تعدد در کار نیست مسئله پانزدهم قطراتی که متعارف است که از دلو میچکد در بین کشیدن معفوست دیگر از برای آنها جدا نباید کشید و همچنین دلو و ارجاء و کنارهای آن و لجنی که دران است همه معفوست و بعد از خلاص شدن همه آنها پاک کند و قبل از خلاص شدن اشکال است و همچنین دلو و بند و چرخ و آن نیز که در آب میکشد و بنا بر مختار در هیچیک اشکالی نیست فایده بدانکه هرگاه چاه آب نزدیک بالوعه باشد یعنی چاهی که در و آب نجس یا بول و سایر نجاسات باشد مادامی که معلوم نشود که نجاست آن و تری آن بچاه آب رسیده است پاک است و بعد از آنکه علم بهم رسد که رطوبت آن بچاه آب رسیده است



بنا بر مختار نجس نمیشود مگر اینکه احد اوصاف او متغیر بآن نجاست بشود و بنا بر قول بنجاست نجس میشود و سنت است که چاه و بالوعه از هم دور باشند بقدر پنج ذراع هرگاه زمین سخت باشد یا چاه از زمین بالوعه بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد و هفت ذراع هرگاه چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمال بودن هم مثل بلندتر بودن زمین است منهج دویم در دانستن اوقات نمازهاست و در آن چند بابست باب اول در اوقات نمازهای یومیه پنجگانه است و دران چند مطلبست مطلب اول هر یک از نمازهای پنجگانه را دو وقت میباشد یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است و یکی وقت اجزاء یعنی نماز در آن وقت ادا است و قضا نشده است اما فضیلت ندارد هر چند معصیت هم نداشته باشد و بعضی گفته اند وقت اول از آن دو وقت از برای مختار است و دویم از برای معذور و مضطر یعنی که اگر کسی باختیار نماز را بگذارد تا وقت دویم معصیت کرده است بلکه بعضی گفته اند قضا هم میشود و کردن در آخر وقت موجب عفو از آنست و گفته اند مراد از عذر سفر است و باران و آزار و شغل در ترک آن ضرر دینی یا دنیاوی او داشته باشد و مراد از ضرورت پنج چیز است اول آنکه کافر مسلمان شود در آخر وقت دویم طفلی بالغ شود سیم حایضی طاهر شود چهارم مجنونی عاقل شود پنجم بیهوشی بهوش آید و اشهر و اظهر قول اول است اما وقت اول نماز ظهر پس آن از اول زوال است تا آنکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی بهم میرسد بلند شود بمقدار آن چیز و بعضی گفته اند سایه که بعد از ظهر بهم میرسد مثل آن سایه شود که در اول ظهر باقی مانده بود و این ضعیفست و معنی زوال را بعد بیان خواهیم کرد و وقت دویم نماز ظهر باقیست تا آنکه باقی بماند بغروب آفتاب آنقدر وقت که نماز عصر را تنها میتوان کرد پس آن دیگر مخصوص عصر است و ظهر را نمیتوان کرد و اما وقت اول نماز عصر پس آن بنا بر اقوی و اشهر از حال فارغ شدن از نماز ظهر است



تا آنکه آن سایه که بعد از ظهر از برای هر چیز بهم میرسد دو مثل قامت آن چیز شود و وقت دویم آن منتهی میشود بغروب آفتاب و اقوال دیگر در مسئله هست همه ضعیفند و اما وقت اول مغرب که افضل است پس آن از غروب آفتاب است تا آنکه شفق زرد نشیند و مراد از شفق سرخیست که در مغرب میماند بعد غروب آفتاب وقت دویم آن باقیست تا آنکه بماند بنصف شب بمقدار چهار رکعت که آن مخصوص عشا است بنا بر مشهور و در نزد حقیر هرگاه بمقدار چهار رکعت بنصف شب بماند میتواند مغرب و عشا هر دو را بکند بجهت آنکه هر کس که یک رکعت از نماز را در وقت درک کند ادراک تمام آن نماز را در یافته است چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقیست تا صبح و این ضعیفست بلی اگر کسی در خواب مانده باشد یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند تا آنکه بماند بصبح بمقدار نماز عشا و دور نیست که مطلق مضطر این حکم داشته باشد و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و اما وقت اول نماز عشا پس بنا بر اشهر و اقوی بعد فراغ از نماز مغربست تا ثلث شب برود و بعضی گفته اند اول وقت آن بعد سقوط شفق است و اول اقوی است هر چند این افضل است و آخر وقت آن نصف شب است بنا بر مشهور اقوی و چنانکه پیش گفتیم مضطر میتواند تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و اما وقت اول نماز صبح پس آن طلوع صبح دویم است تا صبح خوب روشن شود و وقت دویم آن باقیست تا طلوع آفتاب مطلب دویم مشهور آنست که اول وقت نماز ظهر مخصوص نماز ظهر است بقدر آنکه آن نماز کرده شود و بعد از آن شریکند با عصر در وقت تا آنکه بمقدار عصر بماند بغروب آفتاب و همچنین مغرب و عشا و بعضی علما گفته اند آن دو نماز در همه وقت با هم شریکند از اول تا آخر و بر این متفرع کرده اند اینکه هرگاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ شود بخاطرش بیاید



و نماز ظهر را نکرده است پس اگر در اول وقت مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید بعد از ادای ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت مشترک بوده است یعنی بعد از آنکه بمقدار نماز ظهر گذشته باشد عصر را کرده است پس در اینجا عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجا بیاورد و همچنین در مغرب و عشا بخلاف آن قول دیگر که میگویند در هر وقت که نماز دویم را کرده است و بعد از فراغ بخاطرش آمده است صحیحست و اعاده نمیخواهد بلکه نماز اولی را بعد از آن بکند و قول مشهور اظهر است هر چند در تفریع مسئله اشکال است اما دخلی بترجیح مبحث در مسئله ندارد اینکه گفتیم در وقتیست که بعد از فراغ بخاطرش آید اما هرگاه در بین نماز بخاطرش بیاید پس در هر حال که ممکن است عدول کند به نیت نماز اول یعنی همچنین قرار بدهد که آنچه کردم نماز اول باشد عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد عدول مثل اینکه لازم آید زیادتی رکنی پس آن نماز باطل است مثل اینکه نماز عشا را مقدم داشته و بعد از رکوع رفتن برکعت چهارم خاطرش آید که مغرب را نکرده ام دیگر نمیتواند عدول کرد بمغرب و اما اگر برکوع نرفته است میتواند عدول کند و در نماز عصر میتواند عدول کند مادامی که سلام نماز را نداده است بلکه دور نیست که در نماز عصر بعد از خلاص شدن هم عدول بنیت تواند کرد چنانکه حدیث صحیحی بآن وارد شده است مطلب سیم شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد شدن سایه بعد از کم شدن یا پیدا شدن بعد تمام شدن و بیان این آنست که در وقت طلوع آفتاب هر چیز که در روی زمین است سایه طولانی دارد تا بطرف مغرب و هر چه آفتاب بالاتر آید آن سایه کوتاه میشود تا آنکه آفتاب برسد بخط نصف النهار و چنان بلند شود که دیگر سایه از آن کوتاه تر نمیشود و در بعضی بلاد بالمره سایه برطرف میشود پس همینکه شروع کرد سایه بزیاد شدن یا آنکه تازه سایه بهم رسید بعد تمام شدن و رو کردن بجانب مشرق پس آن اول ظهر است

و از برای دانستن دایره نصف النهار و میل کردن آفتاب از آن چند طریق گفته اند و لیکن
همه نیست و ما یکی از آنها را درین رساله بیان کنیم و آن طریق دایره هندیست و طریق آن
اینست که زمینی را خوب هموار کنند که مطلق پستی و بلندی نداشته باشد بعد از آن
به پرگار دایره بر آن بکشند به هر قدر که خواسته باشند و نصب کنند بر مرکز دایره
یعنی وسط حقیقی آن شاخصی خراطی کرده که سر آن تیز باشد و طول آن تقریبا
بقدر ربع قطر دایره باشد نصب کنند باستقامت که مطلقا کجی نداشته باشد
و دانسته میشود استقامت آن باینکه از سه جانب اندازه کنند از سر شاخص تا محیط
دایره یعنی آن خط پرگاری از سه طرف اندازه بگیرند که همه یک اندازه باشد
و بعد از آن انتظار بکشند و ملاحظه کنند که آن سایه که در طرف مغرب افتاده است
و بیرون از دایره است چه وقت داخل دایره میشود همینکه سر سایه داخل شد
بآن خط پرگاری همان جا را نشان کنند پس بعد از ظهر هم انتظار بکشند تا اینکه آن
سایه وقتی که میخواهد از خط پرگاری بیرون رود بجانب مشرق همان جای خط پرگاری را
هم نشان بکنند بعد از آن مابین آن دو نشانه را بخط مستقیمی وصل کنند
پس درین وقت از آن دایره شبه دو کمان حاصل میشود یکی در جانب جنوب و یکی در جانب
شمال آنکه در جانب شمال است آن را نیز تنصیف کنند بخط مستقیمی که بگذرد آن بر مرکز
دایره باشد یعنی میان حقیقی او و بگذرد آن بخط پرگاری باشد پس همین خط خط نصف
النهار است و هر وقت که سایه شاخص بر این خط افتاد هنوز ظهر نشده است
و همینکه شروع کرد که سایه از خط بیرون رود بجانب مشرق پس اول ظهر است و بعضی گفته اند که ظهر
شناخته میشود به اینکه آفتاب بگردد بجانب ابروی راست از برای کسیکه رو بقبله بایستد
و این در همه جا صحیح نیست بلکه آن مخصوص جاهائیست که قبله آن در نقطه جنوب باشد

مثل اطراف

مثل اطراف عرب و عراق و اما در مثل عراق عجم گاه هست که وقتی که آفتاب بابروی
راست میرسد دو ساعت از ظهر گذشته باشد یا بیشتر بلی این علامت
از برای یقین کردن بظهر خوبست نه از برای تحدید اول وقت ظهر و اما غروب آفتاب
پس بنا بر مشهور و احوط دانسته میشود بزوال حمره مشرقیه یعنی آن سرخی
که از جانب مشرق بالا می آید و محاذی بالای سر که میرسد بر طرف میشود
و آن اول مغربست و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود اینست
که همینکه قرص آفتاب پنهان شود و شعاع و روشنی آن از دیوارها و کوهها زایل شود
اول مغربست و این قول قوی است و لیکن احوط قول اول است و اما صبح
دویم که آن را صبح صادق میگویند پس آن سفیدیست که پهن میشود در افق
و بزمین متصل میشود و اول آن مثل نصف دایره است و صبح اول که آن را
صبح کاذب میگویند آن سفیدیست طولانی که کشیده است بجانب بالای آسمان
و بزمین متصل نیست و مابین او و زمین سیاهی شب حایل است و مدتی مدید طول
میکشد تا صبح صادق شود و آن را ذنب السرحان میگویند یعنی دم گرگ مطلب چهارم
اول وقت افضل است و تاکید و اهتمام بسیار در اخبار وارد شده است در ادا کردن
نماز در اول اوقات و چند جا را استثنا کرده اند که تأخیر در آنها بهتر است اول شخصی
که نافله گذار باشد که تأخیر فریضه میکند تا نافله را بکند دویم زن مستحاضه ظهر را تأخیر میکند
تا آخر وقت فضیلت آن تا با عصر بیک غسل بکند و همچنین مغرب را سیوم تأخیر عشا
تا سرخی مغربی برود چهارم تأخیر نماز مغرب برای کسی که رفقای او انتظار او را
میکشند بجهت افطار یا خود از راه گرسنگی و تشنگی پیش از افطار حضور قلب
نمیتواند بهم رساند پنجم کسیکه بول و غایط دارد تأخیر کند نماز را تا دفع آنها را بکند و نماز کند

ششم کسیکه قضای نمازهای واجبی میکند نماز حاضر را پس اندازد و قضا را مقدم دارد
تا وقت تنگ شود هفتم کسیکه یقین بوقت نداشته باشد هر چند مظنه دخول وقت
دارد تأخیر کند تا یقین حاصل شود هشتم کسیکه عذری دارد که امید زوال آن باشد
مثل آنکه عاجز است از قیام در نماز بجهت مرض و امید دارد که حال او بهتر شود نهم
هرگاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد مثل انتظار جماعت یا انتظار رفتن و آرام و حضور قلب
بهتر حاصل شود و از جمله آنست رفع گرما که نماز ظهر را تأخیر کند که هوا خنکتر شود هرگاه حضور
قلب و کمال نماز موقوف باشد بآن باب دویم در سایر اوقات نمازهای واجبی و در آن
چند مطلب است مطلب اول وقت نماز جمعه بعد از زوال است بنا بر اشهر و اقوی و همچنین اشهر
و اقوی آنست که خطبه ها را هم بعد از زوال بخواند و قول بجواز نماز جمعه پیش از زوال ضعیف است
و همچنین جواز خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی آنست که وقت نماز جمعه باقیست تا سایه
هر چیز مثل آن چیز شود و احوط آنست که در اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد از آن مشغول نماز
شود و از این قدر تأخیر نشود و لیکن وجوب آن معلوم نیست و قول بآن ضعیف است و سایه
از آن حدی که گفتیم هرگاه بگذرد دیگر جمعه را نکند و نماز ظهر را بکند خواه وقت ظهر باقی باشد یا نباشد
و ادراک جمعه با دراک یک رکعت با امام حاصل میشود و رکعت دیگر را بآن اضافه میکند و تمام
میکند و همچنین با دراک امام در حال رکوع هم حاصل میشود چنانکه خواهد آمد و همچنین هرگاه
احدی نماز جمعه یک رکعت آن در وقت بشود و باقی در خارج وقت ادراک جمعه شده است
و بعضی بمجرد شروع بنماز را هم در وقت کافی دانسته اند در ادراک وقت و آن مشکل است
مطلب دویم وقت نماز عیدین مابین طلوع آفتاب تا ظهر و در اول طلوع آفتاب هم میتوان
کرد و سنت است در روز عید فطر تأخیر کنند پیش از عید قربان از برای اخراج فطره و افطار
مطلب سیوم در وقت نماز آیات است اما کسوف و خسوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن

پس ابتدای

پس ابتدای وقت نماز آنها از اول شروع در گرفتن است و وقت آن باقیست تا تمام آن
وا شود و بعضی گفته اند تا شروع کند در وا شدن و اول اقوی است و این احوط است
و اما زلزله پس وقت نماز آن تمام عمر است و ظاهر آنست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند
مثل حج و بعضی علما صیحه را یعنی فریادی که از هوا بلند شود مثل زلزله دانسته اند
و این خوبست و اما سایر آیات مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث خوف شود
پس اظهر آنست که همه آنها مثل زلزله باشد و اظهر آنست که برای هر زلزله یا علامتی
از این علامات نمازی علیحده بکند هر چند متعدد روی دهد و ظاهر اینست که حکم چنین باشد
هر چند مابین دو زلزله و نحو آن بمقدار نماز کردن فاصله نشود باب سیوم در اوقات
نوافل یومیه است و در آن چند مطلب است مطلب اول در وقت نافله ظهر و عصر و در آن
چند قول است و اظهر آنست که وقت نافله ظهر از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم رسد
یک ذراع برود و آن عبارت از دو قدم است و مراد از قدم هفت یک شاخص است چون غالب
اینست که قامت هر انسان مساوی هفت پای خودش است و وقت نافله عصر باقیست
تا سایه دو ذراع برسد که چهار قدم است و بعضی گفته اند که وقت نافله ظهر باقیست تا آنقدر
که باقی بماند تا گردیدن سایه که بعد از ظهر بهم میرسد بمثل شاخص بقدری که فریضه ظهر را توان ادا
کرد و وقت نافله عصر باقی است از برای دو مثل شدن سایه بهمین قدر و بعضی گفته اند که وقت نافلها
باقیست مادامی که وقت فریضه باقیست و بسیار احادیث دلالت میکند بر اینکه نافلها را بر وقت
میتوان مقدم داشت و از وقت موخر هم میتوان داشت و بعضی آنها را حمل کرده اند بر رخصت
از برای کسیکه از حال خود داند که در وقت مانعی بهم خواهد رسید و همه خوبست نهایت افضل
تعجیل است و فضیلت باقیست تا آنکه بماند بمثل و مثلین مقدار ادای فریضه و این آخر اوقات
فضیلت است بعد از آن هم تقدیم جایز است نهایت تأخیر افضل است و اولی آنست
که در این حال بقصد قضا و ادا بکند و بر هر حال همینکه یک رکعت را کرد تمام میکند هر چند

وقت نافله در رفته باشد نهایت سبک بجای آورد باینکه اکتفا کند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود و همچنین **مطلب دویم** وقت نافلهٔ مغرب بعد نماز مغربست تا زوال حمرهٔ مغربیه و دور نیست در آنرا توان کرد مادامی که وقت نماز مغرب باقیست و در صورت زوال حمره افضل تاخیر است از نماز عشا و هرگاه شروع کرد در نافله و حمره برطرف شد نافله را اتمام کند خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و افضل تقدیم نافله است بر تعقیبات بغیر تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام و اما وقت نافلهٔ عشا که آنرا وتیره میخوانند پس از باقیست مادامیکه وقت عشا باقیست و سنت است که آنرا بعد هر نماز سنتی که در آن بخواهد بکند **مطلب سیم** وقت نافلهٔ شب بعد نصف شدن شب است تا طلوع صبح صادق و شناخته میشود نصف شب بسرازیر شدن ستارها چنانکه در روایت عمر بن حنظله وارد شده و بعضی گفته اند مراد ستارهائیست که در وقت غروب افتاب طلوع میکنند و این در همه ستارها و همه فصلها درست نمی آید و برای همه کس معلوم نمیشود و گمان حقیر آنست که آنچه فرموده اند تخمینی است از برای عوام که بآن یقین نصف شدن حاصل شود هرچند بسیار از نصف شب گذشته باشد و ظاهر آنست که این تقریب را هم ملاحظه کرده اند نسبت بستارهائی که در اول تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیدا در تخمینا در اول غروب افتاب طلوع کرده باشند و مشهور آنستکه هرچه بصبح نزدیکتر باشد افضل است و شاید که مراد ایشان این باشد که همه را در نصف شب نکنند نه آنکه این افضل باشد از تفریق در نصف آخر شب و هم دور نیست که بگوئیم که تفریق افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن باز چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن شفع و وتر را در نزدیک صبح کاذب و صادق بکند چنانکه در اخبار بسیار منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین میکرده اند و مشهور آنست که جایز است کردن نماز شب پیش از نصف شب از برای معذور مثل مسافر و کسیکه از غلبهٔ خواب بترسد و قضا کردن در صبح افضل است از تقدیم و هرگاه چهار رکعت را بجا آورد و صبح شد تمام بکند مخفف چنانکه پیش گفتیم و هرگاه چهار رکعت را نکرده صبح شد نافلهٔ صبح را بکند و فریضه را ادا کند بعد از آن نماز شب را تمام کند **مطلب چهارم** اول وقت نافلهٔ صبح بعد از فراغ از نماز شب است بنابر مشهور و اقوی و آخران طلوع حمرهٔ مشرقیه است و افضل تقدیم آنست بر صبح و جمعی از اصحاب گفته اند مستحب است اعاده آن هرگاه پیش از صبح کرده باشد و اولی آنست که بگوئیم این در صورتیست که بعد از آن خوابیده باشد و دور نیست



**باب چهارم** در احکام و لواحق است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست کردن نمازها در وقتهای آنها و باید که علم باوقات بهم داشته باشد پس هرگاه جاهل بمسئلهٔ وقت نماز کند نماز او صحیح نیست هرچند اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده باشد و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد وقت را و باز در وقت بکند و تحصیل یقین بوقت با وجود امکان واجبست و بمظنه نمیتوان اکتفا کرد و بعضی از علما اکتفا کرده اند باذان مؤذن ثقه با احتیاط و این مشکل است و بدون عذر نمیتوان اکتفا کرد مگر اینکه بآن یقین حاصل شود و در اینکه وضع اذان بجهة اعلام شده است شاید از برای معذورها باشد یا از برای با خبر شدن بر دخول وقت که هرگاه ممکن شود ملاحظه کند و مهیا شود و عمل بخبر یک نفر عادل نمیتوان کرد هرچند دعوی علم کند مگر اینکه خبر او مفید علم باشد و ممکنست عمل بشهادهٔ عدلین و در صورت عدم امکان تحصیل یقین اظهر جواز عمل بمظنه است بامارات و علامات و بعضی واجب دانسته اند تاخیر را تا یقین حاصل شود و این احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود فساد آن پس اگر تمام نماز پیش از وقت واقع شده نماز او باطل است و اعاده میکند باتفاق علما و اگر ظاهر شود که وقت در میان نماز داخل شده هرچند پیش از سلام دادن باشد پس اشهر و اظهر آنست که صحیح است و اعاده نمیخواهد و هرگاه گمان کند که وقت تنگ شده است و بغیر نماز عصر را نمیتواند کرد یا بغیر نماز عشا را نمیتواند کرد و بعد از آن که عصر یا عشا را کرد ظاهر شد که وقت باقی است پس در اینجا احتمالات بسیار است و دور نیست که اظهر این باشد که بهمان کرده اکتفا کند و نماز ظهر یا مغرب را بعد از آن بکند پس اگر در وقت مشترک است ادا کند و اگر در وقت مختص نماز دویم است قضا بکند و احوط ترک نیت قضا و ادا است بلکه اگر در ظهر و عصر یک چهار رکعت دیگر بکند و تعیین ظهر و عصر هم نکند کافی باشد **مطلب دویم** هرگاه کسیرا ممکن شود که شرائط نماز را بعمل آورد و یک رکعت از نماز را در وقت دریابد

لازم است او را ادای آن یعنی این وقت از برای این شخص وقت نماز اوست و نماز را تمام میکند پس هرگاه کسی بمقدار پنج رکعت نماز در آخر روز دریابد ظهر و عصر هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه بمقدار سه رکعت از آخر وقت را دریابد و مسافر باشد هر دو را دریافته است و همچنین هرگاه این مقدار را پیش از نصف شب دریابد بلکه هرگاه بمقدار چهار رکعت به نصف شب مانده دریابد مغرب و عشا را دریافته است بنابر مختار حقیر چنانکه پیش گفتیم خواه حاضر باشد و خواه مسافر و اظهر آنست که ادراک رکعت بسر برداشتن از سجدهٔ دویم حاصل میشود و بعضی اکتفا بادراک رکوع کرده اند و آن بعید است و اما هرگاه مقدار یک رکعت نماز را با شرائط از اول وقت دریابد و بعد از آن مانعی بهم رسد پس کافی نیست در وجوب قضا بلی هرگاه بمقدار تحصیل شرائط و تمام نماز را دریابد و نکرده باشد بر او قضا واجب است و بعضی گفته اند هرگاه اکثر نماز را در اول وقت دریابد نماز را دریافته است و آن بعید است **مطلب سیوم** هرگاه نماز آیتی با فریضهٔ حاضره جمع شوند هرکدام که وقت او تنگ شده او را مقدم دارند و اگر هر دو وقتشان تنگ شده باشد فریضهٔ حاضره را مقدم دارد و هرگاه وقت هر دو گشاده باشد پس مشهور و اقوی آنست که مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب دانسته اند تقدیم حاضره را و این احوط است و اگر در بین نماز آیات بترسد که وقت فریضهٔ حاضره فوت شود آن نماز را قطع کند و فریضه را بجا آورد و بعد از آن از همانجا که مانده بود نماز آیات را تمام کند و بعضی واجب دانسته اند که از سر بگیرد و اول اقوی است و هرگاه معلوم او نشود اندکه وقت نماز آیات تنگ است یا نه مثل اینکه اول شروع گرفتن افتاب معلومش شد و نمیداند که آنقدر خواهد گرفت که وقتش وسیع باشد یا کم خواهد گرفت و در اینصورت اگر وقت حاضره وسعت دارد احوط تقدیم نماز آیات است هرچند وجوبش معلوم نیست **مطلب چهارم** مشهور آنست که حرامست کردن نماز سنتی در وقت نماز واجبی مادامی که واجب را نکرده است



بغیر نوافل یومیه که آنها را در وقت فریضه میتوان کرد و اظهر آنست که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر آنست که کراهت در نوافل یومیه هم هست هرگاه بسبب آن وقت فضیلت نماز فریضه فوت شود بلی هرگاه نماز سنت کردن باعث فوت نماز فریضه شود یا باعث ضرری کلی باشد یعنی موجب تفویت بعضی از واجبات آن شود در آن صورت حرام است و همچنین است حال در نماز سنتی کردن برای کسیکه در گردن او نماز قضای واجب یا نذر باشد پس هرگاه داند که کردن این سنتی باعث این میشود که ترک واجب را بکند آن نماز سنتی را نکند و اما اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنتی را نکند نماز قضا را هم نخواهد کرد پس مانعی از کردن آن نماز سنتی در این حال نیست بلکه قول بکراهت هم در این حال مشکلست **مطلب پنجم** مشهور آنست که مکروه است نافلهٔ مبتداة یعنی نماز سنتی که نامی ندارد و از آن بابت که در همه اوقات سنت است که کسی دو رکعت نماز سنت بجا بیاورد و در وقت طلوع افتاب و نزد غروب افتاب و نزد بلند شدن آفتاب تا بدایره نصف النهار یا نزدیک بآن و بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر و بعضی قائل بحرمت شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اظهر در نزد حقیر آنست که در هیچیک کراهتی نیست و احادیثی که در این مضمون وارد است محمول بر تقیه است **منهج سیوم** در مکان مصلی و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جایز نیست نماز مگر در هر مکانی که مباح باشد تصرف در آن مثل مسجد و مکانی که مملوک آن شخص باشد یا باجاره گرفته باشد یا وقف بر او باشد یا امثال اینها و همچنین است هرگاه صاحب مکان اذن داده باشد صریحا مثل اینکه بگوید نماز کن یا باذن فحوی مثل اینکه بگوید امروز نهار شام در این خانه مهمان من باشید یا شاهد حال و قرائن دلالت کند برضای صاحب مثل خانهٔ دوستان که از حال ایشان میدانی که راضیند بنماز کردن در ملک ایشان و مثل صحراهای خالی از زراعت که بهیچ جهه ضرری بصاحب آن نمیرسد هرچند معلوم نباشد

در مال صغیر یا دیوانه است بلکه اگر معلوم هم باشد در رضای ولی را باید حال در این مقام
اعتبار کرده‌اند هر چند آن شخص ولی بغیر حاکم شرع نداشته باشد و احوط بلکه اظهر آنستکه در غیر صحراها
بمجرد مظنه اکتفا نکنند و باید علم برضا حاصل باشد هر چند بسبب قراین باشد و در مثل صحراها
در گفتیم عدم ظهور کراهت صاحب کافی باشد و مشهور آنستکه نماز در مکان غصبی باطل است
و جمعی دعوی اجماع بر این کرده‌اند و مراد از غصب آنست که تصرف در آن کند بدون اذن صاحب
خواه الشخص خود آن مکان را صاحب شده باشد علاوه یا بدون رخصت نماز کند هر چند صاحب
شده باشد یا دیگری صاحب شده و این در او نماز کند و اظهر آنست که هر گاه کسی صحرائی را
غصب کرده باشد از برای غیر غاصب باز نماز جایز باشد هر گاه ضرر بمالک اصلی نرسد و اما از برای
خود غاصب معلوم نیست که جایز باشد و هر گاه علم نداشته باشد بغصبیت مکان و در آن
نماز کند نماز صحیح است و همچنین هر گاه فراموش کند که مکان غصبی است و در آن نماز کند مگر اینکه
خود غاصب باشد و نسیانا در او نماز کند که ظاهر نیست که در اینصورة هم باطل باشد و هر گاه
جاهل باشد باینکه نماز در مکان غصبی باطل است مشهور آنست که معذور نیست و نماز او باطل است
و این اقوی است هر گاه علم اجمالی بشرایع الاحکام داشته و تفصیل آنها را تحصیل نکرده و اما اگر
کسی را جبر کنند که در مکان مغصوب نماز کند نمازش صحیح است بنهایت اشکال در جائیکه
در بعض افعال نماز موجب ضرر بصاحب مکان باشد مثل آنکه محتاج باشد به تیمم و اعضای تیمم او
زخم باشد و خون از آن روان باشد و تیمم کردن موجب نجس شدن مکان باشد و صاحب
مکان باین راضی نباشد پس در اینصورة حکم بصحت تیمم و نماز مشکل است بجهت آنکه محبوس
بودن همین قرار در آنجا را مباح میکند اما هر گونه رفتار را معلوم نیست که مباح کند و مراد از مکان
غصبی که نماز در او باطل است آن جائیست که مصلی در حال نماز در آن تصرف میکند
بسبب نماز بپا کند ایستادن و خم شدن و راست شدن خواه هوای خانه باشد

و خواه زمین باشد

[حاشیه: ...ر او را محبوس کنند در آنجا یعنی ... نماز او نیز صحیح است]

و خواه زمین باشد و خواه فرش باشد و خواه حایل مباحی بر روی آن غصبی باشد
مثل فرش مباحی یا نباشد و اما هر گاه جامه غصبی مثلا در ما بین زانوها و محل سجده
مصلی باشد ضرری ندارد و همچنین هر گاه دیوار و سقف خانه غصبی باشد و اما هر گاه
در پشت بامی نماز کند که آن بام مباح باشد اما دیوارهای زیر این بام که بام برو قرار گرفته غصبی باشد
پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است **مطلب دویم** واجبست که محل سجده
یعنی آنچیزی که بر او سجده میکند پاک باشد از هر نجاستی اما باقی مکان مصلی اگر نجس باشد
نماز صحیحست بشرط آنکه متعدی نباشد یعنی نجاست تری نباشد که بدن یا جامه مصلی را
نجس کند یا جامه و بدن مصلی تر باشد که بآن نجاست برخورد و بعضی از علما طهارت همه
مکان را شرط دانسته اند و بعضی طهارت مواضع هفتگانه که بر آن سجده میشود
شرط کرده اند و اشهر و اقوی آنست که هیچیک شرط نیست و اظهر آنست که هر گاه
خون تری که کمتر از درهم باشد و در آن مکان باشد ضرر ندارد هر چند ببدن و جامه
مصلی برسد و در مثل خون زخم و دمل که معفو است هر گاه بمکان بریزد و از آنجا ببدن یا جامه برسد
اشکال است و دور نیست که معفو باشد خصوصا هر گاه اجتناب از آن متعذر یا متعسر باشد
و احوط اجتناب است از همه نجاسات معفوه در مکان مگر اینکه ممکن نباشد اجتناب یا حرج
لازم آید **مطلب سیوم** سنت است از برای مصلی ستره قرار دادن یعنی چیزی در برابر روی خود
قرار بدهد که مانع باشد از گذشتن انسانی یا حیوانی در پیش روی او و باعث این
شود که شغل او باشد از نظر کردن بغیر و پراکنده شدن خواطر او یعنی متحقق میشود باینکه
نزدیک دیوار بایستد یا ستون در پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد یا عصائی
بر زمین بزند یا جامه بگذارد حتی عرق چین و کلاهست هر گاه هیچ نباشد خطی در پیش رو بکشد
بجانب عرض حاصل آنکه این ستره تا دیبیت از برای نفس و حدی است از برای آن

[حاشیه: بیان ستره]

که از او بجا در کند و ماسوی را از خود منع کند و فکر آنها را از خواطر در کند و مکروه است از برای
دیگران هم گذشتن در پیش نماز و تاکید ستره در مکه معظمه کمتر است بجهت ازدحام مردم
در آنجا سنت است از برای مرد نماز کردن در مسجد بغیر نماز عیدین در غیر مکه
و تاکید بسیار در آن هست خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه و مسجد اقصی
و مسجد جامع هر شهری بتفاوت فضیلت بترتیب مذکور و این در نمازهای واجبی است
اما نمازهای سنتی پس اظهر و اشهر آنست که در خانه کردن افضل است از مسجد مگر نماز
تحیت مسجد و نوافلی که در خصوص مساجد وارد شده است که در آنها کرده شود و اما زنان
پس نماز آنها در خانه افضل است خواه واجبی و خواه سنتی بلکه در پستوی خانه افضل است
از خود آن توی خانه و توی خانه افضل است از صحن خانه سنت است ساختن
مسجدها و در آن فضیلت بسیار است و همچنین تعمیر کردن آنها و سنت است که مسجد بی سقف
باشد و مکروه است که سقف دار باشد اما سایه بان ساختن بر سر آن ضرر ندارد مثل بوریا
بست که چیزی بر سر آن بیندازند که سایه کند و سنت است که محل طهارت از حدث و خبث را
در در مسجد بسازند نه در میان مسجد و مناره را از پشت بام مسجد بلندتر نکنند بلکه از دیوار
مسجد هم بلندتر نکنند و سنت است بسیار آمد و شد کردن بمسجد و در مسجد بودن و نشستن خصوصا
بانتظار نماز و از خانه وضو ساختن و با وضو داخل مسجد شدن و ملاحظه کفشها کردن
در در مسجد که نجاستی داخل مسجد نکند و در وقت دخول پای راست را پیش گذاشتن
و در خروج چپ را و دعائی که وارد شده بخواند و جاروب کردن خصوصا روز پنجشنبه
و شب جمعه و چراغ روشن کردن و دو رکعت نماز تحیت مسجد کردن پیش از نشستن
و مکروه است طلا کاری و صورت حیوانات در آن کشیدن و با بوی بد داخل مسجد شدن
خصوصا بوی سیر و آب دهان و بلغم انداختن و سنت است فرو بردن بلغم را و مکروه است

شمشیر کشیدن



شمشیر کشیدن و شعر لغو خواندن و گم شده را طلب کردن و تعریف یافته شده کردن
و صدا بسیار بلند کردن و بیع و شری و صنعتهای دنیا و حدیث دنیا کردن و اطفال بی تمیز
و دیوانه را راه دادن و محل حکم و مرافعه را مستمرا در مسجد قرار دادن و سنگریزه بسر
انگشتان انداختن و کشف عورة با ایمن از مطلع کردن و خوابیدن در مسجد مکروه نیست
مگر در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلعم مشهور بین متاخرین اینست
که مکروه است از برای هر یک از مرد و زن مساوی دیگری بایستند در نماز یا زن پیش روی مرد
بایستند و جمعی قایل بحرمت و بطلان شده اند و اول اقوی است و زایل میشود حرمت
یا کراهت بحایلی یا بده ذراع فاصله و احوط آنستکه در صورة تقدم زن ده ذراع را از محل
سجود مرد اعتبار کنند و اظهر آنستکه در جائی که یکی از آنها در بلندی باشد که ده ذراع
ارتفاع داشته باشد و دیگری در پائین ایستاده باشد متصل بدیوار یا کمتر باشد و لیکن از محل
قیام تا پای دیوار و مجموع دیوار ده ذراع باشد یا ضلع مثلثی که از محل قیام یکی از آنها
تا محل قیام دیگری حاصل شود ده ذراع باشد دیگر اعتبار آن دو امر در فاصله در کار
نباشد و زایل میشود حرمت و کراهت بتقدم مرد بر زن بقدر یک وجب و این اقل
مراتب است و افضل مراتب آنست که سر زن عقب پای مرد باشد و حایلی که گفتیم باید جسم باشد
مثل دیوار و پرده و تاریکی و کوری و مثل آن فایده ندارد و احوط آنست که مانع از دیدن
یکدیگر باشد و مثل دیوار مشبک و جامه بسیار نازک نباشد و بدانکه اگر یکی از مرد و زن
نماز او باطل باشد و آن دیگری نداند که باطل است و نماز کند نماز او باطل است هر چند نماز آن
دیگری در نفس الامر فاسد باشد و اگر علم بفساد نماز دیگری داشته باشد و بایستد بنماز نماز او
صحیح است و اگر هیچیک از دیگری خبر ندارند و بایستند بنماز و بعد از آنکه هر دو فارغ
شدند مطلع شوند نماز هر دو صحیح است و اگر در اثنا مطلع شوند هر دو یا یکی از آنها

[حاشیه: ضلع مثلث ...]

اقوی آنست که نماز را تمام میکنند و صحیح است و بنابر این اینکه هر کدام پیشتر ایستاده‌اند
از مرد و زن نماز آخری باطلست و نماز اولی صحیحست و اگر هر دو یکبار بایستند نماز هر دو
باطل است و این همه که مذکور شد در حال اختیار است و با وجود اضطرار نه حرمت ثابت است
و نه کراهت و هر گاه در جائی باشند که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر پس اگر وقت
تنگ است هر دو با هم نماز کنند و اگر وسعت دارد مرد اول نماز کند و اگر مکان ملک
زن باشد سنت است که مرد را رخصت کند که اول نماز کند و در مکان مباح مشترک میان هر دو
هر گاه زن رخصت نکند مرد را اشکال است و ممکن است که بقرعه عمل کنند و احوط آنست که زن
رخصت بدهد مرد را در پیش نماز کند و اگر مرد رخصت کند زن را که اول نماز کند هم اشکالی نیست
مکروه است نماز در میان قبرستان و شدید میشود کراهت هر گاه قبری را در پیش روی
خود قرار بدهد و اظهر آنست که قبر را در پیش رو قرار دادن مکروه است هر چند در میان قبرستان
نماز نکند و زایل میشود کراهت بفاصله ده ذراع مابین او و مابین قبر از هر طرف یا حائلی و در زوال
کراهت بپوشیدن قبر بمثل فرشی اشکال است و بعضی منع کرده‌اند از نماز کردن
رو بروی قبور ائمه علیهم السلام نیز و این ضعیف است و احوط آنست که مساوی
قبر امام نماز نکند و اما پیش روی قبر ایستادن پس ظاهر حرمت است و احوط آنست
که در غیر حال نماز هم پشت بقبر امام نکند و مکروه است نماز در جاده‌های راهها
بلکه مطلق میان راهها هر چند بران بلند نباشد که در میان راهها است نماز کند و در خوابگاه
اسب و الاغ و استر و قرارگاه شتران خصوصا آن جائی که جمع میشوند بجهت آب خوردن بلکه خوابگاه
گاو و گوسفند نیز و رفع میشود کراهت آن یا کم میشود به آب پاشیدن و جاروب کردن
و خانه که در او شراب یا مست کننده دیگر باشد و در جائی که در پیش روی آتش باشد
خصوصا آتش افروخته مثل چراغ یا شمع و خصوصا هر گاه مرتفع باشد از زمین و از بعضی اخبار

برمی آید

برمی آید که از برای غیر آتش هم کراهت ثابت باشد و در جائی که برابر او صورتها باشد بلکه در خانه که در او
صورتی باشد و سبک میشود کراهت یا زایل میشود بپوشانیدن صورتها و تغییر دادن
و فرشی که در آن صورتها باشد و از بعضی اخبار برمی آید که اگر یک چشم دارد باکی نیست
و اگر دو چشم دارد یکی را بپوشد کمتر مکروه است و بهتر آنست که همه را بپوشانند و نماز کنند
که در حال نماز چشمش باو نیفتد و همچنین خانه که در او سگ باشد یا ظرفی که در او بول میکنند و خانه‌های
آتش و بعضی گفته‌اند که مراد آتشی است که از برای پرستیدن مهیا شده باشد و بعضی
دیگر تعمیم داده‌اند که شامل مطبخ و گلخن خواهد بود و همچنین رو بروی مصحف گشاده یا کتاب
که او را مشغول کند و رو بروی در گشاده و انسان رو برو و خانه که در او مجوسی باشد
یا رو بروی دیواری که از خلا ترشح رطوبت بکند و رو بروی شمشیر برهنه و امثال آن از اسلحه
و همچنین رو بروی مطلق آهن و مکروه است نماز در حمام و مراد گرم خانه است نه جای رخت
کندن و در میان وادیها که محل آمدن سیل است و در میان آب و گل و در خانه مورچها و در میان
نهرها و در زمین شوره زار و در روی برف و در هر زمینی که اهل آن بعذاب الهی هلاک شده‌اند
جایز نیست کردن نماز واجبی را در حال سواری و راه رفتن در حال اختیار
نه در حضر و نه در سفر و اما در حال ضرورت مثل خوف و آزار و گل و باران که اگر خواهد بر زمین
قرار گیرد عسر و مشقت بهم میرسد مانعی ندارد و واجبست که بقدر مقدور رو بجانب قبله
کند و افعال نماز را بقدر مقدور بجا آورد و هر چه را نتواند بجا آورد اشاره بکند و هر گاه امر مردد شود
میانه سواره نماز کردن و پیاده نماز کردن هر کدام که در او افعال نماز بهتر استیفا میشود آنرا
اختیار کند و هر گاه مساوی باشد مختار است در هر یک و مشهور آنست که هر چند نتواند
در حال سواری جمیع افعال را بجا آورد مثل اینکه در بالای چاروا تختی ببندد و بر سر آن بایستد
باز جایز نیست نماز و این محل اشکال است و هر گاه آن چاروا ایستاده باشد که هیچ حرکت نکند

اظهر جواز است و ظاهر آنست که در زورق معلق میان دو درخت که بر حال خود باشد
مانعی ندارد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر آنست که بر تخت روان هم نماز توان
کرد هر گاه مخل بنماز نباشد هر چند احوط آنست که بدون ضرورت نکند و اما کردن در کشتی پس
اگر استطاعت بیرون آمدن ندارد جایز است نماز در آن باتفاق علماء و بقدر مقدور مراعات
قبله و قیام و رکوع و سجود بکند و با عجز اشاره بکند و اگر تواند بیرون آید پس اگر متمکن نیست
از افعال نماز بتمامی بیرون آید و نماز کند و اگر نماز او بهیچ وجه ضرر بغیر نرسد اقرب جواز است
اینکه گفتیم در نماز واجب است و اما نوافل پس جایز است کردن آنها در کشتی و سواره و پیاده
در حال اختیار و اضطرار و در سفر و حضر و مستحب است رو بقبله کردن در تکبیرة الاحرام و بعضی واجب
دانسته‌اند و مجوزیت ایما و اشاره از رکوع و سجود و اشاره بسجود را پائین تر از اشاره رکوع
بکند و اگر انسان کسی که راه میرود رکوع و سجود را بر وجه صحیح عمل بیاورد افضل است و بعضی از علما
جایز دانسته‌اند نافله را بغیر قبله در حال قرار بر زمین بدون عذر و آن مشکل است
در قبله است و در آن چند مطلب است
در حقیقت قبله است اکثر قدمای علما گفته‌اند
در خانه کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم قبله دنیاست و اقوی در نزد متأخران است که قبله
خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد او را علم بعین خانه بهم رساند مثل اهل مکه و واجب آنست که می‌دیده
بایستند هر چند خانه را نه بینند و هر که را ممکن نشود علم بعین خانه پس قبله او جهت خانه کعبه و سمت آنست
و بعضی از علما قول اول را توجیه کرده‌اند که بر این قول یکی باشد و نزاع و خلافی نباشد و این دور نیست و مراد
از جهت کعبه سمت آن فضائیست که خانه در او هست از زیر زمین تا باسمان پس در بالای کوه ابو قبیس
و در جای بسیار مرتفع تر است از خانه نماز صحیح است و همچنین در سردابی که قرار داده‌اند در زیر خانه است
و اما حجر اسمعیل هر چند گویند که در اصل داخل خانه کعبه بوده است نماز را بجانب او نمیتوان کرد و نماز
نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد و همچنین واجبی را در حال اضطرار و اما در حال اختیار پس اقوی

آنست

آنست که نمیتوان کرد و بر صورت جواز بهتر دیواری که نماز کند خوب است و نماز در پشت بام خانه جایز است
و مشهور و اظهر آنست که ایستاده نماز کند و رکوع و سجود را تمام بعمل بیاورد و بقدری از پشت بام را
در پیش رو از برای قبله بگذارد و احوط آنست که بدون اضطرار در پشت بام نماز نکند
واجبست که اهل هر اقلیمی متوجه شوند بجانب آن رکن کعبه که بسمت ایشان است و علما از برای هر یک
از بلاد علامات چند ذکر کرده‌اند که در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی گفته‌اند که همه آنها از قواعد
هیات استنباط شده الا بغیر قبله عراق که در آن حدیث وارد شده و از کلام بعضی دیگر برمی آید
که همه آنها از احادیث استفاده شده است و بخصوص هیچ یک حدیثی بنظر حقیر نرسیده و آنچه گفته‌اند
که از برای قبله عراق حدیث وارد شده است در آن نیز تصریحی نشده باینکه قبله عراق است نهایت
بقرینه مقام و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود که آن از برای اهل عراق است و چون
دانستی که در قبله معتبر ملاحظه جهت و جانب است و آن در بلاد و اماکن مختلف میشود و عراق هم
عرض عریضی دارد پس آن علامت هم بنظر بضوابط هیات درست نمی آید مگر با واسط عراق
مثل کوفه و بغداد و نواحی آنها پس باید ما آنرا علامت اواسط عراق قرار بدهیم و آن
حدیث اینست که محمد بن مسلم گفت که از یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
سؤال کردم از قبله فرمود که بگذار جدی را در پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده است
که گفت مردی از حضرت صادق علیه السلام که من در سفرها میباشم و راه نمی یابم بقبله در شب پس
فرمود میشناسی ستاره که آنرا جدی میگویند گفتم بلی فرمود که بگردان آن را بطرف راست
خود و هر گاه در راه حج باشی بگردان آنرا در میان دو شانه خود تمام شد حدیث و گفته‌اند
که اطراف مشرقی عراق مثل بصره و آنچه مساوی اوست جدی را بطرف روی راست بگیرند
و میل زیاده بجانب مغرب میکنند و اما اطراف غربی آن مثل موصل و آنچه مساوی اوست
مشرق اعتدالی را بر طرف چپ و مغرب اعتدالی را بر طرف راست و آفتاب را

دروقت ظهر بر طرف ابروی راست میگیرند و ذکر کرده اند از برای علامت اهل شام اینکه
جدی را پشت شانه چپ بگیرند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم و در نزد غروب
بر چشم راست و بنات النعش را در نزد غایب شدن آن در پشت گوش راست و از برای
اهل مغرب جدی را بر طرف چپ صورة خود بگیرند و ثریا را بر طرف راست خود و عیوق را
بر طرف چپ و از برای اهل بصره و فارس جدی را بر طرف راست رو و نسر طایر را در وقت طلوع
در میانه دو شانه خود بگیرد و از برای اهل هند و سند جدی را بر گوش راست و سهیل را در نزد
طلوع به پشت گوش چپ و بنات النعش را بر طرف راست رو و از برای اهل یمن جدی را
میان دو چشم خود بگیرند و سهیل را در نزد غایب شدن در میان دو شانه خود و اکثر اصحاب گفته اند
که قبله خراسان و عراق یکیست و آنچه ملاحظه میکنی از اختلافی که حاصل میشود از این علامات
مذکوره و مسامحه که امام ع در حدیث سابق فرموده در تفصیل و تعیین امکنه عراق و اطراف آن
با وجود اختلاف خصوصا در راه کعبه و غیر آن معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظه جهت است
و وسعتی در امر قبله هست و کرده اکثر بسیار تعمق نموده اند و لیکن نامعقول میشود باید تحصیل
علم بجهت کرد و از جمله وجوه تحصیل علم محرابیست که معصومی ساخته باشد و دیگر امارات
در استعمال قواعد هیات در بعضی اوقات افاده قطع بکند و اما اگر ممکن نباشد
تحصیل علم پس تحصیل میکند بگمانی که حاصل میشود او را از علامات و علاماتی که پیش
در پیش ذکر کردیم و هیچیک پیش از گمانی زیاده افاده نمیکند و بهر راهی که گمان او بهم رسد
خوبست و از جمله آنها خبر دادن دیگریست بقبله هر چند عادل نباشد و با وجود ظنی
اقوی یا اضعف عمل بکند و کسی که اجتهاد ممکن نباشد مثل کور یا محبوس پس شکی
نیست که عمل بخبر غیر میتواند کرد و محرابهای مسلمانان و قبرستانهای ایشان نیز
از جمله اموریست که افاده ظن قوی میکند و جایز است عمل بر آنها و در صورتی که ممکن باشد
تحصیل علم تحصیل کند و به آنها اکتفا بکند و بدون امکان جایز نیست



در اجتهاد در اصل جهت و سمت قبله بکند و بغیر آن عمل کند مگر در جامع و شاید
در بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در آن را اما وجوب اجتهاد در آن پس دلیلی بر آن قایم
بلکه بعضی جایز ندانسته اند و این احوط است هر چند اظهر جواز است و هرگاه هیچ جهة از جهات
تحصیل علم و ظن هیچیک از برای او ممکن نباشد پس مشهور آنست که نماز میکند
بچهار جانب و بعضی گفته اند قرعه بزند و بآن عمل کند و جمعی از اصحاب گفته اند که نماز
بکند بهر سمتی که خواهد و این در نزد حقیر اظهر است مطلب سیوم هرگاه تحصیل گمان بسمت
قبله بکند و نماز کند و ظاهر شود که خطا کرده است پس یا آنست که در بین نماز ظاهر میشود
بر او خطا یا بعد از نماز اما اول پس اگر انحراف او از قبله مابین مشرق و مغرب باید
برگردد بجانب قبله و نماز او صحیح است و اما اگر بعین مشرق یا مغرب ایستاده یا پشت
بقبله کرده است یا غیر اینها پس در همه صورة اعاده کند نماز را مگر اینکه وقت تنگ باشد
و نتواند اعاده نماز کند و یک رکعت از وقت را هم در نمی یابد پس او برگردد بجانب قبله
و نماز را تمام کند هر چند ظاهر شود در پشت او قبله بوده است و احوط در اینصورة اینست که قضا را
هم بکند و اما دویم یعنی آنکه خطا ظاهر شود بعد فراغ از نماز پس اگر انحراف او مابین مشرق
و مغربست پس بر او چیزی نیست و اگر بجانب مشرق یا مغربست پس اگر وقت
باقیست اعاده کند و اگر نه بر او قضائی نیست و اگر پشت بقبله کرده بوده است پس در این
دو قول است اقوی آنست که در آن نیز چنین است و ظاهر اینست که حکم متحیری که نماز بکند
بیک جهة چنانکه گذشت حکم همین شخص است که بگمان خود اختیار قبله کرده است و اظهر آنستکه
کسیکه از روی فراموشی از قبله گشته است همچنین باشد و اما جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل
کرده باشد پس اظهر آنست که در آن چنین نیست و در حکم کسیست که عمدا از قبله منحرف شده باشد
و کسیکه عمدا منحرف شود از قبله نماز او باطل است بجهة آنکه استقبال قبله واجبست

در جمیع فرایض شرط صحت آنست در حال اختیار و اما نوافل پس حکم آن گذشت و میتوان
در حال اختیار ترک قبله در آن کرد بغیر صورتی که استثنا کردیم منهج پنجم در لباس مصلی
و در آن چند مطلبست مطلب اول واجبست پوشیدن عورة در نماز و هرگاه کسی با امکان
و قدرة عمدا ترک آن کند نماز او باطل است و اظهر آنستکه هرگاه نمیداند که عورة او پیداست
یا میدانست و فراموش کرد و بعد از نماز متذکر شود بر او اعاده و قضا نیست و اگر در بین نماز
متذکر شود بپوشاند و اگر اهمال کند بپوشانیدن نماز او باطل است و اظهر آنست که هرگاه برگ
درخت و گیاه بر وجه صحیح توان ساتر عورة بعمل آورد با جامه فرقی ندارد و جایز است ستر
بآن هر چند جامه ممکن باشد و اگر هیچکدام ممکن نباشد پس اگر بتواند بگل چسبنده چنان
ساتر بعمل آورد که در حال نماز از هم نپاشد و ساتر رنگ و حجم عورة باشد در رکوع و سجود صحیح بکند
چنان بکند و دور نیست که این مساوی باشد با جامه و برگ و گیاه هر چند احوط تقدیم اینهاست
و اگر اینهم ممکن نشود و لو اندکی هم بگل رنگ عورة را بپوشد هر چند حجم را نپوشد مثل نوره پس
احوط آنستکه رنگ عورة را بپوشد بآن و نماز را باشاره بکند و اگر هیچ چیز ممکن نشود و نتواند
تحصیل ساتری کرد هر چند بخریدن باشد بقیمتی که ضرر باو نرسد و مستلزم حرج نباشد پس در اینصورة
برهنه نماز کند و رکوع و سجود را باشاره بعمل بیاورد و اشاره را بسر کند و اگر ممکن نشود بچشم بکند
و بعضی واجب دانسته اند مراعات وضع اصل رکوع و سجود را حسب المقدور بکند و خم شود از برای آنها
بقدری که عورت ظاهر نشود و همچنین بر پیشانی بگذارد چیزی در بر سجود بتوان کرد و هرگاه ممکن شود
محل سجود را بلند کند که نزدیک شود به پیشانی و وجوب آنها در نزد حقیر ثابت نیست
هر چند احوط است و اظهر آنست که هرگاه در جائیست که ایمن است از اینکه کسی او را ببیند
ایستاده نماز کند و هرگاه ایمن نیست نشسته نماز کند و در جائی که ایستاده نماز میکند ظاهر روایات
و کلام مشهور آنست که از برای سجود هم ایستاده اشاره میکند و بعضی از علما تقویت این



کرده اند که از برای سجود بنشیند و اشاره کند و این در نظر حقیر اقوی است هرگاه باعث
کشف عورة نشود و اقوی اینست که برهنه هرگاه گمان این داشته باشد که از برای او
ساتری بهم میرسد بلکه هرگاه امید این داشته باشد هم نماز را واجبست که تاخیر کند
تا وقت تنگ شود و یا امید او برطرف شود و اگر در اثنای نماز ساتر بهم رسد پس اگر
ممکنست ستر بدون فعل منافی نماز ستر کند و اگر ممکن نشود پس اظهر صحت نماز است هر چند
وقت وسعت داشته باشد که نماز را از سر گیرد و بدانکه واجب نیست ستر عورة
از خود این کس پس هرگاه جامه پوشیده است که در حال رکوع عورة خود را می بیند
اما بر کسی دیگر ظاهر نمیشود نماز او صحیح است و هرگاه چنان باشد که از برای غیر هم ظاهر شود
پس نماز او باطل است و نماز او از اول باطل نیست بلکه صحیح است تا آنجا برسد و در آن حال
ممکنست که عورة او را کسی ببیند و مراد از پوشیدن عورة از غیر آنست که اگر تصور شود
که غیری در آنجا حاضر باشد نتواند دید نه اینکه بالفعل غیر در آنجا حاضر باشد و این حاصل میشود
باینکه در جائی بایستد که در عرف و عادة کسی عورة او را نمیتواند دید پس هرگاه شخصی بی زیر جامه
در جائی بایستد که سوراخی در زیر پای او باشد بچاهی یا مغاره که مظنه این نیست که در آنجا
انسانی باشد و اتفاق افتد که در آنجا انسانی بوده نماز او صحیحست هر چند عورة او را دیده باشد
و اما اگر در لب بامی بایستد که غالبا از تحت آن عبور مردم میشود نماز او باطل است هر چند در آنجا
هیچکس عبور نکند و هرگاه عریانی بسیار جمع شوند سنت است از برای ایشان نماز جماعت
مردان باشند یا زنان و یک صف بایستند و امام در میان صف می نشیند و زانوهای
خود را از ماموین مقدم میدارد و همگی باشاره نماز میکنند مطلب دویم شناختن
معنی عورة را و مراد از عورة که واجبست از برای مرد پوشیدن آن در نماز همانست
که گذشت در مسائل آداب خلوت و اما از برای زن پس واجبست ستر جمیع بدن
بغیر رو و دستها از بند ساق تا سر انگشتان و همچنین پاها و قدری از دست و پا را

باسافی بپوشد و در خواطر جمع تمام ساقها و سینه‌ها نشاید بپوشد و همچنین قدری از رو و از اطراف مقدم
بپوشد وظاهر آنست که مراد از رو در اینجا آنست که در عرف رو بگویند نه آنقدری که شستن
آن واجبست در وضو وظاهر آنست که دراز بودن زیر زنخ بقدری که متعارفست ضرر ندارد میماند
باکی نیست اما کلو کردن را با اهتمام بپوشند و موهای خود را بپوشانند و آنچه مذکور شد حکم
زن آزاد است و اما کنیز و دختر نابالغ پس آنها سر را از نماز میتوانند کرد بلکه دور نیست که سنت
باشد بی مقنعه نماز کردن کنیز چنانکه از روایات ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته‌اند پوشیدن سر را
و بخصوص حدیثی در این باب هم وارد است و فرقی در اقسام کنیز نیست مگر در امّ ولد که بعضی احتمال داده‌اند
که مادامی که فرزند او زنده است مثل آزاد باشد چنانکه از مفهوم صحیحهٔ محمد بن مسلم معلوم میشود
و این احوط است و اما کنیزی که بعض او آزاد باشد پس آن در حکم آزاد است **مطلب سیم**
واجبست پاک بودن بدن و جامه در نماز و مشروط است صحت نماز بآن پس هرگاه علم بنجاست
دارد و عمداً با آن نماز کند نماز او باطل است مگر آنکه وقت تنگ باشد و نتواند ازالهٔ نجاست
کند و جاهل بمسئله که تقصیر در تحصیل آن کرده است در حکم عالم است در بطلان و هرگاه علم
بنجاست فراموش کند ازالهٔ نجاست را تا از نماز فارغ شود اظهر در نزد حقیر آنست که نماز را
اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد یا نه و همچنین هرگاه در اثنای نماز بخواطرش آید
و اگر وقت تنگ باشد احوط آنست که نماز را تمام کند و اعاده هم بکند و اما جاهل بنجاست
پس یا آنست که مطلع میشود بنجاست بعد از نماز یا مطلع میشود در اثنای نماز در صورة
اول اظهر عدم اعاده است خواه وقت باقی باشد یا نه و خواه در صورة احتمال
حصول نجاست تفحص و اجتهاد کرده باشد یا نه و در صورة دویم یعنی آنجا که در اثنای نماز
مطلع شد بنجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده بوده است
پس اعاده میکند نماز را اگر با تنگی وقت که در اینجا نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست

ولیکن احوط است

ولیکن احوط است و اگر علم بهم رساند به نجاست در اثنای نماز یا در رسیده است پس اگر تواند
ازالهٔ آن کند بنحوی که مبطل نماز نبوده باشد مثل نفخ کثیر یا پشت بقبله کردن پس
ازاله کند نجاست را و از همانجا تمام کند نماز را و اگر نتواند دست بردارد و ازالهٔ نجاست
کند و نماز را از سر گیرد مگر با تنگی وقت که حکم آن گذشت و گفتیم و اظهر آنست که در صورة
شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده یا در اثنا بهم رسیده همین تفصیل جاریست
و هرگاه بعد نماز نجاستی ببیند و شک کند در آنکه در حال نماز با او بوده یا بعد بهم رسیده
پس بر او چیزی نیست **مطلب چهارم** بدانکه در چند جا تخفیف شده است نماز کردن
با نجاست **اول** خون زخمها و دملها و در حدی که قرار داده شده است از برای عفو
اختلافست و اظهر در نظر حقیر آنست که معفو است مطلقا مادامی که خون او بالمرّه قطع نشده است
و احتمال دارد که معفو شده باشد تا زمانی که بالمرّه زخم و دمل ملتئم شود و چاق شود و اول
احوط است و فرقی نیست میان کم و زیاد و نه میان جامه و بدن و واجب نیست تبدیل
جامه و نه سبک کردن نجاست و نه بستن و پیچیدن زخم بخرقه ولیکن احوط بلکه اظهر
آنست که اکتفا کند در عفو بجاهائی که در عادت خون زخم و دمل تا آنها میرسد پس اگر زخم
در پا باشد و خون او بگریبان قبا برسد مثلا معلوم نیست که معفو باشد و اما اگر چیزی
دیگر با خون ممزوج شود مثل ریم و آب و عرق پس در آن اشکال است و اظهر آنست
که ضرر ندارد مثل ریمی که ممزوج است بخون و مثل عرقی که غالب آنست مبتلا است
در اوقات حاره و سنت است که صاحب زخم و دمل روزی یکبار جامه اش را بشوید
**دویم** خونی که کمتر از درهم بغلی باشد و اظهر آنست که در مساوی قدر درهم عفو
نباشد و مراد از درهم سکه دکانست نه وزن آن و در تحدید مقدار آن اشکال است
و آنچه علما ذکر کرده‌اند سه چیز است بعضی گفته‌اند بمقدار گودی کف دست است و بعضی

بیان درهم بغلی

گفته‌اند بمقدار بند اول انگشت مهین و بعضی گفته‌اند بقدر سکه اشرفی نیست و مراد از اشرفی
همان است که یکمثقال شرعیست وظاهر آنست که بوسعت همین اشرفیهای دو دوبتی است
و همه بیکدیگر نزدیکند تقریبا و احتیاط آنست که از مقدار محمدی جویزه یا ناخن انگشت بزرگ
بیشتر نباشد و استثنا شده است از این حکم خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی علما
ملحق کرده‌اند بآنها خون نجس العین را و دلیل آن هرچند ظاهر نیست نهایت احتیاط
در آن نیست و در خون متفرق که هیچ قطره از آن مساوی درهم نباشد خلافست
و اشهر و اظهر آنست که هرگاه بقدری باشد که اگر جمع شوند باهم بقدر درهم باشد از آن
اجتناب کنند و در حکم آنست که خون یکیست یا متعدد است بعرف رجوع میکنند
پس هرگاه خون از روی جامه نشر کرده باشد بروی دیگر هر دو یک خونست خواه جامه
گنده باشد یا نازک و هرگاه مشتبه شود خون معفو بغیر معفو اقرب عفو است و همچنین
هرگاه خون طاهر بنجس مشتبه شود اصل طهارتست **سیوم** نجاستیست که در چیزی
باشد که ساتر عورت نیست خواه از جملهٔ لباس باشد مثل عرقچین و جوراب و بند زیر جامه
و کیسهٔ احتلام و امثال آنها یا نباشد مثل قلمدان و کارد و دستمال و امثال آنها
و خواه آنچه از جملهٔ لباس است در موضع خود باشد مثل عرقچین در سر و جوراب در پاها
مثل اینکه اینها در کیسهٔ او باشند یا در بغل او باشند و در عمامه بر وضعی که هست
اشکال است و دور نیست که معفو باشد چنانکه مذهب ابن بابویه و پدر او است
بجهت آنکه مادامی که بر وضع عمامه است ساتر عورت نیست و وقتی که او را از هم وا کنند عمامه نیست
و بنا بر این پس باید شال کهنه که در متعارفست بکمر می بندند همچنین باشد و اشکال
در این بیشتر است و البته احتیاط را در این ترک نکنند و از اینجا ظاهر میشود
که اگر کسی یک توب کرباس در دامنش باشد یا در پشت زرع باشد و نجس باشد میتواند

بادنماز کند

با و نماز کند بلکه دور نیست که هرگاه قبای دوخته نجسی در دامن او باشد با او تواند نماز کند
بلکه دور نیست که هرگاه رخت خود را که میپوشد نجس باشد و آنرا بکند و ته کند
و در دامن بگذارد همچنین باشد حاصل اینکه آنچه از احادیث و ادله معلوم میشود
اینست که باید بدن مصلی و جامه‌ای که پوشیده است پاک باشد و نجس نباشد
و اما اینکه مطلق همراه داشتن نجاست ضرر دارد پس معلوم نیست و احتیاط را
در آنچه ساتر عورة میتواند شد در هیچ جا و بهیچ حال ترک نکنند و اما غیر ساتر پس آن
ضرر ندارد و بهر حال چنانکه گفتیم پس هرگاه شیشهٔ پر بول باشد و در آن بسته باشد
که سرایت ببدن و جامه نکند با آدمی باشد مبطل نماز نیست و همچنین هرگاه خون
نجسی در زیر پوست داخل کرده باشد و از جملهٔ بواطن شده باشد بیرون کردن آن
واجب نیست و اما خونی که بسبب کوفته شدن گوشت در زیر پوست جمع شود
و بماند آن بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین هرگاه نسیانا مثل دستمال نجسی یا قلمدان نجسی
همراه داشته باشد بطریق اولی ضرر ندارد و همچنین طفل در بغل داشتن و نماز کردن
یا حیوان حلال گوشت همراه داشتن هیچیک ضرر ندارد **چهارم** جامهٔ زنی که تربیت
صبی میکند و یک جامه بیشتر ندارد و در شبانه روزی یکمرتبه بشوید کافیست
و جمعی از متاخرین صبیه را هم ملحق بصبی کرده‌اند و این دور نیست بجهة آنکه در حدیث
لفظ مولود وارد شده است و آن شامل هر دو هست و ممکنست که مرد هم
هم ملحق باشد بزن مربیه و همچنین زیادتر از یکی هم مثل یک جامه باشد هرگاه
مضطر باشد بآن و همچنین بیشتر از یک طفل مثل یک طفل و همچنین غایط مثل بول و در الحاق
بدن بجامه اشکال است و اقوی آنست که اکتفا بنجاست این نکند هرچند نجاست بول
پسر شیرخواره باشد بلکه بشوید و در آخر روز شستن که همهٔ نماز ها را با جامهٔ پاک بکند

یکجامه زن

یا نجاست کمتر بهتر است و جمعی از اصحاب ملحق کرده‌اند بجامه مربیه صبی جامه خواجه سرا را
در بول او متواتر می آید و معتمد در این مسئله آنست که ملاحظه عسر و حرج را بکند و بقدری که مشقت
عظیم لازم نیاید در ازاله نجاست کوتاهی نکند و هرگاه زیاده بر شستن یکبار بر وی حرج باشد
بهمین اکتفا کند مطلب دویم هرگاه جامه نجس باشد و مصلی قادر بر تطهیر آن نباشد
و جامه دیگر نداشته باشد خلافی نیست در اینکه اگر جامه را بیندازد و عریان نماز کند
صحیح است و لیکن خلاف کرده‌اند در آنکه آیا جایز است در جامه نجس نماز کردن یا نه بعضی گفته‌اند
بی اختیار دارد عریان نماز کند یا با جامه نجس نماز کند و بعضی واجب دانسته‌اند که برهنه نماز کند
و این در نزد حقیر اقوی است و اگر مضطر شود که در جامه نجس نماز کند بجهة سرما یا گرما
یا غیر آن در آن جامه نماز کند و جمعی گفته‌اند که اعاده هم میکند و این احوط است و اقوی
عدم وجوب است و هرگاه دو جامه دارد و یکی از آنها نجس است و نمیداند کدام است اشهر
و اظهر آنست که واجب است در هر یک جدا نماز کند و بعضی گفته‌اند هر دو را بیندازد
و عریان نماز کند و این ضعیف است و ظاهر این است که فرقی میان دو جامه و بیشتر نباشد
و باید نماز کند بعدد جامه‌های نجس و یک جامه پاک مگر آنکه حرج و مشقت بسیار لازم
آید و در آن صورت احتمال دارد که مخیر باشد در هر یک نماز کند و احتمال دارد که بقرعه
عمل کند و احتمال دارد که بقدر وسع بکند و هرگاه وقت تنگ باشد و نتوان دو نماز را
در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر اختیار کرد اختیار دارد که بقدر گنجایش وقت در هر یک
از جامه‌ها که خواهد نماز کند و هرگاه گمان بطهارت بعضی باشد و مرجحی نیست که باید آن را
اختیار کرد و اگر احدی از مشتبهین بر طرف شود احوط آنست که نماز در آنکه مانده بکند
و عریانا هم نماز بکند و در نمازها ملاحظه ترتیب را بکند پس کسی که میخواهد که نماز
ظهر و عصر را در دو جامه مشتبه بکند اول هر دو نماز را در یک جامه بکند بعد از آن هر دو نماز را

در جامه دیگر

در جامه دیگر بکند و می تواند که یکبار را در هر یک از دو جامه بکند و بعد از آن دیگری را
در هر یک از دو جامه بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند و عصر را در جامه دیگر بعد از آن
ظهر را در این جامه آخری و عصر را در جامه اول پس در این صورت صحیح نخواهد بود
مگر نماز ظهر زیرا که ممکن است که جامه پاک همین آخری باشد و در او ترتیب بعمل نیامده
مطلب ششم جایز نیست نماز در پوست مردار هر چند از حیوان حلال گوشت باشد
خواه دباغی شده باشد و خواه نشده باشد و خواه ساتر عورة باشد و خواه نباشد و خواه
بخودی خود مرده باشد یا او را بغیر طریق شرعی کشته باشند و تا ثابت نشود که
در آن بطریق شرعی کشته‌اند خواه ذبح باشد و خواه نحر و خواه صید و خواه غیر آن
نمیتوان در پوست او نماز کرد و ثابت شدن آن یا بحصول علم است یا بشهادت عدلین
یا باینکه گرفته شود از دست مسلمان یا از بازار مسلمانان خواه شیعه باشند
و خواه سنی و خواه آن شخص که از دست او میگیری در بازار مسلمانان علم باسلام
او داشته باشی و خواه نداشته باشی و خواه از جمله کسانی باشد که ذبایح
اهل کتاب را حلال میدانسته باشند مگر اینکه علم بهم رسانی که ذبیحه اهل کتابست
یا آنچه در دست دارد میگوید که چنین است و تفحص واجب نیست بلکه مستحب
هم نیست بلکه مکروه است و پوستی که افتاده باشد در جائی در بلاد مسلمانان
و در دست مسلمی هم آن نباشد در آن نماز نمیتوان کرد و هر چند حکم بنجاست ملاقی
آنهم مشکل است و در مثل جلد قرآن و صحیفه اشکال است و هرگاه در دست نیست
در بلاد مسلمین حکم بطهارت اقوی باشد و ظاهر این است که مطهره که از پوست
ساخته‌اند و مشک و امثال آن هرگاه جزم شود که از قافله مسلمین افتاده پاک
باشد و احوط آنست که از پوست مردار حیوانی که خون جهنده ندارد مثل ماهی هم اجتناب کنند

و با او نماز نکنند و اظهر این است که همراه داشتن جزئی از مردار هر چند ملبوس نباشد
مبطل نماز است مثل چشم گرگ و قطعه از پوست کفتار و امثال آن و از این باب است
سریشمی که از پوست مردار بسازند و بآن غلاف کارد و شمشیر بچسبانند و ساغری
که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر بکنند با اینها نماز نمیتوان کرد و اجزای مرداری
که در مبحث نجاست استثنا کردیم با آنها نماز میتوان کرد مطلب هفتم جایز نیست نماز
در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت باشد هر چند تذکیه آن بعمل آمده باشد مگر آنچه را
که استثنا خواهیم کرد و همچنین در جامه که از پشم یا مو یا کرک آن باشد و اشهر و اقوی
آنست که فرقی نیست میان جامه ساتر عورة و غیر آن مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر آن
و همچنین اشهر و اظهر آنست که همراه داشتن هر جزئی از آن نیز این حکم دارد هر چند لباس
نباشد مثل موی گربه و روباه و دجاج و شیر ماهی و غیر اینها و هرگاه نسیانا با اینها نماز کرده باشند
در آن اشکال است و دلیلی بر وجوب اعاده نیست هر چند احوط است خصوصا در لباس و خصوصا
در آنچه ساتر عورة باشد و مخلوط کردن اجزای غیر ماکول اللحم بغیر آن مثل ریسمان با پشم فایده
نمی بخشد و در جائی که شک کنی که آیا این جزء ماکول است یا غیر ماکول در آن اشکال است و دور
نیست که اقوی عدم وجوب اجتناب باشد و احوط اجتناب است بلکه احتیاط مؤکد است و اما اگر جزء
غیر ماکول اللحم بیقین مشتبه شود بغیر آن پس اقوی وجوب اجتناب از هر دو است مثل انائین
مشتبهین و بدانکه مراد از غیر ماکول اللحم غیر انسان است و نماز در فضلات طاهره انسان
مثل عرق و چرک و مو و ناخن صحیح است هر چند از غیر خود باشد و همچنین مراد غیر مثل
زنبور و پشه و امثال اینها است بجهة آنکه اینها را گوشتی نمیباشد که خوردنی باشد
یا نخوردنی پس نماز کردن با شمع و عسل و امثال اینها ضرر ندارد و اما آنکه
وعده کردیم که استثنا خواهیم کرد آن دو چیز است اول خز است که نماز در موی او بالاتفاق

صحیح است

بالاتفاق صحیح است و در پوست آن هم بنا بر اشهر و اقوی صحیحست نهایت اشکال
در حقیقت خز است و اهل عرف در او اختلاف دارند و کلمات علما هم در آن مختلف است
بعضی گفته‌اند حیوانیست چهار دست و پا که آن را از آب صید میکنند و میمیرد بجهة بیرون آمدن
از آب مثل ماهی و بعضی گفته‌اند که آن سگ آبیست و بعضی چیزی دیگر گفته‌اند و شیخ
زین الدین ره در شرح لمعه گفته است که گویا که آن امروز مجهول است و کسی او را
نمیشناسد یا اسم او تغییر یافته یا اشتباه در اسم آن شده است و در اوایل اسلام
تا میان آن بسیار بوده است و اظهر در نزد حقیر آنست که این ملحق باشد بمشتبه و حکم او
مذکور شد دویم سنجاب است و در آن دو قول است و اظهر آنست که جایز است نماز
با آن بشرط آنکه تذکیه شرعی بعمل آمده باشد و مردار آن نجس است مطلب هشتم
حرامست پوشیدن ابریشم خالص بر مردان و مبطل نماز است از برای ایشان بخلاف
زنان که حلال است برای ایشان و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی احوط اجتناب است
و استثنا شده از برای مردان در حال جنگ که مانعی ندارد پوشیدن و نماز کردن
در آن و ظاهر آنست که مراد جنگ مباح باشد نه هر جنگی و همچنین حال اضطرار
بجهة سرما و گرما و غیر آن و نیافتن ساتر بغیر حریر عذر نیست بلکه عریانا نماز میکند
و بعضی جایز دانسته‌اند از برای کسیکه شپش او را آزار کند و اظهر در نزد حقیر آنست
که اگر شپش بآن رفع می شود و تحمل آزار شپش مشقت و حرج است برای او می تواند پوشید
و بآن نماز کند والا فلا و اینکه مذکور شد حکم جامه‌ایست که ساتر عورت باشد و اما غیر آن
مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و غیر آن پس در آن خلافست و اظهر در نزد حقیر
آنست که مبطل نماز است و اما سجاف جامه که در دور دامان و سر آستینها
میدوزند در آستر جامه یا ابره آن پس اظهر آنست که مبطل نیست و احوط اجتناب است

واحوط آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و در حکم سجاف است بهین و قیطان که در دور گریبان پیراهن میدوزند و در دور دامان جامها میدوزند و اما تکمه و بند قبا پس وضوح جواز در آنها بیشتر است و اما جامه که غیر ابریشم دران با ابریشم مخلوط باشد پس جایز است نماز دران بجهة مردان و همچنین که در عرف میگویند مخلوط است کافیست و ظاهر آنست که هرگاه ده یک آن غیر ابریشم باشد هم خوبست و هرگاه ابریشم باشد و آستر کرباس باشد کافی فایده ندارد و هرگاه جامه راه راه باشد و یک راه آن تمام حریر باشد و یکی تمام ریسمان هم خوبست اما هرگاه اما هرگاه جامه از قطعهای چند دوخته باشند که بعضی حریر باشد و بعضی چیز دیگر از قبیل چه قلندرها هر چند بر هیئات همان جامه راه راه باشد که گفتیم پس دران اشکال است و اظهر اجتنابست و همچنین هرگاه جامه کرباس باشد مثلا و روی او را از ابریشم نقش کنند که متصل بهم باشد از قبیل زیر جامه زنها که درین زمانها متعارفست و اما هرگاه بجای پنبه در جامه پنبه دار ابریشم بگذارند دران دو قول است واحوط اجتنابست **تنبیه** جایز است نشستن بر روی فرش حریر محض و سوار شدن بر آن و اظهر در نزد حقیر آنست که نماز هم بر روی آن صحیح است **مطلب نهم** حرامست پوشیدن طلا از برای مردان و باطلست نماز دران و در اینها خلافی نیست هرگاه تمام جامه ساتر عورت از طلا باشد مثل آنکه از مفتول طلا جامه ببافند و در جامه غیر ساتر مثل کلاه و امثال آن و همچنین در مخلوط بطلا مثل آنکه از مفتول طلای خالص و ریسمان بافته باشند و در مموّه یعنی آنکه روکش طلا داشته باشد در حرمت اینها و بطلان نماز در اینها خلافست و ظاهر اکثر علما حرمت و بطلانست و این احوط بلکه اظهر است و همچنین انگشتر طلا از برای مردان حرامست



و علامه تصریح ببطلان نماز در آن کرده است و بعضی اخبار هم دلالت بران دارد و بعضی تامل در بطلان نماز در آن کرده اند و احوط اجتنابست و احوط بلکه اظهر حرمت استعمال تکمه طلا و سجاف جامه از طلاست و همچنین احوط بلکه اظهر بطلان نمازست در اینها و اما زنان پس خلافی درین نیست که جایز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن در آن و اما همراه داشتن طلا پس دلیلی ندیده ام که دلالت کند بر حرمت آن در حال نماز و باطل شدن نماز بآن خواه سکه دار باشد و خواه نباشد بلکه اگر خوف فراموش کردن و تلف شدن آن باشد احتیاط هم بی صورة است بلکه کاهی است که حرامست جدا کردن از خود بلی اگر در جائی باشد که خاطر جمع است که تلف نمیشود بیرون آوردن بهتر است **مطلب دهم** جایز نیست نماز کردن در جامه غصبی بلکه باید جامه یا ملک او باشد یا اذن از صاحب او داشته باشد صریحا یا بفحوی یا بشاهد حال و مشهور علما نماز را باطل میدانند و بعضی دعوی اجماع هم بران کرده اند و هرگاه مالک اذن دهد غاصب را جایز است نماز دران **مطلب یازدهم** مکروه است نماز در جامه یا انگشتری که دران تمثالی باشد و اظهر آنست که کراهت مخصوص صورة جاندار است پس در مثل چیت قلمکار و امثال اینها کراهت نیست هر چند صورة گل و درخت در آنها بسیار است و همچنین مکروه است نماز کردن با پولهای سیاه که در آنها صورتهاست و کراهت آن سبک میشود یا بر طرف میشود بانکه به بندد در همیانی یا کهنه و بکمر به بندد بنحوی که آن پول در پشت سر باشد و لااقل آنرا پنهان داشته باشد در هر جا که باشد و همچنین مکروه است نماز کردن با آهن خواه انگشتر باشد و خواه غیر آن مگر اینکه آن آهن پوشیده باشد در غلافی یا کیسه یا کهنه و تاکید بسیار



وارد است خصوصا در انگشتری آهن و همچنین مکروهست نماز در جامه کسی که او اجتناب از نجاسات نمیکند و دور نیست که جامهائی که غالبا عمل کفار است مثل کرباس و ماهوت و جامهای سابریه که مجوس میبافند مکروه نباشد نظر بکثرت ابتلا و عدم اجتناب مؤمنین در اعصار و امصار و همچنین مکروه است در جامه پوستی که از مسلمانی گرفته باشد که مردار را به باغی کردن حلال داند و در جامه که در زیر پوستین پوشیده باشد که از پوست روباه باشد و مکروهست پیشنمازی کردن بغیر ردا بلکه مطلق نماز کردن بی ردا خصوصا هرگاه جامه کمی با جامه نماز کی پوشیده باشد یا زیر جامه تنها پوشیده باشد یا لنگ تنها بسته باشد حتی اینکه درین صورتها اگر مضطر شود بند زیر جامه یا ریسمانی بر دوش خود بیندازد و کیفیت ردا آنست که جامه بر دوشهای خود بیندازد و هر دو طرف آنرا جمع کند و بر دوش راست بیندازد یا آنکه طرفهای جامه را بگذارد آویخته باشد و ظاهر آنست که عبا و پوستین و امثال آنها کفایت از ردا بکند و مکروه است از برای کسیکه نماز را با عمامه میکند اینکه تحت الحنک نداشته باشد و مستحبست نماز را با عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک اختلافیست در اقوال علما و احادیث از بعضی ظاهر میشود که اینست که قدری از عمامه را واگذارند و در آخر در زیر چانه دور بدهند و سر او را از آن طرف دیگر بعمامه فرو برند و از بعضی دیگر ظاهر میشود که آنرا از زیر چانه پائین برند بر روی سینه و از بعضی اخبار ظاهر میشود که هر دو طرف از برای او بگذارند یکطرف را کوتاه تر و در پشت سر بیندازند و یکطرف را بلند تر و در روی سینه پائین برند و بعضی گفته اند آنچه دلالت میکند بر معنی اول از برای مسافرت و بعضی معنی دویم را از برای مسافر گفته اند و گمان حقیر اینست که همه خوبست و جمع میان همه بهتر است یعنی اول دور بدهد و فرو برد بطرف دیگر عمامه و بعد از آن بیندازد بر روی سینه یا بعکس و دور نیست



در امثال بلاد ما که با مرو تحت الحنک مهجور است دور نیست که از جمله لباس شهرة باشد و ترک آن اولی باشد یا آنکه مکروه نباشد و مکروه است نماز در قبای تنگی که مانع از حضور قلب باشد خواه بسبب تنگی خود قبا باشد یا بسبب بستن بندها و تکمه ها کمر در حال جنگ و همچنین نماز کردن در جامه بسیار نازک که رنگ بدن نماید و اگر رنگ بدن زن یا عورت مرد بنماید نماز باطل است و اما اگر حجم عورت بنماید و رنگ آن ننماید اظهر کراهتست و بعضی مبطل دانسته اند و احوط اجتنابست و اما پوشیدن مثل کلاه و نیزه پس آن کافی نیست چنانکه گذشت و همچنین مکروه است که مرد دهان بسته نماز کند و زن با نقاب نماز کند یا در خلخالی نماز کند که صدا داشته باشد یا در حالیکه در گردن او خالی باشد از قلاده و گردن بند و مکروه است نماز در حال خضاب و همچنین مکروهست در جامه سیاه بغیر عبا و عمامه و چکمه و در جامه که رنگ سبز داشته باشد خصوصا سرخ و همچنین در چیزی که روی پا را بپوشد و ساق نداشته باشد مثل جورابهای زنانه که درین زمانها متعارفست و کفش و گیوه و امثال آن و اکثر قدما حرام دانسته اند و این احوط بلکه اظهر است و ظاهر آنست که کراهت یا حرمت ثابت باشد هرگاه اکثر پشت پا را بگیرد هر چند تمام را نپوشد و اما آنچه چنین نباشد پس نه کراهت دارد و نه حرمت مثل نعل عربی بلکه در نعل عربی نماز کردن سنت است **فایده** سنت است خوشبو کردن خود سیما در حال نماز بمشک و غیر آن چنانکه از حضرت صادق روایت شده است که فرمود نماز کسیکه خود را خوشبو کرده باشد افضل است از هفتاد نماز که بدون بوی خوش باشد **قاعده دویم** در اقسام نمازها و احکام آنها و دران دو بابست **باب اول** در اقسام نمازهای واجبه و احکام آنها و دران سه فصل است **فصل اول** در اعداد نماز یومیه و نماز جمعه است و احکام آنها و دران چند مطلبست **مطلب اول** نماز یومیه پنج نماز است ظهر و عصر و هر یک از اینها

چهار رکعت است و مغرب و آن سه رکعت است و عشا و آن نیز چهار رکعت است و نماز صبح
و آن دو رکعت است و وجوب آنها در هر شبانه روزی بر هر مکلفی که شرایط تکلیف را
داشته باشد بدیهی دین است و کسی که حلال داند ترک یکی از اینها را و در حق او
شبهه ممکن نباشد کافر است و نجس است مطلب دویم نماز ظهر در روز جمعه بدل
میشود بنماز جمعه بشرایطی که مذکور خواهد شد و در حین وجود آنها واجب است نماز جمعه
و دیگر نماز ظهر را نمیتوان کرد و جمعی از علما دعوی اجماع کرده اند که این در وقتیست که امام
عصر حاضر باشد یا نایب خاص او و اگر هیچیک از اینها نباشد واجب نیست و مشهور
میان متاخرین آنست که درین وقت سنت است کردن آن یعنی که مکلف اختیار دارد
میخواهد نماز ظهر را بکند و میخواهد جمعه را اما افضل نماز جمعه کردن است و جمعی گفته اند
که درین وقت نماز جمعه حرامست و اول اظهر است و احوط آنست که جمعه را بکند
و اعادهٔ ظهر را هم بکند و در هر دو اکتفا بقصد قربت میتواند کرد و احتیاط آنست که جمعه را
ترک نکند بجهت آنکه جمعی قایل شده اند که مطلق نماز جمعه واجب عینی است و با وجود شرایطی
که بعد مذکور می شود دیگر بنماز ظهر نمیتوان اکتفا کرد و بعضی گفته اند که در حال غیبت امام
و نایب خاص آن هر چند سنت دانیم نماز جمعه را باید که پیشنماز مجتهد جامع الشرایط
باشد یا باذن مجتهد نماز جمعه بکند و این احوط است مطلب سیوم شرط است
در صحت نماز جمعه اینکه بجماعت ادا شود و شرط است در امام که بالغ و عاقل باشد
و هرگاه دیوانه باشد که گاهی عاقل میشود در حال عاقل بودن خلافست و اظهر کراهت است
و همچنین باید مرد باشد و حلال زاده باشد و شیعهٔ اثنی عشری باشد و عادل باشد
و در معنی عدالت خلافست و همچنین در چیزی که بآن عدالت را توان شناخت
و اظهر آنست که حُسن ظاهر کافیست بنهجی که در حدیث صحیح عبدالله بن ابی یعفور

از حضرت

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سؤال کرد از آن حضرت که بچه چیز شناخته میشود
عدالت مرد در میان مسلمانان تا قبول شود شهادت او از برای ایشان و ضرر
ایشان پس فرمود آنحضرت بآنکه بشناسند او را بستر و عفاف و نگاه داشتن
شکم و فرج و دست و زبان و شناخته میشود بدوری کردن از گناهان کبیره که خدای عز
و جل وعید آتش بر آنها داده از شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن
از جهاد و غیر اینها و چیزی که دلالت میکند بر اینها همه اینست که پوشاننده باشد
همهٔ عیبهای خود را تا اینکه حرام شود بر مسلمانان آنچه در پرده است از لغزشها
و عیبهای او یا آنچه غیر عیبها نیست که در او توهم شده و او پوشانیده است
و حرام شود تفتیش و تفحص از اینها و واجب شود برایشان خوب شمردن او
و ظاهر عدالت او در میان مردم و اینکه تخلف نکند از جماعت مسلمانان بدون
آزاری پس هرگاه سؤال شود از او در قبیله اش و محله اش بگویند ندیدیم ما از او
مگر خوبی و او مداومت میکند بر نمازها و محافظت میکند اوقات آنها را و حدیث
طولانی است و در نسخها زیاد و کم هست و مواضع حاجت را ذکر کردیم و حاصل
اینست که باید آن شخص زیاده بر اینکه از ارتکاب معاصی از او ظاهر نشود صلاح و طاعات
و خیرات از او ظاهر شود و بر دیگران بنحوی که معصیت او ظاهر شود و اگر کسی خواهد او را
نسبت بمعصیت بدهد او در صدد دفع آن باشد و مشهور میان علما آنست که در عدالت
معتبر است اینکه منافی مروت هم از او بعمل نیاید و مروت را تعریف کرده اند بحالت
ثابتی در نفس که باعث آن شود که از اموری که مشعر بر پستی نفس و کمی همت باشد
دوری کند از مباحات و مکروهات و گناهان صغیره که اصرار در آنها نشود مثل چیز خوردن
در بازار و بول کردن در راهها در وقت آمد و شد مردم و امثال اینها که قبیح شمرده میشود

در میان مردم و شکستن وعده و کم کشیدن ترازو بقدر یک دانه و امثال اینها
بجهت اینکه این امور یا از راه بیعقلی است یا از بی حیائی و هر دو منافی وثوق و اعتماد است
و پوشیدن عیب که در حدیث سابق مذکور شد هم دلالت بر آن دارد و بدانکه
هرگاه چیزی که منافی عدالت باشد از اینکس ظاهر شود و توبه کند باز عدالت رجوع
میکند و مجرد ظهور توبه کافیست هر چند قایل باشیم باینکه عدالت عبارت از ملکه است
و اختلاف کرده اند که آیا شرط است در امام جمعه آزاد بودن و سالم بودن از خوره و پیسی
و حد شرعی و اعرابی بودن و کوری و جواز امامت عبد مبنی است بر قول بمنعقد شدن جمعه
بآن و بعد مذکور خواهد شد و دور نیست که سالم بودن از غیر کوری در امام جمعه شرط باشد
و تمام این گفتار در نماز جماعت مذکور خواهد شد ان شاء الله مطلب چهارم واجب نمیشود
نماز جمعه مگر بر مرد آزاد بالغ عاقل که مسافر نباشد و سالم از کوری و از لنگی و هم باشد و فاصله
میان او و نماز جمعه بیشتر از دو فرسخ نباشد و باران هم نباشد پس بر زنان نماز جمعه
واجب نیست و همچنین بر بنده و هرگاه بعض او آزاد باشد در آن اشکال است و دور نیست
که سقوط جمعه اظهر باشد هر چند جمعه در روزی اتفاق افتد که او در آن آقای او بقسمت او
گذاشته باشد و همچنین دور نیست که از خنثی هم ساقط باشد و مراد از مسافر نبودن
آنست که بر او قصر واجب نباشد خواه در خانهٔ خود باشد یا کثیر السفر باشد یا در محل
اقامه باشد یا در سفر معصیت پس اینها همه در حکم حاضرند و در جائی که مخیر است
میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه در آن اشکال است و دور نیست که ساقط باشد
و در آزار رجوع بعرف میشود پس هر که را گویند مریض است از او ساقط می شود
و مراد از پیر بسیار پیر است که صاحب او بتحلیل رفته باشد و بعضی گفته اند
که بر کسی که بقدر دو فرسخ تمام دور باشد واجب است که حاضر شود و اقوی آنست

که براو

که بر او واجب نیست نهایت خلاف در این بی فایده است بجهت آنکه چنین فرضی
کم یافت میشود که فاصله دو فرسخ تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم و آن کسی
که خانهٔ او دو فرسخ و بیشتر دور باشد مادامی که دور است بر او واجب نیست
اما بعد از آنکه حاضر شود یا نزدیکتر بیاید بر او واجب میشود بی خلاف و بعضی ملحق
کرده اند بباران و گل گرما و سرمای شدید را و حق آنست که هر چه موجب عسر و حرج
باشد باعث سقوط می شود و از این جمله است لنگی که باعث تعب باشد و هرگاه
این جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است اتفاق افتد که حاضر شوند نماز جمعه پس
جایز است از برای ایشان نماز جمعه و مجزی از ظهر هم هست بلکه متعین میشود
بر آنها که نماز جمعه بکنند بغیر زن و بنده و مسافر که در آنها خلافست و اکثر
علما بر آنها نیز واجب دانسته اند و این اظهر است و بعد از آنکه اینها حاضر شوند
و نماز بر اینها واجب شد پس شکی نیست که عددی که در جمعه معتبر است چنانکه خواهد
آمد باینها حاصل میشود و جمعه باینها منعقد میشود بغیر زن که او از جملهٔ عدد محسوب
نمیشود و در بنده و مسافر خلافست و دور نیست که اقرب انعقاد جمعه باشد
باینها مطلب پنجم هرگاه از پنج نفر کمتر باشند جایز نیست کردن جمعه و شرط است
در انعقاد جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از آنها امام باشد و لیکن در اینصورت وجوب جمعه
متعین نمیشود اما هرگاه هفت نفر جمع شوند که یکی از آنها امام باشد در اینصورت
متعین است جمعه مطلب ششم شرط است در صحت جمعه اینکه جمعهٔ دیگر
اقامه نشود که فاصلهٔ میان آنها کمتر از یک فرسخ باشد و معتبر ملاحظهٔ آخر یکی
از جماعتها است با اول جماعت دیگر پس اگر از صف اول یک جماعت که عدد
جمعه بآن منعقد می شود تا اول جماعت دیگر یک فرسخ باشد کافی نیست

بلکه معتبر ملاحظهٔ مابین صف آخر آن جماعت و امام این جماعت دیگر است پس
هرگاه اتفاق افتد که با وجود عدم فاصلهٔ یک فرسخ هر دو یکبار نماز کنند یعنی
بنحوی که هر دو یکبار تکبیرة الاحرام بگویند نماز هر دو باطلست و باید جمعه را اعاده کنند
و اگر یکی پیشتر شروع کند نماز دیگری باطلست و آن دیگری نماز ظهر را اعاده میکند و مقدار
فرسخ سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بمقدار عرض بیست و
چهار انگشت است و هر انگشتی مساوی عرض هفت دانه جو است و بعضی گفته‌اند شش و
هر جو مساوی هفت دانه مو از موهای یابو است مطلب هفتم شرط است از صحة
جمعه خواندن دو خطبه پیش از نماز و مشهور اینست که واجبست در هر دو حمد خدای تعالی
و صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله و موعظه و قراءة قرآن و مسمی هر یک
از مذکورات بعمل که آید کافیست بهر لفظی که باشد هر چند که آنچه بخصوص روایت
شده است بخواند بهتر است بلی در قراءة قرآن مشهور آنست که واجبست
در خطبهٔ اولی یک سورهٔ تمام بخواند و قل هو الله احد از همه بهتر است و در خطبهٔ
آخر یک آیهٔ تمام فایده هم خوبست و در حدیث وارد شده که آخر کلام او آیهٔ
ان الله یأمر بالعدل و الاحسان تا آخر باشد و مشهور آنست که واجبست که خطبه
بزبان عربی بخواند و ظاهر اینست که هرگاه عدد جمعه عربی نفهمند بعجمی بگوید
و احتیاط در اینست که بهر دو زبان بگوید و اگر واجب دانیم عربی را و در بیست
که بر عدد جمعه واجب باشد یاد گرفتن آنچه معنی آن و اگر ممکن نشود بعد از آن بعجمی
بگوید و اظهر آنست که واجبست که امام و خطیب یک کس باشد و واجبست
ایستادن در حال خطبه و شرط صحت نماز است مگر با عجز و در صورت عجز
هرگاه ممکن باشد که نایبی بگیرد در خطبه و نماز بنا بر مذهب مختار یا از برای خطبه خواندن



بنا بر قول بجواز تغایر امام و خطیب نایب بگیرد و اگر نشواند نشسته خطبه بخواند و واجبست
طمأنینه و آرام در حالت قیام بجهت خطبه خواندن و واجبست که در میان دو خطبه بنشیند
و آرام بگیرد و اظهر آنست که طهارت شرطست در حال خطبه چنانکه از احادیث
معلوم میشود که خطبه‌ها بمنزلهٔ دو رکعت نماز است و اظهر آنستکه واجبست بلند کردن
صدا بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند و اقوی وجوب گوش دادن است بخطبه نیز بلکه
ساکت بودن هم و اقوی حرمت کلام است بر خطیب در اثناء بلکه بعضی علما حرام دانسته‌اند
بر او هر چه را که حرامست بر مصلی و بهتر آنستکه در بین دو خطبه هم حرف نزند اما بعد از فراغ
از خطبه‌ها و قبل از اقامه باکی نیست و سنت است از برای خطیب ردائی از برد یمنی و اینکه
عمامه داشته باشد و تکیه کند بر عصائی یا کمانی یا شمشیری و اینکه روی خود را بمردم کند
و سلام کند در اول وقتی که بالا رفته است و بنشیند تا مؤذن اذان بگوید و فارغ شود و اینکه
بلیغ باشد و با آنچه وعظ میکند پند پذیر باشد تا پند او در دیگران اثر کند مطلب هشتم
سنت است در روز جمعه غسل کردن و احکام و شرایط آن گذشت و اول روز
بمسجد رفتن بمسجد اعظم بعد از آنکه سر را تراشیده باشد و ناخنها و شارب خود را
گرفته باشد بلکه در همه روز این امور سنت است و همچنین خوشبو کردن خود و شانه کردن ریش
و پوشیدن بهترین جامه‌های خود را و پاکیزه ترین آنها را بلکه مطلق زینت کردن و اینکه با آرام تن
و آرام دل باشد و بقدر مقدور کار خیر بکند و دعائی که وارد شده است بخواند و حرامست
سفر کردن در روز جمعه بعد از دخول ظهر و هرگاه در پیش روی او نماز جمعه دیگر در حد ترخص
سفر باشد که بآن میرسد پس در این صورة در جواز سفر اشکال است و اظهر
عدم جواز است و کسی که بر سر دو فرسخ است چون مکلف است که پیش از ظهر
بقدر رفع مسافت برود از آنجا بجانب نماز جمعه شود پس دور نیست که هرگاه وقت



همین قدر بظهر مانده است که بنماز جمعه برسد در آنوقت بر او هم سفر حرام باشد و اگر سفر او بجانب
جانب باشد که نماز جمعه میکنند پس اظهر جواز سفر است اما اینکه مذکور شد که سفر واجب
نباشد اما هرگاه واجب باشد پس فقها گفته‌اند که بر او حرام نیست مثل سفر حج
و همچنین هرگاه مضطر باشد بسفر بجهت رفع ضرورة و همچنین حرام است خرید و فروش
در وقت ظهر جمعه و ظاهر اینست که سایر معاملات غیر بیع همچنین باشد و اظهر آنست
که معامله که در آنوقت بشود صحیح باشد هر چند که آن فعل حرام باشد فصل دویم
در باقی نمازهای واجبی است و در آن چند مطلب است مطلب اول در نماز عیدین یعنی
عید فطر و اضحی و در آن چند مبحث است مبحث اول واجبست نماز عیدین نهایت
وجوب آن مشروط است بچند شرط و معتبر است در او اکثر شروط نماز جمعه
مثل حضور امام عادل معصوم یا نایب خاص او که معصوم او را بالخصوص نصب کرده باشد
و مثل عدد و اقوی اعتبار پنج نفر است که یکی از آنها امام باشد و بعضی هفت نفر را اعتبار
کرده‌اند و مثل امکان بجماعت کردن این نماز و اما اینکه باید نماز یکی باشد یعنی در کمتر
از یک فرسخ فاصله پیش از یک نماز نشود پس ظاهر علما و صریح بعضی از ایشان اینست
که این شرطست و این قول قویست و جماعتی قایل شده‌اند که این در وقتیست که نماز
عید واجب باشد اما هرگاه سنت باشد بسبب اختلال شرایط پس باکی نیست و این دور
نیست و اما خطبه‌ها پس مشهور استحباب آنهاست و بعضی آنها را نیز واجب دانسته‌اند
و بعضی شرط صحت نیز دانسته‌اند و این احوط است و کیفیت آنها مثل خطبهٔ جمعه است
و لیکن در خطبهٔ عیدین باید آنچه مناسب آنهاست گفته شود از احکام
فطره و قربانی و محل خطبه‌ها بعد از نماز است و گوش دادن بآنها سنت است
و کیفیت نماز بنا بر مشهور اینست که نیت کند و تکبیر احرام بگوید و حمد و سوره بخواند



در وقت نماز جمعه

پس تکبیر بگوید پنج مرتبه و بعد هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید
و برکوع رود و بعد پس بسجده رود و بعد از سجده‌ها برخیزد و باز حمد و سوره بخواند
و تکبیر بگوید چهار مرتبه و بعد هر تکبیری قنوتی بخواند پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید
و برکوع رود و بعد از آن نماز را تمام کند و احکام وجوب و استحباب تکبیر و قنوت
و کیفیت تکبیر و تعیین سوره در باب قراءة نماز و قنوت و غیر آن مذکور خواهد شد
و حرام است سفر بعد طلوع آفتاب و مکروه است بعد طلوع صبح و پیش از صبح باکی
نیست مبحث دویم هرگاه مختل شود شرایط نماز عید پس مستحب است کردن آن بجماعت
و فرادی و ساقط است نماز عید از هر که نماز جمعه از او ساقط است اما مستحب است
از برای ایشان حضور نماز و در غیر محل از زنان خلافست و احوط بلکه اظهر آنست که زنان
صاحب هیات و جمال را جایز نباشد که بیرون روند بنماز مبحث سیوم سنت است
که این نماز را در صحرا بکنند بغیر مکهٔ مشرفه که در آنجا سنت است که در مسجد الحرام بکنند و هرگاه
عذری بهم رسد مثل باران و گل و غیر آن پس نماز را در مسجد یا در خانه بکنند و سنت است
که بر زمین سجده بکنند بلکه جمیع بدن در روی زمین باشد و بر روی فرش ننشینند
و سنت است از برای امام بلکه از برای مأمومین نیز اینکه در وقت بیرون رفتن پاها را
برهنه کنند و براه روند با آرام تن و دل و سنت است غسل پیش از بیرون رفتن
و خوشبو کردن خود را از برای بیرون رفتن و زینت کردن و بهترین جامه‌ها را
پوشیدن و عمامه بر سر گذاشتن و ردا بر دوش گرفتن و دعائی که وارد شده است
خواندن و اینکه از راهی بروند و از راه دیگر برگردند و بعضی گفته‌اند که در وقت رفتن
راه دورتر را اختیار کنند و سنت است که در عید فطر افطار کنند پیش از بیرون
رفتن و در عید قربان بعد از برگشتن و اینکه افطار در عید فطر بشیرینی باشد

و بعضی گفته اند از ابی عبد الله الحسین عم و آن ضعیف است و در عید قربان گوشت قربانی خود
و اگر نداشته باشد هر چه هست مطلق گوشت قربانی هم خوب باشد و مستحب است
که منبر را از مسجد جامع نقل نکنند بلکه شبیه منبری از گل بر پا زنند بلکه مطلق منبر گل
سنت است هر چند منبر چوبی دیگر هم باشد و آنکه مؤذن به آواز بلند سه مرتبه بگوید الصلوة
بجای اذان که مردم خبر شوند و بعضی گفته اند که بعد از آنکه برخواستند بنماز بگوید و دور
نیست که هر دو جا بگوید هم سنت باشد و سنت است که تکبیرات را بگوید و در عید فطر عقب
چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر آن نماز عید است و بعضی واجب دانسته اند و اول
اظهر است و کیفیت آن اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد
الله اکبر علی ما هدانا و در عید قربان عقب پانزده نماز بگوید که اول آن ظهر روز عید است اگر در منی
باشد و در غیر آن عقب ده نماز و بعضی این را نیز واجب دانسته اند و اول اقوی است و بهتر
آنست که در کیفیت آن چنین بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد الله اکبر
علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا و مکروه است
که با اسلحه بیرون روند مگر در وقتی که دشمنی در برابر باشد و مکروه است که نماز سنتی پیش
از ظهر بکنند در هر دو عید مگر دو رکعت در مسجد پیغمبر صلعم پیش از بیرون رفتن بمصلی
و بعضی حرام دانسته اند و احوط ترک است و بعضی قضای نماز را هم منع کرده اند و اما
بعضی دیگر گفته اند که مراد این قایل قضای نافله است مبحث چهارم هرگاه اتفاق افتد
عید و جمعه با هم پس مشهور علما آنست که هر که عید را کرده مختار است در حاضر شدن جمعه
و حاضر نشدن آن و بعضی گفته اند این مخصوص کسیست که خانه او دور باشد و بعضی واجب
دانسته اند حضور را و اول اقوی است و این از برای ماموبین است و اما امام پس
اکثر علما واجب دانسته اند حاضر شدن را بر او و این احوط است مطلب دویم



در نماز آیات است و در آن چند مبحث است مبحث اول در وجوب آنهاست بدانکه شکی نیست
در وجوب نماز از برای کسوف یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن ماه و همچنین از برای
زلزله و اما سایر علامتهای آسمانی که اغلب مردم از آنها خوف میکنند مثل تاریکی
شدید و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید و صاعقههای بسیار شدید که خارج
از متعارف باشند پس در آنها خلاف است و اقوی وجوب است و هرگاه کسوف و خسوف
آن قدر نباشد که وسعت وقت نماز داشته باشد پس در آن نیز اشکال است
و احوط بلکه اقوی وجوب است بمعنی اینکه در وقت کسوف و خسوف شروع میکند و بعد از آن
تمام میکند هر چند در بین آن وا شود و مسایل وقت نماز کسوف و خسوف و زلزله
در مبحث اوقات گذشت مبحث دویم در کیفیت آنست و آن دو رکعت است
بده رکوع و چهار سجود که در هر رکعتی پنج رکوع است و در رکعت اول دو قنوت و در رکعت
دویم سه قنوت میخوانند و تفصیل قرائة آن در رکوع و قنوة و سایر احکام آن در رساله
اذکار نماز در مبحث قرائة و رکوع و قنوت مذکور خواهد شد مبحث سیوم سنت است
که این نماز را در زیر آسمان بکند و اگر در مسجد میکند در فضای بی سقف مسجد بکند و آن
افضل است از صحرا و سنت است که طول بدهد نماز را بمقدار کسوف و خسوف
هرگاه وفا بکند و اگر مظنه نباشد که وفا میکند نماز را تمام کند و باز اعاده کند
بلکه مطلق اعاده کردن هم سنت است و سنت است که در وقت زلزله آیه ان الله
یمسک السموات والارض و دعائی که وارد شده بخواند و آنکه در نزد وزیدن
بادهای تند بصدای بلند الله اکبر بگوید و دعائی که وارد شده بخواند مطلب سیوم
در نماز طواف و استیجار و آنچه بنذر و شبه آن لازم شده باشد اما نماز طواف
پس آن واجبست از برای طواف واجب و سنت است از برای طواف سنت

و محل گفتن آن کتاب حج است و اما نماز استیجار پس آن واجب میشود بعقد اجاره
و شرایط اجاره در آن معتبر است از تعیین اجرت و تعیین عمل و مقدار آن و فرقی با نماز
خود مکلف ندارد مگر بهمان نیت نیابت پس قصد میکند که نماز ظهر قضا میکنم بنیابت فلان
واجب قربة الی الله و اگر قصد قضا هم نشود ضرر ندارد و جهر و اخفات را مراعات کند و هرگاه
نایب و منوب عنه مساوی باشند پس اشکال نیست در اینکه نماز صبح خود را از برای
منوب عنه میکند و اما در صورتی که مرد از برای زن میکند احوط اینست که نماز صبح خود را
از برای زن بکند یعنی در جهری جهر کند و در اخفاتی اخفات و در صورتی که زن از برای مرد میکند
احوط اینست که در مواضع جهر جهر کند و در مواضع اخفات اخفات کند و اما نمازهای
که بنذر و شبه آن مثل عهد و قسم واجب میشود پس واجبست که بهر نحو نذر کرده است
بعمل آورد و هرگاه قید مباحی کرده باشد مثل اینکه نذر کرده باشد که دو رکعت نماز سنت
مبتداة در مابین ظهر و عصر بکنیم یا دو رکعت این نماز را در میان این خانه بکنیم پس ظاهر
علما آنست که قید وقت را اعتبار میکنند و میگویند که باید در همان وقت بعمل آورد
و در قید مکان خلاف کرده اند و اقوی در نظر حقیر آنست که در آنجا هم لازم است که بعمل آورد
بیاورد و بجای دیگر نمیتواند کرد هر چند افضل باشد مثل مسجد بلی اشکال در وقتیست که مثلا نذر
کند که این نماز ظهر را امروز در خانه میکنم که حقیقت نذر بمکان راجع شده نه بنماز ظهر بلکه
بنا بر اینکه رجحان در نذر شرط باشد صحت نخواهد داشت و میتواند در جای دیگر بکند اما
در کلام علما فرقی مابین این دو مثال ندیدیم فصل سیوم در قصر و اتمام است و در آن
چند مبحث است مبحث اول واجب است از برای مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت
کردن نمازهای چهار رکعتی و کسیکه با وجود علم بمسئله عمدا ترک کند و نماز را تمام کند نمازش
باطل است و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر و تمام کند نماز را پس مشهور اینست



که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب نیست هر چند دانا شود بمسئله و هنوز
وقت باقی باشد و بعضی علما گفته اند که هرگاه وقت باقیست اعاده بکند و بعضی واجب
دانسته اند اعاده را مطلقا و اقوی قول مشهور است و بنا بر اینکه جاهل معذور
باشد در این مسئله مراد اینست که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد و بگوشش نخورده
باشد که نماز را باید قصر کرد معذور است اما هرگاه اصل ثبوت قصر را داند پس در سایر
فروع مسایل قصر و اتمام معذور نیست و بعضی علما گفته اند که جاهل بوجوب تمام هم
معذور است یعنی هرگاه کسی از روی نادانی نماز تمام را قصر کند و این ضعیف است
و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس در آن خلاف است و اشهر و اظهر آنست
که اگر در وقت بخاطرش آید اعاده کند و اگر نه بر او چیزی نیست مبحث دویم
شرطست در جواز قصر اینکه سفر او بمقدار مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد
و حد آن بمقدار هشت فرسخ است و مشهور اینست که باید سفر هشت فرسخ
متصل بیکدیگر باشد یا چهار فرسخ باشد که در همان روز برگردد و بعضی علما در صورت
دویم قایل بتخییر شده اند در قصر و تمام و هرگاه در آن روز نخواهد برگردد پس جمعی قایل
بتخییر شده اند و بعضی گفته اند نماز را قصر کند اما روزه را بگیرد و ابن ابی عقیل قایل
شده است که در هشت فرسخ ممتده و چهار فرسخی که همان روز اراده عود داشته باشد
یا پیش از ده روز دیگر خواسته باشد عود کند در همه قصر میکند و اقوی در نزد حقیر همین
قول است و ظاهر اینست که هرگاه اراده ندارد که ده روز بماند کافی باشد دیگر
ضرور نباشد که قصد کند که پیش از ده روز برمیگردم اگر چه این احوط است و اظهر
در نزد حقیر اینست که همه جا برگشتن را بر رفتن ضم میتوان کرد هر چند مشهور
خلاف اینست و بعد از این در مواضع آن اشاره بآن خواهد شد و وجه آن را بتفصیل

در کتاب غنایم الایام ذکر کرده ام و بدانکه کسیکه سفر میکند یا امنیت و میدانند مقدار مسافت را
یا نمیدانند و اگر میدانند در آن اشکالی نیست و اگر نمیدانند بهیچوجه و چه قدر است پس یا امکان
و ممکن تحصیل علم بآن یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را اتمام میکند و اگر ممکن
باشد پس در وجوب تحصیل علم بآن اشکال است و اظهر و احوط امنیت و باید تفحص
کند مثل آنکه هرگاه مریض احتمال بدهد در استعمال آب با وضرر داند تا تحصیل ظن
بعدم ضرر نکند آب را استعمال نمیکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان
تحصیل علم هرگاه نماز را تمام کرد و بعد از آن بر او معلوم شد در سفر او بقدر مسافت
شرعی بوده است پس بر او اعاده لازم نیست و همچنین هرگاه از اول وقت
بمقدار اداء تمام نماز گذشته باشد و هنوز نماز نکرده باشد باید قصر کند
و اعتبار بحال اداء است و اظهر امنیت در وقتیکه علم حاصل شد از برای او
بمسافت همینکه مجموع آن راه در طی کرده قبل از علم و آنچه باقی مانده است
هشت فرسخ است کافیست دیگر باید در از حال در علم هم رسانده است
فرسخ دیگر مانده باشد و مقدار مسافت بشهادت عدلین ثابت میشود و ممکن
در بعدل واحد هم اکتفا توان کرد و شیوع افاده ظن نزدیک بعلم کند
هم ظاهرا کافیست و اعتبار یقین موجب عسر و حرج عظیم است و بدانکه
در بسیاری از احادیث بجای هشت فرسخ رفتار یکروز فرموده اند و بهریک اینها
اکتفا میتوان کرد بلکه غالب امنیت در رفتار یکروز بیش از هشت فرسخ
باشد و از بعض اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد رفتار شتر قطار است
دقیقا و معتبر در آن زمین متوسط و روز متوسط و رفتار متوسط است

و هرگاه

و هرگاه کسی شتاب بسیار کند و زود طی کند باز قصر میکند حتی نقل کشتی سوار هشت
فرسخ را در یک ساعت طی کند و همچنین هرگاه اسب سوار این مسافت را در چهار روز
طی کند اما اگر هشت فرسخ را مثلا در یکسال طی کند پس آن اعتبار ندارد
و عرف او را مسافر نمیگویند و هم چنین هرگاه از سفر برگردد و در حوالی منزل خود
در نهای معبد در رفتن بهائی در نزدیک آن جاست تردد کند و داخل نشود **مبحث**
**سیوم** شرط است در قصر قصد مسافت معلومه خواه علم بمقدار آن بعنوان
تفصیل داشته باشد یا اجمال تفصیل مثل اینکه میداند در از ابتدای سفر او تا منزلی
در میخواهد برود هشت فرسخ است و قصد میکند که این هشت فرسخ را طی کند
و علم اجمالی مثل اینکه قصد کند بمکانی برود و نداند در تا آن مکان چند فرسخ است
و لیکن در نفس الامر هشت فرسخ و بیشتر است و این در وقتی فایده می بخشد که کسی
چنین سفری را قصد کند و در اواخر مسافت علم بهم رساند در این مسافت هشت فرسخ
است و هنوز نماز نکرده باشد پس در اینحال نماز را قصر میکند و فایده این شرط
یعنی قصد مسافت امنیت که هرگاه کسی بدون قصد مسافت راه طی کند هر چند بیش
از مقدار مسافت شرعی بشود در قصر نمیکند مثل کسیکه از پی گریخته و گم شده میگردد
یا از پی غریم خود که از و طلب دارد میگردد بجهة آنکه اینها طالب آن گریخته و غریمند
و در هر جا بجویند برمیگردند و بخصوص طی مسافتی منظور ایشان نیست بلی هرگاه طی هر فرسخ
هشت فرسخ بکنند در برگشتن بخانه قصر میکند و هرگاه بجائی برسد در میداند
در دو فرسخ دیگر باید برود و اراده عود هم دارد و عود او هم هشت فرسخ میشود پس
اظهر در نظر حقیر امنیت در در رفتن آن دو فرسخ و در همه برگشتن قصر میکند بلکه هرگاه داند
در دو فرسخ دیگر هم میرود و شش تا هم برمیگردد باز در رفتن و برگشتن هر دو قصر میکند

ولیکن مشهور علما امنیت که رفتن را ضم نمیکند ببرگشتن و معتبر همان مسافت برگشتن است
و در قصد مسافت جزم ضرور است یعنی باید عازم جازم باشد در طی این مسافت را
طی میکنیم هر چند جزم بوقوع و حصول آن نداشته باشد یعنی اینکه در وقت راه
افتادن تردد و تزلزلی نداشته در رفتن ندارد اما هرگاه کسی از و بپرسد که اگر دو فرسخ
در بیرون شوی هم خواهی رفت در آن وقت میگوید نه و این علامت امنیت در جزم
بوقوع ندارد پس در این وقت اشکال بهم میرسد در جائی در بقصد ثبت امری
مثل خلاص کردن گرفتاری از محبس در بلد مخصوصی بیرون رود و عازم جازم و مصمم رفتن
بآن بلد شود و در خواطرش خطور نکند در اگر آن گرفتار پیش از رسیدن من خلاص شود
و در بین راه خبر بمن برسد برمیگردم آیا در اینوقت هرگاه در بین راه منقطع شود
در در هر جا در خبر بمن رسید که خلاص شده برمیگردم آن سفر بر هم میخورد یا آنکه هرگاه
منقطع اتفاقی نشود و نماز را هم قصر کند و در آخر منقطع شود آیا آن قصر صحیح است یا نه
و عبارت واضحتر اینکه آیا جزم ظاهری بس است یا جزم بنفس الامری میخواهد
اظهر انست در جزم ظاهری بس است و مادامی که بر جزم خود باقیست قصر میکند
و هر وقت که منقطع شد و متردد شد حکم تردد در این سفر را بهم میرساند که بعد از این خواهیم
گفت و بدانکه رضا در قصر شرط نیست پس هرگاه اسیری را کسی میبرد اما میداند در او را بحد
مسافت شرعی میبرند پس سفر او تابع آن شخص است در او را میبرد و باید که قصر بکند و از آنچه
پیش گفتیم حال اسیر و زن و غلام معلوم میشود در هرگاه اسیر اراده فرار داشته باشد و غلام
منظنه آزاد شدن و زن منظنه مطلقه شدن داشته باشند و خواهند در وقت در مرخص شوند
برگردند و علم داشته باشند در سفر آن اشخاص که اینها را میبرند بهشت فرسخ میرسد

پس هرگاه علم

پس هرگاه علم داشته باشند در پیش از طی مسافت شرعیه مرخص نمیشوند بلکه هرگاه ظن
هم داشته باشند قصر میکنند و هرگاه احتمال مرخص شدن و مرخص نشدن مساوی باشد
یا علم ندارند که آن اشخاصی در اینها را میبرند سفر ایشان بمسافت شرعیه میرسد
یا نه پس در اینصورت نماز تمام میکنند **مبحث چهارم** شرطست در قصر استمرار
قصد پس اگر از راه برگردد یا در بین راه متردد شود پیش از آنکه بمسافت شرعیه رسد
نماز را تمام میکند و کافیست در بلوغ مسافت طی چهار فرسخ در یا انضمام برگشتن هشت
فرسخ شود بی اختلاف کرده اند علما در جائی در بیرون رود بقصد مسافت شرعیه و در بین
راه رای او قرار گیرد در باید با فلان رفیق رفت و منتظر آمدن آنها بشود در همراه آنها
برود و بهمچو قرار بدهد که اگر آنها بیایند برود و اگر نه برگردد اظهر انست در هرگاه چهار
فرسخ رفته است پس باید قصر کند مگر آنکه در آنجا قصد اقامه عشره بکند یا سی روز
متردد بماند و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته است واجبست که تمام کند مگر آنکه باز رو به
مقصد شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ کرده اند کرده اند در اگر هشت فرسخ تمام رفته است
قصر میکند و اگر نه تمام میکند و هرگاه قبل از قطع مسافت چهار فرسخ یا هشت فرسخ نماز
قصر کرده باشد و بعد از آن تردد و انتظاری حاصل شود پس اظهر انست که اعاده نمیکند
و بعضی گفته اند که هرگاه وقت باقیست اعاده میکند **مبحث پنجم** شرطست در قصر آنکه
در اول بمسافت معهوده منظور نداشته باشد در در بین آن مسافت ده روز در جائی اقامه کند
و بعضی علما شرط کرده اند که باید قصد عدم اقامه بکند و دلیل آن ظهوری ندارد بلکه همینکه قصد
اقامه ندارد بس است و هرگاه کسی در اول سفر قصد نداشت در در بین مسافت اقامه کند
لکن در بین سفر قصد کرد در منزلی در ده روز بماند پس آن باید مادامیکه در محل اقامه است
تمام کند و ظاهر امنیت در ده روز حاصل میشود بانیکه اول طلوع آفتاب روز اول وارد آن محل بشود

و روز دهم که آفتاب غروب کرد بیرون رود که شب اول وده بین طلوع صبح آفتاب ضرور نباشد
اما پاره روز را حساب نکند هرچند از طرف آخر پاره دیگر روز را با او حساب کند و اظهر است
که هرچه را در عرف و عادت اقامه میگویند کافی باشد پس کسی که اقامه در بلدی میکند بیرون
رفتن او به باغ و بستان و زیارتگاه ایشان و محل زراعت او که اکثر اهل آن بلد با آنجا میروند و برمیگردند
ضرر ندارد و هرچند بمقدار حد ترخص باشد و همچنین ضرر ندارد قصد اینمعنی در ابتدای نیت
اقامه نیز پس هرگاه کسی از محل اقامه بیرون رود بمکانی که کمتر از مسافت قصر باشد
یا اینست که در عرف و عادت او را میگویند که از اقامه در رفت بلکه باز میگویند که فلانی
در فلان بلد اقامه دارد پس اظهر اینست که اقامه او بهم نمیخورد و اگر در عرف و عادت بگویند
که از اقامه بیرون رفت مثل اینکه برود بقریه در حوالی این بلد که سه فرسخ باشد و در آنجا
یکروز یا دو روز هم بماند پس اگر منظور او این باشد که از آن قریه برگردد و ده روز تازه
در این بلد بماند اقامه او برهم نمیخورد و نماز و روزه او در رفتن و برگشتن و در آنجا همه تمام است
و اگر اراده اقامه جدیده ندارد پس در آن اشکال و خلاف عظیم است اکثر علما بر اینند
که مادامی که قصد هشت فرسخ تازه نداشته باشد هرچند که از تتمه سفر اولش باشد
باید تمام کند و اگر از آن بلد که بیرون رفت منظور هشت فرسخ مسافت تازه دارد هرچند
تتمه سفر اول باشد قصر میکند و این ظاهر است از ادله و فرقی نیست ظاهرا در اینکه باز
برگردد بمحل اقامه و از آنجا برود یا بجای دیگر برود و ظاهر اینست که هرگاه از بلد اقامه
بیرون رفت و عازم طی مسافت شرعیه است قصر میکند هرچند آن مسافت حاصل شود
بضم کردن رفتن ببرگشتن بخانه خود و اقوال دیگر در مسئله یکی اینست که بمجرد بیرون
رفتن از بلد اقامه قصر میکند هرچند منظور نداشته باشد که طی مسافت شرعیه بکند

وقول دیگر

وقول دیگر اینست که در رفتن بآن قریه تمام میکند و در برگشتن قصر میکند بجهة آنکه قصد رجوع بخانه
خود دارد و نمیخواهد در جائی اقامه بکند و این در وقتیست که از آنجا تا بخانه اش بمقدار مسافت
شرعیه باشد و کلام این قایل در خود آن محلی که با آنجا رفته مختلف است و ظاهر این قول مبتنی
بر آنست که رفتن ببرگشتن ضم نمیشود چنانکه مشهور است و اظهر در نزد حقیر اینست که رفتن
ببرگشتن ضم میشود و معیار همان منظور داشتن طی مسافت شرعیه است بدون قصد اقامه
در میان آن بهر نحو که باشد و لیکن احتیاط در این مسایل بسیار خوبست و مهما امکن ترک نکند
و اگر کسی در جائی قصد اقامه عشره بکند و بعد از آن از قصد خود برگردد رجوع بقصر میکند مگر اینکه
یکنماز چهار رکعتی تمام کرده باشد مثل نماز ظهر و دیگر تا آنجا هست نماز و روزه را تمام میکند
و اگر در بین نماز از قصد اقامه برگردد پس بعضی گفته اند که رجوع میکند بقصر و بعضی گفته اند
تمام میکند و بعضی گفته اند که اگر از محل قصر گذشته است یعنی داخل رکعت سیم شده است
تمام کند و اگر نه قصر کند و مسئله محل اشکال است اگرچه اظهر قول اول است پس بنابر این
قول هرگاه از محل قصر گذشته باشد نماز را برهم میزند و از سر میگیرد و قصر میکند و اگر کسی
یکنماز تمام نکرده باشد اما روزه گرفته باشد و رای او برگردد پس بعضی گفته اند که کافی
نیست روزه واجب هرچند تمام کرده باشد پیش از رجوع از قصد اقامه و بعضی گفته اند
کافیست مطلق و بعضی گفته اند کافیست اگر بعد ظهر رجوع کند از قصد اقامه و قول اول اقوی است
پس هرگاه اتفاق افتد هر روزه واجبی گرفت و نماز تمامی نکرده عمدا یا سهوا و بعد از اتمام روزه
از قصد اقامه رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز را قصر میکند و هم روزه فردا را افطار
میکند پس گذشتن وقت نماز چهار رکعتی با وجود نکردن نماز ثمره ندارد و همچنین شکستن نافله
ظهر و عصر را اگر دانسته هم فایده ندارد بلکه همان حکم را از برای نماز چهار رکعتی تمام است و اما هرگاه

مسافر در بین نماز قصر قصد اقامه بکند پس آن نماز را تمام میکند و ظاهر اینست که همچنین نماز تمام
هم در مسئله پیش کافی باشد یعنی هرگاه در اینصورت بعد از فراغ از نماز پشیمان شود از قصد اقامه
حکم اقامه او برهم نمیخورد [illegible] ششم شرط است در قصر اینکه قطع نشود سفر او برسیدن بوطن
خود و مراد از وطن در عرف جائیست که او را محل سکنی خود قرار دهد و اراده بیرون رفتن
و نقل مکان و مسکن کردن از آنجا را در نظر نداشته باشد و از این ظاهر میشود در بعضی اوقات
با بنکه در آنجا خانه میسازد و درخت غرس میکند و باغ میسازد و امثال اینها و قطع علاقه
از غیر آن هم بکند خواه مولد او و پدر ان او در آنجا باشد یا نباشد و اینمعنی مستلزم این
نیست که در آنجا ملکی داشته باشد یا خانه از خود داشته باشد بلکه کافیست اجاره کردن
خانه اگرچه تا آخر عمر او باشد خصوص در بلادی که در این معنا رفت مثل اماکن مقدسه
پس کسیکه در کربلای معلی و نجف اشرف مجاور شود و بالقوه خانه خریدن ندارد و بنای او
بر اینست که مادام العمر خانه اجاره کند و بنشیند صادق است بر او که در آنجا توطن
کرده است و اما اگر کسی برود با کوچ و عیال و خواهد دو سال بیشتر در آن مکان مقدس بماند
و عود کند او را نمیگویند توطن کرد هرچند که در آن دو سال بسبب ثروت و مال که دارد
خانه از برای مسکن او سال بخرد و وطن نمیتوانند شد هرگاه باشد و میتوانند که بیشتر
باشد مثل اینکه چنین قرار دهد که در سالی شش ماه در بلدی باشد و شش ماه در بلدی دیگر
چنانکه اغلب اکراد و ایلات در ییلاق و گرم سیر میکنند بلکه میتوانند شد که کسی چهار زن داشته باشد
و در چهار قریه منزل و توطن داشته باشد که در هر فصلی بیکی از آنها بسر برد همه اینها را
عرفا وطن میگویند و بهر یک از اینها که رسید دیگر قصر نمیتوانند کرد پس کسیکه منظور داشته باشد
که در یکسال یا دو سال در جائی ساکن باشد بدون قصد توطن و اتفاق شود که در بین آن سفر کند

در وقتیکه عود کرد

در وقتی که عود کرد بآن منزل تا قصد اقامه عشره نکند نماز را تمام نکند بخلاف آنجا که اراده
توطن در آن کرده است که بمجرد عود بآن نماز را تمام میکند و هرچند فردا باز خواهد
بسفر رود و اظهر در نظر حقیر اینست که توطن بالفعل شرط نیست و حصول توطن سابق در آن
با وجود قطع علاقه از آن در حال کافی نیست و همچنین اظهر اینست که همینکه قصد توطن
کرد و بنای ماندن کرد و آثار دوام و استمرار از او ظاهر شد مثل بنای عمارت و باغ و امثال
آن اگر بیرون رفت بسفر و عود کرد با آنجا بدون قصد اقامه تمام میکند هرچند در آنجا تا آن
وقت شش ماه هم نمانده باشد پس قاعده و معیار صدق وطن عرفیست در حال خواه
از آن بابت باشد که مقصود همیشه ماندن در آنجا باشد یا سالی شش ماه ماندن باشد
یا سالی سه ماه ماندن باشد و خواه آنمقدار که منظور دارد که در آن مکان در هر سالی
بماند یکدفعه تمام آن متحقق شده باشد یا نشده باشد و توطن سابقه با قطع علاقه
از آن اعتبار ندارد و خواه در آنجا شش ماه سال مالک باشد یا شش ماه مانده باشد و لیکن
مشهور علمای ما بر اینند که هر کس شش ماه در جائی توطن کرده است همینکه بآنجا رسید
تمام میکند هرچند قطع علاقه از آنجا کرده باشد و دلیل ایشان وضوحی ندارد
اما چون بعضی از ایشان دعوی اجماع کرده اند اگر بتوانند در آنجا قصد اقامه بکنند تمام کنند
و اگر نتوانند قصر و اتمام هر دو را بکنند احوط است و جمعی از علما کافی دانسته اند مجرد
توطن شش ماه را با وجود قطع علاقه شرط کرده اند در آنجا ملک هم داشته باشد
هرچند یک درخت خرما باشد حتی اینکه بعضی از ایشان ملک را شرط تحقق استیطان
عرفی کرده است و بعضی اکتفا کرده اند بمنزل و بعضی از ایشان جماعت تصریح کرده اند
که در منزل مملوک بودن شرط نیست و خانه اجاره و عاریه هم خوبست و اظهر در نظر
حقیر اینست که هیچیک از اینها شرط نیست و همان صدق توطن عرفی در حال کافی است

وجود ملک مطلقا مدخلیتی در صدق توطن عرفی ندارد و بدانکه اشکالی در سابق کردیم که چگونه
نقل اجماع و کفتیم در احتیاط از آن جهت است که در آنجا ملک داشته باشد
واما اگر مطلقا ملکی نداشته و در آنجا شش ماه توطن کرده پس دعوی اجماع در آن معلوم نیست
چنانکه واضح است و آبان است پس تاکید احتیاط در اینجا بآن مرتبه نیست مبحث هفتم
شرط است در قصر اینکه در بین راه در منزلی سی روز با تردد نماند یعنی هرگاه بجائی
رسید و رفتن میسر نشد و قصد ماندن هم ندارد و سرگردانست نماز و روزه را
قصر میکند تا سی روز تمام شود و همینکه سی روز تمام شد باید تمام کند هر چند
بقدر یکنماز دیگر باند و در اینجا ماه هلالی اعتبار ندارد بلکه باید سی روز تمام شود و معتبر
سی روز عرفی تمام است بنحوی که در اقامه عشره کفتیم و مرکب از دو پاره روز اعتبار
ندارد و هرگاه در بین سی روز بیرون رود از بلد در عرف بکویند در آن بلد هست
حکم این سی روز بر هم نمیخورد مبحث هشتم شرطست در قصر در اینکه مسافر شغل و عمل او
سفر نباشد مثل مکاری و ملاح و امثال آنها و خانه اش همراهش نباشد مثل بادیه
نشینها در خانهای آنها خیمهای آنهاست و دایم میگردند و با خود میگردانند و مشهور علما
بلفظ کثیر السفر این مطلب را ادا کرده اند و بعضی از ایشان شرط کرده اند در تحقق
اینمعنی سه سفر کرده باشد و بعضی چیز دیگر گفته اند و بعضی باین عبارت گفته اند که سفر او
بیش از حضر او باشد و انچه از احادیث معلوم میشود عموم همه در آن دو عبارت مذکورست
در اول گفتیم پس هرگاه کسی بر او صادق آید که شغل او سفر است یا خانه اش همراه
اوست نماز خود را در سفر تمام میکند و روزه خود را میگیرد و اشخاصی را که بخصوص در احادیث
ذکر فرموده اند هشت نفرند مکاری و کری و راعی و اشتقان و ملاح و جابی و تاجری
که دور میروند از قبیل چرچیها و آنهائی که طالب آب و علف اند و هر جا آب و علف است میروند

دخول هم

ومراد از مکاری

ومراد از مکاری آنست که چاروای خود را بکرایه میدهد و همراه او میرود و کری آنست که خود را
بکرایه میدهد مثل آنهائی که قاصدی میکنند و راعی شبان است و اشتقان را بعضی گفته اند
قاصد است و بعضی گفته اند امین خرمنها است و جابی مستوفی خراجست و جمع کننده زکوة
و حاصل اینکه هر که شغل و عمل او سفر است یا یکی از این اسمها در عرف بر او صادق آید
حکم او همینست که مذکور شد و دلیل بر این شرطها که بعضی ذکر کرده اند ظاهر نیست پس
هرگاه کسی ده راس الاغ بخرد و اساس چارواداری برپا کند و بنای خود را بر این
بگذارد در مکاری باشد ظاهر اینست که در عرف او را مکاری میگویند و احتیاج باین
نیست که سه سفر بکند تا او را مکاری بگویند بی حرف ممکنست که علت اینکه این اشخاص
تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن بجهت رفع مشقت است و اینها چون بسیار
سفر میکنند عادت میکنند و مشقت از ایشان رفع میشود تمام میکنند و این
نمیشود مگر باینکه سفر بسیار کنند تا عادت کنند یا آنکه مراد از مکاری مثلا
کسیست که این کار را داشته باشد و مزاولهٔ آن کرده باشد و این نمیشود مگر بکثرت سفر
پس کسی اگر احتیاط کند و در سفر اول و دویم جمع کند میان قصر و تمام و بعد از آن تمام
کند بسیار خوب کرده است اما وجوب آن معلوم نیست و بعضی احادیث دلالت میکند
بر اینکه هرگاه مکاری و جمال سفر ایشان بسیار شود و بمشقت برسد چنانکه بعضی
علما در بیان این گفته اند که دو منزل را یکمنزل کنند پس جمعی از علما قایل شده اند
در اینها قصر میکنند و عمل بآن دور نیست و کویا این در وقتی باشد که آن دو منزل
یکی کردن هم عادت ایشان نباشد و بدانکه مراد از سفر در کثیر السفر
در آن تمام میکنند آن سفریست که شغل و عمل اوست پس هرگاه مکاری بحج برود

و یا بزیارت برود از غیر جهت چارواداری هر چند چاروای خود را هم در آن راه بکرایه داده باشد
او هم مثل سایر مسافرین قصر میکند و بدانکه مشهور علما بلکه خلافی در نظر نیست که هرگاه
این جماعت در خانهٔ خود ده روز بمانند این حکم از آنها زایل میشود خواه قصد ده روز ماندن را
کرده باشند یا بعنوان اتفاق مانده باشند و بعد از آن هرگاه سفر کنند قصر میکنند و بعضی علما
گفته اند که بعد از آن در سفر سیم تمام میکنند و اظهر آنست که در یک سفر قصر میکنند و در سفر دویم
تمام میکنند و مشهور علما اینست که هرگاه این جماعت در غیر بلد خود هم قصد اقامهٔ ده روز
بکنند آنهم در حکم اقامهٔ ده روز در بلد است و نیت اقامه در اینجا شرطست و بعضی دعوی
اجماع کرده اند در پی نیت اقامه فایده ندارد و بعضی تردد سی روز را در غیر بلد خود قایم مقام
قصد اقامهٔ ده روز کرده اند و بعضی ده روز مترددانه بعد سی روز را ملحق باین کرده اند
و اعتبار اینها خالی از وجهی نیست اما هنوز در مسئله اشکال باقیست و مشهور علما آنست
در اقامهٔ ده روز در بعضی باید قصر بکنند و جمعی از علما قایل شده اند در هرگاه پنج روز یا بیشتر
تا بده روز رسیده باشند نماز روز را قصر بکنند و روزه را میگیرند و نماز شب را تمام میکنند
و اقوی قول اول است و بدانکه احادیث در باب شرط عدم اقامهٔ عشره در خصوص مکاری
وارد شده است و مشهور است در فرقی میان مکاری و سایر این اصناف نیست و خلافی نقل نکرده اند
مگر محقق ره که در کتاب مختصر نافع نقل خلاف کرده و ابن فهد حلی در شرح آن گفته است که این
خلاف در هیچ کتابی نیست شاید غیر از محقق از بعض علمای اهل عصر خود شنیده باشد
مبحث نهم شرط است در قصر اینکه سفر معصیت نباشد خواه خود آن سفر
گناه باشد مثل گریختن از جهاد و گریختن غلام از آقای خود و اعراض کردن زن از شوهر خود
و بیرون رفتن از اطاعت او یا آنکه قصد کند در آن سفر گناه را مثل اینکه برود بجائی که [illegible]

معصیته

یا مالی بدزدد

یا مالی بدزدد یا مال حرامی دارد میخواهد او را ببرد بجائی برساند یا آنکه بجود آن سفر طی مسافت میکند
بسبب مثل اینکه در زمین غصبی یا سوار اسب غصبی طی مسافت حج و زیارت را میکند
پس در همهٔ اینها نماز و روزه را تمام میکند و اما معاصی اتفاقیه در سفر که بآن قصد سفر
نکرده باشد مثل اینکه بسفر مباحی میرفت و در بین راه اتفاق افتاد و مال کسی را گرفت
یا در بین راه شرب خمر یا غیر آن از معاصی از او صادر شد این باعث تمام کردن نماز و روزه نمیشود
بلکه در ابتدای سفر هم اگر از حال خود میداند در این معاصی را بجائی که در حضر میکند در سفر
هم خواهد کرد همچنین است و بعضی گمان کرده اند کسی که بر او تحصیل علم واجب و سفری
بکند که مانع از آن تحصیل باشد نماز را باید تمام کند و آن ضعیفست خصوصا هرگاه آن شخص
چنان شخصی باشد اگر در خانه بماند هم تحصیل نمیکند و هرگاه کسی بشکار رود و قصد مسافت
معهوده را داشته باشد پس اگر شکار او محض از برای لهو است قصر نمیکند و اگر
از برای قوت عیالش باشد قصر میکند و هرگاه از برای تجارت و انتفاع بردن باشد جمعی گفته اند
که روزه را میخورد و نماز را تمام میکند و اقوی اینست که هر دو را قصر میکند مبحث دهم
شرطست در قصر اینکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد و در حد آن خلافست
و اقوی آنست که همینکه خانهای آن بلد را از یکدیگر امتیاز ندهد هر چند سیاهی آن بلد پیدا باشد
یا آنکه صدای اذان را نشنود مرخص است در قصر و ظاهر اینست که این دو علامت متلازمند
پس ظاهر اینست که هرگاه مسافر بقدری دور شود که صدای اذان را نشنود مرخص است
و معتبر در اذان صدای متوسط و زبان متوسط است و ظاهر اینست که اذان آخر بلد و خانهای
آخر بلد معتبر است مگر اینکه بلد بسیار عظیمی باشد که معتبر در آن آن محله ایست که در آن
ساکن است و در وقت برگشتن از سفر خلاف کرده اند که آیا همین موضع که رسید
و تجاوز کرد باید تمام کند یا قصر میکند تا داخل خانه شود و مشهور قول اول است

در معاصی اتفاقیه

بیان حد ترخص

وقول دویم هرچند خالی از قوة نیست اما قول اول در نظر حقیر اقوی است این احکام حد
ترخص خانه وبلد خود است اما هرگاه در بلدی دیگر قصد اقامه کرده باشد وازآنجا خواهد سفر کند
آیا بمجرد بیرون رفتن قصر میکند یا آنکه این حد ترخص در آنهم معتبر است وهمچنین اگر در وقتیکه میرود
بآن بلدی که میخواهد در آنجا اقامه کند آیا این حد معتبر است یا نه در این مسئله اشکال است واحتیاط را
ترک نکند واما در وقتی که سفر او معصیت باشد ودر بین راه قصد او بدل شود بمباح پس اعتبار
این حد ترخص در آن اشکال است وظاهر اینست که معتبر نیست بلکه بمجرد تبدل قصد همینکه
تتمه سفر مسافت شرعیه است شروع بقصر میکند وهمچنین هرگاه قصد مسافت نبود مثل کسیکه
از عقب گریخته برود ودر بین راه قصد مسافت از برای او حاصل شود آنهم چنین است مبحث
یازدهم بدانکه آنچه مذکور شد از شرایط قصر هرگاه بعمل آمد واجبست قصر وجایز نیست تمام
کردن مگر در چهار مکان مکه معظمه ومدینه مشرفه ومسجد جامع کوفه وحایر ابی عبد الله الحسین ع
ودر آن خلافست بعضی تمام را واجب دانسته اند وبعضی قصر را ومشهور تخییر است میان قصر
وتمام واین اقوی است ودر تحدید حایر خلافست واحوط آنست که این حکم را مخصوص داخل
روضه مقدسه دانسته باشند وخصوصا مواضعی که نزدیکتر است بقبر مقدس آنحضرت
ومشهور اینست که تمام کردن افضل است از قصر واین در نظر حقیر اقوی است اما احوط قصر است
وظاهر اینست که نافله ظهر وعصر ووتیره هم مستحب باشد واما روزه پس گرفتن آن جایز نیست
ودر نماز قصر واتمام نیت معتبر است وجمعی اعتبار کرده اند پس هرگاه کسی اولا بنا بگذارد
که در این اماکن نماز را تمام کند وبعد تشهد رای او قرار بگیرد که در دو رکعت کرده باشد صورتی
ندارد مبحث دوازدهم هرگاه در خانه وقت داخل شود ومکلف قادر باشد بر نماز تمام
ونماز نکرده سفر رود اقرب آنست که واجبست که قصر بکند ومعتبر حالتیست که نماز را
بجا می آورد نه اول وقتی که وجوب باو تعلق گرفت وهمچنین در صورت عکس هرگاه در سفر باشد



ووقت نماز داخل شود ودر وقت در بلد باشد بنا بر اینکه نماز قصر را کند نماز نکرده بخانه بیاید نماز را تمام میکند
ودر هر دو مسئله اقوال متعدده هست واقوی آنست که مذکور شد والله العالم باب دویم
در نوافل است ودر آن چند فصل است فصل اول در نوافل یومیه است ودر آن چند مطلب است

بیان نوافل یومیه

مطلب اول عدد رکعات نوافل یومیه سی وچهار رکعت است هشت رکعت نافله
ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد وهشت رکعت نافله عصر که پیش از عصر باید کرد وچهار
رکعت نافله مغرب که بعد از نماز مغرب باید کرد ودو رکعت نافله وتیره که نشسته میکنند ویک رکعت
محسوب میشود بعد عشا باید کرد واز بسیاری از اخبار ظاهر میشود که این دو رکعت را
ایستاده کردن افضل است واحوط نشستن است وبعد از این هم مذکور خواهد شد وهشت
رکعت نافله شب وبعد از آن دو رکعت نافله شفع وبعد از آن یک رکعت نافله وتر وبعد از آن
دو رکعت نافله صبح وتفصیل وقت اینها در مباحث اوقات گذشت ودر کردن این نافلهها
تاکید بسیار است ودر بعضی اخبار ترک آنها را معصیت نامیده اند ودر احادیث معتبره
وارد شده است که تمامی نقص نمازهای واجب که بسبب عدم حضور قلب حاصل شده بکردن
این نافلهها حاصل میشود مطلب دویم مکروهست سخن گفتن مابین چهار رکعت نافله مغرب
ومابین آنها ونماز مغرب وتعقیب خواندن بعد نماز مغرب ضرر ندارد خصوصا تسبیح فاطمه زهرا
صلوات الله علیها وبعضی علما گفته اند که نافله مغرب را بعد نماز بلا فاصله بکند وبعضی گفته اند که بعد تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلم بلا فاصله بکند واین احوط است وسنت است که بعد نافله صبح
پهلوی راست را بر زمین بگذارد وپنج آیه آخر آل عمران که اول آن ان فی خلق السموات
والارض واختلاف اللیل والنهار است بخواند ودعائی که وارد شده است بخواند ودر کلام
علما سجده ورفتن هم مذکور شده است بجای پهلو خوابیدن واول افضل است
وخواب کردن در این وقت مکروه است مطلب سیم هرگاه نوافل شب از کسی فوت شود

پس برخیزد پیش از نماز صبح ونافله شفع ووتر را با نافله صبح بکند ثواب نماز شب را
دریافته است اما ظاهر اینست که این در صورت اضطرار است مثل اینکه فراموش
کرده باشد یا خوابش برده باشد یا شغلی او را مانع شده باشد مطلب چهارم در روز
جمعه سنت است نافله بیست رکعت چهار رکعت اضافه از روزهای دیگر ودر بعضی اخبار
دو رکعت بعد عصر هم وارد شده ودر بعضی روایات اکتفای به نوزده هم وارد شده
واخبار در کیفیت ترتیب آن مختلف است وهمچنین کلام علما در بعضی فرموده اند که شش
رکعت آنرا در وقتی که روز بلند میشود بکنند وشش رکعت پیش از ظهر ودو رکعت
در اول ظهر پیش از نماز جمعه وشش رکعت بعد نماز جمعه ودر بعضی دیگر وارد شده
که شش رکعت در اول روز وشش رکعت بعد از آن بلا فاصله وشش رکعت بعد از آن
بلا فاصله ودو رکعت بعد از ظهر ودو رکعت بعد عصر ودر بعضی دیگر بنحوی دیگر وارد شده
ومقدم داشتن همه این نافله بر فریضه افضل است وعمل بهمه جایز است مطلب پنجم
ساقط میشود در سفر نافله ظهر وعصر ومشهور اینست که وتیره هم ساقط میشود وبعضی جایز
دانسته اند کردن آنرا واین خالی از قوة نیست چنانکه از بعضی اخبار مستفاد میشود
فصل دویم در نماز استسقاست وآن سنتست در وقتیکه آب نهرها کم شود وباران
کم شود وکیفیت آن مثل نماز عید است وخطبهها را در آنجا بعد نماز میخوانند ودر قنوت
وخطبه این نماز آنچه مناسب مقام است بگوید از طلب رحمت ومهربان شدن جناب اقدس الهی
ومواعظ مناسب مقام باشد واولی آنست که آنچه وارد شده است از قنوت وخطبه
بخوانند وسنت است که سه روز پیش از بیرون رفتن روزه بدارند وروز سیم بیرون
روند واینکه روز سیم دوشنبه باشد یا جمعه واینکه غسل کنند از برای نماز بلکه پیش از روزه
نیز واینکه بصحرا روند پا برهنه با آرام تن ودل وخاری وخشوع واینکه اطفال



ومردان پیر وزنان پیر وچهارپایان را همراه ببرند ومیان اطفال ومادرهای آنها
تفرقه بکنند که گریه وفغان وناله بسیار شود واینکه امام بعد از نماز ردای خود را بگرداند
وآن طرف که بر دوش راست بوده بدوش چپ بگرداند وآنچه در دوش چپ بوده
براست بگرداند پس امام رو بقبله کند وبگوید الله اکبر پس بطرف راست
رو کند وبگوید سبحان الله وهمچنین بطرف چپ لا اله الا الله پس رو بمردم کند
وبگوید الحمد لله هر یک را صد مرتبه بگوید بآواز بلند وبعضی علما گفته اند که مردم هم
همراه او بگویند بعد از آن خطبه بخواند وسنت است که هرگاه تاخیر اجابت شود
مکرر بیرون روند ونماز کنند وبهمان روزه اکتفا میکنند واگر خورده باشند
باز روزه را از سر گیرند وباز بنماز روند تا رحمت بر ایشان نازل شود فصل سیم

بیان نوافل ماه رمضان

در نوافل ماه مبارک رمضانست مشهور اینست که مستحب است هزار رکعت نافله
علاوه بر آنچه در سایر ماهها مستحب است ومشهور اینست که در هر شبی بیست
رکعت میکنند هشت رکعت بعد مغرب ودوازده رکعت بعد عشا ودر هر یک از شبهای
دهه آخر سی رکعت میکنند هشت رکعت بعد مغرب وبیست ودو رکعت بعد عشا
واز بعضی روایات عکس این بر می آید یعنی هشت را بعد عشا فرموده اند ودوازده
یا بیست ودو را بعد مغرب وباین سبب بعضی تخییر قایل شده اند وسیصد
رکعت دیگر باقی میماند آنرا در سه شب احیا هر شبی صد رکعت بکنند علاوه بر آنکه
در شبهای دیگر میکنند واز اکثر علما نقل کرده اند که در این سه شب همین سیصد
رکعت را بکنند وهشتاد رکعت که باقی میماند قسمت کنند بر جمعهها در هر جمعه ده رکعت
بنماز امیر المؤمنین وفاطمه وجعفر طیار علیهم السلم بکنند ودر جمعه آخر بیست رکعت
بنماز امیر المؤمنین ع ودر عشیه آن جمعه بیست رکعت بنماز فاطمه علیها السلم وعمل بهمه خوبست

فصل چهارم در سایر نوافل است و آن بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است از جمله مؤکدترین آنها نماز جعفر طیار رضی الله عنه است و آن چهار رکعت بدو سلام اگر توانی هر روز بکن و اگر نه هر دو روز یکبار یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال پس بدرستیکه خدای آمرزد خدا می آمرزد گناهی که از تو سر زند در مابین اینها چنانکه در بعض اخبار وارد شده است و میتوان آنرا در ضمن نوافل یومیه کرد یعنی دو نماز را یک نماز بکند و در ضمن قضای نافله هم میتوان کرد بلکه بعضی در قضای نماز واجب هم گفته اند و کیفیت آن اینست که بخواند حمد در هر رکعت یکبار در هر رکعت حمد و سوره و بهتر آنست که در اول اذا زلزلة الارض بخواند و در دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و بعد از خواندن سوره پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پس برکوع رود و در رکوع هم ده مرتبه تسبیحات را بگوید و بعد از راست شدن هم ده مرتبه بگوید و همچنین در سجده اول و در راست شدن از سجده اول و در سجده دویم و در راست شدن از آن هر یک ده مرتبه و همچنین در سایر رکعات باین دستور و جایز است که نماز را بدون تسبیحات بکند و بعد از نماز قضای آنرا بکند در حال راه رفتن در حوایج خود هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجده آخر دعائی که وارد شده بخواند و از جمله آنها نماز امیر المؤمنین علیه السلام است چهار رکعت بدو سلام در هر رکعت حمد یکبار و قل هو الله احد پنجاه بار و از جمله آنها نماز فاطمه زهرا صلوات الله علیها دو رکعت است در رکعت اول حمد یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دویم حمد یکبار و قل هو الله احد صد بار و از جمله نماز غفیله است دو رکعت در مابین مغرب و عشا و وقت او باقیست تا ذهاب حمره مغربیه و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسنین علیهما السلام و نماز روز عید غدیر و اول ذیحجه و روز مبعث و روز نا و شب نیمه شعبان و هدیه معصومین علیهم السلام و نماز اعرابی و استخاره

وحوایج

وحوایج دیگر و تحیت مسجد و زیارة و لیلة الدفن و غیر اینها و تفصیل اینها در کتب مبسوطه مذکور است و بغیر اینهای مسطور که بعضی از برای اینها ذکر شده همه مستحب است و کردن آن نماز و جمیع نوافل دو رکعت است بغیر نماز اعرابی و نافله وتر و کیفیت نماز اعرابی در مبحث تسلیم خواهد آمد فی عدة سیم در اذکار و افعال مقدم بر نماز و متأخر از نماز و مقارن از نماز است و در ان چند باب است باب اول در اذان و اقامه و در ان چند مطلب است مطلب اول جایز نیست اذان و اقامه در غیر نمازهای یومیه پنجگانه و نماز جمعه و اما در فرایض یومیه و جمعه پس مشهور و اقوی اینست که مستحبند و استحباب اینها مؤکدات خصوصا در نمازهای جهریه خصوصا نماز مغرب و صبح و بعضی واجب دانسته اند آنها را در نماز جماعت و بعضی فضیلت نماز جماعت را موقوف میدانند بآنها و بعضی آنها را شرط صحت جماعت میدانند و بعضی هر دو را واجب میدانند در نماز صبح و مغرب و اقامه را در سایر نمازها و اقوال دیگر هم در مسئله هست و اقوی قول مشهور است و از برای زنان هم مستحبند اما تاکیدی ندارد و در بعض اخبار صحیحه است که زن در اذان بتکبیر و شهادتین اکتفا میتواند کرد و در حدیث صحیح دیگر در اقامه آنها نیز اکتفا شده باینکه تکبیر بگویند و بگویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم و جایز است مرد زن از برای زنان اذان بگوید و بآن اکتفا کنند و بعضی گفته اند مردان محرم او هم میتوانند باذان او اکتفا کنند بلکه بعضی بجهت نامحرم هم کافی دانسته اند و این هر دو خالی از اشکال نیست خصوصا آخری بلکه اظهر و اشهر در آخری عدم جواز است و بعض علما تصریح کرده باینکه حکم خنثی هم حکم زنست مطلب دویم ساقط میشود اذان در چند جا اول در نماز عصر و عشا است هرگاه کسی جمع کند آنها را با ظهر و مغرب پس پس اگر فاصله بسیار قرار بدهد میانه دو نماز یا آنکه نافله بکند اذان ساقط نمیشود

وسقوط اذان در اینجا رخصت است و گفتن اذان جایز است و شاید ترک آن افضل باشد و آنچه مشهور شده که هرگاه دو نماز را در وقت فضیلت نماز اول جمع کند اذان را بنیت نماز اول بگوید و اگر در وقت فضیلت نماز دویم جمع کند بنیت نماز دویم بگوید دلیلی از برای آن نیافتم دویم عصر روز عرفه در عرفات و عشای مزدلفه و خلاف کرده اند در اینکه اسقاط اذان در اینجا از جهة کراهت است یا حرمت یا محض رخصت است و اظهر حرمت است سیوم عصر روز جمعه است خواه جمع کند آنرا با جمعه یا ظهر یا تفریق کند و در کیفیت سقوط اذان در اینجا نیز خلاف است و احوط بلکه اقوی لزوم ترک است چهارم از برای کسیکه نمازهای قضای بسیار میکند در یک وقت پس او در اول نمازهای خود اذان میگوید و باقی نمازها را اقامه تنها میگوید و مشهور آنست که ترک اذان در اینجا از باب رخصت است و کردن او افضل است و این در نظر حقیر خالی از اشکال نیست و بعض متاخرین تقویت کرده است قول باینکه تکرار بدعت باشد و بنای علما بر سقوطات پنجم مرخص است در هر نماز در سفر اذان را ترک کند ششم امام هرگاه بشنود اذان را از غیر خواه آن اذان از برای جماعت دیگر گوید یا منفرد باشد و خواه اذان مسجد باشد و خواه اذان شهر باشد بآن اکتفا میکند بلکه اقامه هم چنین است مگر اینکه بعد اقامه سخن گفته باشد در اینصورة اقامه را از سر گیرد و ظاهر اینست که منفرد هم میتواند باذان غیر اکتفا کند و سقوط اذان در اینجا رخصت است پس باز استحباب باقیست اما اینها در غیر اذان جماعة مخصوص است پس در آنجا نه امام میتواند اذان را از سر گیرد و نه ماموم و استحباب حکایت اذان معنی دیگر است و مشهور آنست که هرگاه منفرد را اذان و اقامه گفته باشد و شخص دیگر یا جماعت دیگر بیایند و خواهند که نماز را بجماعت بکنند اذان و اقامه را از سر گیرند هفتم مشهور اینست که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و خواهند نماز جماعة کنند

وجماعة دیگر

وجماعت دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشند و هنوز همه آنها متفرق نشده باشند جماعت ثانیه باذان و اقامه آنها میتوانند اکتفا بکنند و بعضی از اصحاب تصریح کرده اند که منفرد نمیتواند اکتفا باین بکند و الفاظ بعض احادیث دلالت بر همه دارد بلکه در منفرد ظاهرتر است و وجهی از برای تخصیص بجماعت از آنچه در نظر حقیر است از احادیث ظاهر نیست و اظهر اینست که اتحاد نماز معتبر است یعنی اینها که داخل میشوند همان نماز را خواهند بکنند که ان جماعت کرده اند مطلب سیم مشهور و اقوی آنست که فصول اذان هیجده تاست الله اکبر چهار مرتبه و بعد از آن اشهد ان لا اله الا الله و بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن حی علی الصلوه و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن الله اکبر و بعد از آن لا اله الا الله هر یک از اینها را دو مرتبه میگوید و اقامه هفده فصل است لا تفاوت او با اذان اینست که دو تکبیر از اول ساقط میشود و یک تهلیل از آخر و دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل زیاد میشود و هرگاه در سفر باشد یا عذری داشته باشد و شتاب داشته باشد میتوانند این فصلها را در اذان و اقامه هر دو کم کند مثل اینکه تکبیرهای اذان را یکی یکی بگوید و همچنین میتوانند هر یک از فصلها را یکی بگوید در اذان و اقامه و در حدیثی هست که اقامه را تمام گفتن دو تا دو تا گفتن بهتر است از اینکه اذان و اقامه را هر دو را یکی یکی بگوید و واجب است که بهمان ترتیب که فرموده اند بگوید اگر عمدا غیر آن کند باطل است و اگر سهوا فصلی را بر فصلی مقدم دارد برگردد و فصل پیش را بگوید و بعد از آن فصل بعد را بگوید و همچنین هرگاه سهوا اقامه را مقدم دارد برگردد اذان بگوید بعد از آن اقامه بگوید و هرگاه شک کند در فصلی از فصول آنها تا داخل فصل دیگر نشده است بجا آورد و هرگاه داخل فصل دیگر شده برود و همچنین هرگاه شک کند در اذان پیش از داخل شدن در اقامه

اذان بگوید و هرگاه شک کند در آن بعد از دخول در اقامه برگردد **مطلب چهارم**
سنت است که در حال اذان و اقامه رو بقبله باشد و در حال گفتن شهادتین تاکید
بیشتر است و در اقامه تاکید بیش از اذانست و مکروه است ملتفت شدن بطرف
راست و چپ و سنت است بپا ایستادن در هر دو و بعضی در اقامه شرط صحت دانسته اند
و این قوة دارد و احتیاط در این است که ترک نکند در اقامه مگر در حال اضطرار و سنت است
در باطهارت باشد و بعضی شرط صحت اقامه دانسته اند و این قول قوة دارد و سنت است
که اذان را بتانی و آرام بگوید و در ما بین فصلها درنگ کند و اقامه را بشتاب بگوید و اما
در هر دو مراعات وقف و نفس کشیدن بکند و همچنین در جمیع اذکار مثل تسبیح زهرا علیها السلام
و غیر آن بجهة آنکه جزم کردن آخر بدون نفس کشیدن یا نفس کشیدن با حرکت دادن آخر
لحن است در کلام عرب صحیح نیست و بعضی گفته اند که تسکین بدون وقف هم در لغت
عرب وارد شده است و آن به از حرکت دادنست و اظهر اعتبار اول است و اما
اگر زبان کسی بر وجه صحیح جاری نشود و حرفی را بحرفی بدل کند چنانکه بلال شین را بسین
میکرد پس آن باکی نیست و همچنین بدل کردن حرکتی بحرکتی در صورت عجز اما تغییر اعراب
و حرکت با امکان تعلم پس اظهر آنست که مبطل است خواه باعث تغییر معنی بشود
یا نشود و باید همزها را در اول الله اکبر و هاء را در آخر الله و آخر صلوة و حاء را در آخر
فلاح همه را ظاهر کند و سنت است که بلند کند صدای خود را باذان و هر چه بیشتر بلند میکند
ثواب او بیشتر است و انگشتان خود را در گوشهای خود بکند و مشهور است
و سنت است که فاصله بدهد میان اذان و اقامه بدو رکعت نافله یا سجده یا بنشستن
یا بکلام برداشتن بغیر مغرب که در آنجا فاصله بکلام برداشتن بکند یا بنفس کشیدن
یا بتسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده و اینکه ثواب

کی دارد

کسی دارد که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و چون حالات و اوقات مکلف
مختلف میشود هر وقت هر کدام را مناسب داند بکند و با قطع نظر از دواعی و موانع
خارجه دور نیست که در غیر ظهر و عصر دو رکعت نافله بهتر باشد و در غیر آنها سجده بهتر باشد
بغیر نماز مغرب و سنت است خواندن دعای که وارد شده است ما بین اذان
و اقامه و سنت است حکایت اذان از برای کسیکه میشنود هر چند در سر خلا باشد
یعنی هر کلمه که میشنود گفت او هم بگوید و بعضی جایز دانسته اند قطع نماز را از برای
حکایت اذان و این مشکل است و اما قطع قراءة قرآن باین جهت پس باکی نیست
و حکایت اذان در حال نماز صورتی ندارد هر چند در غیر کلمها باشد حی علی وارد
و سنت است که بخواند دعائی که وارد شده است در وقت شنیدن اذان
و جمع کردن این با حکایت اذان باین میشود که بعد از فراغ از اذان بخواند یا اینکه
در اول اذان بخواند و بعد از آن هر چه را درنیابد حکایت کند **مطلب پنجم** مکروه است
سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و تاکید در اقامه خصوصا بعد از قد قامت
الصلوة و خصوصا در جماعت یعنی آن جمعی که میخواهند نماز جماعت بکنند و اکتفا
میکنند باقامه آن شخص که اقامه میگوید و بعد از قد قامت الصلوة سخن گفتن ایشان
کراهت بسیار شدید دارد و جمعی حرام دانسته اند در اینجا و این قول خالی از قوة نیست
و بعضی علما در اثنای مطلق اقامه هم حرام دانسته اند و علی ای تقدیر هرگاه سخن بگوید
سنت است که اقامه از سر گیرد و استثنا کرده اند از سخن گفتن در اینجا
سخنی را که بجهة مصلحت نماز باشد مثل پیش داشتن امام یا درست کردن صف
و گفتن اشهد ان علیا ولی الله و ان محمدا و آل محمد خیر البریه جایز است
هرگاه بقصد جزء از اذان بودن نگفته باشد و هرگاه جزء اذان داند ظاهرا آنست

پس در این صورت اکتفا بکمتر کردن احوط است و دو بار گفتن شبیه تر است با جزاء اذان
**مطلب ششم** اگر ترک کند اذان و اقامه را یا نماز او تمام شود پس بی اشکال اعاده
از برای او جایز نیست و اگر ترک کند تا داخل نماز شود پس اکثر علمای ما برآنند که مادامی
که برکوع نرفته است میتواند نماز را قطع کند و اذان و اقامه را بگوید و باز نماز را از سر گیرد
اگر سهوا ترک کرده باشد و هرگاه عمدا ترک کرده باشد دیگر برنمیگردد و بعضی بعکس
این گفته اند و آن ضعیف است بعضی گفته اند میتواند برگردد در صورت نسیان مادامی
که از نماز فارغ نشده است و احوط آنست که هرگاه داخل رکوع شد دیگر برنگردد و تاکید
برگشتن هرگاه پیش از قراءة بخاطرش بیاید بیشتر است و مشهور اینست که هرگاه
اقامه را گفته اند از برای اذان تنها برنمیگردد و بعضی دعوی اجماع هم بر این کرده اند و بعضی
گفته اند که از برای اذان تنها هم برمیگردد و حکم این از احادیث ظاهر نمیشود و بعض علما
تخصیص داده اند این احکام را بمنفرد و بعضی تعمیم داده اند در امام و منفرد و اخبار ظاهر
در منفرد است **مطلب هفتم** جایز نیست تقدیم اذان بر وقت نماز در غیر صبح
و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم اذانست و جمعی منع کرده اند از این هم و بعد از ملاحظه
احادیث در نظر معلوم میشود که آن اذانی که پیش از صبح تجویز شده است اذان صبح
نیست که بآن اذان اکتفا کرد از برای نماز صبح بلکه بجهة تنبیه و اعلام و بیدار شدن غافلان
و دور نیست که جمعی که منع کرده اند اذان نماز صبح را منع کرده باشند و آنها که اثبات کرده اند
اذان اعلام را اثبات کرده باشند پس نزاعی در میانه نخواهد بود و ابن ابی عقیل و ابن بابویه
نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو مؤذن داشت یکی بلال بود و یکی ابن ام مکتوم
و آن کور بود و پیش از صبح اذان میگفت و بلال در وقت صبح اذان میگفت و آن
حضرت میفرمودند که هرگاه اذان بلال را شنیدید پس باز دارید خود را از خوردنی

و آشامیدنی

در شرط مؤذن

داشامیدنی پس بنابراین اعتقاد مؤذن در این دو اذان اولی خواهد بود تا صدای آنها از یکدیگر
ممتاز باشند و فایده داشته باشد **مطلب ششم** شرط است در مؤذن اسلام پس
اذان کافر صحیح نیست و اظهر اینست که ایمان هم شرط است اما بلوغ پس آن
شرط نیست بلکه طفل ممیز اذان او صحیح است و از برای نماز باذان او میتوان اکتفا کرد
در دخول وقت و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و همچنین اذان دیوانه و پیش گفتیم
که اذان زن از برای زنان خوبست نه غیر آنها و سنت است که مؤذن عادل باشد و صاحب
آواز باشد و خوش آواز باشد و اینکه صدای خود را بلند کند و اینکه بر جای
بلندی بایستد و استحباب مناره دلیلی ندارد و اینکه بینا باشد بوقت و اینکه کور نباشد
هر چند جایز است از برای کور هم هرگاه کسی باشد که او را راه نمائی کند و در اعتماد کردن
باذان کسی که جاهل بوقت باشد اشکال است هر چند که بر سبیل اتفاق در وقت گفته باشد
بلی اگر شخص معتمدی او را راه نمائی کند خوبست و در جواز اعتنا باذان کسی که اجرت
میگیرد بر اذان گفتن اشکال است اظهر عدم جوازست و اجرت گرفتن حرام است
و اما روزی دادن با و از بیت المال مسلمین پس باکی نیست **باب دویم** در قیام است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است ایستادن در همه نمازها در واجبی و قیام در حال
تکبیر احرام و نیت رکن نمازاست که بترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل میشود و همچنین
قیام متصل برکوع رکن است باین معنی که باید که رکوع از قیام بعمل آید و ثمره آن در بعضی اوقات
ظاهر میشود مثل اینکه شخصی بسبب ضعف عاجز باشد از ایستادن و بنشیند و بعد از تمام
شدن قراءة از خود قوتی بیابد که میتواند بایستد پس باید برخیزد و راست بایستد
و برکوع رود پس اگر در آنحال خم شده برخیزد و خوب راست نشده برکوع رود
نماز او باطل است و همچنین ماموم هرگاه خواهد داخل شود در وقتی که امام برکوع است

[illegible] فصل سوم

باید تکبیر را بگوید در حال قیام و از قیام برکوع رود و اگر تکبیر گویان برکوع رود نمازش باطل است
و قیام در حال تکبیر را هم در نیافته است و در اینجا این دو رکن داخل هم شده است
و حد قیام آنست که مهرهای پشت که آنرا اصلاب میگویند برروی یکدیگر بر وصف
استواری و استقامت قرار گیرند پس در حال نماز خم نشود و پایین انداختن
سر مبطل نماز نیست هرچند ترک آن اولی است و واجبست که بر هر دو پا بایستد
و تکیه بر چیزی نکند بنحوی که اگر آن چیز را بردارند بیفتد و بعضی مکروه دانسته اند
تکیه کردن را و بنای عمل بر مشهور است و اما تکیه کردن بر چیزی مثل دیوار یا غیر آن
برای برخواستن پس آن ضرری ندارد و بعضی اینرا هم مثل اول دانسته اند
و آن ضعیف است و واجبست استقرار در حال قیام یعنی در بین نماز راه نرود و نگردد
پیش و پس نرود مگر در جائی که استثنا شده مثل نماز جماعت در بعض اوقات
چنانکه بعد خواهد آمد و اما اینکه گاهی سنگینی خود را بر این پا بیندازد و گاه بر آن پس
آن مکروه است و همچنین مکروه است که گاهی پا را پیش بگذارد و گاهی پس بگذارد و این
در وقتیست که در عرف از حد استقرار خارج نشود و اگر نه نمازش باطل است و در وقت
پیش رفتن و پس آمدن از قراءة دست بردارد و بعد از قرار بخواند مطلب دویم هرگاه
کسی عاجز شود از ایستادن پس تکیه کند بجائی و بایستد و اگر نتواند بعض قیام را بعمل آورد
بقدر مقدور بعمل آورد و هرگاه قیام را عرفاً نتواند بعمل آورد و اما راست ایستادن مقدور
نباشد باز باید بایستد و هرگاه تواند قیام را بعمل آورد اما رکوع و سجود را نتواند درست
بجا بیاورد و اگر بنشیند رکوع و سجود را درست میتواند بکند باز قیام را مقدم دارد
و رکوع و سجود را بقدر مقدور بجا آورد هرچند باشاره و ایما باشد و هرگاه قیام
هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در معرفت عجز رجوع بحال خود میکند بجهت آنکه

بیان تکیه قیام

انسان

انسان بحال خود بیناتر است پس هرگاه داند نمیتواند یا مشقت بسیار بر او است
بنشیند و هرگاه طبیب بگوید که ایستادن ضرر دارد میتواند بقول او عمل کند
مگر آنکه از برای خودش علم بعدم ضرر حاصل باشد و همچنین هرگاه بگوید که باید چند روز بر پشت
بخوابد یا بنشیند بجهت رفع آب چشم و غیر آن هرچند از ایستادن عاجز نباشد
و ضرر رسیدن اعم است از هلاکت یا طول آزار یا زیاد شدن آن یا شدت کردن آن
و در همه این صور تنها ترک قیام میتواند کرد و در حکم مذکور است هرگاه از دزد
یا درنده بترسد یا در زیر سقفی کوتاهی محبوس باشد و هرگاه تواند در راه رود و نماز
کند یا بنشیند و نماز کند نشستن را مقدم میدارد همچنانکه در صورت امکان از راه
رفتن و ایستادن با تکیه ایستادن با تکیه را مقدم میدارد و هرگاه از نشستن عاجز باشد
تکیه بکند و بنشیند و همچنین سایر آنچه گفتیم در قیام مثل آنرا در نشستن ملاحظه کند
و بعد از عجز از همه بپهلوی راست بخوابد رو بقبله و برای رکوع و سجود اشاره کند
و اگر از آنهم عاجز شود بپهلوی چپ بخوابد بروش مذکور و اگر از آن هم عاجز شود
رو بالا بخوابد مثل حال احتضار و اشاره کند و باقی احکام رکوع و سجود در محل خود
خواهد آمد بدانکه هرگاه کسی ایستاده است عجز عارض او شود می نشیند و اگر
از نشستن عجز عارض شود بپهلوی راست میخوابد و همچنین تا حال آخرین و بعکس این
هرگاه ضعیف قوت یابد بهر حالی که هست بحال دیگر بالاتر از آن منتقل میشود تا بجائی که
بالاتر از همه است پس اگر قبل از قراءة عجز او عارض شود بنشیند و قراءة کند و هرگاه
در بین قراءة ضعف عارض شود مشهور است که در حال فرود آمدن هم قراءة میکند
و بعضی گفته اند ساکت شود تا بنشیند و بعد از آن بخواند و اول اظهر است و اگر از برای
ضعیف قوت بهم رسد پس ترک قراءة میکند تا برخیزد از آنجا که مانده است بخواند

گفته اند
و همچنین هرگاه از خوابیدن بنشستن منتقل شود و بعضی سنت است که از سر بگیرد
و این مشکل است و هرگاه بعد از اتمام قراءة قوت بجهت او بهم رسد باید برخیزد
و راست بایستد و برکوع رود و طمأنینه و آرام در این قیام واجب نیست مطلب سیم
جایز است نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار و سنت است که در آخر سوره برخیزد
و سوره را ایستاده تمام کند اگرچه بدو آیه یا یک آیه باشد پس برکوع رود که ثواب
نماز ایستاده از برای او نوشته میشود و ظاهر آنست که در نمازهای واجبی اگر کسی
همین قدر یک آیه یا دو آیه تواند بپا بایستد در هرجای قراءة باشد واجب باشد
که آنرا در آخر قرار بدهد که رکوع را از قیام بعمل آورد و سنت است از برای کسیکه
تواند بایستد و گاهی کند در نماز نافله در عوض هر رکعتی دو رکعت بکند خواه نوافل یومیه
باشد یا غیر آن و در وتیره خلاف کرده اند که ایستادن در آن افضل است یا نشسته
و گویا خلافی در جواز هر دو نداشته باشد و شاید احوط نشستن باشد و اما بجا
آوردن نافله در حالی که بپهلو خوابیده باشد یا به پشت خوابیده باشد در حال اختیار
پس بعضی آنرا جایز دانسته اند و آن بسیار دور است و در نشستن مختار است بهر نحو
که خواهد بنشیند خواهد دو زانو و خواهد چهار زانو و خواهد پاها را دراز کند
و مکروه است اقعا و تفسیر آن خواهد آمد و سنت است تربع و بعضی آنرا تفسیر کرده اند باینکه
در حال نشستن ساقهای پا و رانهای خود را از زمین بردارد و راست بدارد
و در کیفیت رکوع نشسته دو وجه گفته اند یکی آنکه خم شود بحدی که پیشانی او نسبت
بکسی که در آن نشسته باشد مثل نسبت پیشانی راکع ایستاده باشد بکسی که راست
ایستاده است دویم آنکه خم شود بحدی که پیشانی او برابر محل سجده او بشود
و اقل آن آنست که پیشانی او برابر پیش روی زانوهای او باشد و ظاهر اینست

کیفیت رکوع نشسته

که همه خوب

که همه خوبست و احوط آنست که رانها را از زمین بردارد و بعضی اینها را واجب دانسته اند
مطلب چهارم سنت است دعا خواندن با آنچه وارد شده است در نزد ایستادن بنماز
و اینکه نچسباند پاهای خود را بیکدیگر و فاصله بگذارد میان آنها اقل فضیلت آنست
که بقدر عرض انگشتی باشد و اکثر آن بقدر یک وجب و پشت رانهای خود را [illegible]
و دستهای خود را بیندازد و بر روی رانهای خود بگذارد در برابر زانوها و نظر او
بجای سجده باشد و باکسالت و کاهلی و خواب آلودگی نباشد و باشتاب نباشد
و خاشع و خاضع باشد و چشمهای او برابر باشد و بآسمان نگاه نکند و بجانب چپ
و راست ملتفت نشود و دل او مشغول نماز باشد و مثل بنده خوار و ذلیل
باشد که در پیش روی پادشاه بزرگی ایستاده باشد و نماز او مانند نماز کسی باشد که نماز را
وداع میکند گویا او را دیگر نصیب نمیشود نماز و با ریش و دست خود بازی نکند
و انگشتان خود را نشکند و یکی از پاها را مقدم بر پای دیگر نگذارد و مساوی بگذارد
و روی انگشتان پا همه بقبله باشد و خمیازه و دهان کج نکند و زن پاهای خود را
از هم جدا نکند و دستهای خود را بسینه خود بچسباند بعنوان آنکه بجهت آن باشد و متصل
بسینه نگاه دارد و بعضی چنین فهمیده اند که دستهای خود را بر روی پستانها بگذارد
و این دور است و اما تکفیر در حال نماز پس مشهور و اقوی حرمت آنست بلکه نماز باطل
میشود بآن و تکفیر چنانکه در حدیث صحیحی وارد شده آنست که کف دست راست را
بر پشت دست چپ بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن
هم همین حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان آنکه دستها را در بالای ناف بگذارند
یا پایین و بعضی تصریح کرده اند باینکه فرقی نیست در اینکه حایلی میان دستها باشد
یا نه و بعضی اشکال کرده اند در گذاشتن دست بر روی ساق دست دیگر هم

و احوط اجتناب از همه است از اینکه مذکور شد در غیر حال تقیه است و در ان حال اگر نیت
بلکه کاهست واجبست بلکه اگر ترک کند و در نیت در نماز او هم باطل باشد و شیخ طوسی ره
فرموده است که تطبیق هم حرامست یعنی یکی از کفها را بر دیگری بگذارد و میان زانوهای
خود بگذارد و دعوی اجماع بر آن کرده است باب سیوم در نیت و تکبیر الاحرام است و در آن
چند مطلبست مطلب اول واجبست نیت در نماز و تحقیق آن در وضو گذشت و حاصل کلام
در اینجا اینست که آنچه ممیز فعل است از ما عدا باید قصد کند و همینکه نماز معین شد در نظر او
قصد کند که از برای خدا میکنم پس هرگاه مکلف در اول ظهر مشغول ذمه بنمازی دیگر نباشد و اراده
نماز دیگر ندارد و بغیر نماز ظهر پس معین است در نظر او که نماز ظهر میکند همین کافیست
پس همینکه میداند که نماز ظهر را میخواهد بکند برای خدا و این قصد را دارد بگوید الله اکبر
و اگر گاهی نماز قضا میکند و محتاج است باینکه تعیین کند که اینکه حالا میخواهم بکنم نماز اداست
نه قضا پس باید قصد ادا بودن را بکند و همچنین هرچه باعث تعیین فعل و امتیاز او
از غیر است بکند از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و قضا و ادا و غیر آن باید در نظر
داشته باشد و قصد کند تقرب را و تکبیر بگوید و معنی قصد تقرب و بسیاری از احکام
نیت گذشت و واجبست مقارنه تکبیر با نیت یعنی که نیت خلاف نماز از برای او پیش از تکبیر
عارض نشود و بهمان قصدی که دارد تکبیر بگوید و واجبست استمرار حکمی تا آخر نماز یعنی
که قصد چیز مخالف نماز باشد نکند پس اگر در این نماز قصد کند خروج را یعنی بگوید
از نماز دست برداشتم اما کاری که منافی نماز باشد بجا نیاورد اظهر آنست
که نماز او باطل میشود اما اگر بگوید که لحظه دیگر دست از نماز برمیدارم یا در رکعت دویم
از نماز دست برمیدارم پس در ان اشکال است و احوط بلکه اظهر بطلان است
و اما اگر خروج از نماز را معلق کند بر چیزی پس اگر چیزیست که در جزم میشود و یقین بوقوع آن

در نیت و تکبیر احرام

در این نماز

در این نماز است پس این مثل صورة سابقه است و اگر معلق کند بر چیزی که ممکنست
که واقع نشود پس در ان اشکالست و احتیاط در اتمام و اعاده است و اما آنچه
شارع تجویز کرده است قطع نماز را در آن پس تعلیق بآن ضرر ندارد مثل اینکه
بگوید اگر طفل بکنار چاه برود که بیفتد نماز را قطع میکنم که او را خلاص کنم و امثال آن
پس آن ضرر ندارد و هرگاه قصد فعل منافی نماز بکند مثل اینکه قصد چیز خوردن
بکند یا قصد حرف زدن بکند آنچه از مشهور نقل شده است اینست که تا نکرده است
نماز باطل نمیشود و اظهر آنستکه اگر غافل است از اینکه آن منافی نماز است پس آن
ضرر ندارد و اما اگر متذکر است پس اگر در مسئله سابق قایل شویم ببطلان نماز
بقصد خروج در آن ثانی چنانکه اظهر است پس اظهر در اینجا نیز بطلان خواهد بود
و اما اگر قصد کند بجزئی از نماز غیر نماز را هم مثل اینکه تکبیر بگوید و قصد خبر کردن غیر را
بآن ضم کند یا رکوع کند و قصد برداشتن چیزی را هم با او ضم کند یا ریا را با آنها ضم کند
پس جمعی از علما حکم ببطلان کرده اند و اعاده آن جزء را بیفایده میدانند و وجه این
در رکن ظاهرتر است بجهت آنکه اعاده باعث تعدد رکن میشود و اما در غیر
رکن مثل قراءة و ذکر رکوع و امثال آن پس اظهر نیز بطلان است هرچند اعاده آن
بکند خصوصا در وقتی که ضمیمه نیت ریا باشد و احتمال صحت در صورة اعاده
در وقتیست که بآن کردن اول فعل کثیر بعمل نیامده باشد و در وقتیکه میگوئیم
قراءة زیادتی یا ذکر زیادتی در نماز ضرر ندارد خصوصا چنین قراءة و ذکری که بقصد
قربة نباشد یا خالص از برای خدا نباشد و ادله که دلالت دارد بر جواز
مطلق ذکر و قراءة در نماز منصرف از آنها قراءة و ذکریست که بقصد قربة باشد
یا اینکه با قصد حرامی مثل ریا نباشد و اما هرگاه ذکر جدائی بگوید بقصد اعلام

مثل سبحان الله و الله اکبر یا آیه قرآن بخواند بجهة اعلام پس ظاهر آنست که ضرر ندارد
و اما حکم ضمیمه در اذکار و افعال مستحبه نماز پس بهتر آنست که آنها را هم با قصد
دیگر ضم نکند و شاید که امر در آنها آسانتر باشد مطلب دویم جایز نیست عدول
کردن از نمازی بنماز دیگر یعنی گردانیدن نیت نماز را بنماز دیگر مگر در چند موضع اول
عدول از نماز بعد بنماز پیش مثل اینکه نماز عصر میکند بخاطرش آید که نماز ظهر را
نکرده عدول میکند و چنین قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد و بعد از تمام نماز عصر را
میکند و همچنین عشا و مغرب خواه نمازها هر دو ادا باشند یا هر دو قضا یا اولی
قضا باشد و دویمی ادا مثل اینکه در نماز مغرب بخاطرش بیاید که نماز عصر را
نکرده است چنین قرار دهد که این نماز عصر باشد و آنرا چهار رکعت تمام کند
و بعد از آن مغرب را بکند و همچنین هرگاه عشا را فراموش کند تا داخل نماز صبح شده باشد
یا صبح را فراموش کند تا داخل نماز ظهر شده باشد و اما عکس این یعنی در یک نماز
قضائی باشد و خواهد عدول کند بنماز ادائی که باید در آن وقت بکند پس در آن
اشکال است و اقوی در نزد حقیر آنست که هرگاه وقت نماز حاضره تنگ نباشد
عدول نکند و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن ادا را بکند و هرگاه وقت حاضره
تنگ باشد پس آن قضا را برهم بزند و حاضره را بجا آورد اگر داند که میتواند آنرا
در وقت بیابد هرچند یک رکعت آن باشد و اگر وقت وفا نمیکند حتی یک رکعت هم
در ان صورة در جواز عدول نیت تردد و اشکال است و اظهر عدم عدول است
و بعد از اتمام قضا نماز حاضره را قضا بکند دویم عدول از ماموم بودن بامام بودن
در وقتی که امام بمیرد یا حادثه باو رو دهد یکی از ماموین را پیش میدارند که باو
اقتدا کنند و نماز را اتمام کند سیم عدول از ماموم بودن بتنها نماز کردن و این

در صورت

در صورت حصول عذر مثل اینکه بولش آید یا شغل ضروری که تخلف از آن ضرر
حاصل شود یا دردی او را عارض شود بی اشکال است و در صورة عدم عذر نیز
مشهور جواز است و علامه دعوی اجماع بر آن کرده ولیکن احوط آنست
که بی عذر منفرد نشود چهارم عدول از تنهائی بماموم شدن و شیخ طوسی
دعوی اجماع بر جواز آن کرده و آن مشکل است پنجم عدول از اقتدای بامامی
باقتدای بامامی دیگر و اقوی آنستکه بغیر آن صورتی که مذکور شد که حادثه بامام رو داده باشد
در صورة دیگر عدول نکند ششم عدول از فریضه بنافله از برای کسیکه بترسد که جماعت
از او فوت شود نماز فریضه را میگرداند بنیت سنت و بدو رکعت نافله تمام میکند
و این در وقتیست که نماز نافله سه رکعتی نشود مثل اینکه هرگاه در رکعت سیم نماز ظهر
در حال رکوع باشد نمیتواند این کار را بکند و اگر در بین قراءة باشد شاید بتواند
که اما بخ بنشیند و سلام بگوید و ملحق شود بجماعت و همچنین کسیکه در روز جمعه فراموش
کند قراءة سوره جمعه را و سوره دیگر شروع کند او هم نیت را بنافله میگرداند
و دو رکعتی تمام میکند و نماز ظهر یا جمعه را از سر میگیرد هفتم عدول از قصر بتمام است
هرگاه در بین نماز قصد اقامه بکند و اما از اتمام بقصر پس مشهور نیز جواز اینکه آنست و آن
در وقتیست که در دو رکعت اول باشد و هنوز نماز تمامی نکرده باشد در محل اقامه
و حدیث صریحی در این ندیده ام و بعضی موضع دیگر هم استثنا کرده اند که دلیل آنها واضح
نیست و بعد آنکه موضع عدول اثنای نماز است و بعضی بعد از فراغ هم جایز دانسته اند
در جائی که ممکن باشد و حدیثی در ان ندیده ام بغیر خصوص نماز ظهر و عصر که حدیث صحیح
وارد شده است که جایز است عدول بعد فراغ از عصر بظهر و عمل بآن خوبست
مطلب سیم تکبیر احرام واجبست و رکن نماز است و بترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل میشود

تکبیر احرام

و همچنین برپا کردن آن پس هرگاه دو تکبیر بگوید نماز او باطل است و هرگاه مرتبه سیم گوید صحیح است
و بعضی گفته اند تکبیر دویم مبطل نماز است اما باطل نیست پس قصد دویم صحیح خواهد بود
و این ضعیف خصوصا هرگاه عمداً بگوید و واجبست که تکبیر را بلفظ معهود بگوید الله اکبر
و مثل الله الاکبر و الله الجلیل و غیر آن صحیح نیست و همزه الله و اکبر هر دو را قطع کند از ما قبل
و وصل نکند و فتحه همزه را اشباع نکند و همچنین فتحه با را و را را تشدید ندهد
و هرگاه عاجز باشد از این لفظ سعی کند تا یاد گیرد و اگر عاجز باشد ترجمه آن را هر لغتی
که تواند بگوید و لال هر نحو که تواند ادا کند و اگر هیچ نتواند زبان خود را حرکت
بدهد و اشاره کند و سنت است که دستهای خود را با تکبیر بالا ببرد و بعضی واجب دانسته اند
و احوط آنست که ترک نکنند و در امام جماعت تاکید بیشتر است و این استحباب
بمطلق دست برداشتن حاصل میشود به هر نحو که باشد اما بهتر آنست که دست را
باشد او تکبیر بردارد وقتی که دست برابر نرمه گوش رسید تکبیر تمام شده باشد
و از بعض اخبار ظاهر میشود که بعد از تکبیر هم میتوان بعمل آورد و سنت است که انگشتهای
دستها را رو بقبله کند و آنها را پهن کند و انگشتها را بهم بچسباند و جمعی از علما گفته اند
که انگشت بزرگ را از سایر انگشتان جدا کند و باقی را بهم بچسباند و این بهتر است
و سنت است که تکبیر را بلند بگوید هرگاه امام باشد و ماموم آهسته بگوید و منفرد مخیر است
و بعضی مطلقا مستحب دانسته اند و سنت است شش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام و امام نیز
آنها را آهسته میگوید و مصلی اختیار دارد در اینکه هر یک از هفت تکبیر را خواهد تکبیر
احرام قرار دهد و در افضلیت خلاف کرده اند جمعی گفته اند که افضل آنست که اول را
تکبیر احرام قرار بدهد و جمعی گفته اند آخر را تکبیر احرام قرار بدهد و از مصباح شیخ
طوسی ره نقل شده که آخر متعین است از برای تکبیر احرام و اظهر در نزد حقیر

افضلیت

افضلیت تکبیر آخر است چنانکه از عبارت فقه الرضا معلوم میشود و احادیثی که دلالت
دارد بر اینکه تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است بجهت آنکه این قدر است نمی آید
مگر اینکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر هفتم تکبیر احرام خواهد بود و سنت است
در سه تکبیر اول را که گفت بگوید اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت وحدک
لا شریک لک رب انی عملت سوءا و ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی
ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید پس بگوید لبیک و سعدیک
و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و المهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک
منک و بک و لک و الیک لا ملجا و لا منجا و لا مفر و لا مهرب منک الا الیک سبحانک
و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن دو تکبیر بگوید پس
دعای توجه را بخواند بعد از آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید و شروع بقراءة
کند و بعضی علما گفته اند روایتی وارد شده که بعد تکبیر ششم بگوید رب اجعلنی مقیم الصلوة
و من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم
یقوم الحساب و در روایتی است که پیش از تکبیر احرام بگوید یا محسن قد اتاک
المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء و انت المحسن و انا
المسیء فبحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و بنا
بر آنچه ما اختیار کردیم بهتر آنست که این دعا را متصل بتکبیر هفتم بخواند پس میتواند
که بعد تکبیر ششم رب اجعلنی مقیم الصلوة را بخواند و این دعا را بعد از آن بخواند
و بعد از آن تکبیر احرام را بگوید و بدانکه بعضی علما این شش تکبیر را در همه نمازها سنت
دانسته اند و بعضی مخصوص فرایض دانسته اند و بعضی مخصوص هفت جا قرار
داده اند اول هر نماز واجبی و اول رکعتی از نماز شب و در مفرده وتر و در اول رکعت

نافله ظهر و در اول رکعت نافله مغرب و در اول رکعت از دو رکعتی نماز احرام و وتیره
و قول اول اظهر است و تاکید در هفت موضع بیشتر است و این سه نافله را هم
تاکیدش از سایر نوافل بیشتر است باب چهاردهم در قراءة است و در آن
چند مطلب است مطلب اول واجبست خواندن سوره فاتحة الکتاب در همه نمازهای
واجبی و شرط صحت نمازهای سنتی است از برای کسی که تنها نماز میکند و برای بیمار
در هر دو رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول هر سه رکعتی و چهار رکعتی و باطل میشود
نماز به ترک آن عمداً اما اگر فراموش کند پس اگر در وقتیکه برکوع رفت بخاطرش آمد
پس نماز او صحیحست و هرگاه پیش از رکوع رفتن بخاطرش آید باید قراءة را بجا
بیاورد و اگر چیزی دیگر بعمل آمده مثل سوره و قنوت و غیر آن بعد از آن دو مرتبه بگوید و در
صورتی که عمداً ترک فاتحة الکتاب بکند و داخل سوره شود نماز او باطل است
هر چند برگردد و فاتحه را بخواند و در صورتی که سهواً ترک کند فاتحه را و داخل سوره شود
و بخاطرش آید برگردد و واجب نیست که همان سوره را بعد از آن از سر گیرد بلکه سوره
دیگر هم میتواند خواند و اگر همان را بخواند شاید احوط باشد و اگر وقتیکه داخل سوره شد
شک کند که آیا حمد را خوانده است یا نه پس جمعی بر آنند که برگردد و حمد را میخواند
و اقوی در نزد حقیر اینست که بر نمیگردد چنانکه جمعی دیگر از علما اختیار آن کرده اند بلکه در نزد
حقیر پر دور نمینماید که اگر کسی در بعض آیات شک کند بعد از آنکه داخل آیه دیگر شده باشد
بر آن نیز برنمیگردد و حجت آنکه احادیث صحیحه دلالت دارد بر اینکه هرگاه فارغ شدی
از چیزی و داخل شدی در چیز دیگر برو و شک تو چیزی نیست و بعضی علما چنین فهمیده اند
که مراد از چیز فعل تامیست در افعال نماز مثل قراءة و رکوع و سجود نه اجزاء و ابعاض
اینها و دلیل واضحی در این نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند ابعاض را بافعال واجبه پس گفته اند

و هرگاه کسی

و هرگاه کسی مثلا در حال قنوت شک در قراءة کند باید برگردد و این نیز دلیل واضحی
ندارد و خلاصه هر چند مقتضای قواعد و عمومات اینست که هرگاه کسی در چیزی شک کند
باید آنرا بجا آورد تا یقین بآن حاصل شود و لیکن این احادیث صحیحه
دلالت بر عدم اعتنا بآن میکند در وقتی که داخل در چیزی دیگر شود و الله العالم
باحکامه مطلب دویم بدانکه در نمازهای واجب خواندن فاتحة الکتاب
ده مرتبه اگر ده سوره بخواند و هرگاه دو سوره را تبعیض کند از ده رکوع باین نحو
که یک سوره را پاره پاره کند و هر پاره را از برای هر رکوعی بخواند بر او ده مرتبه واجبست
که حمد بخواند مثلا در رکعت اول حمد میخواند و بعد از آن میگوید بسم الله الرحمن الرحیم
انا انزلناه فی لیلة القدر و برکوع میرود و بعد از آنکه راست شد میگوید و ما
ادراک ما لیلة القدر و بعد قنوت برکوع میرود و راست میشود و میگوید لیلة
القدر خیر من الف شهر و همچنین تا آخر و بعد از اکمال سجده ها برمیخیزد و باز حمد
میخواند و ابتدا از سوره دیگر با همین سوره میکند و بهمین نهج تمام میکند
و در تبعیض یک آیه و بیشتر میتواند اکتفا کند و جایز است تبعیض در همه رکوعها
و جایز است تمام کردن سوره در همه رکوعها و جایز است که در یک رکعت پنج سوره تمام
بخواند و در رکعت دیگر تبعیض کند سوره را در پنج آیه باشد و جایز است که تلفیق
کند در هر رکعتی یعنی برای بعضی رکوعها سوره تمام بخواند و برای بعض دیگر
پاره از سوره و احوط آنست که در صورت تبعیض حمد را نخواند تا سوره تمام شود
و احوط آنست که سوره را که در رکعت اول قدری از آن را خوانده در همان رکعت
تمام کند خواه سوره غیر او نخوانده باشد یا خوانده باشد و همچنین احوط آنست
که تا سوره را تمام نکند سوره دیگر نخواند بلکه سوره را که بعض آن را خوانده است

در تکبیر احرام

در قراءة

هم از سر بگیرد یا آنرا اتمام کند و نهایت احتیاط اینست که بعد از رکوع [illegible]
حمد و پنج سجده [illegible] نماز را بجا آورده اند یا حمد و یک سوره [illegible]
مطلب سیوم خلافی نیست در میان علما در اینکه مصلی مختار است
در رکعت آخر نماز سه رکعتی و دو رکعت آخر چهار رکعتی که حمد بخواند یا ذکر
بکند و نهایت در دو چیز خلاف کرده اند اول اینکه ذکر چه چیز است و چه قدر است
دویم اینکه کدام افضلند و در هر یک از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند و اظهر
در نزد حقیر اینست که مطلق ذکر کافی باشد از تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر
و امثال آن و احوط آنست که باین عبارت بگوید سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر و از این احوط اینست که این عبارت را سه مرتبه بگوید
خصوصا در وقتی که امام باشد و مظنه داشته باشد که در ماموین مسبوقی
باشد و بعضی توهم کرده اند که استغفار هم واجبست و آن ضعیف است
و گفتن آن بهتر است و اما افضلیت تسبیح بر حمد یا افضلیت حمد بر تسبیح
پس در آن نیز اقوال مختلفه است و اظهر در نزد حقیر اینست که تسبیح افضل است
خواه امام باشد و خواه منفرد و خواه ماموم و چون دانستی که افضل و احوط
تکرار آن عبارت گذشته است سه مرتبه پس بدانکه بعضی گفته اند که این
اول افضل است و افضل از آن نه مرتبه است و بالاتر از آن [illegible] مرتبه است
و باکی باین نیست و بدانکه در جواز عدول از حمد به تسبیح یا بالعکس
بعد از شروع کند در یکی از اینها و خواهد دست بردارد و دیگری را بخواند
اشکال است و احوط ترک آنست و همچنین اگر میخواست که یکی از اینها را بخواند
فراموش کرد و دیگری را خواند و در اثنای آن یا بعد از آن بخاطرش آمد در آن

بیان عدول از حمد به تسبیح یا بعکس

نیز اشکال است

نیز اشکال است و دور نیست که اقوی اینست که رجوع بکند بانچه میخواست که اول بخواند
یا آنکه همان را که سهوا خوانده هر چند از سر بخواند و احوط اینست که قصد وجوب نکند و این را
بقصد قربت بکند و هرگاه کسی در دو رکعت اول قراءة را فراموش کرده باشد
واجب نیست که در دو رکعت آخر بخواند بلکه مخیر است میان قراءة و تسبیح و اگر شک
کند در عدد تسبیح بنا را باقل بگذارد و خلاف کرده اند در وجوب اخفات در تسبیح و حمد
بلکه اقوی آنست که اخفات کند مطلب چهارم واجبست خواندن یک سوره تمام
بعد فاتحة الکتاب در دو رکعتهای اول نماز واجبی در حال اختیار و قول باستحباب
آن ضعیف است و همچنین قول بجواز تبعیض یعنی بعض سوره را خواندن نیز ضعیف است
و احادیثی که در این خصوص وارد شده است محمول بر تقیه است یا اضطرار و همچنین جایز
نیست قران یعنی دو سوره خواندن در نمازهای واجبی بعد حمد و در نمازهای سنتی
باکی نیست هر قدر که بخواند و اظهر اینست که دو سوره و بیشتر خواندن در نماز واجبی
مبطل نماز هم هست و بعضی علما تصریح کرده اند باینکه زیاده بر یک سوره خواندن
هر چند دویمی را اتمام نکند هم همین حکم دارد بلکه یک سوره را دوبار خواندن یا بعضی
از آن را دوبار خواندن هم همین حکم دارد و بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد
و احوط بلکه اقوی آنست که ملاحظه این بعض را هم بکند و مراد از قران و زیاد کردن بر یک سوره
آنست که بقصد قراءة سوره بعد حمد باشد اما تکرار آیه در حین قراءة بجهة تذکر
معنی و حضور قلب پس آن ضرر ندارد بلکه اخبار دلالت بر جواز آن دارد و همچنین
قراءة در حال قنوت و غیر آن هم ضرر ندارد هر چند سوره تمامی باشد بلکه
دور نیست که هرگاه بعد قراءة سوره یک سوره یا بعض سوره دیگر بخواند اما
نه بقصد قراءة سوره که بعد حمد فرموده اند بلکه بجهت آنکه قراءة قرآنست و خوبست

باطل نباشد اما احوط ترک آنست و بعضی از علما تصریح کرده اند که خلافی نیست در اینکه
جایز است خواندن بعض آیه‌های قرآن و در اینکه قصد کند اذن دادن کسی را که میخواهد
داخل خانه شود باینکه بگوید ادخلوها بسلام و احوط اینست که سوره تمام دیگر
در نماز واجبی نخواند هر چند در قنوت و نحو آن باشد و جایز نیست که در نماز سوره
طولانی بخواند که بخواندن آن وقت از دست رود هر چند که اندک رکعت تمام را
در وقت درمی یابد و با وجود علم باین معنی ظاهر اینست که بمجرد شروع در آن نماز باطل
میشود چنانکه بعض علما تصریح بآن کرده اند بلی اگر گمان دارد که وقت وسیع است و بعد از
شروع معلوم شود که وقت تنگ است از آن سوره دست بردارد هر چند از نصف
از نصف گذشته باشد و سوره دیگر بخواند و بدانکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره
حساب میشود و همچنین سوره لایلاف و الم تر کیف که هرگاه در نماز واجبی بخواند باید هر دو را
باهم بخواند و بیکی اکتفا نکند و بسم الله الرحمن الرحیم را از برای هر دو سوره بگوید
و بعضی قایل شده اند که بسم الله سوره دویم ساقط میشود و آن ضعیف است مطلب پنجم
جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب در آن هست در نمازهای واجبی و نماز
باطل میشود بخواندن آن خواه بآن اکتفا کند یا سوره دیگر هم بخواند و بعضی علما تصریح
کرده اند که بشروع کردن در آن نماز باطل میشود هر چند هنوز سجده را نخوانده باشد و این سخن
قوی است و اگر سهوا بخواند پس اگر قبل از خواندن آیه سجده بخاطرش آید عدول
کند بسوره دیگر هر چند از نصف گذشته باشد و اگر سهوا تمام کند سوره را پس
بعضی گفته اند برای سجده اشاره بکند و بعد نماز قضای سجده را بکند و بعضی گفته اند
مختار است در میان این دو تا و بعضی گفته اند نماز را تمام کند قضای آن سجده را بعد نماز
بکند و دلیل هیچکدام وضوحی ندارد و احوط اینست که سجده بکند و نماز را تمام کند

و نماز را اعاده کند

و نماز را اعاده بکند و اگر سهوا تا آیه سجده بخواند و بخاطرش آید هنوز سوره
تمام نشده پس آن نیز احتیاط مذکور را بکند و دور نیست که او در اینصورت
بعد از سجده عدول کند بسوره دیگر و بعد از اتمام اعاده نماز بکند و اما در نمازهای
سنتی پس باکی نیست خواندن آنها و در وقتی که آیه سجده را خواند سجده
کند پس اگر سجده در آخر سوره است برخیزد و سوره حمد بخواند و برکوع رود
و بعضی گفته اند سوره دیگر یا آیه بعد حمد بخواند و برکوع رود و اگر تتمه از سوره
مانده است برخیزد و آنرا تمام کند و برکوع رود و هرگاه فراموش کند سجده را
هر وقت که بخاطرش آید آنرا بجا بیاورد تتمیم سجدهای قرآن
پانزده تا است چهار تای آن واجبست و باقی سنت اما واجب پس آن در چهار
سوره است در الم تنزیل و هم لا یستکبرون و در حم فصلت ان کنتم ایاه تعبدون
و در آخر سوره والنجم و اقرأ باسم و اما سنتیها پس آن در آخر اعراف است
و در رعد و ظلالهم بالغدو والآصال و در نحل و یفعلون ما یؤمرون و در بنی اسرائیل
یزیدهم خشوعا و در سوره مریم خروا سجدا و بکیا و در حج ان الله یفعل ما یشاء
و در موضع دیگر حج وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در فرقان و زادهم نفورا و در نمل
رب العرش العظیم و در ص و خر راکعا و اناب و در اذا السماء انشقت و اذا
قرئ علیهم القرآن لا یسجدون و در وقت تلفظ بکلمه سجده سجده نکند بلکه
وقتیکه آیه تمام شد سجده کند چنانکه اشاره بمواضع آن کردیم و سجده واجبست
بر کسیکه خود بخواند آیه را یا گوش بدهد بکسی که میخواند و بشنود و اما اگر بگوش
او بخورد بدون اینکه گوش داده باشد پس در آن خلافست و اظهر
در نظر حقیر وجوبست و در غیر عزایم مطلقا مستحب است و اظهر آنست

یا طهارت شرط آن نیست بلکه آن را بی‌وضو بلکه جنب و حایض هم سجده میکنند و احوط
آنست که حایض گوش ندهد تا آیه سجده را اگر بشنود سجده را بکند و بعد غسل قضا هم بکند و اما
ستر عورة و پاکی بدن و جامه و استقبال قبله پس مشهور عدم لزوم آنهاست و اظهر آنست
لیکن از بعض احادیث بهم میرسد که استقبال قبله واجبست در وقتی که نشسته باشد و احوط
آنست که ترک آنها نکند و اما وضع غیر پیشانی از اعضای سبعه بر زمین در سجده که
یا سجود برای آن پس بعضی را اشکال و خلافست و هر چند دلیل بر لزوم آنها قایم نشده اما احوط
مراعات آنهاست و بهر تقدیر با وجود امکان پیشانی بر زمین گذاشتن را ترک نکنند
مگر در حالی که سواره باشد و نتواند که سر را بر جایی بگذارد که در آن وقت اشاره میکند
و تکبیر احرام ندارد و تشهد و سلام هم ندارد و در وقت راست شدن از سجده هم
تکبیر بگوید اما واجب نیست بلکه سنت است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است
و مشهور آنست که ذکر سجود هم سنت است و واجب نیست و احوط آنست
که ترک نکنند و ذکر سجود نماز را هم در آن میتوان کرد و مستحب است که در ذکر سجود بگوید
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة
و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل
خائف مستجیر و احوط آنست که نیت سجده را در وقت سر فرود آوردن بکند
و بعضی در وقت سر گذاشتن گفته اند و وجوب سجده فوریست بعد تمام شدن
آیه فورا بکند و اگر نکند گناه کرده است و باید بعد بجا آورد هر وقت که باشد و نیت
قضا و ادا در کار نیست و همچنین سجده های سنتی و بهر خواندن و شنیدنی
سجده علیحده واجبست خواه از برای مرتبه پیش سجده کرده باشد خواه نکرده باشد
مطلب ششم واجب است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول حمد و سوره و آن جزو است

از هر سوره

از هر سوره که در قرآن است بغیر سوره براءة که در اول آن بسم الله نیست و واجب
خواندن حمد و سوره بر نهجی که وارد شده بلفظ عربی و باید که اخلال بآن نکند هر چند یک حرف
باشد حتی تشدید و بعضی مد متصل را هم ملحق بآن کرده اند و آن خالی از اشکال نیست
و همچنین اعراب از ضمه و فتحه و کسره و سکون و غیر اینها همه را مراعات کند و اقوی آنست
که تغییر اعراب مقتضی بطلانست هر چند باعث تغییر معنی نشود بلکه هر چند موافق عربیت
هم صحیح باشد و جایز است خواندن قرآن بهر یک از هفت قراءة مشهوره و جمعی
از اصحاب ما دعوی اجماع بر تواتر آنها کرده اند و علامه حلی ره فرموده که بهترین قرائتها
در نزد من قراءة عاصم است از طریق ابی بکر بن عیاش و طریق ابی عمرو بن العلا و بهر تقدیر
بهترین قراءتی که در قرآنها متداول است که اسبابی نوشته شده شبهه در جواز آن
نیست دیگر عوام را معطل نباید شد و اما وقف لازم و مد متصل و امثال اینها پس ظاهر آنست
که مراد قرّاء هم از این لزوم وجوب شرعی نیست چنانکه از محققین ایشان نقل کرده اند
بلکه مراد ایشان هم تاکید است پس ترک آنها مخل بنماز نخواهد بود هر چند احتیاط
در مراعات آنست و اما ادای حروف از مخارج بحیثیتی که از یکدیگر ممتاز شوند
بطریقی که در لسان عربیت پس شبهه در وجوب آن نیست بلکه سایر آنچه موافق طریقه
لغت عربیت باید بجا آورد مثل اینکه وقف بحرکت نکند و وصل بسکون نکند اما
مراعات صفات آنها مثل استعلا و اطباق و جهر و همس پس آن واجب نیست
و واجب است که بترتیبی که وارد شده بخواند و موالات کند یعنی از یکدیگر فاصله ندهد
و چیز دیگر در میان نیاورد بحیثیتی که در عرف و عادة آنرا نگویند که قرآن
میخواند یا حمد و سوره میخواند و هر گاه عمدا چنین کند اظهر بطلانست و هر گاه سهوا
بکند تدارک آنرا بکند و از آنجایی که مخل در میان آورده بنحو صحیح اعاده کند

و اگر سکوت طولانی که مخل نماز باشد در میان آن بعمل آورد قراءة و نماز هر دو باطل است
و کسیکه حمد را نداند باید بیاموزد و اگر عاجز باشد و نتواند که از روی قرآن بخواند اختیار
دارد که اقتدا کند بدیگری یا از روی قرآن بخواند و هر گاه کسی عذری نداشته باشد در جواز خواندن
از روی قرآن اشکال است و ترک آن احوط بلکه اقوی است و هر گاه از اینها هم عاجز باشد
پس اگر حمد تنها را تواند بخواند همان اکتفا کند و سوره عوض نمیخواهد و اگر بعض
حمد را داند پس اگر بقدر یک آیه است واجبست که آنرا بخواند و در باقی آن آیه اقوال
چند است و اظهر آنست که هر گاه بقدر آیت که او را قرآن میگویند در عرف او را بخواند
و در عوض آنچه نمیداند خلافست که چه چیز بخواند و شاید از قرآن هر گاه چیزی داند
تا همانکه میداند تکرار بکند تا بمقدار حمد بشود بهتر خواهد بود و اگر از حمد هیچ نداند
اگر از قرآن چیزی میداند بخواند و اگر نداند ذکر بکند به تکبیر و تسبیح و صلوات
و تهلیل و اگر آنرا هم نتواند ترجمه حمد را بگوید و اشهر آنست که باید ذکر بمقدار
حمد باشد و کسیکه گنگ باشد بهر نحو که ممکن است بجا آورد و مشهور آنست که زبان
خود را حرکت بدهد و دل خود را به بندد بقراءة و بعضی اشاره با انگشت را هم زیاد کرده اند
و واجب نیست بر او اقتدا کردن و سنت است ترتیل قرائت یعنی بتانی و آرام خواندن
که در هم نکند و حروف را از یکدیگر متفرق نکند و وقفها را چنانکه نقل شده بعمل آورند
مگر در جایی که در ازاء نفس طاقت آن رسیده باشد مثل وقف در و ما یعلم تاویله الا الله و محسنات
که قراء اعتبار کرده اند بعمل آورد خصوصا آنها را که تاکید در آن کرده اند مثل وقف
لازم و مد متصل و ادغام و اخفا و اظهار و سنت است که هر گاه بگذرد بآیه که در آن
ذکر بهشت باشد از خدا بهشت را سوال بکند و هر گاه ذکر آتش باشد پناه
بخدا ببرد از آن و سنت است که بعد از فاتحه قلیلی درنگ کند و همچنین بعد از سوره

دیگر در هر [illegible]

دیگر است قل هو الله احد را یک نفس خواندن فیه حرامست گفتن آمین بعد حمد بلکه مبطل
نماز است و احوط آنست که در هیچ جای نماز آنرا نگوید مطلب هفتم جایز است عدول
از سوره بسوره دیگر خواه در اول اراده آن سوره را داشته بوده است و فراموش
کرده و سوره دیگر شروع کرده یا آنکه اراده نداشته و بعد از شروع رای او بگردد
و خواهد سوره دیگر بخواند بغیر قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون که بمجرد شروع در آنها
هر چند بسم الله تنها را بقصد آنها گفته باشد دیگر نمیتواند برگردد مگر در نماز جمعه و نماز
ظهر روز جمعه که مشهور و اقوی در آنها اینست که میتواند عدول کند از این دو سوره بسوره
جمعه و منافقین و اینها در صورتی که اراده جمعه و منافقین داشته بوده است و اینها را
خوانده باشد واضح است و در صورتی که از اول امر اختیار آن دو سوره کرده باشد و اعراض
از جمعه و منافقین کرده باشد بعض علما اشکال کرده اند بجهت عدم وضوح دلالت اخبار
و در این صورة احوط ترک عدول است و موضع عدول در جایی که جایز است عدول تا وقتی است
که از نصف سوره نگذشته باشد و بعضی گفته اند تا بنصف نرسیده و وجوب تعیین
نصف غایت صعوبت دارد و غالب آنست که مکلف نمیتواند تحدید آن کرد پس
غالب معیار امر عدم بلوغ بنصف میشود و اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره را کرده باشد
پس میتواند برگردد هر چند نصف را خوانده باشد اما همینکه از نصف گذشت
هر چند یک حرف باشد دیگر نمیتواند برگردد و همچنین هر گاه کسی در بین سوره غلط کند
و فراموش کند یا آنکه بر او دشوار باشد تمام کردن سوره یا میترسد که وقت فوت شود
در این صورتها عدول میکند بسوره دیگر و بهتر آنست که عدول کند بقل هو الله احد
و عدول در اینجا که فراموش کرده یا غلط واجبست اما در صورتهایی که پیش ذکر کردیم
رخصت است و اگر نکند مانعی ندارد و اقوی در نزد حقیر آنست که تعیین سوره مخصوصه

در نماز واجب نیست بلکه همینکه حمد و سوره خواند کافیست هر چند قبل از قرائت قصد خواندن
سوره هیچ نکرده باشد یا قصد سوره مطلقی کرده باشد یا قصد سوره دیگر داشته و سهواً
این سوره را هم بدون قصد تعیین خوانده باشد و همچنین است کلام هرگاه قصد نخواندن
سوره داشته باشد و باز سهواً آنرا بخواند و بعضی توهم کرده اند این صحیح نیست بجهة
آنکه نیت قربت ندارد و آن فاسد است و بدانکه عادت بخواندن سوره داشتن در حکم قصد
و تعیین است پس امر در آن آسانتر است و اما قصد تعیین بسم الله در اول سوره
پس اظهر در نظر حقیر وجوب تعیین است و متفرع میشود بر این اینکه هرگاه کسی عدول کند
از سوره بسوره دیگر باید بسم الله را اعاده کند بقصد سوره دویم و همچنین هرگاه
بعد از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین سوره معین و آن وقت متذکر شود
و متردد شود در تعیین سوره بعد از تعیین سوره بسم الله را اعاده کند بقصد
آن سوره و این منافات ندارد با آنچه پیش گفتیم که هرگاه بدون قصد سوره معین بعد از حمد
سوره را خوانده باشد باکی نیست بجهة آنکه معلوم است که بسم الله همان سوره را
گفته است که خوانده است و داعی همان یک سوره داعی بسم الله او هم هست و قصد
و نیت و داعی همه یک چیز است و مثل بسم الله است کلام در اجزاء مشترکه در اول سورها
مثل الحمد لله و حم و الم مطلب ششم واجبست جهر در حمد و سوره در نماز صبح و در دو رکعت
اول مغرب و در دو رکعت اول عشا و حد جهر آنست که بشنود کسیکه نزدیک او باشد و گوش
صحیح داشته باشد و حد اخفات آنست که خودش بشنود آنچه میگوید هرگاه
گوشش صحیح باشد و از برای کسیکه گوش او نمیشنود تقدیر باید کرد که اگر گوشش
صحیح میبود می شنید و حق اینست که همینکه مذکور شد در تحدید جهر و اخفات کافی
نیست بلکه بعید در عرف هم صادق باید برآید جهر و آن این حاصل میشود که جوهر صدا ظاهر شود

هر چند ضعیف باشد

در جهر و خفت

هر چند ضعیف باشد پس گاه است که کسی جوهر صدا را اظهار نمیکند و کسیکه از او دور باشد
میشنود بسبب آنکه بشدت میگوید و گاه هست که عکس اینست که جوهر صدا را اظهار
میکند و آن شخص نمیشنود و اما کسیکه نزدیک او باشد میشنود و بر زنان واجب نیست
که در نمازهای جهری جهر بکنند خواهند جهر کنند و خواهند اخفات کنند بلکه اظهر اینست
که در اخفاتی هم بر ایشان اخفات واجب نیست اما احوط آنست که در اخفاتی اخفات
کنند و علمای گفته اند که جهر کردن در صورتی جایز است که اجنبی صدای آنها را نشنود
و دلیل آنها وضوحی ندارد همچنانکه حرمت شنیدن اجنبی صدای ایشان را نیز
دلیل واضحی ندارد مگر در صورت خوف ریبه و تلذذ و بر فرض تحریم هم بطلان نماز
معلوم نیست و اگر کسی فراموش کند جهر و اخفات را یا جاهل باشد بمسئله آن
و در موضع جهر اخفات کند یا بعکس نماز او صحیحست و در صورت یاد آمدن قبل
از رکوع هم تدارک و اعاده نمیخواهد و خلافی ظاهر نیست در میان علما و فرقی مابین
ادا و قضا نیست در جهر و اخفات و اما ما سوا از اذکار نماز غیر حمد و سوره
پس از برای امام سنت است جهر آنها مگر در تکبیر که در اول نماز میگوید چنانکه گذشت
دیگر و بهتر است جهر از برای ماموم در همه آنها حتی در قنوت هم و منفرد مختار است مگر
در چند جا که استحباب آن مذکور شده و بعضی دیگر خواهد آمد مطلب هفتم
سنت است استعاذه قبل از قراءة حمد در رکعت اول هر نمازی و مشهور در آن
دو صورة است یکی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و دیگری اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم و در غیر رکعت اول نمیگوید هر چند در رکعت اول فراموش کرده باشد و افضل
آنست که اخفات بکند در آن خواه امام و خواه ماموم و خواه منفرد و سنت است
که بسم الله الرحمن الرحیم را در نمازهای اخفاتی بلند بگوید خواه امام باشد و خواه منفرد

در استعاذه قبل از قراءة

و خواه در دو رکعت اول باشد و خواه در غیر آن و در این مسئله اقوال چند است و اقوی و اظهر
و اشهر اینست که مذکور شد و مستحب است که در نماز جمعه جهر کند در قرائت و در ظهر جمعه
خلاف است و اظهر و اشهر در آن نیز استحباب جهر است و بعضی مخصوص جماعت دانسته اند
و بعضی جایز ندانسته اند و اقوی قول اول است و احوط قول آخر است و سنت است
جهر کردن در نافلهائی که در شب بجا آورده میشود و اخفات کردن در نافلهای روز
مطلب هشتم سنت است در نماز خواندن سورهای مفصل و آن از سوره محمد است صلی الله علیه و آله
تا آخر قرآن پس سورهای دراز آنرا در نماز صبح بخواند و آن از اول است تا سوره عم
یتساءلون و متوسطهای آنرا در عشا بخواند و آن از سوره عم است تا والضحی
و کوتاههای آنرا در ظهر و عصر و مغرب بخواند و آن از سوره والضحی است تا آخر قرآن
و از برای سوره قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلة القدر فضیلت بسیار وارد
و اغلب اوقات با آنها مداومت کنند و دور نیست که خواندن انا انزلناه در رکعت اول
و قل هو الله احد در دویم بهتر از عکس است و در حدیثی است که هر کس ترک کند
سوره را که در او ثواب هست و بخواند انا انزلناه را و قل هو الله احد را در عوض آن
حق تعالی باو میدهد ثواب آنچه را و ثواب آن سوره را که ترک کرده و روایت شده
که هر که بخواند در نماز صبح دوشنبه و پنجشنبه هل اتی و هل اتیک خدا نگاه میدارد اورا
از شر آن دو روز و سنت قراءة سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه
و بعضی واجب دانسته اند در آنها و بعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها و اول
اقوی است و مستحب است خواندن آنها در عصر جمعه نیز و خواندن جمعه و قل هو الله احد
در نماز صبح روز جمعه و در رکعت دویم آن منافقین هم وارد شده است و در مغرب
و عشاء آن جمعه و سبح اسم ربک الاعلی جمعه در رکعت اول و سبح اسم در دویم

در هر دو نمازها

در استحباب سوره

در فضیلت انا انزلناه و قل هو الله احد

مباحث رکوع

در هر دو نمازها و بعضی گفته اند در مغرب آن جمعه و قل هو الله احد بخواند و در عشا
جمعه و سبح اسم و شاید این بهتر باشد و در رکعت دویم عشا منافقین هم وارد
شده است باب پنجم در رکوع است و در آن چند مطلب است مطلب اول واجبست
رکوع در هر رکعتی یکمرتبه بغیر نماز آیات که در هر رکعت آن پنج مرتبه واجبست
و رکوع رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن عمداً و سهواً و همچنین هرگاه زیاد کند
رکوعی را پس اگر فراموش کند رکوع را و بخاطرش آید پیش از سجده پس اگر
در حال قیام است رکوع را بجا آورد و بعد از آن بسجده رود و اگر سرازیر شده باشد
و بخاطرش آید باز باید رکوع را بجا آورد و اقوی و اظهر آنست که در این صورة
باید راست بایستد و از آنجا برکوع رود و این در صورتیست که رکوع را از اول
فراموش کرده باشد اما اگر بعد سرازیر شدن بقصد رکوع فراموش کند و بزمین
فرود آید پس اگر بزمین نزدیک شده بوده است تا بحدی که راکع بآن حد نزدیک
میشود و بعد از آن فراموش کرده است پس ظاهر آنست که جایز است که منتصباً
راست شود تا بآن حد رکوع را بجا آورد و اگر کمتر فرود آمده بوده است
پس بهمانقدر بلند شود و رکوع را بجا آورد و اگر بعد از آنکه بصورة راکع از روی عمل آمده بوده
یا بمعنی که خم شده بود بحدی که راکع خم میشود و بدون ذکر و آرام رکوع را فراموش کرد
و بزمین فرود آمد پس در لزوم تدارک ذکر و طمأنینه اشکال است بجهة لزوم
زیادتی رکن و جمعی از علما گفته اند خلافی نیست در اینکه برنمیگردد و احوط آنست
که برگردد و نماز را تمام کند و اعاده کند و اما اگر راست شدن بعد رکوع را فراموش
کند پس ظاهر اکثر آنست که برنمیگردد چنانکه خواهیم گفت و قول بتدارک آن
با این نحو که برخیزد و راست بایستد با آرام و بسجود رود قویست و احتیاط را ترک نکند

واگر بعد داخل شدن در سجده بخاطرش آید که رکوع را نکرده است هرچند که یک سجده را کرده باشد ونشسته باشد پس اظهر آنست که واجبست که برگردد ورکوع را بجا آورد وبعد سجدها را بکند واما اگر بعد از دخول در سجده دویم بخاطرش اید وهنوز سجده را کامل نکرده باشد پس اعاده اشکال است واقوی بطلانست واگر بعد اکمال سجدتین بخاطرش آید پس اشهر واقوی بطلانست بجهة انکه اگر برگردد لازم می آید تعدد رکن بجهة انکه چهار سجده میشود واگر نگردد ترک رکنی کرده است که ان رکوعست واگر شک کند در رکوع پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد واگر در حال سرازیر شدن بجهة سجود شک کند که رکوع کرده است یا نه پس اظهر در نزد حقیر آنست که برنمیگردد وبسجود میرود واگر شک کند در رکوع در حال قیام وسرازیر شود از برای رکوع تا برسد بحد رکوع وپیش از راست شدن بخاطرش آید که رکوع کرده بوده است پس اکثر متاخرین بر آنند که نماز او باطل میشود وجمعی از قدما میگویند که ازهمانجا خود را بسجود میاندازد ونماز او صحیحست واحتیاط در آنست با اعاده واگر او را میسر نشود احتیاط باین نحو بنا را بر بطلان گذارد در اینجا احوط است

مطلب دویم واجبست در رکوع خم شدن بقدری که برسد کف دستهای او بزانوهای او واکتفا بقدری که سر انگشتان تنها بزانو برسد نکند ودر اینمقام علما دعوی اجماع براین کرده اند وفرقی میان مرد وزن نگذاشته اند نهایت از بعض احادیث معتبره ظاهر میشود که از برای زن از این کمتر هم کافیست واحوط آنست که زن هم از این کمتر خم نشود وواجبست در حال رکوع ذکر کردن وجمعی از علما گفته اند هر ذکری بکند خوبست واین قول خالی از قوة نیست واما مشهور آنست که باید تسبیح باشد واین اقوی است ودر کیفیت وعدد تسبیح خلاف کرده اند

واقوی واحوط

واقوی واحوط آنستکه یکمرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید ونهایت احتیاط در اینست که سه مرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده بگوید ولفظ وبحمده هرچند در اکثر اخبار نیست اما شکی در فضیلت گفتن آن نیست بلکه احوط آنست که ترک نکند وواجبست در رکوع طمانینه وآرام بمقدار ذکر بعد از آنکه خم شده باشد تا بحد رکوع پس قبل از آنکه بحد راکع نرسیده باشد جایز نیست که شروع در ذکر کند ونماز ذکر تمام نشده نمیتواند راست شود وهرگاه کسی عاجز باشد از آرام گرفتن پس اظهر آنست که ذکر ساقط نمیشود پس اگر نتواند که بحد اقل واجب رکوع که رسید شروع کند وباوجود حرکت به پائین تر از آن مکرر آیا با حرکت بطرف راست واجب ذکر را بگوید بلکه اگر این هم ممکن نشود اما نتواند که در اول سرازیب شدن شروع بذکر بکند ودر انتهای راست شدن تمام کند هم ذکر را ترک نکند وطمانینه در رکوع رکن نماز نیست واگر فراموش کند تا راست شود نماز صحیح است وبرنمیگردد وهمچنین ذکر رکوع وواجبست راست شدن از رکوع وراست ایستادن بنحوی که صلب او مستقیم شود وآرام گرفتن در آن بمقداری که در عرف بگویند آرام گرفت واین طمانینه هم رکن نیست واگر فراموش کند راست شدن را تا بسجود رود یا فراموش کند آرام گرفتن بعد رکوع را تا بسجود رود نماز او صحیح است وظاهر علما آنست که در سرازیب شدن بسجود هم بخاطرش بیاید برنمیگردد واین حکم در ناسی طمانینه خالی از اشکال نیست بجهة انکه تعدد در رکن لازم نمی آید خصوصا باوجود آنکه شیخ طوسی این طمانینه را هم رکن دانسته است

مطلب سیم هرگاه از رکوع عاجز شود واقل واجب را نتواند بعمل آورد بقدر مقدور خم شود وهرگاه خلقت او بمثل راکع باشد پس اظهر آنست که واجبست که قدری

که قدری از آنکه هست خم تر شود واگر بالمره از خم شدن عاجز باشد پس بسر اشاره کند واگر از آنهم عاجز باشد بچشمها اشاره کند ودلیل آنکه معتبر در حد رکوع که گفتیم حال کسانی است که مستوی الخلقه باشند پس کسی که دست او بسیار بلند دارد وقامتش کوتاه وباندک خم شدن دستهای او بزانوش میرسد وبعضی بعکس آن پس باید ملاحظه کردن بقدری که مستوی الخلقه خم میشود او هم خم شود

مطلب چهارم مستحب است تکبیر قبل از رکوع در حالی که راست ایستاده است وبعضی واجب دانسته اند این تکبیر را واول اقوی است ودستهای خود را بالا برد چنانکه گذشت پس برکوع رود وقبل از ذکر رکوع بگوید اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت وانت ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر پس سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم وبحمده وافضل از آن پنج مرتبه واز آن افضل هفت مرتبه بلکه مستحب است که بقدر استطاعت طول بدهد تا شصت مرتبه وبیشتر هم روایت وارد شده است مگر اینکه امام باشد که او باید ملاحظه حال ماموم بکند که باعث در میان ایشان کسی باشد که طاقت نیاورد وذکر را شمرده وبآرام بگوید ودستهای را برابر هم بگذارد که پیش وپس نباشند ودر میان آنها فاصله بگذارد بقدر یک وجب ودست راست را پیش از چپ بزانو بگذارد وکف دستها را بزانوها بگذارد وزانوها را بجنگلهای خود فرو برد وانگشتان را از هم باز کند وزانوها را به پشت بکند وپشت خود را راست نگاه دارد که مساوی باشد بحیثیتی که اگر قطره آبی بر پشت او بریزند از هیچ طرف نریزد وگردن خود را بکشد وراست نگاه دارد وسر خود را بپائین نیندازد ونظر او در میان دو پای او باشد وبالهای خود را بگشاید ودر ان حال بخاطر خود بگذراند امنت بالله ولو ضربت عنقی یعنی ایمان آوردم بخدا اگرچه گردن مرا زده شود ومستحب است صلوات بر محمد وآل او صلی الله علیهم در رکوع وسجود بدلالت اخبار پس بعد از آنکه راست ایستاد بگوید سمع الله لمن حمده

در مستحبات رکوع

الحمد لله

الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت والکبریاء والعظمة لله رب العالمین وبلند بگوید آنرا مگر اینکه ماموم باشد وبعضی گفته اند که ماموم در وقتیکه امام سمع الله لمن حمده میگوید اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب العالمین بهتر است بسبب ظاهر صحیحه جمیل وخالی از اشکال نیست ومقتضای سایر اخبار واطلاق کلام علما اینست که فرقی نباشد پس بعد از آن بلند کند دستها را بتکبیر وبسجود رود وجمعی از علما گفته اند که مستحب است از برای زن در وقتیکه رکوع میکند دستهای خود را بالای زانوهای خود برروی رانهای خود بگذارد تا اینکه بسیار خم نشود که کفلهای او بالا رود وچنانکه مضمون صحیحه زراره است ودر عمل بظاهر آن اشکال است بلکه باید مراعات اینمعنی را بکند که اقل واجب در رکوع بعمل آید چنانکه گذشت باوجود اینکه جمعی از علما تصریح کرده اند که مرد وزن در همه احکام مساویند الا در جهر واخفات

باب ششم در سجود است

در سجود

ودر ان چند مطلب است مطلب اول واجبست در هر رکعتی دو سجده ودو سجده باهم رکنست باینمعنی که اگر دو سجده را باهم فراموش کند تا داخل رکوع شود نماز باطل است وهمچنین هرگاه دو سجده زیاد کند عمدا یا سهوا نماز او باطل است واما سهو کردن یک سجده یا زیاد کردن یک سجده پس آن مبطل نیست وهرگاه یک سجده یا هر دو سجده را فراموش کند وپیش از آنکه برکوع رود بخاطرش آید برگردد وسجده را بجا آورد وآنچه از قراءت وذکر بعد از آن است اعاده کند وبعضی گفته اند دو سجده رکنست در دو رکعت اول ورکعت سیم مغرب وبعضی ترک یک سجده را هم مبطل دانسته اند در دو رکعت اول وبعضی مبطل دانسته اند مطلقا واقوی قول اول است ومشهور میان علما اینست که سجده سهو واجبست از برای فراموش کردن یک سجده وبعضی واجب ندانسته اند واول احوط است ودر صورتی که قبل از رکوع بخاطر آورد ترک سجده را هرگاه آنچه سهوا فراموش شده یک سجده باشد باطمانینه مابین سجدتین پس طمانینه را نیز بجا آورد وبعد از آن سجده را بکند وحکم شک در سجود مثل شک در رکوع است تا در محل خودش است

در واجبات سجود

و داخل فعل دیگر نشده مثل تشهد و قیام آنرا بجا می آورد و اگر از محل خود تجاوز کرده اعتنا نمیکند
مطلب دویم واجب است در سجود که آنقدر خم شود جای پیشانی او مساوی محل ایستادن او شود
چنانکه در عرف و عادة آنرا مساوی گویند و اگر قلیلی بلندتر باشد باکی نیست و مشهور
آنست که تا بقدر خشتی هرگاه بلند باشد باکی نیست و تحدید آن بمقدار چهار انگشت
مضمومه کرده اند و خلافی در این نیست که هرگاه از این بلندتر باشد نماز صحیح نیست
و چون بلندی جای سجده بدو نوع ممکنست یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد اما پست
و بلند دارد مثل اینکه سنگ و خشت و امثال آن در روی زمین مساوی افتاده است
و دویم آنکه اصل زمین کج است و یک سر او باسمان نزدیکتر است از دیگری اما مطلق
چیزی در سطح آن نیفتاده است از امور مذکوره مثل دامنه کوه و احوط آنست
در اینجا نیز که هرگاه محل سجده در طرف بالا باشد بلندی آن نسبت بجای پا از یک
خشت بیشتر نباشد و افضل آنست که از همه جهت مساوی باشد و اقوی آنست که
محل سجده هم از موضع پا زیاده از یک خشت نباشد و احوط آنست که در زمین
سرازیر هم اینمعنی را ملاحظه بکند که محل جبهه زیاده از یک خشت پست نباشد
و ظاهر آنست که در ارض مصوبه هرگاه خشتی یا بیشتر بجای پیشانی بگذارند تا مساوی
محل پا بشود ضرر ندارد و بعضی اعتبار کرده اند در سایر مساجد یعنی جای دستها
و زانوها هم که زیاده از یک خشت از جای پا بلند نباشد و این احوطست و اما
ما بین محل سجدها هرگاه در بلندی باشد پس از آن باکی نیست هر چند از مقدار
خشت هم بیشتر باشد و هرگاه در حال سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود
پس اخبار در این اختلافی دارد و در کلام علما هم اختلافست بعضی گفته اند هرگاه
زیاده از یک خشت بلند است سر را بردارد و بجای دیگر بگذارد و اگر کمتر است سر خود را

بکشاند

---

بکشاند تا بر سجده گاه صحیح قرار دهد و بعضی وجوه دیگر گفته اند و احوط در این تخییر
اینست که هرگاه ممکن شود سر را بکشاند تا پیشانی را بسجده گاه صحیح قرار دهد
خواه بلند از مقدار خشت باشد یا نه و همچنین هرگاه پیشانی او بر چیزی فرود آید که سجده
بر او صحیح نباشد مثل فرش پشمین یا پوست یا امثال آن و هرگاه کسی در پیشانی او
دملی یا جراحتی باشد گودالی بزمین بکند بمقدار آن دمل یا جراحت تا آن جای
صحیح پیشانی بر زمین قرار گیرد و هرگاه از این متعذر باشد بر یکی از دو شقیقه خود
سجده کند و بهتر آنستکه طرف راست را مقدم دارد و اگر نتواند بر طرف چپ سجده کند
و هرگاه این هم مقدور نباشد بر زنخ خود سجده کند و بهتر آنست که اگر ریش
انبوه دارد موها را از هم بگشاید که پوست زنخ بزمین برسد مطلب سیوم

در عجز از سجود بر زمین

هرگاه کسی از سر گذاشتن بر زمین عاجز باشد بسبب مانعی یا آزاری پس جای سجود را
بلند کند یعنی از خشت یا سنگ یا از مثل بالشتی و متکا بلند کند که آسان تواند
سر بر آن بگذارد و سجده کند و با عجز از این بسر اشاره کند و با عجز از این ~~بسر اشاره~~
کند از آن بچشمها اشاره کند و بهتر آنست که در حال ایماء چیزی را که توان بر آن
سجده کرد بر پیشانی خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این احوطست و احوط
آنستکه این بدلهای سجده کامله را در احکام با اصل سجده یکی دانند یعنی در رکن بودن
و در شک و سهو و زیاده و نقصان و قصد بدلیت در کار نیست بلکه ظاهر اینست
که اینها خود سجده اند مطلب چهارم واجب است سجده کردن بر هفت عضو پیشانی

بیان هفت عضو سجود

و دستها هر دو و دو زانوها و دو انگشت بزرگ پاها اما پیشانی پس اشهر و اظهر
آنست که همینکه مسمی رسیدن پیشانی بر زمین یا آنچه بر او توان سجده کردن
مثل مسواک دانسته باشد و امثال اینها بعمل آید کافیست و بعضی گفته اند که واجبست

---

که تمام پیشانی بزمین برسد و آن ضعیفست اما افضل است که بر تمام پیشانی سجده کند
و بعضی گفته اند که باید بمقدار درهم پیشانی بزمین برسد و دلیل آن نیز واضح نیست و معنی
پیشانی در مباحث تیمم گذشت و دور نیست که سفیدی میان دو ابرو داخل پیشانی
باشد و اما ابروها داخل پیشانی نیست و اما دستها پس ظاهر آنست که در آن هم
مسمی کافیست و بعضی در آن اشکال کرده اند و احوط آنست که تمام کف هر دو دستها را
بر زمین بگذارد و همینقدر کافیست دیگر ملحوظ شدن گودی کف دست و امثال آن
در عمل آوردن احتیاط در کار نیست و پشت دستها را بزمین گذاشتن صورتی
ندارد و اما زانوها پس مجرد مسمی بعمل آوردن کافیست بی اشکال و اما انگشتان پا
پس در آن نیز مسمی کافیست و بهتر آنست که بر بند اول انگشت سجده کند
و از آن بهتر آنست که بشکم سر انگشت سجده کند و باید که اعضا را بر زمین از روی
اعتماد و تکیه بگذارد پس اگر بر روی مثل لحاف یا نهالی پر پنبه نماز میکند واجبست که قوة
بکند تا عضو قرار گیرد و بعد از قرار را اول سجود حساب کند مطلب پنجم جایز نیست
گذاردن پیشانی در حال سجود یعنی سجدا بر غیر زمین یا آنچه از او بروید مگر چیزی که خوردنی
باشد یا پوشیدنی و بر معادن سجده جایز نیست مثل طلا و نقره و مس و زرنیخ و قیر و گوگرد
و عقیق و فیروزه و امثال اینها و همچنین هر چیزی که استحاله شده باشد از زمین مثل شیشه
و آهک پخته و در گچ اشکال است و ظاهر آنست که قبل از پختن جایز باشد
سجده بر آن مثل سنگ آهک و بعضی احادیث صحیحه اشعار بر این دارد که بعد پختن گچ
هم جایز باشد و آن دور نیست و احوط اجتنابست و اما خزف مثل آجر و تسبیح
و کاسه و کوزه که بر روی آنها شیشه نمالیده باشند پس جمعی از علما حکم بجواز
سجود کرده اند و احوط اجتنابست و مراد از نباتات خوردنی و پوشیدنی

آنست

---

آنست که بالفعل چنین باشد یا از قوة قریبه بفعل آن باشد مثل پنبه که بعد از رشتن و بافتن
میشود و مثل گندم و جو که بعد بریان کردن یا آرد و نان کردن خورده میشود پس بر بادام
و زرد آلو در ابتدای که از شکوفه بیرون می آید نمیتوان سجود کرد و بعد از آنکه
پوستهای روی بادام سخت شد میتوان سجده کرد و همچنین بر پوست تخمهٔ زرد آلو
و امثال آن و بر هر دو پوستهای گردو میتوان سجده کرد و بر برگ مو نمیتوان سجده کرد
و بر مثل برگ بید و گردو و غیر آن مانعی ندارد و بر پوست جوزق میتوان نماز کرد
و بر پنبه نمیتوان هر چند هنوز از پنبه تخم جدا نشده باشد و مراد از مأکول و ملبوس
آنست که در عرف و عادت مأکول و ملبوس باشد پس مثل بعضی ادویه و عقاقیر
مثل ریشهٔ کاسنی و ریشهٔ مهو سجده میتوان کرد و همچنین بر برگ خرما و امثال آن هر چند
بعضی آنها را جامه کنند و بپوشند و ظاهر آنست که اینمعنی را باید اعتبار کرد که اگر اهل عرف و عادة
بر چیزی مطلع شوند از گیاههای صحرا که بتوان خورد و لذیذ باشد حکم مأکول معروف
داشته باشد و شیوع و تعارف در آن در کار نباشد و جایز است سجده بر کاغذ و مکروه است
بر کاغذ نوشته اما در نوشته باید همهٔ آن از مرکب سیاه نشده باشد بلکه باید بعضی از او
خالی از مرکب باشد که پیشانی بآن برسد و بعضی گفته اند که سجده بر کاغذی که از حریر ساخته
باشند نکند و بعضی کاغذی را که از کتان و پنبه ساخته باشند هم استثنا کرده اند
و دلیل اینها وضوحی ندارد و اینها همه در حال اختیار است و اما حال اضطرار پس هرگاه
از شدت گرما یا سرما مثلا بر زمین نتواند سجده کند و چیزی که توان بر او سجده کرد
مثل گیاه و برگ درخت و امثال آن برای او میسر نشود بر مثل دامن یا آستین
جامه سجده کند و هرگاه امثال اینها هم از برای او میسر نشود بر پشت دست خود
سجده کند و ظاهر آنست که در اول وقت میتواند چنین کند و تاخیر واجب نیست

وظاهر آنست که با وجود معادن مثل طلا و نقره و مس و آهن و امثال آنها جامه را
میتوانند مقدم دارد و همچنین جامه مقدم است بر برف و دور نیست که تقدیم معادن بر برف
اولی باشد و وجه رجحان که تقدیم پشت دست هم بر برف اولی باشد اما در تقدیم آن
بر معادن اشکال است و اما کل پس در حال اختیار بران سجده نمیتوان کرد
و هرگاه چاره دیگر نتواند کرد سجده را باشاره عمل بجا آورد و بهتر بلکه اقوی آنست
که بقدر مقدور اقرب بحال سجود را بعمل بیارد و بسجود اشاره عمل کند چنانکه
بعضی علما گفته اند هرچند مشهور آنست که اشاره کافیست و احوط آنست که در حال
اختیار آن چیزی را که براو سجده میکند در زیر عمامه و کلاه نگاه ندارد بلکه پیشانی را
بر او بگذارد **مطلب ششم** واجب است ذکر در حال سجود و حکم آن همانست که در رکوع
مذکور شد مگر اینکه در اینجا بجای سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان ربی الاعلی میگوید
و واجب است آرام گرفتن در حال سجود بقدر ذکر واجب و بعضی آنرا رکن دانسته اند
و آن ضعیف است و باید که بعد از آنکه هفت عضو بر زمین قرار گرفت شروع کند
در ذکر و وقتیکه فارغ شد سر بردارد و همچنین واجب است سر برداشتن از سجود
و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجده اول و مسمی آرام کافیست و اما آرام گرفتن
بعد سجده دویم پس آن سنت است اما بسیار تاکید دارد و احوط آنست که ترک
نکند **مطلب هفتم** در سنتهای سجود است پس بدانکه سنت است در حال قیام بعد رکوع
اینکه بگوید الله اکبر در حالیکه ایستاده است چنانکه گذشت و دستهای خود را
بجهت تکبیر بالا ببرد بنحوی که گذشت و بعد از آن سجده کند و دستهای خود را
همچنین کند و انگشتان خود را بهم بچسباند و برابر روی خود بزمین بگذارد
و بروی خود نچسباند بلکه دورتر بگذارد و بزانوهای خود نچسباند و بهتر آنست

را بزمین

در ذکر سجود

در سنتهای سجود

که بزمین بگذارد هرچند که بر روی فرش هم ضرر ندارد و چیزی را از بدن خود را بر چیز دیگر
نگذارد بلکه اعضا را از یکدیگر جدا کند و ذراعهای خود را بزمین فرش نکند بلکه بردارد
و بالهای خود را بگشاید و علاوه بر هفت عضو سابق بر طرف بینی هم سجده
کند بلکه آنرا بر چیزی که صحیح باشد سجده بران بگذارد و بعضی طرف بالای
بینی را گفته اند و اول اظهر است و سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه بار بگوید
یا بیشتر بنحوی که در رکوع گذشت و بعد از آنکه راست شود بنشیند و بگوید
الله اکبر و در حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند و پشت پای
راست را بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه پس باز
الله اکبر بگوید در حالی که نشسته است پس بسجده دویم رود و چنان کند که در سجده اول کرد
و مکروه است اقعا ما بین سجدتین و مشهور میان علما در تفسیر او آنست که کفلهای خود را
بگذارد بر سر پاشنه پاهای خود و سرینهای خود را بر سینه کف پا و انگشتان
خود بگذارد و بعضی تفسیر کرده اند باینکه کفلهای خود را بزمین بگذارد و رانها
و ساقهای پا را راست کند و دستها را بزمین بگذارد چنانکه سگ میکند و احوط
اجتناب از هر دو است و اما ان حالی که ماموم در جائی که از امام پس افتاده بر سر
پا می نشیند آنجا کفلها را بزمین نمیگذارد و بهتر آنست که در نشستن بعد سجده
دویم هم ترک اقعا بکند بلکه در جمیع حالات نشستن در این نماز و سجده کردن بزمین
افضل است از غیر آن و افضل اجزای زمین تربت مقدسه جناب سید الشهدا است
و سنت است که پیشانی را محکم بر سجده گاه گذارد که اثر سجده در آن حاصل شود
و اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت
و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و الحمد لله

سنتهای سجود

رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین و هرگاه سر بردارد بگوید بعد تکبیر اللهم اغفر لی
و ارحمنی و اجرنی و ادفع عنی و عافنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین
و سنت است که در حال برخواستن پشت انگشتان دست را بر زمین بگذارد و در حالی
که سر آنها را بکف دست چسبانیده باشد بلکه دستها را بگشاید و بر زمین بگذارد
و در آن حال مقعد خود را بزمین بگذارد و در وقت برخواستن بگوید بحول الله
و قوته اقوم و اقعد یا بگوید اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد بعد از آن
هم بگوید و ارکع و اسجد و در حال برخواستن ابتدا زانوها را از جا بردارد
و بعد از آن دستها را چنانکه در وقت سجده کردن سنت است که دستها را پیش
از زانوها بزمین گذارد و سنت است از برای زن اینکه در وقت سجده رفتن اول
زانوها را بر زمین بگذارد و در حال سجود سینه خود را بزمین بچسباند و ذراعهای
خود را بزمین پهن کند و اعضای خود را بهم بچسباند و در وقت نشستن بر هر دو رانهای
خود بنشیند نه همچنانکه مردم می نشینند و در وقت برخواستن خود را بکشد
و راست شود چنان نکند که اول کفلهای او بالا رود و بعد از آن راست شود
**باب هفتم** در قنوت است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** مشهور میان علما آنست
که سنت مؤکد است قنوت در همه نمازها و بعضی واجب دانسته اند و بعضی دانسته اند
در نمازهای جهریه و قول اول اظهر است و محل آن در رکعت دویم است بعد از قرائت
و قبل از رکوع بغیر چند موضع که در آنها تفاوتی هست **اول** نماز جمعه است و مشهور
اینست که در هر دو رکعت قنوت هست در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت
دویم بعد رکوع و ظاهر بعضی آنست که در هر دو پیش از رکوعند و ظاهر بعضی آنست
که یک قنوت است در رکعت دویم مثل سایر نمازها و بعضی گفته اند که قنوت نیست

اما در رکعت

علی

در قنوت

اما در رکعت اول قبل از رکوع و قول اول اظهر اقوال است **دویم** نماز عیدین
و مشهور اینست که در آن نه قنوت واجب است پنج قنوت در رکعت اولی و چهار در رکعت دویم
و پیش از هر قنوتی تکبیری بگوید پس در این نماز نه تکبیر زیاد میشود که در رکعت اول پنج
تکبیر است بغیر تکبیر احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دویم چهار تکبیر است بغیر تکبیر رکوع
و در مسئله اقوال دیگر هست و اقوی اینست که مذکور شد و بهتر آنست که در قنوت مخصوصی
بخوانند که در روایت است و بعضی واجب دانسته اند و سنت است دست برداشتن
در تکبیرات چنانکه گذشت و تکبیرات رکن نیستند در نماز پس اگر فراموش کند همه را
یا بعضی را باطل نمیشود و از شیخ طوسی نقل قولی بوجوب قضای تکبیر بعد نماز کرده اند
و وجوب آن معلوم نیست و هرگاه شک کند در عدد تکبیر یا قنوت بنا را باقل میگذارد
**سیم** نافله وتر است و در اخبار و کلام علما بسیار اوقات وتر میگویند و شفع و وتر را
باسم میخوانند و در این زمانهای متاخر شهرت یافته که در رکعت دویم شفع قنوتی
نمیباشد و قنوت در رکعت مفرده وتر است بسبب حدیث صحیحی که باین مضمون
وارد شده و لکن از بعضی از قدمای اصحاب تصریح بآن نشده و ابن بابویه در عیون
اخبار الرضا حدیثی نقل که حضرت امام رضا ع در شفع هم قنوت میخوانده اند
و عمل بآن دور نیست و بعضی ان حدیث صحیح را حمل بر تقیه کرده اند یا آنکه مراد آن
قنوت مؤکد طولانی است که مخصوص وتر است و در حدیثی وارد شده که بعد
از راست شدن از رکوع وتر بگوید اللهم هذا مقام من حسناته نعمة تا آخر
دعا [illegible] **مطلب دویم** هرگاه قنوت را فراموش کند تا برکوع رود
بعد از رکوع بجا آورد و اگر بسجود رود و اگر بعد از رکوع بخاطرش نیاید تا بسجود رود
پس بعضی علما گفته اند که بعد از نماز قضای آنرا بکند و این خوب است

و در حدیث صحیحی است که هر گاه در این راه هم بخاطرش آید رو بقبله بایستد و قنوت را
بخواند و هر گاه در قنوت شک کند و هنوز برکوع نرفته است آن را بجا آورد و اگر برکوع
رفته است دیگر ملتفت نمی‌شود **مطلب سیم** سنت است جهر کردن در قنوت در همهٔ نمازها
و در ماموم اشکالی است و اقوی آنست که ماموم آهسته بخواند و جهر نکند و سنت است
که قبل از قنوت تکبیر بگوید و دست خود را بتکبیر بلند کند پس مجموع تکبیرات نمازهای
پنجگانه نود و پنج تکبیر میشود در پنج تای آن تکبیر قنوت است و این تکبیرات غیر شش
تکبیرات است که در اول نمازها سنت است پس در هر نماز چهار رکعتی بیست و دو تکبیر است
و در مغرب هفده تکبیر است و در صبح دوازده تکبیر و سنت است که در حال قنوت
دستهای خود را بلند کند برابر روی خود و پهن کند آنها را و شکم دستها را بجانب
آسمان کند و پشت آنها را بزمین و بعضی علما گفته است که انگشتان بزرگ را از سایر
انگشتان جدا کند و متابعت او باکی نیست و مشهور آنست که در حال قنوت نظر او
بکف دستهای او باشد و سنت است طول دادن قنوت و جایز است دعا کردن برای مؤمنین
باسمهای ایشان و بر کافرین و منافقین باسمهای ایشان و جمعی از علما تجویز کرده اند
که قنوت را بزبان فارسی بگوید و احوط آنست که بغیر عربی نخواند و بهتر آنست که دعائی
که از معصومین علیهم السلم وارد شده بخواند **باب ششم** در تشهد است و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** واجب است تشهد در رکعت دوم بعد از سجدهٔ دوم در هر نماز
و در رکعت سیم از نماز سه رکعتی و در رکعت چهارم هر نماز چهار رکعتی و واجب است
نشستن در حال تشهد و آرام گرفتن و تشهد رکن نماز نیست اما ترک آن عمداً
باعث بطلان نماز است و اگر ترک کند سهواً پس اگر تشهد اول باشد
و بخاطرش بیاید پیش از آنکه برکوع رود هر چند فی الجمله هم سرازیر شده باشد

برگردد و تشهد را بخواند و آنچه مابعد اوست بار دیگر بعمل آورد و سجدهٔ سهوی ندارد
و هر گاه داخل رکوع شده باشد پس واجب است که نماز را تمام کند و سجدهٔ سهو بکند
و قضای تشهد را هم بعد نماز بکند و بعضی قضا را واجب ندانسته اند و اول اقوی است
**و اگر آنکه** فراموش کرده تشهد دوم باشد پس اظهر و اظهر نیز وجوب قضا است
و بعضی قضای هر یک از اجزای نماز که فراموش شود لازم دانسته اند و بعضی
قضای آنچه بخصوص قضای آن وارد شده مثل سجود و تشهد را لازم دانسته اند
و دلیل آنها هر چند محل اشکال است نهایت عمل با آنها احوط است **و اما سجدهٔ سهو**
بجهت تشهد دوم پس بعضی حکم بلزوم آن کرده اند و دلالت میکند بر لزوم روایت
سفیان بن سمط و عموم موثقهٔ ابی بصیر و این احوط است و ابن ادریس
گفته است که اگر تشهد آخر را فراموش کرده باشد و سلام را داده باشد و قضا
نکرده حدثی از او سر زند نماز او باطل است و این قول ضعیف است و احوط آنست
که وضو بسازد و قضای آن کند و محتملست که بی وضو هم تواند قضا کند
و اما اگر پیش از تشهد حدثی از او سر زند پس مشهور بطلان نماز است عمداً باشد
یا سهواً و بعضی گفته اند باطل نمیشود پس رود و وضو بسازد و نماز را تمام کند
و اول اقوی و احوط است و اگر بعد از ذکر شهادتین حدث از او سر زند پس
اولی و احوط آنست که نماز را تمام کند و با طهارت نماز را اعاده کند خصوصا بنابر قول
بوجوب سلام بلکه بنابراین قول البته این احتیاط را ترک نکند و در بعضی اخبار صحیحه
وارد شده است که هر گاه سهو تشهد در نماز باشد هر چند برکوع رکعت بعد از آن
رفته باشد که آن رکعت را اعاده از دو تشهد را بخواند و نماز بعد را از سر
گیرد و عمل بآن باکی نیست **مطلب دویم** مشهور علما اکتفا کرده اند در ذکر تشهد

بمطلق شهادتین گفتن مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
بلکه کمتر از این هم میتوان گفت مثل اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله یا محمد رسوله
و مثل آن لیکن احوط آنست که صورت اولی را ترک نکند و بعضی واجب دانسته اند که بگوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و این احوط است
دو واجب است بعد ذکر شهادتین صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله و بهتر آنست
که صلوات را بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید بلکه غیر این گفتن در تشهد مشکل است
و این صلوات بخصوص در ذکر تشهد واجب است و اما صلوات فرستادن بسبب ذکر
اسم شریف آنحضرت خواه کسی خود بگوید یا غیر او بگوید پس از مستحب مؤکد است
و جمعی از علما آن را واجب دانسته اند خواه در نماز و خواه غیر نماز و اقوی عدم وجوب است
بجهت نقل اجماعی که محقق و علامه کرده اند و لزوم عسر و حرج خصوص در وقتیکه مکرر اسم شریف
آنحضرت مذکور شود و احوط آنست که ترک نکند مادامی که عسر و حرج لازم نیاید **مطلب سیم**
سنت است تورک در حال تشهد چنانکه گذشت و اینکه زانوها را بزمین بچسباند
و از هم واکند آنها را و مکروه است که بر پشت پاشنهای پا بنشیند که آن را اقعا بگویند
چنانکه گذشت و همچنین بآن معنی دیگر اقعا که پیش مذکور شد هم نشیند و چنانکه
ماموم مسبوق می‌نشیند هم نشیند و سنت است که در وقتیکه پای راستش بر پای چپ واپس گذارد
در حال تورک بخاطر بگذراند اللهم امت الباطل و اقم الحق و اذکار و ادعیه که در اخبار
وارد شده است بخواند و از تشهد اول که فارغ شد وقت برخاستن بحول الله و قوته
اقوم و اقعد بگوید چنانکه گذشت **باب هفتم** در تسلیم است و در آن چند مطلب است
**مطلب اول** بدانکه چنانکه واجب است دخول در نماز و آن حاصل میشود بتکبیر احرام
همچنین واجب است خروج از نماز و آن حاصل میشود بسلام گفتن بعد از اتمام تشهد آخر

وصلوات بر پیغمبر و آل

و صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیهم اجمعین و اقوی آنست که سلام واجب است بلکه اظهر
آنست که جزء نماز است و ترک آن عمداً مبطل نماز است و اظهر آنست که اگر حدثی عمداً از او
سر زند قبل از سلام نماز را اعاده کند بلکه در این سلام خبر همچنین است و اما اگر
سهواً یا بی اختیار از او حدثی سر زند پس در آن اشکال است و احوط اتمام و اعاده است
چنانکه پیش اشاره بآن کردیم و اقوی در نزد حقیر آنست که خروج از نماز بیکی از دو عبارت
میشود یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و یکی السلام علیکم و هر کدام را اختیار کند
جایز است و هر کدام را که گفت از نماز بیرون رفته است و گفتن دیگری واجب نیست
و در صورتی که السلام علینا را اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از آن سنت است و احوط
آنست که هر دو را بگوید باین ترتیب که السلام علینا را اول بگوید بعد از آن السلام علیکم را
بگوید و در جواز تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا اشکال است احوط بلکه اظهر آنست
که چنین نکند پس اگر ابتدا کرد بالسلام علیکم دیگر السلام علینا را نگوید و بنابر مختار حقیر
در صورتی که السلام علینا را گفت باید اعتقاد خروج از نماز داشته باشد
و نیت خروج در سلام باین معنی که در وقت سلام باید قصد خروج از نماز بکند ضرور نیست
بلکه همینقدر که میداند که سلام گفتن از نماز در میرود کافیست هر چند در آن حال متذکر
نباشد و از اینجا میتوان فهمید که نیت دخول در نماز هم همینقدر بیشتر نیست
و آن وسواسها که بسبب اهتمام در گذرانیدن بخاطر بعمل می آید آنها را باید از سر انداخت
و بعضی علما لفظ و رحمة الله بعد از السلام علیکم واجب دانسته اند و بعضی برکاته را هم
بعد رحمة الله واجب دانسته اند و دلیل واضحی بر اینها نیست و احوط و افضل گفتن
آنها است **مطلب دویم** بدانکه منفرد یک سلام میدهد رو بقبله و مشهور آنست
که امام هم یک سلام میدهد رو بقبله و بعضی گفته اند که اگر در این صف باشد دو سلام میدهد

اند دو طرف خود و اول اقوی است و اما ماموم پس مشهور آنست که دو سلام میدهد یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ و هرگاه در طرف چپ او کسی نباشد یک سلام میدهد بطرف راست خواه کسی در طرف راست باشد یا نباشد و بعضی گفته اند که هرگاه دیواری در طرف چپ باشد باز دو سلام دادن مستحب است هر چند کسی نباشد و بعضی گفته اند که ماموم سه سلام بدهد یکی از برای رد سلام بامام و دو تا از برای ماموین و مشهور در میان علما اینست که منفرد در وقت سلام دادن بگوشهٔ چشم راست اشاره کند بطرف راست و امام بصفحهٔ رو اشاره کند بطرف راست و اما رو را از قبله نگرداند و همچنین ماموم بصفحهٔ رو اشاره میکند بدو طرف و بدانکه ظاهر احادیث و کلام علما اینست که آن سلامی که مخرج از نماز است این احکام مذکوره از برای اوست پس هرگاه السلام علیکم و رحمة الله تنها را میگوید پس حکم واضح است در اشاره کردن یکبار و دو بار و سه بار گفتن و همچنین هرگاه بالسلام علینا و علی عباد الله الصالحین اکتفا کند و اما هرگاه هر دو را بگوید پس جریان این احکام در سلام دویم با وجود آنکه سلام اول مخرج از نماز است خالی از اشکال نیست و همچنین جاری کردن این احکام در سلام اول و بعد از آن گفتن سلام دویم و دور نیست که هر چند که السلام علینا در اول مخرج است اما باز این مستحبات را در سلام دویم توان کرد و گویا خلافی هم در آن نباشد و اما این مستحبات را در السلام علینا بجا آوردن و بعد از آن السلام علیکم گفتن مشکل است و سنت است که قصد کند در سلام سلام بانبیا و ائمه و ملائکه حفظه را و امام ماموین را نیز و همچنین ماموم نیز رد بر امام را و بر کسانی که در طرفین او هستند و بعضی قصد رد بر امام را واجب دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین رد بر ماموین و بعضی گفته اند سنت است در سلام قصد مسلمین از انس و جن و این دور نیست خصوصا در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

مطلب سیوم

**مطلب سیوم** بدانکه سلام در نمازهای سنتی در هر دو رکعت یک سلام است نه از دو رکعت کمتر میتوان سلام گفتن و نه از دو رکعت بیشتر بغیر نافله و تر در در آنجا سلام را در یک رکعت میگویند بنابر مخیر در سلام بعد از دو رکعت شفع باید گفت و اگر جایز دانیم در هر سه رکعت اینکه یک سلام بکنند چنانکه بعضی از علما تجویز کرده اند پس باز در احتیاج مخالفت طریقهٔ نافله از این راه شده در هر سه رکعت سلام میگوید و همچنین از این قاعده مستثنی است نماز اعرابی که آن ده رکعت است و دو رکعت اول یک سلام و هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت آن یک سلام مانند چهار نماز صبح و ظهر و عصر شیخ طوسی در مصباح روایت کرده از زید بن ثابت که گفت مردی آمد از اعراب بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ما در بیابان میباشیم دور از مدینه و نمیتوانیم در هر جمعه بخدمت تو بیائیم پس راه نما مرا بعملی که فضیلت نماز جمعه داشته باشد وقتی که بروم بسوی اهل خود خبر کنم آنها را آنجا پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه روز بلند شود پس بجا آور دو رکعت نماز که بخوانی در رکعت اول آن حمد یکبار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و در رکعت دویم بخوان حمد یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار پس برخیز و هشت رکعت نماز کن بدو سلام و بخوان در هر رکعت از آن حمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد بیست و پنج بار پس هرگاه فارغ شوی از نماز پس بگو سُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ هفتاد مرتبه پس قسم بکسی که مرا براستی برگزیده است بنبوت در نیست مومنی و مومنه که این نماز را در روز جمعه بکند همچنین که من گفتم مگر اینکه من ضامنم از برای او بهشت را و برنمیخیزد از جای خود تا اینکه خدا بیامرزد او را و پدر و مادر او را **باب دویم** در تعقیب است و در آن دو مطلب است

در تعقیب

**مطلب اول** تعقیب آنست که کسی مشغول شود بعد نماز بدعا یا ذکر یا آنچه شبیه باینهاست مثل تلاوت قرآن مجید و یاد آوردن نعمتهای او و گریستن از خوف عذاب و احوط آنست در نشستن را ترک نکند و اگر حاجتی داشته باشد پس باکی نیست که در راه تعقیب بخواند و آن مستحب موکد است و فواید دنیا و آخرت بسیار بر آن مترتب میشود و افضل آنها تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و احادیث در فضیلت آن بسیار است حتی در روایتی از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که تسبیح فاطمه زهرا در هر روز در عقب هر نماز محبوب تر است پیش من از هزار رکعت نماز در هر روزی و مشهور در ترتیب آن اینست که اول بگوید الله اکبر سی و چهار مرتبه و بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه و بعد از آن سبحان الله سی و سه مرتبه و در بعضی روایات تقدیم سبحان الله بر الحمد لله است و اقوی عمل بر مشهور است و سنت است که بعد تمام شدن تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام یکمرتبه لا اله الا الله بگوید و در اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل از قرآن خواندن است بلکه در غیر تعقیب هم و دور نیست که بگوییم که هر وقت حال اقتضای دعا میکند دعا بخواند و هر وقت اقتضای تلاوت یا ذکر میکند چنان کند بجهت آنکه حالات انسان مختلف میشود و هرگاه حال او مساوی باشد نسبت بهمه اختیار دعا بکند و سنت است که در ابتدای تعقیب سه مرتبه بگوید الله اکبر که دستهای خود را با تکبیر بالا برد برابر روی خود و بنحوی که پشت دستها بروی او باشد و شکم دستها بقبله و هر مرتبه دستها را برابر نرمهٔ گوش یا نزدیک برابر آنها برساند و باز بردارد و تعقیب را متصل بنماز بکند و نافله میان تعقیب و نماز نکند بغیر نافلهٔ مغرب که افضل اینست که او را مقدم دارد بر تعقیب بغیر آن سه تکبیر که بعد سلام میگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام که آنها را مقدم دارد بر نافله و ادعیه و اوراد و آیات و اذکاری که در تعقیب وارد شده بعموم و خصوص بعضی نمازها در کتب ادعیه

مذکورست

مذکورست و اینجا جای ذکر آنها نیست و سنت است که در حال تعقیب بنشیند بنحوی که در تشهد می نشست با تورک رو بقبله در همان جای نماز با طهارت و ترک کند آنچه را که از مبطلات نماز است و باعث نقص ثواب نماز است

**مطلب دویم** سنت است دو سجدهٔ شکر عقب هر نمازی بجهت ادای شکر بر توفیق یافتن بجهت ادای نماز و در این تاکید بسیار است و در احادیث فضیلت بسیار از برای او مذکور است و بهتر آنست که آنرا در آخر تعقیبات قرار دهد چنانکه از اخبار مستفاد میشود و ادای شکر توفیق تعقیب هم میشود و هرگاه بر تعقیب مقدم دارد ضرری بتعقیب نمیرساند و اینکه گفتیم در غیر نماز مغرب است و در نماز مغرب اخبار مختلف است و شاید تقدیم سجدهٔ شکر بر نافلهٔ مغرب بهتر باشد هر چند تعقیب نماز بعد نافله خوانده شود چنانکه گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده کند یکبار بعد نماز مغرب و یکبار بعد نافله در آخر تعقیب بهتر خواهد بود و ظاهر اخبار آنست که استحباب اختصاص بنمازهای واجبی ندارد بلکه عقب نمازهای سنتی هم سنت است بلکه سنت است سجدهٔ شکر از برای تجدید نعمتها بلکه تذکر نعمتها نیز و زوال شدتها در هر حال و سنت است طول بدهد سجده را بقدر استطاعت و اینکه ذراعهای خود را بزمین پهن کند و سینه و شکم خود را بزمین بچسباند و اینکه در مابین دو سجده گونههای روی خود و شقیقههای خود را بر خاک بگذارد اول طرف راست را و بعد از آن طرف چپ را و بهمین قدر دو سجده متحقق میشود و راست شدن در میان دو سجده ضرور نیست و بعضی از علما تصریح کرده اند که در شرطیت در آن در وقت عضو معهود بزمین گذاشته شود و در شرط بودن گذاشتن پیشانی بر چیزی که صحیح باشد سجود در آن اشکال است و دلیل واضحی ندارد و اقوی اگرچه در آن میشود اینست که بگوید شکرا لله سه مرتبه

و در دعا بسیار است که صد مرتبه بگوید شکراً شکراً و اگر خواهد که بگوید عفواً عفواً و اذکار
و ادعیه بسیار در آن وارد شده در کتب بهار دعا مذکور است قاعده چهارم در لواحق
نماز است و در آن چند باب است باب اول در جماعت است و در آن چند مطلب است
مطلب اول سنت است بجماعت گذاردن نمازهای واجب خصوصاً نماز یومیه و ثواب
بسیار و فضیلت بیشمار در آن وارد شده است و در اعراض و بی رغبتی بآن
مذمت شدید و تهدید و وعید در احادیث بسیار است و این حکم در ادا و قضا همه
ثابت است و بعضی در مثل نماز نذری و نمازهای احتیاط و نماز طواف اشکال کرده اند
بجهت آنکه از احادیث و دعوی اجماع اثبات نماز یومیه و جمعه و عیدین
و آیات منتبه میشود و در غیر این نمازهای دیگر اشکال است و در مذهب شیعه
نماز بجماعت کردن واجب نیست مگر در جمعه و عید و کسیکه نذر کرده باشد که بکند یا به نذر
یا عهد و یمین و کسیکه قرائت او صحیح نباشد بر وجهی که سابق در بحث قرائت مذکور شد
و در نمازهای سنتی جماعت نیست بغیر نماز استسقا و نماز عیدین با اختلال شرایط
چنانکه گذشت و بعضی صورتهای دیگر مذکور خواهد شد مثل اعاده نمازی
که فرادی شده باشد بجهة ادراک فضیلت جماعت و اخباری که دلالت دارد
بر جواز جماعت در نوافل خصوصاً در ماه رمضان محمول بر تقیه است و همچنین عمل
باخباری که دلالت میکند بر جواز امامت زنان در نوافل ضعیف است چنانکه خواهیم
گفت و بعضی از علما جایز دانسته اند جماعت را در نماز عید غدیر و دعوی روایت
بر آن کرده و عمل بآن دور نیست هر چند احوط ترک آنست و جماعت منعقد میشود
بدو نفر که یکی از آنها امام باشد هر چند ماموم یک زن باشد بلکه دور نیست که طفل
ممیز هم کافی باشد و در جواز امامت صبی ممیز خلاف است اشهر و اقوی عدم جواز است

مگر اینکه

مگر اینکه بجهت اطفال امامت کند و همچنین صحیح نیست امامت مجنون و مجنون ادواری
در گاهی که عاقل است در جواز امامت او در حال عقل او خلاف است و اظهر جواز است
خصوصاً در شخصی که عادت معین دارد و باید که امام شیعه اثنی عشری باشد و عادل باشد
و ولد الزنا نباشد چنانکه گذشت و زن امامت از برای مردان نمیتواند کرد و همچنین برای خنثی
و امامت میتواند کرد از برای زنان در نمازهای واجب و بعضی گفته اند از برای زنان هم
نمیتواند کرد مگر در نمازهای سنتی و بعضی گفته اند در هیچ نماز و از برای همجنس نمیتواند کرد
و اول اقوی و اشهر است و احادیث بسیار که دلالت دارد بر جواز امامت آنها
در نماز سنتی نیز و آنچه در نظر حقیر است دلیل آنها بجماعت سنتی خوب است یعنی امامت
در جماعت واجب مثل جمعه نمیتواند کرد مطلب دویم اظهر آنست که جایز نیست
که پیشنماز پیس و خوره دار باشد و بعضی گفته اند که از برای امثال خودشان میتوانند
امامت بکنند و مشهور آنست که کور میتواند امامت بکند هرگاه کسی باشد که متوجه او باشد
و او را رو بقبله دارد که اطمینان بآن حاصل شود و قولی بمنع آن نقل شده و آن
ضعیف است و اما اعرابی یعنی صحرانشینان خواه عرب باشد و خواه غیر آن پس اظهر آنست
که بغیر امثال خود نمیتوانند امامت بکنند و اما با امثال خود پس آن مانعی ندارد
و اینها در صورتیست که سایر شرایط امامت از عدالت و غیر آن موجود باشد
و اگر نه از برای همجنس نمیتوانند امامت کرد و همچنین است کلام در غیر اعرابی هم
از آنچه پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت و ممکنست که وجه منع همین باشد
که ایشان ترک واجب میکنند که عبارت از تحصیل معرفت و علم واجبست زاید
بر آنچه موقوف علیه نماز است پس باین سبب عادل نیستند و از اینجا میتوان
گفت که اینهائی که در دهات می نشینند با وجود قدرت بشهر رفتن و تحصیل علوم کردن

آنها هم حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی علما آنها را هم متعرب گفته اند و اختلاف کرده اند
در کسیکه حد شرعی بر او جاری شده باشد بعد از توبه و اکثر جایز دانسته اند و بعضی
تجویز کرده اند امامت او را از برای مثل خود و دور نیست که جواز اقوی باشد بجهة
آنکه مفروض آنست که عادل است و حال او بدتر از کافری نخواهد بود که مسلمان شده
باشد پس جایز خواهد بود با کراهت و اما اغلف یعنی کسیکه او را ختنه نکرده باشند
پس در آن نیز خلافست و اظهر آنست که اگر مقصر است در این یعنی با وجود قدرت کوتاهی
میکند در ختنه کردن خود پس جایز نیست امامت او نه برای مثل خود و نه دیگران و اگر
قادر نیست پس جایز است مطلقا با کراهت و جایز نیست که امی و ملحن امامت
کند از برای غیر مثل خود و مراد از امی کسیست که قرائت را نمیداند خواه هیچ را نداند
و خواه بعض را نداند و اما این با وجود عجز از یادگرفتن آنست و اگر تقصیر در یاد
گرفتن بکند نماز او از اصل باطل است و مراد از ملحن کسیست که غلط بخواند بانکه
تغییر بدهد حرفی را بحرفی دیگر یا حرکتی را بحرکتی دیگر و در امامت کردن کسی که در حرف زبان
او بگیرد و تکرار میکند یا در حرف فا و امثال آن اظهر جواز است و در وجوب اقتدا
کردن بر امی و ملحن بکسیکه نماز او صحیح باشد اشکال است و اظهر عدم وجوب است و همچنین
بر لال واجب نیست که اقتدا کند بکسی و همچنین جایز نیست که نشسته امامت
کند برای ایستاده و در امامت کردن برای مثل خود اشکال است مطلب سیوم شرط است
در صحت نماز جماعت اینکه حایلی میانه امام و ماموم نباشد که مانع از دیدن امام باشد
مثل دیوار یا پرده و مشهور آنست که پنجره و دیوار مشبک ضرر ندارد و بعضی از علما گفته اند
ضرر دارد و همچنین باکی نیست بدیوار کوتاهی که مانع از مشاهده نباشد خصوصا هرگاه
در غیر حال سجود همه وقت امام را به بیند و احوط آنست که هیچیک اینها حایل نباشد

و بنا بر قول ببطلان

و بنا بر قول ببطلان پس مشهور آنست که همین نماز ماموم باطلست نه امام
و کافیست از برای ماموم که امام را به بیند یا کسی که آن امام را می بیند یا کسی که او کسی را
به بیند که امام را می بیند و ملاحظه اینمعنی در پیش روی ماموم واضح است مثل صفهای
متعدده که در برابر روی او ایستاده باشند و اما در دست چپ و راست کردن از پهلو پس ظاهر
فتوی اکثر علما آنست که آنهم کافیست مثل اینکه در بیرون از مسجد صفی بسته
در آن دو نفر که در برابر در ایستاده باشند یا صف ماموین را یا امام را می بینند
و اما آن جماعتی که در طرف راست و چپ آنها ایستاده اند که مجموع یک صف میشوند
آنها کسی را نمی بینند بغیر آن دو نفر که پیشتر برابر در ایستاده اند و اینها امام را
یا صف میان مسجد را نمی بینند و بعضی در صحت این توجه الثالث توقف
کرده اند و هر چند حکم ببطلان این بر حقیر ظاهر نیست و لکن احوط ترک آنست
خصوصا هرگاه صف بسیار طول کشد و اما اگر همین یکنفر یا دو نفر در طرفین آن اشخاص
ایستاده باشند که نه امام را به بینند و نه صف داخل مسجد را پس در آن اشکال
نیست چنانکه در حدیث صحیح تصریح شده است که برای آنهائی که در میان
ستونها می ایستند باکی نیست بلکه چونکه اغلب ستونهای مسجدهای بزرگ عرض
عریضی دارد که جمعی در پشت آنها می ایستند و آنها بغیر طرفین را نمی بینند پس
این هم مؤید آنست که آن دو طرف صف برابر در هم نماز ایشان صحیح باشد چنانکه
مشهور است و بعضی گفته اند که باید نهری حایل نباشد میان امام و ماموم و آن
دلیل واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای مرد است و اما زنان هرگاه
در عقب مرد نماز کنند پس اشهر و اظهر آنست که نماز ایشان صحیح است هر چند دیوار
حایل باشد و هر چند در خانه باشند که در پشت سر مرد باشد و شبکه و پنجره نداشته باشد

و جایز نیست در میان امام و ماموم فاصله بسیار باشد مگر بسبب صفهائی که در میان آن
هرچند صفها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان نماز ماموم میشود خلافست
مشهور آنستکه همینکه در عرف و عادة میگویند که امام پیش ایستاده است و ماموم
در پشت سر او ایستاده است یا در طرف راست او ایستاده است خوبست و اگر چنین نباشد
نماز باطل است و بعضی تحدید به سیصد ذراع کرده اند و بعضی از علمای ما گفته اند که اگر
مابین امام و ماموم یا مابین هر دو صف بیش از گام برداشتن باشد نماز ماموم
صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست که بنابراین قول هم هرگاه از موضع
سر ماموم در حال سجود تا پشت پای امام یک گام برداشتن باشد باکی نیست
و ظاهر اینست که صف آخر نمیتواند احرام نماز ببندد پیش از آنکه صفهای
پیش احرام بسته باشند و احوط آنست که صبر کند تا صفهای پیش احرام ببندند
هرچند مابین بالکل باشد که بعضی دون بعضی احرام بسته باشند و همچنین هرگاه
در مابین نماز صفهای پیش نماز ایشان تمام شود مثل اینکه مسافر باشند یا عذری
دیگر داشته باشند نماز صف بعد صحیح است مطلب چهارم جایز نیست که امام
بلندتر از ماموم بایستد مثل اینکه در پشته دکانی یا پشت بامی بایستد و ماموم در پایین آن
بایستد پس درین صورة نماز ماموین باطل است واما اگر زمین سراشیب باشد
ضرری ندارد که امام در آن سر بلند بایستد و ماموین در عقب او و ظاهر اینست
که بلندتری جای امام بمقدار عرض انگشت و مثل آن باکی نیست و از بیش از آن
احتیاط کند و بعضی تحدید کرده اند بیک وجب که اگر یک وجب باشد مبطل است
و بعضی بقدر گام برداشتن تحدید کرده اند و اینها دلیل خوبی واضحی ندارد
واما ماموم پس جایز است که بلندتر از امام بایستد هرچند بالای پشت بام بلند

صفهای

امام

و امام در پایین و احوط آنست که همه در زمین مساوی بایستند مگر آنکه جا تنگ باشد و محتاج
شوند ببالا رفتن و جایز نیست که ماموم پیش روی امام بایستد و مشهور آنست که مساوی
امام در پهلوی او می تواند بایستد و بعضی علما واجب السنة اند که متاخر از امام بایستد
هرچند در پهلوی او باشد و قلیلی پیشتر از او بایستد احوط است و افضل اینست که هرگاه
دو مرد باشند و خواهد یکی از آنها با دیگری نماز کند که ماموم در طرف راست امام بایستد
و هرگاه بیشتر باشند ماموین در عقب سر امام بایستند و بعضی این را واجب السنة اند
و آن ضعیفست پس اگر آن یکنفر در طرف چپ یا پشت سر هم بایستد نماز صحیح است
و همچنین هرگاه بسیار باشند و همه در طرف راست بایستند یا همه در طرف چپ بایستند
و در اینصورة که ماموین در عقب می ایستند هرچند بسیار باشند ضرر ندارد که همه آنها
در جانب راست صف بزنند و در طرف چپ هیچکس نباشد و بالعکس و در اعتبار مقدار
تقدم و تاخر ماموم و معیار آن اشکال است و صریح کلام بسیاری اینست که مساوات
حاصل میشود بمساوی بودن پشت پاشنهای پا پس بنابر مشهور نماز ماموم صحیح است
هرچند انگشتان پای او یا زانوی او یا سر او پیش از امام باشد و بعضی چیز دیگر گفته اند
و احوط آنست که عدم تقدم را در همه اعضا ملاحظه کند مطلب پنجم
واجبست متابعت امام در افعال یعنی در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام پیش
نیفتد بلکه یا بعد از او بکند یا همراه او بکند و ابن بابویه از علمای ما گفته است که در صورتی که همراه
او بکند ثواب جماعت ندارد بلکه باید بعد از امام بکند تا ثواب جماعت را دریابد و اما اینکه پیش
افتادن از امام باعث بطلان نماز میشود یا نه در آن اشکال عظیم است و احوط بلکه اظهر آنست
که هرگاه عمداً پیش افتد نماز را اعاده کند اما در صورة نسیان و خطا پس نماز باطل نیست
و مشهور میان علما اینست که هرگاه ماموم عمداً پیش از امام سر از رکوع بردارد صبر کند تا بحال

تا امام راست شود و اگر سهواً سر بردارد پیش از امام برگردد با امام رکوع را تمام کند
و در اینجا زیادتی رکن مبطل نماز نیست و بعضی برگشتن را در صورة سهو سنت دانسته اند
و آن ضعیفست و ظاهر اینست که خطا و سهو یک حکم دارد و مشهور ایشان در صورة سهو
و خطا خوبست اما در صورة عمد پس دلیل آن نزد احقر ضعیفست و عمل بآن بسیار مشکل است
و احوط بلکه اظهر بطلانست و نهایت احتیاط اینست که بطریق مشهور عمل کند و نماز را هم
اعاده کند و هرگاه پیش از امام برکوع رود یا پیش از او بسجود رود پس مشهور میان علما همان
تفصیل است که مذکور شد که هرگاه عمداً کرده است باید بهمان حال بماند تا امام باو برسد
و اگر نسیاناً یا خطاً باشد برگردد و با امام بجا آورد و اشکال نیز در اینجا هست و احتیاط همانست
که مذکور شد واما متابعت در اذکار و اقوال یعنی هرچه امام میخواند بخواند و غیر او را نخواند و زیاد
و کم نکند و پیش از او هم نگوید بلکه همراه او یا بعد او بگوید پس اشهر و اظهر عدم وجوب است
و لکن احوط است و این در غیر تکبیرة الاحرام است واما تکبیرة الاحرام پس تقدم ماموم در آن
باعث بطلان نماز است بلکه اظهر آنست که همراه گفتن هم چنین است و جایز نیست مفارقت
از امام بدون عذر هرگاه قصد فرادی کردن ندارد مگر در مثل تشهد و قنوت هرگاه از امام
پس افتاده باشد در تشهد و قنوة خود را خواهد بخواند و جایز است مفارقت کردن
با قصد انفراد هرگاه عذری داشته باشد مثل اینکه دردی عارض او شود یا بول او را بگیرد
یا شغلی پیش آید واما هرگاه عذری نداشته باشد و مفارقت کند با قصد انفراد پس در آن
خلافست و اشهر و اظهر جواز مفارقت است واما جواز عدول از فرادی بجماعت پس در آن نیز
خلافست و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده است و سخن در این گذشت و احوط ترک
آنست و در صورتی که جماعت گذار قصد فرادی کرد و مفارقت اختیار کرد پس در باب
در نماز را از همانجا تمام کنند پس اگر اینها پیش از قرائة مفارقت کرد قرائة را بکند

و اگر بعد از قرائة

و اگر بعد از قرائة باشد برکوع رود و اگر در بین قرائة باشد اشکال است و احوط آنست
که همان سوره که در میان او است از سر گیرد خواه حمد خواه سوره دیگر و در خصوص مفارقت
کردن در سلام گویا خلافی در جواز آن نباشد خواه با عذر و خواه بی عذر و گویا که در اینجا
قصد انفراد هم واجب نباشد اما قصد ماموم بودن هم نکند مطلب ششم در حکم قرائة
ماموم است در عقب سر امام عادلی که باو اقتدا میکند و احادیث و اقوال علما در آن
اختلاف شدید دارد و ظاهر علما بنحوی که خلافی در نظر نیست اینست که قرائة
کردن بر ماموم واجب نیست اما اشکال در حرمة و کراهة و استحباب و فرق مابین نماز جهری
و اخفاتی و غیر آن هست و آنچه در نظر حقیر اظهر است اینست که در دو رکعت اول
نماز اخفاتی حرام است قرائة کردن بر ماموم و همچنین در دو رکعت اول جهری
هرگاه قرائت امام را میشنود هرچند صدای ضعیفی باشد که حروف آن از یکدیگر
خوب ممتاز نشود و در آنجا واجبست که ساکت باشد و گوش بدهد و اما اگر
هیچ نمیشنود پس اظهر استحباب قرائة است و تسبیح گفتن هم ضرر ندارد و سنت است
که در دو رکعت اول اخفاتی که ماموم تسبیح بگوید تا امام فارغ شود خواهد تسبیحات
اربع بگوید و خواهد سبحان الله بگوید و شاید سبحان الله گفتن احوط باشد و اما در دو رکعت آخر
پس احادیث در آن متعارض است بعضی دلالت بر قرائة دارند و بعضی بر ترک قرائة
و احوط بلکه اظهر ترک قرائة است و بهتر اینست که در دو رکعت آخر تسبیحات اربع بگوید
چنانکه در جای خودش بیان کردیم و تاکید ترک قرائة در دو رکعت آخر در نماز جهری
بیشتر است و این احکام که مذکور شد در غیر ماموم مسبوق است که در رکعت دویم
و سیوم و چهارم ملحق شود و حکم آن بعد مذکور خواهد شد واما هرگاه در عقب سر امام
ناشایسته نماز کند از راه تقیه پس آن بصورة اقتداست و اقتدای حقیقی نیست

حکم قرائة ماموم

و قراءة ساقط نمیشود بلکه باید که او آهسته بخواند و اگر از آن نیز خوف کند که مطلع شوند در نفس خود بخواند
یعنی در دل بگذراند قرائت او و اگر تقیه باین شود که بالمره باید ترک کند مثل اینکه باید در حال رکوع
ملحق شود یا در بین قراءة ملحق شود که بعضی از قراءة را تواند بخواند هرچند حمد تنها باشد یا بعضی
از سوره حمد را چنان کند و نماز او صحیح است و هرگاه قراءة تمام نشده امام برکوع رود بعضی
گفته اند که در حال رکوع قراءة را اتمام کند و این دلیلی ندارد بلکه همان قدر که خوانده است
کافیست و بهر تقدیر اظهر اینست که این نماز مجزیست از برای او و اعاده لازم نیست
هرچند احوط اعاده است اگر میسر شود و در جائی که تقیه واجب نباشد بلکه مستحب باشد اکتفا
بآن نماز بی قراءة نکند و سنت است که اول در خانه نماز خود را بکند و بعد از آن بنماز ایشان حاضر شود
و ظاهر اینست که مستحب است که قراءة خود را زودتر از امام تمام کند و مشغول ذکر شود تا امام فارغ
شود که مبادا او زودتر فارغ شود و قراءة او ناتمام بماند و در فضیلت نماز کردن در عقب
سر مخالفین احادیث بسیار وارد شده است حتی در حدیث صحیح مذکور است که کسیکه نماز کند با ایشان
در صف اول چنان باشد که نماز کرده باشد در عقب رسول خدا صلی الله علیه و آله در صف اول مطلب هفتم
جایز است که اقتدا کند نماز واجب را بنماز واجب هرچند غیر یکدیگر باشند مثل نماز ظهر را بعصر
یا بعکس و قول ابن بابویه در منع عکس ضعیف است و همچنین باکی نیست که در عدد رکعات مختلف باشند
مثل مغرب بعشا و بعکس و قصر بتمام و بعکس بلکه جایز است که مسافر ظهر و عصر هر دو را
بظهر حاضر اقتدا کند بدو سلام بلکه قضا را باداء و ادا را بقضا و صبح را بظهر و ظهر را بمغرب
و همچنین و از علی بن بابویه نقل کرده اند که شرط کرده است موافقت در عدد رکعات را و مشهور
اقوی است و اینها که مذکور شد در وقتیست که نمازها در کیفیت مختلف نباشند پس نماز یومیه را
بنماز آیات و بعکس نمیتوان اقتدا کرد و جایز است اقتدا کردن متنفل بمفترض
و بعکس مثل اینکه کسی نماز کرده باشد به تنهائی و برسد بجماعتی که نماز واجب میکنند

دبا اینها

و با اینها خواهد اقتدا کند چنانکه بعد می آید و بعکس در صورتی که نماز واجب را اقتدا کند
بکسی که تنها نماز کرده بوده است و باردیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین نابالغ ببالغ
و متنفل بمتنفل در مواضعی که مذکور شد قبل از این مطلب هشتم سنت است که ماموم هرگاه
یک مرد تنها باشد اینکه در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند در پشت
سر او بایستند و همچنین هرگاه یک زن یا بیشتر باشد و هرگاه یک زن باشد با وجود پس
ایستادن در جانب راست امام بایستد و اگر یک مرد همراه زنان باشد مرد در پهلوی او بایستد
و زنان عقب او بایستند و هرگاه پسری یا پسران چند باشند با زنان پسران پیش از زنان
بایستند هرچند بنده باشند و هرگاه زنی پیشنماز زنان میکند زنان در پهلوی او بایستند
و هرگاه محتاج بدو صف و یا بیشتر شوند امام زنان در میان صف اول بایستد و خود را از زنان
پیش ندارد بلکه مساوی آنها بایستد و همچنین جماعتی که عریان باشند و خواهند که نماز
جماعت بکنند نشسته صف بزنند و امام در میان صف می نشیند و لیکن زانوهای خود را
از ماموین پیش میدارد و مشهور آنست که باید نشسته باشند و بعضی گفته اند که اگر
ایمن باشند از مطلع شدن غیر بایستند و اول اقوی است و از برای رکوع و سجود
اشاره میکنند و بعضی گفته اند امام اشاره میکند و آنها که در عقب سر او هستند رکوع
و سجود میکنند و اول اظهر است مطلب نهم سنت است که در صف اول صاحبان
علم و عقل بایستند و نزدیک امام بایستند و هرکه افضل است بجهات مذکوره در افضل
مواقع صفوف بایستد و افضل مواضع نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست
صف اول و بعد از آن طرف چپ و بعد از آن صف دویم و همچنین تا بآخر پس این
جماعت در پیش می ایستند و در صف بعد آنها که در مرتبه از آنها پست ترند و همچنین
بعد آنها اطفال می ایستند و بعد آنها زنان می ایستند و بعضی علما گفته اند مستحب است

که امام در محاذی وسط عدل صف بایستد و از بعضی ظاهر میشود که در طرف چپ بایستد که طرف
راست وسعت هم رساند بهتر است و در اخبار دلالت بر هر دو هست و مکروهست با وجود
گنجایش پیش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه صف گنجایش ندارد باکی نیست اما سنت است در برابر
پشت سر امام بایستد و سنت است که رخنه های میان صفها را پر کنند و بیکدیگر متصل بایستند
و صفها را راست بدارند و شانه های خود را برابر یکدیگر بدارند و در حدیث است که از نزد خدا گام
گام برداشتنی بهتر نیست از گام برداشتنی که آن وصل کند صفی را و از برای امام سنت است که بجماعت
بگوید که صفها را راست کنید و هرگاه صف تنگ باشد از برای ماموم باکی نیست که در بین نماز
پس برود تا صف پشت سر خود یا بصف پیش رود خود اما رو را از قبله نگرداند و هرگاه
صف نماز بهم متصل نباشد نماز آن صف باطل نمیشود هرچند فاصله بسیار باشد و متعدد باشد
و اما صفی که در عقب این صف هست اشکال در نماز آنها بهم میرسد بجهت آنکه زیاده
از گام برداشتن فاصله میشود و احتیاط در ترک آنست چنانکه پیش گفتیم هرچند بطلان
آن ظاهر نیست و اما فاصله بقدر یکنفر یا قلیلی بیشتر پس آن ضرر ندارد مطلقا مطلب دهم
هرگاه جمعی در خانه باشند و خواهند نماز جماعت بکنند و قابلیت امامت در متعدد
آنها باشد صاحب خانه اولی از دیگرانست و همچنین در مسجدی که امام جماعت مستمری دارد
تقدیم او اولی از دیگرانست و ظاهر اینست که هرگاه اینها غیر را اذن بدهند کراهت زایل میشود
خصوصا هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر اینست که مراد از صاحب خانه کسیست که در آنجا
ساکن باشد هرچند باجاره و عاریه باشد نه مالک او و جمعی از علما گفته اند که هاشمی اولی از دیگرانست
و ظاهر مراد ایشان بعد از آنهائیست که مذکور شد و مشهور آنست که بعد از آنها آنهائی
که پیش گفتیم هرکه اقرأ قرآن باشد مقدمست بر اعلم و در معنی آن خلاف کرده اند و بعضی گفته اند
یعنی آداب قراءة را بهتر داند و حروف را بهتر از مخرج ادا کند و بعضی گفته اند یعنی آنکه

بیشتر

بیشتر تلاوت قرآن کند و بعضی گفته اند که اعلم و افقه مقدم است بر اقرأ و این اظهر است
و مشهور آنست که بعد از اعلم هرکه هجرت زودتر کرده است مقدم میدارند و معنی هجرت
در پیش گذشت و بعضی علما گفته اند مراد کسیست که زودتر اسلام اختیار کرده باشد
یا زودتر از دار الحرب بدار الاسلام آمده باشد یا از اولاد کسی باشد که هجرت او مقدم باشد
بر دیگران و بعد از آن آنکه سنش بیشتر است مقدم میدارند و جمعی اینرا تفسیر کرده اند
باینکه در اسلام سن او بیشتر گذشته باشد و وجوه دیگر هم از برای ترجیح ذکر کرده اند
بهمین قدر اکتفا کردیم و مشهور علما اینست که اینها در صورتیست که ماموین اختلاف
کنند و اگر اتفاق کنند هرکه را آنها مقدم دارند اولی است و همچنین هرگاه همه ناخوش
داشته باشند از یکی او هم امامت نکند و دور نیست که هرگاه آن مرد خوب متدین باشد
امامت او مکروه نباشد و گناه برای آنهاست که او را ناخوش دارند و آنچه از اخبار
ظاهر میشود اینست که این امور مذکوره باعث ترجیح میشوند هرچند اختلاف در میان
ماموین نباشد اما علما چنان گفته اند که مذکور شد مطلب یازدهم مکروهست که امامت کند
مسافر بجهت حاضر و بعکس و همچنین اقتدا کردن به یکدیگر و ظاهر اینست که معنی کراهت
در اینجا این باشد که ثواب او از جماعت کردن با شخص خود کمتر است نه اینکه ثواب او
از فرادی هم کمتر باشد و بعضی علما کراهت را مخصوص جائی کرده اند که نماز مسافر
و حاضر در عدد رکعات مختلف باشد پس در نماز صبح و مغرب مکروه نخواهد بود
و خالی از قوتی نیست پس هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماموم در سلام
متابعت او نمی کند و برمیخیزد و نماز خود را تمام میکند و ظاهر آنست که در بقیه نماز
میتواند برفیق خود اقتدا کند هرگاه اهلیت امامت داشته باشد خصوصا هرگاه
امام او را پیش دارد و هرجا که عدد نماز ماموم کمتر از عدد نماز امام باشد و زودتر فارغ شود

سنن نماز جماعت

افضل آنست که سلام بگوید بلکه بنشیند و ذکر کند تا همراه امام سلام بگوید و اگر خواهد پیشتر بگوید و برود جایز است و اگر عدد نماز ماموم بیشتر باشد افضل آنست که صبر کند تا امام سلام بگوید آنوقت برخیزد و اگر خواهد پیشتر هم برخیزد و در این وقت افضل آنست که امام سلام بگوید تا ماموم بقیهٔ نماز خود را بکند و بعد از آن سلام بگوید و همچنین مکروه است که امام افلیج را امام صحیحها باشد و امام مقید بغل و زنجیر و امثال آن بمردمان رها و این در وقتیست که بجهة نشستن نرسد و الا صحیح نخواهد بود چنانکه گذشت و همچنین امامت متیمم بجماعتی که وضودار و یا غسل دار باشند و همچنین امامت بنده مگر از برای اهل و عیال خود و دور نیست که هرگاه اعلم قوم باشد امامت کردن او از برای آزادان هم کراهت نداشته باشد و مکروه است نافله کردن در وقت اقامه گفتن از برای نماز مطلب

دوازدهم سنت است برخواستن بپا در وقتیکه موذن میگوید قد قامت الصلوة و بعضی گفته اند در وقتیکه میگوید حی علی الصلوة و سنت است از برای امام که در شش تکبیر مستحب را آهسته بگوید و تکبیر احرام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمیع ذکرها را بلند بگوید و بماموین بشنواند و سنت است از برای ماموم که هیچ چیز را با امام نشنواند و سنت است از برای ماموم که بعد از فراغ امام از سورهٔ حمد بگوید الحمد لله رب العالمین و اینکه در وقتی که امام گوید سمع الله لمن حمده هم بگوید الحمد لله رب العالمین و سنت است که امام دعا را بصیغهٔ جمع بخواند و مخصوص خود نکند بلکه قصد او ماموین و سایر مؤمنین هم باشد مثل اینکه اللهم اغفر لی و لوالدی نگوید بلکه بگوید اللهم اغفر لنا و لوالدینا و سنت است که امام مراعات حال ضعفا و ارباب حاجت ماموین را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار طول ندهد و در رکوع و سجود به ذکر اکتفا کند و همچنین در دعاهای قنوت و تشهد طول ندهد و سنت است که هرگاه امام فارغ شد و بعضی ماموین فارغ نشده باشند

سنن نماز جماعت



برنخیزد تا ماموین فارغ شوند و سنت است که امام در جائی که نماز کرده است نافله نکند تا از آن جای خود منحرف شود بجای دیگر یعنی اگر خواهد نافله بکند تغییر مکان بدهد و نافله بکند

مطلب سیزدهم سنت است اینکه کسیکه نماز بتنهائی کرده است هرگاه بجماعت برسد همان نماز را بجماعت بکند خواه امام باشد و خواه ماموم و احوط آنستکه وحدة نماز را مراعات کند مثل اینکه ظهر را با ظهر بکند و عصر را با عصر و همچنین و در اعاده کردن نمازی با نمازی دیگر مثل ظهر را با عصر اشکال است و همچنین احوط بلکه اظهر آنست که هرگاه نماز را بجماعت کرده باشد بار دیگر نمیتواند بجماعت بکند و بعضی علما تجویز کرده اند بجهت عموم اخبار و در آن اشکال است و همچنین هرگاه جماعتی از فقها هر یکی نماز را فرادی کرده باشند ثانیا خواهند بجماعت ادا کنند در آن هم اشکال است و بنا بر اعتبار لزوم نیت وجوب و استحباب در چنین جماعتی که باعاده میشود باید قصد استحباب کنند و بعضی قائل بوجوب شده اند و آن ضعیف است و سنت است که هرگاه کسی فرادی نماز کند و در بین نماز جماعتی منعقد شود اینکه نیت خود را بگرداند بنافله و بدو رکعت سلام بگوید و داخل جماعت شود و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد پس در جواز تغییر نیت و تمام کردن رکعت اشکال است و بعضی علما منع کرده اند از همهٔ اقسام و بعضی گفته اند که میتوان نماز را قطع کرد بدون تغییر نیت بجهة ادراک فضیلت و اقوی آنست که سابق گفتیم و اگر مشغول نافله باشد که جماعتی منعقد شود پس بعضی علمای ما جزم کرده است باینکه اگر نرسد که جماعت از دستش برود نافله را قطع کند و اگر نترسد از این پس تمام کند دو رکعت را و داخل جماعت شود و این دور نیست مطلب چهاردهم سنت است در اینکه ادراک جماعت حاصل میشود بادراک رکوع یعنی هرگاه امام را در باید قبل از رفتن برکوع هر چند بهمین قدر باشد که تکبیر احرام بگوید و هر چند که فرصت تکبیر رکوع نشود و اما هرگاه امام در بین رکوع باشد پس ادله خلافست

بیان منعقد ادراک جماعت میشود



و مشهور و اقوی آنست که هرگاه تکبیر احرام را در حال قیام بگوید و بعد از آن برکوع برود و هنوز امام شروع بر راست شدن نکرده باشد کافیست و در اینمعنی نماز جمعه و غیر آن فرقی ندارد و بهتر آنست که بقدر یک ذکر واجب امام را در حال رکوع دریابد و اما اگر در وقتی برسد بامام که امام شروع براست شدن کرده باشد پس بآن اکتفا نکند و اگر شک کند که آیا امام را قبل از راست شدن دریافت یا نه پس بآن رکعت نیز اکتفا نکند و بعضی گفته اند که همینکه در حال تکبیر رکوع بامام نرسید دیگر آن رکعت حساب نمیشود و اول اولی است و بعضی گفته اند که احوط ترک لحوق در حال رکوع است و این در جماعات واجبه مشکل است مثل نماز جمعه خصوصا در رکعت آخر و هرگاه داخل مسجد شود و بترسد که رکعت نماز از دست فوت شود اگر برود تا داخل صف شود پس از همانجا تکبیر احرام بگوید و مشغول رکوع و سجود شود و راه رود تا داخل صف شود و اظهر آنست که مختار است در اینکه در حال رکوع راه رود یا آنکه رکوع و سجود را بجا آورد و وقتی که بخواهد راه رود تا داخل صف شود و بهتر اینست که در وقت راه رفتن پاهای خود را بزمین بکشد و گام برندارد و هرگاه امام را نه قبل از رکوع دریابد و نه در حال رکوع پس آن رکعت از او فوت شده است نهایت سنت است که تکبیر بگوید و سجدهها را با امام بکند و آنرا از نماز حساب نکند خواه قبل از سجدهها دریابد یا در اثناء آنها و بعضی در این توقف کرده اند و اظهر استحباب است و اظهر آنست که سجدهها که تمام شد و امام فارغ شد از نو تکبیر احرام بگوید و بآن تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی علما اکتفا کرده اند بهمان تکبیر و میگویند که زیاد شدن رکن در اینجا معفو است و اول احوط و اظهر است و اگر در نیابد امام را تا سجدهها تمام شود پس جمعی گفته اند که سنت است که تکبیر احرام بگوید و با امام بنشیند و تشهد بخواند و بعد از آنکه امام سلام گفت برخیزد و نماز کند و دیگر اعادهٔ تکبیر در کار نیست و این دور نیست و بعضی



درانصورة قائل شده اند که مختار است در خواندن تشهد و نخواندن آن و دور نیست که خواندن بهتر باشد و بهر تقدیر حکم بادراک فضیلت جماعت بادراک تشهد تنها مشکل است هر چند مطلق فضیلت و استحباب حاصل باشد مطلب پانزدهم هرگاه ماموم وقتی حاضر شود که امام یک رکعت یا بیشتر را کرده باشد آنچه را اول نماز خود قرار میدهد و با امام نماز میکند و بعد از فراغ امام تتمهٔ نماز خود را بجا میآورد و اظهر آنست که در رکعت اول و دویم ماموم که با رکعت سوم و چهارم امام اتفاق می افتد در آنجا بر ماموم قرائة حمد و سوره واجبست اما این در وقتیست که تمام رکعت را دریابد با آنقدر که او را باید که بتواند حمد و سوره یا حمد تنها را بخواند اما اگر آنقدر وقت نمانده باشد قرائة واجب نیست بلکه بی صورة است و اگر گمان کرد که میتواند حمد و سوره بخواند یا حمد تنها را بخواند و شروع کرد بخواندن و امام در آن بین برکوع رفت هرگاه مهلت میشود که تمام کند و با امام در رکوع برسد که منافات زیاده نشود تمام کند و با او ملحق شود هر چند حمد تنها باشد و اگر چنین نباشد از همانجا قطع کند و با امام ملحق شود و اما حکم دو رکعت آخر این ماموم که در این نماز رسیده پس آن مثل سایر نمازهاست که مخیر است مابین حمد و تسبیح و قول بوجوب حمد ضعیف است و سنت است که این ماموم در قنوة و تشهد متابعت امام بکند و هر جاکه جای تشهد امام نیست مستحب است که بر پا بنشیند و دستهای خود را بر زمین بگذارد و هر جا که محل تشهد واجب اوست بر زمین قرار گیرد و تشهد را بخواند و با امام ملحق شود و از بعض اخبار بر می آید که در قنوت هم متابعت امام کرد دیگر در محل قنوت خود قنوت بخواند و لکن حکم بسقوط استحباب خصوصا در جائی که قنوت ماموم بعد از فراغ از نماز اتفاق می افتد مشکل است و بهتر آنست که ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید و برخیزد و اگر پیش از سلام هم برخیزد جایز است و نیت انفراد هم

تنها بالای سنت

واجب نیست مطلب شانزدهم هرگاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموین امام را بکشند
بکناری هر چند پشت سر خود باشد و کسی را پیش دارند و نماز را با او تمام کنند هر چند کسی باشد
که از جمله ماموین نباشد و همچنین هرگاه امام را حادثه رو دهد مثل اینکه بخاطرش آید
که بی طهارت بوده است یا از و حدثی سر زند یا مرضی او را عارض شود یا رعاف او را شود و امثال اینها
مستحب است که امام احدی را پیش دارد هر چند از غیر ماموین باشد و اگر امام پیش ندارد مستحب است
که ماموین احدی را پیش دارند و مکروه است که کسی را پیش دارند که باقامه نماز نرسیده
باشد خصوصا هرگاه یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده باشد و هرگاه کسی را پیش دارند
که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده است وقتی که ماموین برکعت آخر برسند امام بنشیند
تا فارغ شوند و اشاره کند بطرف راست و چپ خود که سلام بگویند بعد از آن برخیزد
و نماز خود را تمام کند مطلب هفدهم هرگاه بعد از نماز ظاهر شود که امام کافر بوده
یا فاسق بوده یا جنب بوده یا بی وضو بوده بر ماموین اعاده نماز واجب نیست و نماز ایشان
صحیح است و ضرور نیست که امام بماموین بگوید که من بی طهارت بودم و همچنین است
حکم هرگاه معلوم شود که امام بر غیر قبله نماز کرده بوده است و هرگاه اینمعنی در اثنای
نماز معلوم شود هم اظهر آنست که نماز ماموم صحیح است و تمام میکند بقصد انفراد و مخالفت
ماموم با امام در مسایل فروع در غیر نمازی که با او میکند ضرر ندارد اما هرگاه در افعال
نماز مخالفت داشته باشند مثل آنکه امام سوره را سنت داند و ماموم واجب داند
یا آن نماز جمعه را واجب عینی داند و این حرام داند پس در صحت اقتدا بآن نماز
اشکال است و در صورتی که سوره را ترک کند اظهر بطلان اقتدا است بجهة
آنکه ماموم آن نماز را در نفس الامر باطل میداند هر چند بگمان او درست باشد و در صورت
عدم ترک امام با قصد استحباب هم در صحت اشکال است و اما بدون قصد استحباب

باینمعنی

باینمعنی که بقصد تقرب اکتفا کند و ضرور نیست که اقتدا صحیح باشد و اما هرگاه ماموم نماز جمعه را
حرام داند یا مقلد کسی باشد که حرام داند پس جایز نیست کردن آن بی اشکال و اما
اینمعنی باعث فسق امام نیست و در سایر نمازها با او اقتدا میتوان کرد چنانکه در اول
باب اشاره کردیم باب دویم در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است مطلب اول

منافیات نماز

حرام است قطع کردن نماز واجبی بدون سبب و جهة در حال اختیار و اما هرگاه او را عذری
باشد مثل آنکه غلام او گریخته بود و او را در بین نماز دید یا کسی که از او طلبی داشته
و خواهد رفت در بین نماز پیدا شد یا آنکه دشمنی یا درنده یا گزنده قصد جان او یا مومنی
دیگر داشته باشد و امثال اینها بلکه از اینها سهلتر هم مثل تادیب شخصی که مستحق تادیب باشد
یا لقای حبیبی که بسیار مشتاق او باشد و امثال اینها هم دور نیست که جایز باشد
و اما آنچه بخصوص وارد شده مثل ادراک مستحبات مثل اذان و اقامه که فراموش شده باشد
یا بجهت ادراک قراءة سوره جمعه پس آن هم اشکالی ندارد چنانکه پیش گذشت و بهتر آنست
که نماز سنتی را هم بی جهت قطع نکند و هر کس حقیقت نماز را دانسته و فهمیده که با که
مناجات و گفتگو میکند تا بسیار مضطر نشود بر خود روا نمیدارد قطع نماز را خواه
واجب و خواه سنت مطلب دویم هرگاه در بین نماز از و حدثی سر زند حکم حدث در حال
تشهد اخیر در محل خود مذکور شد و اما در غیر آن پس اگر بداند که در حال نماز است
و عمدا حدث میکند بی شک نماز او باطل است و همچنین هرگاه در اینحال بی اختیار از و
حدث سر زند و هرگاه فراموش کند که در بین نماز است و باختیار حدث از و سر زند
باز ظاهر آنست که خلافی در بطلان نماز نیست و اما هرگاه بی اختیار از و حدث سر زند
پس مشهور و اقوی نیز بطلان نماز است و بعضی گفته اند دست بر دارد و وضو بسازد
و از همانجا که مانده است تمام کند و بعضی گفته اند هرگاه با تیمم نماز میکند و چنین امری اتفاق افتد

و آب بهم رسد وضو بسازد و از همانجا تمام کند و در غیر تیمم باطل است و احتیاط اینست که در اینصورة
چنین کند و اعاده هم بکند مطلب سیم باطل میشود نماز بسخن گفتن بدو حرف یا بیشتر هرگاه
از روی عمد باشد و اما تکلم کردن بیک حرف پس آن مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر معنی
و مطلبی کند مثل کلمه قِ و عِ که در لغت عرب قِ بمعنی پرهیز کن و عِ بمعنی بشنو و دل بده است آن نیز
مبطل است و هرگاه سهوا تکلم کند پس آن مبطل نماز نیست نهایت سجده سهو بر او واجب میشود
و در این صورة فرقی نیست در اینکه گمان کند که از نماز فارغ شده و سخن گوید یا در بین نماز
سهوا سخن گوید و تنحنح مبطل نماز نیست بلکه جایز است که بتنحنح مطلبی را هم بفهماند مثل
اینکه کسی در میزند و بخواهد اهل خود را خبر کند که در میزنند کیست و همچنین جایز است
اداء بعض مطالب کردن و تنبیه کردن بقرآن و ذکر و دعا مثل اینکه کسی خواهد داخل خانه شود
و اذن خواهد میگوید ادخلوها بسلام یا کسی او را صدا میزند در نماز است میگوید سبحان الله
و همچنین امثال این ذکرها و مطلبها و اما آه کشیدن در نماز پس هرگاه دو حرف و بیشتر از آن
متولد شد پس آن مبطل است مگر آنکه از خوف خدا باشد که در آن اشکال است و اظهر
جواز است و همچنین ناله کردن هرگاه از و دو حرف ظاهر شود مبطل است بلکه از بعض اخبار
ظاهر میشود که هر که ناله کند سخن گفته است و لکن اظهر آنست که اگر دو حرف نشود باطل نیست
مطلب چهارم هرگاه مسلمانی در حال نماز بر کسی سلام کند واجبست رد جواب بمثل آنچه او
گفته است پس اگر بگوید سلام علیکم در جواب علیکم السلام نگوید و دور نیست که هرگاه
او سلام علیک بگوید در جواب او سلام علیکم تواند گفت و لیکن اگر مثل همانچه گفته بگوید
احوط است حتی اگر او بگوید سلام علیک و این بگوید السلام علیک خلاف
احتیاط کرده و همچنین زیاد کردن و رحمة الله و برکاته بر همانچه او گفته دور نیست
که جایز باشد اما احوط ترک آنست و هرگاه سلام کننده بگوید علیک السلام اظهر عدم

وجوب

وجوب جوابست و احوط آنست که در جواب سلام علیک یا سلام علیکم بگوید بقصد
قرآن و دعا بر آن شخص و همچنین هرگاه سلام غلطی بگوید مثل سرام نعیک و سرام الک
و سام علیکم و امثال اینها و در اینجا احتیاط دادن جواب بیشتر است و البته ترک نکند
و احوط بلکه اظهر آنست که اعتبار مماثلت را هم بکند یعنی در جواب دو سلام اول
سلام علیک بگوید و در جواب آخری سلام علیکم بگوید و اما تحیات متعارفه غیر سلام
مثل شب بخیر و صباح بخیر و امثال آنها پس جواب دادن آنها در نماز صورتی ندارد
نه بسلام و نه بغیر سلام و دور نیست که بقصد دعا توان بعبارت قرآن جواب گفت
نه بقصد رد تحیت و واجبست که جواب سلام را چنان بگوید که آن شخص بشنود
و اگر کر باشد همان قدر بلند بگوید که آدم گوش دار میشنود و هرگاه جمعی باشند
که بر آنها سلام کنند یکی که جواب گفت از دیگران ساقط است خواه همه در نماز باشند
یا بعضی در نماز باشند و با وجود اینکه بعضی در نماز نیستند هم جواب از نماز گذار
ساقط نیست و هر دو در تکلیف مساویند مگر آنکه آن شخص که نماز نمیکند جواب بگوید
و بعد از آنکه او جواب گفت اظهر آنست که نماز گذار نمیتواند جواب بگوید و اما جایز است
که هر دو با هم جواب بگویند و هرگاه کسی جواب بگوید که با او سلام نکرده بود مجزی نیست و هرگاه
صبی ممیزی در میان این جمع باشد و جواب بگوید اظهر آنست که از دیگران ساقط میشود
و احوط آنست که یکی از مکلفین هم بقصد دعا جوابی بگوید نه بقصد رد سلام
و هرگاه نماز گذار عمدا ترک رد سلام کرد گناه کار است اما نماز او باطل نیست و بعضی
باطل دانسته اند و بعضی گفته اند اگر در آنحال مشغول ذکر یا قراءه باشد باطل میشود
و اگر نه باطل نمیشود و این هر دو قول ضعیفند و وجوب رد سلام فوریست نهایت
هرگاه در آخر آیه باشد یا کلمه ناتمامی داشته باشد آیه و کلمه را اتمام کند و جواب بگوید ضرر ندارد

و بعضی از علما سلام کردن بر مصلی را مکروه دانسته‌اند و مشهور استحباب است و دور نیست
که در اغلب اوقات چون که باعث تشویش خاطر مصلی و ابتلای او میشود خصوصا در سلامهای
غلط ترک آن اولی باشد مطلب پنجم سنت است از برای مصلی هرگاه عطسه کند یا مؤمنی
عطسه کند اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد و آله اجمعین چنانکه در غیر
حال نماز هم سنت است و مشهور آنست که سنت است در حال نماز دعا کردن بکسی که عطسه
میکند باینکه بگوید یرحمکم الله مثل حال غیر نماز و بعضی در ان اشکال کرده‌اند و بهتر آنست
که در جواب یرحمکم الله گفته شود یغفر الله لکم و یرحمکم و دور نیست که از برای نمازگذار هم جایز
باشد جواب گفتن هرگاه دیگری باو بگوید یرحمکم الله مطلب ششم از جملهٔ مبطلات نماز
فعل کثیر است و در تحقیق معنی فعل کثیر خلاف شدیدی در میان علما هست و مسئله در نهایت
اشکال است و آنچه بفهم قاصر حقیر اقرب است اینست که هر کاری که خارج از افعال نماز است
هرگاه کسی بکند و آنقدر طول بهم رساند که در عرف و عادت بگویند که از نماز دست برداشت
آن مبطل نماز است مثل اینکه نمازگذار در بین نماز بیل بدست گیرد و مشغول شود
بزمین شکافتن یا اره بدست گیرد و شروع کند بچوب بریدن و امثال اینها و اشکالی که بعضی
کرده‌اند که اهل عرف را ربطی بفهمیدن حکم شرع نیست پس چگونه حواله بعرف میشود
جواب او اینست که ما صحت و فساد نماز را رجوع بعرف نمیکنیم بلکه بیرون رفتن ازین عمل
بعمل دیگر را رجوع بعرف میکنیم و اهل عرف اینمعنی را میفهمند هرچند حقیقت عمل را
ندانند اینقدر میدانیم که اهل عرف فرق مابین چیز نوشتن و بنائی کردن و چیز خوردن
و نماز کردن میکنند و فرق مابین حال مشغول شدن بهر یک از اینها را میکنند بنابراین
فرقی مابین عمد و سهو نخواهد بود و لیکن مشهور مابین علما اینست که هرگاه فعل کثیر را
سهواً بکند نماز او باطل نمیشود و بعضی دعوی اجماع هم کرده‌اند و بعضی از علما گفته‌اند



که این در صورتیست که محو صورت نماز نشود و الا باطل خواهد بود و بهر حال اظهر و ازید
حقیر اینست که هر چیزیکه بگویند از نماز دست برداشت و نماز نمیکند نماز او باطل است
خواه عمداً باشد و خواه سهواً و از ملاحظهٔ احادیث بسیار معلوم میشود که کارهای بسیار
تنگ نیست و در احادیث رخصت بر کارهای بسیار وارد شده مثل کشتن مار و عقرب
و کیک و شپش و پشه و شمردن رکعات نماز و عدد تسبیحات را با سنگ ریزه و ریگ
انداختن بجانب غیری از برای اینکه متوجه شود باو و برای حاجتی که باو دارد و شیر
دادن زن طفل خود را در حال تشهد و دست مالیدن بپیشانی و شستن خون رعاف
در بین نماز و دست زدن بدیوار از برای خبر کردن کسی و دست برهم زدن زنان از برای خبر
کردن کسی و تنحنح کردن بقصد اینکه کسی را خبر کند که پا یا برای حاجتی و کلاه از زمین
برداشتن و بر سر گذاشتن و امثال اینها و لیکن در همه جا مراعات اینمعنی را بکنند
که چندان طول نکشد که در عرف بگویند که از نماز دست برداشت چنانکه در بعضی اخبار وارد
شده که هرگاه یک گام برمیدارد و مار را میکشد مرخص است و اگر بیشتر است نکند و همچنین
شستن رعاف هرگاه بسیار طول بکشد بآن نماز اکتفا نکند و اعاده کند و در جائی
که نمازگذار شک کند که آیا این فعلی که من کردم فعل کثیر بود یا نه و آیا محو صورت نماز باین فعل
میشود یا نه پس اظهر عدم بطلان نماز است و احتیاط در هر حال خوبست خصوصا بملاحظهٔ
آداب نماز و حضور قلب و آنچه مطلوبست از برای آدمی از رقت و آرام دل و خضوع و خشوع
و اما اکل و شرب پس اظهر آنست که مبطل نماز است مطلقا و بعضی گفته‌اند هرگاه فعل کثیر
از او حاصل شود مبطل است و بهر تقدیر ظاهر آنست که هرگاه کسی چیز خورده باشد و بعضی اجزاء
غذا در بین دندان او مانده باشد و در بین نماز فرو برد ضرر ندارد و همچنین هرگاه شکر
یا نبات یا امثال آنها در دهان داشته باشد و بتدریج آب شود و بحلق فرو رود مبطل نیست

علیکه بعضی گفته‌اند هرگاه لقمه را قبل از نماز جائیده باشد و بعد تکبیر احرام فرو برد هم مبطل نیست
و این دور نیست و استثنا کرده‌اند از ان آشامیدن کسی را که در نماز وتر باشد و تشنه باشد
و آبی در نزدیک او باشد و خوف کند که صبح شود و صبح آنشب را خواهد که روزه بگیرد
میتواند برود و آب بخورد و برگردد و نماز خود را تمام کند و بعضی اینمعنی را در مطلق نوافل
کرده‌اند در هر حال و این در صورت عذر مذکور دور نیست اما بدون عذر این حکم مشکل است
و آنچه مذکور شد حکم صورت عمد است اما در صورت نسیان پس ظاهر آنست که خلافی
نیست در اینکه اکل و شرب مبطل نماز نیست و بعضی دعوی اجماع کرده‌اند بر این مطلب هفتم
هرگاه کسی عمداً خندهٔ قهقهه بکند نماز او باطل میشود هرچند بی اختیار شود مثل اینکه بازیگری
در پیش روی او بازی کند که ضبط خود را نتواند کرد و اما هرگاه فراموش کند که در نماز است
و بخندد نماز او باطل نمیشود و تبسم کردن مبطل نماز نمیشود خواه عمداً باشد یا نسیاناً
و اما مطلق خندهٔ صدادار یا خنده بشدتی که صدا نداشته باشد پس خالی از اشکال
نیست و احوط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه کردن بجهت امور دنیویه از قبیل تلف مالی
یا فوت دوستی مبطل است و جمعی گفته‌اند هرچند بی اختیار شود در گریه هم حکمش اینست
و بدانکه دلیل اینجماعت بیش ازین افاده نمیکند که گریه کردن از برای فوت شدن امری از امور دنیا
مبطل است و اما گریستن بجهت حصول مطلبی مثل مالی یا فرزندی پس دلیل بر ابطال آن ظاهر نیست
و بعضی از علما گفته‌اند که آنچه مبطل است گریهٔ صدادار است نه گریهٔ بی صدا و احوط اجتناب
از هر دو است و اظهر آنست که هرگاه از روی فراموشی بگرید مبطل نیست و اما گریستن از خوف
خدا و خود را بگریه واداشتن پس آن از افضل اعمال است و هیچ ضرری ندارد مطلب هشتم
هرگاه عمداً تمام بدن خود را از قبله بگرداند هرچند در مابین مشرق و مغرب باشد مبطل نماز است
و اما هرگاه روی خود را تنها از قبله بگرداند پس هرگاه به پشت سر خود بگرداند



نماز او باطل است و گردانیدن بجانب مشرق و مغرب مبطل نیست و احوط اجتناب است
و کراهت شدید دارد و اما التفات بچشم تنها پس آن در هیچ صورة مبطل نیست
اما کراهت دارد و هرگاه سهواً التفات کند پس در ان خلاف و دور نیست
که حکم آن هم تفصیلی ثانی باشد که در مبحث قبله مذکور شد در حکم کسیکه نسیانا بر غیر سمت
قبله نماز کرده باشد و احوط آنست که او را در حکم عمد بدانند و همچنین جاهل مسئله را
مطلب نهم مکروه است نماز کردن بجهت کسی که بول و غایط خود را نگاه دارد بلکه چنین است
حکم باد و اگر در بین نماز او این حال عارض شود یا در وقت تنگی که دفع آنها باعث
فوت نماز شود پس اگر بسبب حبس آنها متضرر نمیشود نماز کند و اگر متضرر میشود مشغول
دفع آنها شود و بعد از آن نماز کند و مکروه است بازی کردن با دست و ریش و سر
و خمیازه کشیدن و کمان کش کردن و انگشتان خود را شکستن و در حالی که خواب آلود
و مست خواب باشد و باید که با کسالت و سستی و بی‌غیرتی نباشد و با خشوع و آرام دل
و اعضا و جوارح باشد و با حضور قلب باشد و بفهمد که چه میگوید و با که سخن میگوید
و نمازی که حضور قلب در وی نیست مثل بدن بی روح است و قبول نمیشود از نماز مگر آنقدار
از آن که دل او متوجه آنست و مرویست که جناب امام زین العابدین ع در وقتی که بنماز
می ایستاد مانند ساق درختی بود و حرکت نمیکرد از چیزی مگر چیزی را که باد او را حرکت میداد
و در وقتی که بنماز می ایستاد رنگ آنجناب متغیر میشد و وقتیکه بسجود میرفت سر بر نمیداشت
تا اینکه عرق از او ریزان میشد و باید که نماز او چنان باشد که گویا وداع میکند
از دنیا و این نماز آخرین اوست باب سیم در شک و سهو و وهم و گمان است
که در نماز حاصل میشود و مراد از شک آنست که مثلاً نداند که فلان کار را کرده است یا نه
و هر دو طرف او مساوی باشد و هرگاه در نظر او یکطرف ظاهرتر باشد آن طرف

ظاهر ترا گمان میگویند و آن طرف ضعیف تر را وهم میگویند و سهو عبارت از فراموش کردنست بمعنی اینکه یقین کند در فلان کار را که بایست بکنم نکردم یا فلان کار را نبایست بکنم کردم و در این چند مطلب است مطلب اول هرگاه کسی یک رکعت در نماز زیاد کند عمدًا نماز او باطل است و همچنین هرگاه سهوًا زیاد کند و بخاطرش نیاید تا بر کوع رود خواه پیش از آن رکعت بقدر تشهد نشسته باشد یا نه و خواه تشهد را خوانده باشد یا نه و خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از رکوع بخاطرش آید بنشیند و نماز را تمام کند و سلام بگوید و نماز او صحیح است و هرگاه یک رکعت نماز را کم کند عمدًا نماز او باطل است و هرگاه سهوًا کم کند پس هرگاه بعد از سلام فعلی که منافی نماز باشد بهیچوجه بعمل نیاورده باشد و بخاطرش آید نماز را تمام کند بی اشکال و او چیزی نیست بغیر سجدهٔ سهو بجهة سلام گفتن و اگر بخاطرش آید بعد از آنکه از او فعل منافی نماز سر زده باشد پس اگر آن فعل منافی مانند حدث و فعل کثیر باشد که صورت نماز را محو میکند و حصول آنها عمدًا و سهوًا هر دو مبطل نماز است نماز او باطل است و بعضی گفته اند تمام کند در هر وقت که بخاطرش آید هرچند در شهری دیگر باشد و قول اول اشهر و اظهر و احوط است و اگر آن فعل منافی مانند سخن گفتن باشد که کردن آن عمدًا مبطل نماز است نه سهوًا پس اقوی و اشهر آنست که نماز را تمام میکند و چیزی بر او اعاده نیست و بعضی اعاده را لازم دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر نماز چهار رکعتی اعاده بکند و این دو قول ضعیفند مطلب دویم واجب میشود سجده سهو در چند موضع از جملهٔ آنها مواضعی بود که پیش گفتیم در فراموش کردن یک سجده و تشهد و حرف زدن نسیانًا هرچند در وجوب بجهت سجده اشکال بود اما احتیاط در آن در نهایت تاکید است و ترک نکند دیگر در جائیست که سلام بگوید در غیر موضع خود و دیگر در شک میانهٔ چهار و پنج است بعد اکمال سجدتین و بعضی واجب دانسته اند

دارد که

در جائی که سهوًا بایستد بجای نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و این احوط است خصوصًا هرگاه فراموشی در قیام و قعود تنها باشد مثل آنکه سهوًا تشهد را ایستاده بخواند یا قراءة را نشسته بخواند و احتیاط در غیر امثال این کمتر است مثل اینکه تشهد را یا سجده را فراموش کند و برخیزد و پیش از رکوع بخاطرش آید و برگردد و بجا آورد و بعضی واجب دانسته اند در هر زیادتی و کمی که سهوًا در نماز حاصل شود و بعضی از شک کردن در هر زیادتی و کمی واجب دانسته اند و بعضی در جائی که شک کند در زیاد کردن و کم کردن رکوعی یا سجودی و مشهور و اقوی در همهٔ اینها عدم وجوبست ولکن مستحب است مطلب سیوم سجدهٔ سهو را باید بعد از سلام نماز بجا آورد خواه از برای زیادتی باشد و خواه از برای نقصان و واجبست در آن تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی آنست که تشهد سبک بگوید مثل اینکه بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدًا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و در سلام هم اکتفا میتواند کرد بالسلام علیکم و واجبست ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی آنست که ذکر مخصوص که وارد شده است در حدیث بخواند و آن یکی از این سه لفظ است هر یکی را که میخواهد اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد دویم بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد سیوم بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجبست در حال سجود در بر هفت عضو در سجدهٔ نماز مذکور شد سجده کند و بر چیزی سجده کند که سجدهٔ نماز بر آن توان کرد و احوط آنست که با طهارت باشد و رو بقبله باشد و ساتر عورة داشته باشد و مشهور نیست در واجبست نشستن مابین دو سجده و اینکه بعد از سر برداشتن اکتفا نمیتوان کرد مانند سجدهٔ شکر و احوط آنستکه طمانینه و آرام را هم بعمل آورد و اشهر و اظهر آنست در تکبیر احرام در اول سجده ضرور نیست همین نیت سجده کند و بسجود رود و قول بوجوب آن ندیده ام و جمعی مستحب دانسته اند و از برای امام سنت است در اول تکبیر بگوید

تا ما موبین مطلع شوند و بعد از سر برداشتن هم بگوید چنانکه در بعضی روایات وارد شده است و واجبست سجده ها را بعد سلام بدون فاصله و بدون فعل منافی بجا آورد و اگر فراموش کند واجبست که هر وقت بخاطرش آید بکند و اگر عمدًا ترک کند اشهر و اقوی آنست که نماز او صحیح است و بعد از فوت فوریت در وجوب آن اشکال است و احوط آنستکه بجا آورد چنانکه در صورهٔ سهو و هرگاه موجب سجده متعدد باشد مثل فراموشی سجده و فراموشی تشهد و سخن گفتن سهوًا سجده را نیز متعدد بکند خواه همهٔ آن چیز موجب سجده است از یک جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته یا از دو جنس مثل اینکه سخن گفته باشد و سجده هم فراموش کرده و ظاهر آنست که هرگاه چندین کلمه متوالی سخن گفته باشد در میان آنها متذکر نماز نشده باشد یک سجده کافیست و هرگاه در بین آنها متذکر بشود متعدد کند و بهتر آنست که سجده ها را بترتیب موجبات متعدد بکند مثل اینکه اول سخن گفته و بعد از آن سجده فراموش کرده اول سجده برای سخن گفتن بکند و بعد از آن برای سجده فراموش شده و هرگاه فراموش کند از اجزای نماز چیزی را که قضای آنرا بعد نماز باید بکند مثل تشهد و سجده اظهر آنست که سجدهٔ سهو را بر قضای آن مقدم میدارد مطلب چهارم هرگاه شک کند در عدد نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و جمعه و عید و آیات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی نماز او باطل است و اما شک در اجزای این نمازها مثل قراءة و رکوع و سجود و تشهد و غیر اینها پس اظهر آنست که نماز او باطل نمیشود و حکم آن همانست که در سابق مذکور شد در مادامیکه از محل آن فعل نگذشته او را بجا می آورد و هرگاه گذشته است نماز او صحیح است خواه رکن باشد و خواه غیر رکن و در نماز آیات هرگاه شک در عدد رکعتها بکند باطل میشود و هرگاه در عدد رکوعها باشد بنا را بر اقل میگذارد مگر در صورتی که شک در آن

باعث

باعث شک در عدد رکعتها باشد مثل اینکه شک کند در رکوع پنجم است یا ششم در در رکعت دویم هم چنین باید کرد و همچنین باطل میشود نماز هرگاه مطلقًا نداند در چه قدر از نماز کرده است خواه باین نحو باشد که نداند در چه کار کرده است یا ندانند که چند رکعت کرده است یا شک داشته باشد میانهٔ همهٔ چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر در همهٔ این صورتها نماز او باطل است مطلب پنجم هرگاه شک کند در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن که در اغلب اوقات ابتلا بآن حاصل میشود پنج صورت است اول شک میانهٔ دو و سه یعنی آنکه جزم بدو دارد و اما شک دارد که آیا سه را هم کرده ام یا نه و این در وقتیست که از سجدهٔ دویم رکعت دویم سر برداشته باشد و اما هرگاه پیش از سر برداشتن باشد مشهور بطلان نماز است و در وقتیست در هرگاه سجدهٔ تمام بعمل آمده باشد کافی باشد و نماز او صحیح باشد هرچند سر بر نداشته باشد و حکم این شک آنست که بنا را بر سه میگذارد و میگوید آنچه کرده ام سه است و یک رکعت دیگر میکند و بعد از تمام نماز یک رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط است و احوط آنست که نماز را هم اعاده کند دویم شک میانهٔ سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته در اینجا احوط است سیم شک میانهٔ دو و چهار است هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد نماز او باطل است بنحوی که مذکور شد و اگر بعد اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند چهارم شک میانهٔ دو و سه و چهار هرگاه پیش از اکمال سجدتین باشد بنحوی که گفتیم نماز او باطل است و اگر بعد اکمال سجدتین باشد بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته و مشهور آنست که مخیر است در تقدیم و تاخیر هر یک و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است

بلکه اظهر است واگر بعد از برخواستن باز بهمین شک باقی است بنا را بر چهار گذارد و رکعت را اتمام میکند
و نماز احتیاط را میکند **پنجم** شک میانه چهار و پنج است پس هرگاه شک کند بعد از اکمال
سجدتین بهمان معنی که گفتیم نماز او صحیح است تشهد میخواند و سلام میگوید و دو
سجده سهو هم بجای می آورد **و اگر** در حال قیام است مشهور میان علما آنست که رکعت را
خراب میکند می نشیند و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته
یا یک رکعت ایستاده میکند بجهت آنکه این برمیگردد بشک میان سه و چهار و بعضی سجده
سهو را هم لازم میدانند و این حکم خالی از اشکال نیست **و احوط** اینست که رکعت را تمام کند
و نماز را اعاده کند **و اما هرگاه** بعد رکوع و پیش از اکمال سجدها باشد خواه از رکوع سر برداشته
باشد یا نه پس در آن دو قول است اظهر در نزد حقیر صحت است و احوط اتمام و اعاده است
**و مقتضی** قول بعضی علما آنست که بعد از دخول در رکوع حکم صورت اول را دارد و تمام میکند
و دو سجده سهو میکند و آن ضعیف است و در اینجا ضرور است اشاره بچند فایده **اول** اینکه
واجبست در نماز احتیاط نیت و تکبیر و قرائت و تشهد و سلام و در عوض حمد تسبیحات اربع
جایز نیست و این نماز سوره و قنوت ندارد و مشهور وجوب فوریت اوست بعد نماز و اظهر عدم وجوب
و لکن احوط است **دوم هرگاه** فعل منافی نماز پیش از نماز احتیاط صادر شود اظهر عدم بطلان نماز است
پس هرگاه بعد نماز حدثی از او سر زند وضو بسازد و نماز احتیاط را بجا آورد و همچنین
اجزاء نمازی که فراموش شده و قضا باید کرد مثل تشهد و سجده و اظهر آنست که فعل
منافی قبل از آن ضرر ندارد **سوم اما** شرایط نماز از قبله و طهارت و ادا و در وقت در آن معتبر است
و احوط آنست که آنها را فوراً بجا آرد و مشهور در آنها نیز وجوب فوریت است **چهارم هرگاه**
کسی نماز احتیاط را عمداً ترک کند در آن دو وجه است اظهر آنست که گناه کار است اما نماز
او باطل نمیشود و واجبست بر او که آن نماز احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون رود بنیت قضا بکند





**و اما اگر** سهواً ترک کرده باشد پس هر وقت که بخاطرش آید بجا آورد و بر او معصیتی نیست
**و هرگاه** اجزاء منسیه نماز را عمداً ترک کند نیز اظهر عدم بطلان نماز است هر چند گناه
کار است و هرگاه وقت بیرون رود باز آن را ترک نکند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد
نماز او صحیح است و هر وقت بخاطرش آید بکند هر چند وجوب قضای آن در خارج وقت
معلوم نیست **دویم** اینکه هرگاه بعد نماز معلوم شود عدم احتیاج بنماز احتیاط یعنی
یقین کند که نماز او تمام بوده دیگر احتیاجی بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز
او ناقص بوده بیک رکعت یا دو رکعت پس آن در حکم کسیست که سهواً سلام گفته باشد
یک رکعت یا دو رکعت را فراموش کرده باشد و حکم آن پیش گذشت پس باید آن نقص را
پیش از فعل منافی بجا آرد و سجده سهو کند و هرگاه بعد نماز احتیاط معلومش شود
که احتیاجی بآن احتیاط نبوده بر او چیزی نیست و ثواب نافله دارد و اگر معلومش
شود که نماز او ناقص بوده و احتیاج بآن بوده هم بر او چیزی نیست بلی اشکال بهم میرسد در وقتی
که نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثل اینکه شک کرده بود میان سه و چهار
و دو رکعت نشسته کرد و بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده بوده است و همچنین کسیکه شک میان
دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط را کرد و بخاطرش آمد که سه رکعت
کرده بود و احوط در این صورت اعاده نماز است **و هرگاه** در اثنای نماز احتیاط معلومش شود
که احتیاج بآن نیست نماز را برهم میزند و بر او چیزی نیست و دور نیست که بنیت نافله
تمام کند و ثواب آن را داشته باشد و اگر بخاطرش آید که احتیاج بآن هست و نماز او
ناقص بوده پس اگر پیش از رکوع اول بخاطرش آید مشهور آنست که دست بر دارد
و نقص نماز خود را تمام کند و زیادتی تکبیر احرام ضرر ندارد و این خالی از اشکال نیست
چنانکه خواهیم گفت **و اما اگر** بعد از رفتن برکوع بخاطرش آید پس این اشکال بیشتر است و احتمال دارد

سؤال اگر کسی ... جواب ...



و مجزی باشد مطلقا و آنکه مجزی باشد مطلقا و اینکه مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد
و مجزی نباشد اگر مخالف باشد و بنا بر مجزی بودن احتمال دارد که با آنچه تکلیف او در اول
بار بود اکتفا کند و احتمال دارد که باید تصرف کند در نماز احتیاط بعدول نیت و کم
کردن رکعت آخر و زیاد کردن رکعتی دیگر تا اینکه موافق قدر ناقص شود و این احتمال
دویم دلیلی ندارد و آنچه در نظر حقیر دور نیست اینست که در صورت موافقت نماز احتیاط
با نقص نماز مجزی است در شرع وارد شده حکم بصحت کنیم و بگوئیم که نماز احتیاط را تمام کند
هر چند پیش از رکوع بخاطرش آید و در صورت مخالفت اعاده کند نماز را و احوط آنست
که در هر جا یقین بنقصان کند اعاده کند خواه بعد نماز و خواه در اثنا خصوصا در اثنا
و روایت عمار ساباطی دلالت دارد بر اینکه هرگاه بعد نماز بخاطرش آید نقصان موافق
اعاده در کار نیست و در عمل بآن حرجی نیست **سیوم** هرگاه بر مکلف نماز احتیاط باشد
و قضای اجزای نماز هم باشد اظهر آنست که مخیر است در تقدیم و تاخیر هر یک و اولی
تقدیم چیزیست که سبب او مقدم باشد **و هرگاه** دو نماز احتیاط بر او باشد مثل اینکه شک کند
میان دو و سه و بنا را بر سه گذارد و بعد از آن شک کند میان چهار و پنج در حال قیام مقدم
دارد آن را که سبب او مقدم است و همچنین اجزاء منسیه هرگاه متعدد باشد آنها را بترتیب
بعمل آورد **چهارم** هرگاه کسی بر او نماز احتیاط واجب شد جایز نیست نماز را اعاده کند
و ترک احتیاط بکند و اگر بکند هم صحیح نیست بلی اگر کسی نماز را در اثنای شک کرد که موجب
احتیاط شد هرگاه بهم بزند و از سر گیرد نماز او صحیح است هر چند گناهکار باشد **پنجم** اظهر آنست
که اگر کسی نماز دیگر پیش از نماز احتیاط بکند صحیح است بلکه عقاب هم بر او نیست و بنا بر قول
بفوریت گناهکار است بلکه بنا بر وجهی باطل است و اگر نسیانا نمازی بکند پس بعضی گفته اند هرگاه
نماز سابق نماز واجبی است و محل عدول بنیت گذشته است نماز باطل است و اگر نه عدول



نیت میکند و صحیح است و این قول دلیل معتمدی ندارد و دور نیست که جایز باشد که نماز را تمام کند
و بعد از آن نماز احتیاط را بکند یا نماز را خراب کند و نماز احتیاط را بکند پس هرگاه کسی احتیاط
ظهر را فراموش کند و داخل عصر شود میتواند عصر را برهم زند و نماز احتیاط را
بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را تمام کند و بعد از آن نماز احتیاط را بکند **تنبیه**
در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری است که او نوشته
بود بسوی حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و سؤال میکرد از آن جناب از مردی که نماز
ظهر را کرد و داخل شد در نماز عصر چون دو رکعت از نماز عصر کرد یقین کرد که ظهر را
دو رکعت کرده بوده است چه بکند آنحضرت جواب فرمودند که اگر امری در میان دو نماز
روداده باشد که نماز بسبب آن قطع میشود اعاده کند و اگر امری رونداده است میگرداند
دو رکعت آخر را تتمه از برای نماز ظهر و بعد از آن نماز عصر را میکند و شیخ بهائی در روضة الجنان
اشاره باین حدیث کرده و این را از مواضعی شمرده که زیادتی رکن در نماز ضرر ندارد و عمل باین حدیث
مانعی ندارد **مطلب ششم** هرگاه یکی از دو طرف شک غالب شود و ظاهرتر باشد خواه
در اول بار یا بعد از آنکه مساوی بودند رجحانی ظاهر شود بنا را بر آن باید گذاشت
و این را ظن مینامند پس هرگاه اقتضای آن صحت است بنا را بر صحت میگذارد و اگر
بطلانست بنا را بر بطلان میگذارد و دیگر نماز احتیاط در کار نیست هر چند در یک روایتی دلالت
بر آن دارد مثل اینکه هرگاه شک میان سه و چهار کند و گمان او بر سه باشد باید بنا را بر سه گذارد
و یک رکعت دیگر بکند **و هرگاه** گمان او بر چهار باشد بنا را بر چهار میگذارد و بهمان اکتفا میکند
**و هرگاه** گمان کند که پنج رکعت کرده نماز او باطل است و همچنین سایر مقامات و اشهر و اظهر آنست
که فرقی نیست در این معنی میانه دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی و دو رکعت اول و نماز دو رکعتی
و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست مابین اعداد رکعات و اجزاء نماز و بعضی اخبار معتبره

هر دو نماز را

دلالت دارد بر اینکه در صورت ظن سجده سهو بکند و عمل آن بدین است **فایده** بدانکه شهید
ثانی ره حکم کرده است بوجوب تروّی یعنی هرگاه شک عارض شود فوراً عمل بمقتضای
آن نکند بلکه تامل کند و تفکر کند پس اگر بقراین برای او کاملا حاصل شد بمقتضای ان
عمل کند و اگر نه عمل کند بمقتضای شک و این قول قوی است و حدیث معتبری دلالت بران دارد
چنانکه در کتاب غنایم الایام بیان آن کرده ایم **مطلب هفتم** هرگاه امام شک کند در چیزی
و ماموم شک نداشته باشد امام رجوع میکند بماموم و همچنین ماموم هرگاه شک کند
رجوع میکند بامام مثل اینکه امام سر از سجده بردارد و شک کند در اینکه سه رکعت کرده ام
یا چهار رکعت و ماموم را اعتقاد این باشد در سه رکعت کرده است و بفهمد از حال امام
در سرگردانست سه بار بگوید سبحان الله یا بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد در اشاره
باینست و باید بر خیزد پس امام عمل میکند بحفظ ماموم و مثال صورت عکس واضحست
و این مسئله در صورت حصول یقین بجهت یکی از اینها واضح است و اشهر و اظهر آنست
در هرگاه یکی از آنها شک داشته و دیگری ظن هم شاک رجوع میکند بظان و مشهور اینست
در ظان رجوع میکند بصاحب یقین و درین اشکال است مگر اینکه ظن آن صاحب ظن بسبب یقین
دیگری مبدل شود بظن بخلاف آن و هرگاه هر یک از آنها یقین داشته باشند بخلاف دیگری
هر یک بیقین خود عمل میکند و همچنین هرگاه هر یک ظن داشته باشند بخلاف دیگری و اما هرگاه
هر دو در شک باشند پس اگر شک هر دو یکی است مثل اینکه هر دو شک کرده اند
میانه سه و چهار پس هر دو بمقتضای شک خود عمل میکنند و هرگاه شک ایشان مختلف باشد
پس اگر رابطه میان آنها هست رجوع میکنند بآن رابطه مثل اینکه یکی شک کند میان
دو و سه و دیگری شک کند میان سه و چهار پس هر دو بنا را بسه میگذارند بجهة آنکه یکی
از آنها یقین بسه دارد و یکی دیگر یقین بعدم چهار و نماز احتیاط بر هیچیک نیست و همچنین



هرگاه یکی شک کند میان سه و چهار و دیگری میان دو و سه و چهار حکم هر دو راجع میشود بشک میان
سه و چهار و علی هذا القیاس صور تهای دیگر و فرقی نیست میان آنکه یکی از شکها مبطل باشد یا نه
مثل اینکه یکی شک کند میان یک و دو و دیگری یقین دارد در دو است یا دیگری شک دارد
میان دو و سه بعد اکمال سجدتین پس در هر دو صورت بنا را بر دو میگذارند و هر یک
از امام و ماموم بدیگری رجوع میکنند هر چند ظن بجهت او حاصل نشود بلکه هر چند ماموم
در امام یا او رجوع میکند فاسق باشد اما بر جهت رجوع کردن امام و ماموم بغیر ایشان نمی
هر چند عادل باشد مگر در صورتی در ظنی از برای او بسبب آن شخص حاصل شود **و بدانکه** اگر امام
کاری بکند در موجب سجده سهو باشد بر او لازمست سجده هر چند از ماموم سهوی حاصل نشود
و بر او سجده لازم نیست هرگاه موجب سهوی از او حاصل نشود هر چند از ماموم حاصل شود **و اما**
**ماموم** پس در او خلاف و اشهر و اظهر آنست در هرگاه از او سهوی حاصل نشود بر او سجده
لازم نیست هر چند از امام سهو حاصل شود و احوط کردن سجده است و هرگاه از او سهوی حاصل شود
بر او سجده لازمست هر چند از امام سهوی حاصل نشود **و بدانکه** هرگاه ماموم مسبوق باشد
بیک رکعت هرگاه امام سهو در یک رکعت زیاد کند جایز نیست که ماموم رکعت آخر خود را با او اقتدا کند
**مطلب ششم** هرگاه کسی شک بسیار کند در نماز بحدی در عرف و عادة بگویند که فلانی بسیار شک
میکند و خود آن شخص هم از اهل عرف است و این معنی را میتواند یافت پس چنین شخص
اعتنا بشک خود نمیکند و عمل بمقتضای آن نمیکند یا بمعنی در بنا را بر صحت میگذارد پس هرگاه
اقتضای صحت اینست در ان فعل مشکوک فیه را کرده انگارد باید که او را کرده انگارد
و اگر اینست در نکرده انگارد نکرده می انگارد مثل اینکه هرگاه شک کند میانه سه و چهار بنا را
بر چهار میگذارد و دیگر نماز احتیاط هم نمیخواهد و هرگاه شک میانه چهار و پنج کند بنا را بچهار میگذارد
و دیگر سجده سهوی هم نمیخواهد و همچنین هرگاه شک کند که یک سجده کرده ام یا دو بنا میگذارد که دو کرده ام

در بیان کثیر الشک در نماز

و اگر شک کند که دعا کرده ام یا نه بنا را بر دو میگذارد و همچنین حق اینست که این رفتار واجب
حتماً و بعضی اعتبار از باب رخصت دانسته اند و این ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله هست که مختار است
میانه این رفتار و میانه بنا گذاشتن بر اقل آن هم ضعیف است **و بدانکه** از ظواهر بسیاری از اخبار و کلام
جمعی از علما ظاهر میشود در حکم کثیر السهو هم مثل کثیر الشک باشد و ان بغایت مشکل است و بعضی
از علمای ما دعوی اجماع کرده اند در کثیر السهو واجب بر او در بجا آرد آنچه را فراموش کرده
در محل خود و قضا کند آنچه قضا کردنی است هرگاه از محل خود بگذرد و آنچه باطل میشود نماز هرگاه
از محل بگذرد در رکن باشد و لکن نقل کرده است از علما که سجده سهو از او ساقط است
و احوط آنست در سجده سهو را هم ترک نکند بلی جمعی از علما نقل کرده اند در کثیر السهو
شک او اعتبار ندارد و این سخن بسیار دور نیست و لکن احوط آنست که حکم را مخصوص کثیر الشک
دانیم و لفظ سهو را در اخبار و کلام علما حمل بر شک کنیم و در غیر آن عمل کنیم بمقتضای احکام
سابقه در محل خود گذشت و فرقی نیست در مسئله کثیر الشک مابین شک در دو رکعت اول
یا دو رکعت دویم در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در عدد رکعات و اجزاء نماز و غیر اینها
و کثیر الشک در وضو و غسل و طهارت و نجاست و نیت عبادات همه یک حکم دارد حتی از اینکه
مثل اینکه کسی شک بسیار کند در چیزی در دهان من بود و بحلقم فرو رفت و از ان جهت
مکرر آب دهان می اندازد بلی اشکال در بعضی موارد هست مثل اینکه آیا کثیر الشک
در نماز تنها در وضو شک او اعتبار دارد یا نه و بعکس و همچنین کثیر الشک در قراءة تنها
آیا حکم او در شک در سایر اجزاء نماز جاریست یا نه اظهر آنست در اقتصار میکند بر آنچه کثرت
در و ثابت شده و در غیر آن عمل بمقتضای شک میکند و چنانکه در تحقق کثرت شک رجوع
بعرف میشود در خروج از آن هم رجوع بعرف میشود و هرگاه شک کند در اینکه کثیر الشک
شده ام یا نه بنا بر عدم آن میگذارد مگر اینکه چاره که این هم از مکر شیطانست و این وقت

علامة؟



نماز را بکثرت شک میگذارد و همچنین هرگاه شک در خروج از کثرة شک کند بنا را بکثرة شک میگذارد
~~و همچنین هرگاه شک در خروج از کثرت شک کند بنا را بکثرت شک میگذارد~~ و تا علم بهم رسد
در کثیر الشک نیست و چون عقل و نقل دلالت میکند بر اینکه غلبه شک و وسواس از شیطانست
پس باید در علاج آن کوشید **و یکی** از معالجات آن بی اعتنائی بر آنست و بنا بر صحت گذاشتن
چنانکه گذشت **و از برای** این معنی راههای دیگر هم هست از جمله آنها تفکر در عظمت آلهی و ذلت و خواری خود
و اینکه حیوة و موت و روزی و نفع و ضرر او همه بمشیت و قدرة اوست و اینکه او را نهانی و آشکار
و نهان است و اینکه در اینحال با او مخاطبه و مکالمه میکند و حیا و مهابت از او را در نظر داشته باشد
و تفکر کند در فانی بودن لذات دنیا و ابدی بودن نعمتهای اخروی و عظمة آنها پس در اینحال ماسوی در نظر
او بیقدر شده دل او متوجه عبادت میشود و شک کم میکند **و یکی** دیگر اینکه پناه برد بخدای تعالی
از شیطان چنانکه در حدیث وارد شده در هرگاه داخل نماز شوی انگشت شهادت خود را بر ران چپ
بزن بقوة و بگو بسم الله و بالله توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
چون چنین کردی شیطان از تو دور میشود و در روایتی دیگر در وقتی در داخل بیت الخلا میشوی بگو
اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و معالجاتی دیگر هم وارد شده
از جمله حساب نماز را بسنگریزه نگاه داشتن یا بانگشتری یا بچیزی دیگر از جائی بجائی بگرداند تا حساب را
داند **و از جمله** نماز را سبک کردن و سوره کوچک خواندن و تسبیحات را در رکوع و سجود یکبار گفتن
و تفاوت این معالجات بتفاوت مراتب اشخاص است در قابلیت و معرفت **مطلب نهم**
هرگاه کسی در عدد رکعات نافله شک کند جایز است در بنا را بر اکثر گذارد و افضل آنست در بنا را
بر اقل گذارد و اظهر آنست در هرگاه شک کند در اجزای نافله بنا را بر صحت میگذارد بر نهجی که در کثیر الشک
گفتیم و احوط آنست که احتمال شک را در او بجا آرد مگر اینکه در اینجا نیز کثیر الشک شود

در بیان علاج وسواس در نماز

در بیان حکم شک در نافله

و هرگاه شک در عدد نماز کند نه در عدد رکعت مثل اینکه شک کند که دو رکعت اول نافله ظهر است
یا دو رکعت دویم اظهر در آن نیز جواز بنا بر اکثر است و احوط بنا بر اقل است چنانکه افضل هم است
مطلب دوازدهم هرگاه شک کند که نماز کرده است یا نه اگر وقت نماز باقیست نماز را بجا آورد و اگر وقت
بیرون رفته برو چیزی نیست و شک بعد از نماز اعتبار ندارد و بنا را بر صحت نماز میگذارد و همچنین
مثل اینکه بعد از نماز شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز احتیاط برو واجب نیست
و اگر گمان او بیکطرف غالب شود پس اگر گمان او موافق صحت نماز است پس اصلا اشکال
نیست مثل اینکه در صورت مذکوره گمان او بر چهار باشد و اما هرگاه گمان او این باشد
که یک رکعت کم کرده است احوط آنست که برخیزد و یک رکعت دیگر بکند چنانکه در صورتی میکرد که یک
رکعت را سهو کرده بود ولکن اظهر آنست که نماز او صحیح باشد و اعتنائی بآن گمان نکند و همچنین
اظهر در صورتی که گمان کند که یک رکعت زیاد کرده است هم صحت است و اعتنائی به گمان نمیکند
و اینجا احتمال بطلان نماز است و احوط اعاده است مطلب سیزدهم هرگاه شک کند
در عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزای آن یا در عدد سجدهای سهو یا در اجزای آن
یا در اجزای تشهد و سجده که بعد نماز قضای آنها را میکند بهیچیک اینها اعتنا نمیکند و بنا را بر صحت
میگذارد هر چند از محل خود نگذشته باشد و سجده سهو هم برو لازم نمی شود و هرگاه
شک کند در اینکه شک کردم یا نه هم اعتنائی نمیکند و ثمره هم ندارد و اما اگر شک کند
که آیا شکی که کرده بودم مابین دو و چهار بود یا سه و چهار پس آن بر میگردد بشک میان
دو و سه و چهار دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته میکند و همچنین هرگاه شک کند
که آن شک آیا میان دو و سه بود یا سه و چهار و همچنین قیاس کن امثال این را بر آنها
و هرگاه شک کند در فعلی از افعال نماز و هنوز از محل آن نگذشته باز شک کند

که آیا بعد از شک

که آیا بعد از شک آنرا بجا آوردم یا نه اظهر آنست که بجا آورد و احتمال سقوط هم دور نیست
و همچنین هرگاه سهوی در نماز احتیاط یا سجدهای سهو یا اجزاء منسیه حاصل شود و از محل خود گذشته باشد
اعتنا نمیکند و اگر بر جای خود باشد احوط بلکه اظهر آنست که آنرا بجا می آورد و احوط آنست
که در نماز احتیاط اعمال نماز را جاری کند پس اگر رکنی را فراموش کرده باشد و از محل خود
گذرد باطل است و نماز احتیاط را اعاده کند اما وجوب آن معلوم نیست و همچنین سجده سهوی
از برای سهو در امور مذکوره ثابت نیست و اما هرگاه شک کند که آیا نماز احتیاط را کردم
یا نه پس باید که نماز را بجا آورد و همچنین هرگاه شک کند که سجده سهو کردم یا نه و همچنین اجزای
منسیه و اما هرگاه شک کند که آیا آنچه فراموش کرده بودم یک سجده بود یا تشهد بود
احوط آنست که هر دو را قضا کند و یک دفعه سجده سهو را هم بعمل آورد و اگر شک کند که آنچه را
فراموش کردم رکوع بود یا سجده احوط آنست که سجده را با سجده سهو بکند و نماز را هم
اعاده بکند و دور نیست که بگوئیم که در هر دو صورت نه بجا قضای فراموش شده بر او هست
و نه اعاده بلی سجده سهو در صورت اولی لازم است باب چهارم در فوائت و احکام قضاهاست
و در آن چند مطلب است مطلب اول وجوب قضا بر کسیکه ترک کند نماز واجبی را با وجود شرایط
یا اخلال کند به آن بسبب خواب یا فراموشی و بر دیوانه و طفل نابالغ قضا واجب نیست
هر چند بالغ و عاقل شود و همچنین واجب نیست بر حایض و نفسا قضای نماز مگر اینکه در آخر وقت
پاک شوند بقدر آنکه غسل بکنند و یک رکعت نماز یا بیشتر توانند کرد که در اینوقت اگر ترک
کرده باشند قضا واجبست بخلاف آنکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت و یک رکعت نماز
یا بیشتر پاک باشند و بعد از آن حایض و نفسا شوند که در اینجا قضائی نیست مگر اینکه
بقدر تمام نماز پاک بوده باشند و هرگاه کسی در وقت نه آب داشته باشد و نه خاک بیش گفتیم که ادا از او ساقط است

ولکن اظهر وجوب قضاست و همچنین هرگاه کسی مست کننده بخورد یا چیزی بکند که در او اثر خواب
ببرد بر او قضا واجبست و اظهر آنست که هرگاه کسی او را بر اینمعنی جبر کرده یا ندانسته
خورده باشد هم قضا واجبست و بر کسیکه بیهوش شود قضا واجب نیست بلکه مستحب است
هر چند چندین روز بیهوش بماند و قضای روز آخر تا سه روز تاکید بیشتر دارد و هرگاه
و هرگاه خود کاری کند که بیهوش شود هم اظهر عدم وجوب است ولکن احوط آنست که ترک قضا
نکند و واجب نیست قضا بر کافر اصلی هرگاه مسلمان شود بغیر غالیها و خارجیها و ناصبیها
که حکم اینها حکم سایر کافران است و حکم ایشان اینست که مادامی که بر طریقه خود باقی باشند نماز
ایشان صحیح نیست و فایده بایشان نمی بخشد مگر اینکه بی تقصیر باشند و جاهل باشند
بوجوب اجتهاد و تحقیق مذهب و اخذ عبادات از اهل آن که ایشان ظاهرا معذور باشند
و شاید که در اعمال ایشان هم ثوابی باشد و هرگاه از طریقه خود دست بردارند و شیعه
اثنی عشری شوند و اعمالی که کرده باشند در مذهب خود ایشان صحیح بوده باشد پس دیگر
بر ایشان قضا واجب نیست در هیچ عبادتی بغیر زکوة که بغیر شیعیان داده و باید بمستحق
آن برسد و این تفضل الهی است نه از راه اینست که عبادت ایشان در واقع صحیح
بوده است و حق تعالی بایشان ثواب هم کرامت میکند بازای آن اعمال و اگر ترک عبادت
کرده بوده اند یا عبادات ایشان در مذهب خود ایشان صحیح نبوده هر چند در مذهب ما
صحیح باشد پس در آن صورت قضا ساقط نیست و بعضی مجزی میدانند که در مذهب ما
صحیح باشد هر چند در نزد آنها باطل باشد و این مشکل است و اما مرتد پس بر او واجبست
قضای ایام رده خواه نماز کرده باشد یا نه و خواه بصورت صحیح کرده باشد یا باطل
و اظهر آنست که مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که مرتد شده باشد توبه او در باطن مقبول باشد

هرگاه

هرگاه مانعی از قتل او بهم رسد و تاخیری شود بعد توبه بدن او پاک شود و عبادات او قبول
شود و قضائی که میکند صحیح باشد و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم می آید مطلب دویم
نماز جمعه و عید قضا ندارد و اما نماز آیات پس هرگاه علم بهم رساند بحصول آیات و ترک
کند نماز را تا وقت بیرون رود عمدا یا سهوا پس مشهور و اقوی وجوب قضاست هر چند از کسوف
و خسوف تمام قرص نگرفته باشد و در زلزله و سایر آیات بغیر کسوفین اظهر آنست که در مدت
عمر ادا باشد پس مراد بقضا در آنها کردن بعد از زوال آیاتست و هرگاه علم بهم نرساند تا آیات
منقضی شوند پس حکم کسوف و خسوف آنست که اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته بوده است و منقطع
شده است قضا بر او واجبست مثل صورت علم بآن و هرگاه تمام نگرفته بوده است اشهر
و اقوی عدم وجوب قضاست و اما زلزله و سایر آیات پس اظهر وجوب قضاست بعد
از حصول علم بآن هر چند مقارن حصول آن آیات علم بهم نرسد والله العالم باحکامه
مطلب سوم قضای نوافل یومیه سنت مؤکد است مگر آنکه بسبب آزار و مانعی از جانب خدا
ترک شده باشد که در آن تاکید کمتر است و عبدالله بن سنان بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که عرض کردم بخدمت آنحضرت که خبر ده مرا از مردی
که بر او هست از نمازهای نافله آنقدر که حساب آنرا نمیداند از بسیاری چه کند حضرت فرمود
که آنقدر نماز کند از بسیاری که نداند که چه قدر است پس هرگاه چنین کند بجا آورده است
بقدر آنچه بر او هست و شاید این کنایه باشد از اینکه آنقدر بکند که بمظنه خود مساوی
آنچه فوت شده بعمل آورده باشد پس بعد از آن گفت که عرض کردم بخدمت آنحضرت
که آن مرد قادر نیست بر قضا پس فرمود که اگر بسبب مشغول بودن بمعیشت ضروریه خود
قادر نیست بر قضا یا مشغول بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود است پس بر او چیزی نیست
و اگر بجهت مشغول شدن بجمع دنیا است و بسبب مشغولی بدنیا نمیتواند قضا بکند

پس مجرد قضا است و اگر قضا نکند ملاقات خواهد کرد خداوند خود را در حالیکه سبک و خوار شمرده است و ضایع کرده است حرمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را گفت عرض کردم در قادر بر قضا نیست آیا مجزی است که تصدق کند در عوض آن پس آنحضرت سکوت طولانی فرمودند پس فرمودند پس تصدق کند بصدقه عرض کردم که چه چیز تصدق کند فرمود بقدر وسع و غنای خود و ادنای آن مدی است از برای هر مسکینی بجای هر نماز عرض کردم چه قدر نماز است که واجبست در مدی از برای هر مسکینی فرمودند از برای هر دو رکعت از نماز شب یکمد و از برای هر دو رکعت از نماز روز یکمد پس عرض کردم که توانائی ندارد پس فرمود که اکنون از برای هر چهار رکعت از نماز روز یکمد بدهد عرض کردم که قادر نیست فرمود پس اکنون یکمد از برای نماز شب بدهد و یکمد از برای نماز روز و سه مرتبه فرمود و نماز افضل است و مشهور استحباب تعجیل قضا است پس نمازی که در شب فوت شده در همان روز قضا کند و نمازی که در روز قضا شده در همان شب بجا می آورد و انتظار نکشد در نافله شبها در شب قضا کند و نافله روزها در روز و بعضی از علما قایل شده اند باستحباب موافقت در روز و شب یعنی قضای نافله شبها در شب کند و روزها در روز و اول اقوی است مطلب چهارم

هرگاه چند نماز از کسی فوت شده باشد و ترتیب آنرا داند بعضی گفته اند واجبست که بهمان ترتیب قضا بکند و قول دیگر است که مستحب است و آن ضعیف است و آنچه از احادیث ظاهر میشود حکم ترتیب نمازهائیست که پیوسته باشند مثل اینکه نماز ظهر و عصر یکروز از او فوت شده با عصر و مغرب یکروز و همچنین اما مثل اینکه نماز ظهر یکروز فوت شده باشد و نماز مغرب روز دیگر بعد از آن و نماز صبح روز سیم پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب در آن ظاهر نیست هر چند کلام اکثر فقها بلکه صریح بعضی در هر دو صورتست و مراعات ترتیب احوط است و همچنین ظاهر کلمات ایشان آنست که ترتیب در روزها



و ماهها و سالها همه معتبر باشد هر چند دلالت اخبار بر آنها واضح نیست و از اینجا معلوم میشود حال نماز استیجاری که امروز آن اساس نزاعست پس هرگاه چند نفر استیجار نماز یکنفر بکنند میتوانند همه یکبار بکنند و در نیت که بجماعت هم توانند کرد که یکی امام باشد و باقی ماموم هر چند احوط در آن هم مراعات ترتیب است لکن وجوب آن معلوم نیست و موید این مطلب هم میشود اینکه در روزه قضا ترتیب را شرط نکرده اند هر چند در غیر استیجار هم باشد و اما اگر جاهل بترتیب باشد پس اقوی عدم وجوب ترتیب است و بعضی قایل بوجوب شده اند و چون این ممکن نیست مگر بتکرار نماز پس واجب دانسته اند تکرار را تا آنقدر که علم بحصول ترتیب بهم رسد پس هرگاه کسی نماز ظهری از روزی ترک کرده باشد و نماز عصری از روز دیگر و نداند کدام پیش بوده است میگویند که باید یکنماز ظهر میانه دو نماز عصر بکند یا یکنماز عصر میان دو نماز ظهر بکند پس باید سه نماز بکند تا ترتیب حاصل شود و هرگاه علاوه آن ظهر و عصر مغربی هم از روز دیگر از او فوت شده باشد و نداند کدام پیش است که سه نماز را که گفتیم یکبار پیش از نماز مغرب بکند و یکبار بعد که هفت نماز میشود و هرگاه علاوه آن سه نماز عشائی هم از او فوت شده بر نهج سابق همان هفت نماز را یکبار پیش از عشا بکند و یکبار بعد که پانزده نماز میشود و همچنین و این قول موجب عسر و حرج و مشقت عظیم است و امید بکرم عمیم خداوند کریم آنست که ترتیب واجب نباشد و اما اگر غیر نماز یومیه فوت شده است مثل نماز کسوف و خسوف و زلزله پس اظهر آنست که در آنها هم مراعات ترتیب واجب لازم نیست هر چند علم بترتیب داشته باشد و همچنین لازم نیست ترتیب بعمل آوردن میان آنها و نماز یومیه مثل اینکه کسی نماز کسوفی و نماز ظهری از او فوت شده باشد لازم نیست که هر کدام که پیش بوده است مقدم دارد

مطلب پنجم اختلاف کرده اند علما در اینکه قضای نمازهای فریضه مضیق است یا موسع جمعی بر آنند که مضیق است و نماز حاضره را نمیتوان کرد تا اینکه وقت آن تنگ شود بلکه بعضی گفته اند که مشغول هیچ کاری دیگر نمیتوان شد حتی آنکه خوردن و خواب را هم زیاده از قدر ضرورت نمیتوان کرد و باید مشغول نماز قضا باشد و بعضی با وجود این گفته اند که اگر نماز حاضره یا غیر آنرا هم بکند علاوه بر معصیت نمازش هم باطل است و اقوی آنست که وجوب آن موسع است چنانکه جمعی دیگر از علما قایل شده اند و این جماعت نیز دو فرقه شده اند بعضی مستحب میدانند که هرگاه وقت حاضره داخل شده حاضره را مقدم دارند و بعضی مستحب میدانند که فایته را مقدم دارند تا وقت حاضره تنگ شود و این دور نیست هر چند ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت حاضره لا اقل فضیلت بیرون کردن هم خالی از قوه نیست و بعضی از علما گفته اند که هرگاه یکنماز قضا در ذمه او است آنرا مقدم دارد و هر چند که اگر بیشتر است لازم نیست و بعضی گفته اند که فایته همان روز را مقدم میدارد هر چند متعدد باشد و این هر دو قول ضعیفند لکن احوط عمل بمقتضای آنها است و این اختلافات که مذکور شد در غیر صورت فراموشیست اما هرگاه فراموش قضا را مقدم دارد حاضره یا غیر آنرا بر او چیزی نیست و نمازش صحیح است اجماعا و اگر در بین نماز حاضره بخاطرش آید نماز قضا پس عدول میکند بفایته هرگاه ممکن باشد چنانکه در مباحث نیت گذشت و این مستحب است بنابر قول بتوسعه و واجبست بنابر قول بتضییق و هرگاه وقت عدول گذشته باشد نماز را تمام کند و بعد از آن نماز قضا را بکند مطلب ششم هرگاه از او نمازی در سفر فوت شده باشد قضای آنرا باید قصر بکند هر چند در حضر باشد و بالعکس هم چنین است و هرگاه از او فوت شده باشد در یکی از این چهار موضع که مخیر است مابین قصر و تمام احوط آنست که قضا را قصر بکند



و هرگاه در سفر وقت نماز داخل شده باشد و نماز را قصر نکرده باشد و باید بخانه رود و وقت باقی باشد و نماز را فراموش کند باید قضا را تمام بکند و همچنین بعکس هرگاه در خانه وقت داخل شود و نماز نکرده بسفر رود و نماز را فراموش کند و بعضی از علما گفته اند که اعتبار بحالت اول است و این ضعیف است و چنانکه سابق بیان کردیم در ادا که اعتبار اداست نه بحال وجوب قضای نماز هم همان حکم دارد مطلب هفتم هرگاه یکی از نمازهای یومیه از او فوت شده و نداند که کدام بوده مشهور آنست که یکنماز صبح و یکنماز مغرب میکند و یکنماز چهار رکعتی که هرگاه یکی از نماز ظهر یا عصر یا عشا فوت شده باشد این در عوض آن باشد و مخیر است در این چهار رکعتی میانه جهر و اخفات و بعضی واجب دانسته اند که پنج نماز همه را بکند و اول اقوی است و هرگاه مسافر بوده اقوی و اشهر آنست که دو نماز میکند یکنماز مغرب و یکنماز دو رکعتی که میتواند در عوض یکی از چهار نماز دیگر باشد و هرگاه بر او نمازهای متعدد باشد و عدد آنها را نداند خواه شخص نمازها را داند یا نداند باید آنقدر نماز کند که گمان او غالب شود برائت ذمه کرده است و تحصیل علم واجب نیست هر چند ممکن باشد و در جنب اکتفا بقدر یقینی کند چنانکه بعض علما گفته اند یعنی آنقدر را که یقین دارد در ذمه او است بجا آورد و آنچه را یقین ندارد بر او واجب نیست و این سخن در نهایت قوت است اظهر و احوط عمل بمشهور است مطلب هشتم اظهر آنست که مکروه است نافله کردن در وقت نماز واجب در غیر نوافل یومیه و باطل نیست هر چند بر گردن او نماز قضا هم باشد و جمعی حرام و باطل دانسته اند و در مباحث اوقات این مسئله مذکور شد خاتمه در احکام جنایز است و در آن چند مطلب است مطلب اول در احکام احتضار است یعنی وقت جان کندن و در آن چند بحث است بحث اول واجبست که محتضر را رو بقبله بخوابانند بنحوی که کف پاهای او بر زمین باشد

در احکام جنایز

وکف پاهای او رو بقبله باشد و بعضی سنت دانسته اند و آن ضعیف است و این از واجبات
کفائیه است یعنی بر همه مکلفین واجب لیکن هرگاه یکی از ایشان بعمل آورد از دیگران ساقط
میشود و خلاف کرده اند در اینکه باید علم بهم رسد بوقوع آن فعل تا از دیگران ساقط شود
یا گمان کافیست و اظهر در نزد حقیر آنست که ظن کافیست خصوصا هرگاه بخبر دادن عادلی باشد
و خبر دادن دو عادل بطریق اولی کافیست و بعضی در آن هم توقف کرده اند و همچنین سایر احکام
میت که واجب کفائیست مثل غسل و نماز و غیر آن و فرقی نگذاشته اند در میت مابین صغیر
و کبیر و شیعه و غیر شیعه از فرق مسلمین و در تعمیم مسلمین اشکالی است و هرگاه قبله مشتبه باشد
این وجوب ساقط است و احوط و افضل آنست که بعد از مردن هم بهمان هیأت باشد
تا وقتی که بردارند برای غسل دادن **بحث دویم** سنت است تلقین میت در حال احتضار
بشهادتین و اقرار بائمه اثنی عشریه علیهم السلام یکی یکی و اینکه محتضر هم همراه او بگوید و آخر کلام
او لا اله الا الله باشد چنانکه فرموده اند که هرکه آخر کلام او لا اله الا الله باشد داخل بهشت
میشود و تلقین او کنند کلمات فرج را و توبه و استغفار را و این دعا را اللّهمّ اغفر لی الکثیر
من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک و کرر شهادتین و اقرار بائمه را بگوید
تا جان تسلیم کند و هرگاه جان کندن بر او دشوار شود او را ببرند بآن محلی که اکثر اوقات
در آنجا نماز میکرد یا بر روی فراشی که جای نماز او بود و اگر هر دو را بکنند بهتر خواهد بود و در بعضی
اخبار وارد شده است که در حال نزع او اظهار جزع بر او نکنند که در آن حال ضعف بسیار
دارد کاهست که جزع باعث زود هلاک شدن او بشود و همچنین او را حرکتی که بر او دشوار
باشد ندهند که کاهست که باعث هلاک او شود و سنت است که بعد مردن چشم و دهان
او را بهم گذارند و چانه او را ببندند و جامه بر روی او بپوشند و دستها و ساقهای او را

بپهلوی او بکشند

بپهلوی او بکشند و اگر در شب بمیرد چراغ در نزد او روشن کنند و در نزد او تلاوت قران بکنند
خصوصا یس و والصافات را در حال احتضار و سنت است که برادران دینی را خبر کنند
که حاضر شوند در تجهیز او و اینکه زود او را بردارند هرگاه اشتباهی در مردن او نباشد و هرگاه
اشتباهی باشد واجبست تاخیر تا علم حاصل شود بمرگ یا بآنکه متغیر شود یا سایر علامات
مرگ ظاهر شود یا سه روز بگذرد و از جمله علامات گود شدن و فرو رفتن شقیقه او
و کج شدن بینی او و کشیده شدن پوست روی او و جدا شدن دستها از ساقها و نرم شدن
پاهای او که گویا استخوان ندارد و بالا رفتن تخمهای او بالا و نخیس پوست آنها **بحث سیوم**
مکروه است که جنب و حائض حاضر شوند در نزد محتضر که باعث متاذی شدن ملئکه میشود
و خوشنود شدن شیاطین میشود و اظهر آنست که جنب هرگاه تیمم کند با تعذر غسل رفع
کراهت میشود و همچنین حائض هرگاه خون او قطع شده باشد هرچند تیمم هم کرده باشد و مکروه است
که آهن بر روی شکم او بگذارند بلکه غیر آهن را هم نگذارند و میت را در خانه تنها نگذارند
**مطلب سیوم دویم** در غسل است و در آن چند بحث است **بحث اول** غسل میت واجب کفائیست
بر همه مکلفین واجبست سعی در آن و هرگاه از یکی بعمل آمد از دیگران ساقط میشود و مشهور
آنست که هر کس اولی بمیراث میت است اختیار غسل با اوست که اگر تواند خود بکند
و اگر نه هر کس را که او رخصت بدهد بکند و در اینجا اعتبار زیادتی را در حصه میراث نکرده اند
و دور نیست که هر کدام در علاقه او بمیت بیشتر باشد مقدم باشد چنانکه گفته اند پدر
میت بر پسر او مقدم باشد و هرگاه اولیا متعدد باشند و اولویتی نداشته باشند
باذن همه یا هر کدام که حاضر باشند بکنند و مشهور آنست که هرگاه مردان و زنها
باشند اختیار با مرد است هرچند نسبت زن بیشتر و جمعی از اصحاب گفته اند

که هرگاه ولی نباشد امام ولی او است و اگر غایب باشد حاکم شرع ولی او است و هرگاه نباشد
مسلمانان اختیار دارند و شوهر زن اولی است بزن در جمیع احکام خواه دائمی باشد و خواه
متعه و خواه آزاد باشد و خواه کنیز و در غسل دادن هر یک از زن و شوهر دیگری را خلافست
و اقوی اینست که جایز است غسل دادن هرچند برهنه باشد و افضل آنست که جامه
بر روی او بیندازد و غسل بدهد و اظهر آنست که ستر عورة هم واجب نباشد و لیکن تاکید
در استحباب پوشیدن آن بیشتر است و فرقی نیست که زوجه دائمی باشد یا منقطعه
یا آزاد یا کنیز و زنی که در عدهٔ طلاق رجعیست در حکم زوجه است بخلاف طلاق باین
بلکه ظاهر آنست که هرگاه از عدهٔ رجعیه بیرون رود هم در حکم زوجه است هرگاه زوج
او در بین عده مرده باشد و مولی کنیز خود را میتواند غسل بدهد و در عکس آن خلافست
و دور نیست که آنهم جایز باشد هرگاه ام ولد باشد **بحث دویم** واجبست که غسل
مسلمان را مسلمان بدهد بشرط مماثلت در ذکورة و انوثت یا ذو رحم باشد و هرگاه مسلمان
مماثل یافت نشود و ذو رحم هم نباشد مشهور علمای ما گفته اند که کافر غسل میدهد مرد مسلمان را
و زن کافره غسل میدهد زن مسلمان را بعد از آنکه خود ایشان غسل کنند و بعضی از علمای ما
در این توقف کرده اند بجهت نجاست کفر و عدم صحت نیت قربة از او هرچند اقوی قول
مشهور است و لیکن احوط آنست که نیت را مسلمان بکند و کافر با آلتی غسل بدهد که دست
بآب و بدن نرساند مثل اینکه یکی بچوبی و مثل آن میت را بگرداند و دیگری بسبو یا ابریق آب
بریزد و هرگاه بعد از غسل کافر مسلمان بهم رسد که تواند غسل داد در وجوب اعاده
غسل دو قول است و اظهر عدم وجوب و احوط اعاده است **بحث سیوم** شرطست
در غسل دهنده که مماثل میت باشد در ذکورة و انوثة مگر در چند جا **اول** محارم
و در آن چند قول است اکثر علما برآنند که هرگاه مماثل نباشد غسل میدهند از وراء جامه

یعنی چنانکه

یعنی چنانکه پیراهن پوشیده و در روی پیراهن آب میریزند و غسل میدهند یا جامه
دیگر بر روی او می اندازند و غسل میدهند و جمعی قائلند که با وجود مماثل هم میتوانند
غسل داد و بعضی از متاخرین علمای ما رفته است باینکه با وجود مماثل برهنه هم میتوانند
غسل داد بشرط ستر عورة و این قول قوی است و احوط قول اول است و اگر محرمی هم نباشد
اشهر و اقوی آنست که غسل ساقط میشود و تیمم هم ساقط است و بعضی گفته اند
از وراء ثیاب غسل میدهند و بعضی شرط کرده اند چشم بهم گذاردن را **و مراد**
از محرم در اینجا کسیست که حرام باشد نکاح او همیشه خواه بنسب یا برضاع
یا بمصاهره پس خواهر زن محرم نیست بجهة اینکه همیشه حرام نیست و همچنین
دختر زنی که هنوز بآن دخول نشده باشد خنثی مشکل هرگاه محرمی دارد
محرم او را غسل بدهد بنهجی که مذکور شد در محارم و هرگاه محرمی نباشد پس در آن
اشکال است مگر اینکه عمل بقرعه یا تیمم بکنیم جایز است که مرد دختر سه ساله را
غسل بدهد برهنه و بعکس بلکه دور نیست که کمتر از شش ساله را هم میتوانند غسل
داد از هر دو طرف مشهور آنست که واجبست غسل دادن هر کس که اقرار بشهادتین
بکند مگر خوارج یعنی آنهائی که در دین اهل نهروان را دارند و طریقه ایشان دشمنی کردن با امیرالمؤمنین علیه السلام
و دشنام دادن آن جناب است علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و همچنین سایر نواصب
یعنی هرکه اظهار عداوت یکی از اهل بیت را بکند و همچنین غلات یعنی آنانکه علی را
خدا میدانند یا پیغمبر را یا یکی از ائمه را بلکه هرکه احدی از مردم را خدا داند همه داخلند
و همچنین هر کس انکار یکی از بدیهیات دین بکند مثل نماز پنجگانه و روزه و زکوة و روزه
ماه رمضان و امثال اینها را و شبهه در حق او راه نداشته باشد که تواند گفت
که من نمیدانستم که این دین پیغمبر است و مجسمه را نیز از جمله اینها شمرده اند که غسل نباید داد

ودر ان اشکال است بلکه هرگاه تقصیر نکرده و فهم او بهمین قدر رسیده ولیکن اقرار بشهادتین دارد
و مطیع دین است اظهر در نزد حقیر آنست که نجس نیست و نماز بر او باید کرد و جمعی از اصحاب
مخالفین را نیز اخراج کرده‌اند و میگویند غسل دادن آنها جایز نیست و این قول خالی از قوة
نیست و احوط آنست که ترک نکنند و بطریقه ایشان غسل بدهند و هرگاه کسی نباشد که بطریقه
آنها را داند بطریقه امامیه غسل بدهند و مشهور علما آنست که با وجود مخالف مکروه است
که مؤمن غسل مخالف بدهد و در حکم مسلمانست طفلی که از او متولد شود و لیو انکار نمایند
و لقیط دار الاسلام یعنی طفلی را که در بلاد اسلام بیابند و اظهر در طفل ولد الزنا آنست
که ملحق بمسلمانان نمیشود و احوط لحوق است در غسل پنجم کسیکه در جنگ کشته شود
باذن امام یا نائب خاص او او را غسل نمیدهند و کفن نمیکنند و بر او نماز میکنند و با جامه‌های او
او را دفن میکنند و ظاهر آنست که در هر جهاد جایز چنین باشد مثل اینکه کفار
حمله کنند بر مسلمین و خوف از آن باشد که اسلام برطرف شود در آن وقت بر همه کس
واجبست دفع ایشان بکنند و اذن امام شرط نیست و فرقی نیست در احکام مذکوره
ما بین مرد و زن و کوچک و بزرگ و کسیکه بسلاح خود کشته شود یا اینکه حربه او برگردد با او و غیر آن
و مشهور متاخرین آنست که پوستین و سایر پوستها مثل چکمه‌ها از او میکنند هرچند
بخون آغشته باشد و اما کسیکه بطاعون بمیرد یا بآزار شکم یا غرق شود
و یا خانه بر او خراب شود یا زنیکه در ولادت بمیرد یا کسی در سر اهل و مال خود کشته شود
پس حکم اینها این نیست هرچند در ثواب با شهید شریک باشند ششم
کسیکه قتل او واجب شود مثل کسیکه خواهند او را سنگسار کنند یا قصاص
کنند او را امر میکنند که اول غسل کند مثل غسل میت بسدر و کافور و آب خالص
بعد از آن حنوط کند و کفن بپوشد و بعد از کشتن بر او نماز میکنند و دفن میکنند

هفتم

هفتم هرگاه پاره‌ای از بدن مسلمان جدا شود پس اگر آن عضو آن نصفی باشد که در او
سینه است یا خود سینه است پس آن مثل میت تمام است در غسل و کفن و نماز
و دفن و هر عضو از اعضای حنوط که در آن باشد حنوط کنند و همچنین هرگاه تمام
استخوانهای میت یا استخوانهای میت که نصف بالای میت باشد یا استخوانهای
سینه میت باشد و بعضی دل تنها را هم مثل این میدانند و مراد از کفن کفن معهود است
یعنی در سه پارچه می‌پیچند و دفن میکنند و غیر سینه و غیر عضوی که سینه با آن
است از اعضای میت هرگاه یافت شود پس اگر در آن استخوان است آنرا نیز
غسل میدهند غسل میت و در کهنه می‌پیچند و دفن میکنند و در الحاق قطعه استخوان
دارای گوشت از آدم زنده جدا شده با آن دو قول است و دلیل واضحی بر آن ندیدم
و احوط الحاق است و هرگاه استخوان در آن عضو میت نباشد می‌پیچند در کهنه
و دفن میکنند و طفلی که در شکم چهار ماهه شده باشد و سقط شود آن هم مثل
سینه انسانست که غسل و کفن و حنوط و دفن میکنند نهایت نماز بر او نمیکنند
و هرگاه چهار ماه کمتر داشته باشد او را در کهنه می‌پیچند و دفن میکنند هشتم واجبست
که قبل از غسل از سایر نجاسات بدن میت را بشویند و تطهیر کنند هرچند نجاست موت
باقی میماند و رفع نمیشود مگر بتمام شدن غسل میت و این مثل غسل جنابت نیست
که هر یک از عضوها را توان تطهیر کرد و غسل داد و بعد از آن عضو دیگر را تطهیر کرد و غسل داد
بلکه باید اول همه اعضا را تطهیر کرد و بعد از آن شروع بغسل دادن کرد نهم
واجبست غسل دادن میت سه غسل اول بسدر دویم بکافور سیوم باب خالص
و کافیست در سدر و کافور اینکه مسمی بعمل آید یعنی در عرف و عادت بگویند آب سدر
غسل داد یا با آب کافور پس باید بسیار کم نباشد و باید که اگر برگ سدر خشک باشد

صدق

آنرا بسایند تا با آب ممزوج شود و اگر برگ تر باشد آنرا بمالند و در آب حل کنند تا ممزوج شود
و اگر چندان سدر یا کافور داخل کنند که آب بخفت شود و آب مطلق بر آن نگویند اظهر آنست
که جایز نیست و مراد از آب خالص آنست که سدر و کافور نداشته باشد اما اگر مثل گاه یا گل با آن ممزوج
باشد غسل صحیح است و واجبست ترتیب این غسلها چنانکه گفتیم و همچنین ما بین عضوها مثل غسل
جنابت و اما ملاحظه ترتیب اجزاء هر عضوی پس آن واجب نیست خواه اول از بالا بشوید
یا از پائین هرچند افضل آنست که از بالا بشوید تا بپائین برسد و جمعی از علما گفته‌اند که جایز است
که میت را غسل ارتماسی بدهند باین نهج که قدری سدر در حوضی مخلوط کنند و او را در آن
آب فرو برند و بعد از آن کافور و همچنین و در دلیل آن اشکال است و احوط بلکه اظهر آنست
که چنین نباید کرد واجبست در غسل نیت و در هر یک از غسلها نیت آن غسل را بکنند مثل اینکه
قصد کند که غسل میدهم این میت را با آب سدر واجب قربة الی الله و همچنین در کافور و آب خالص
و هرگاه یکی میت را میگرداند و یکی آب میریزد نیت را آن میکند که آب میریزد و اگر چند نفر
بشراکت آب میریزند و میشویند همه نیت کنند و اگر یکی یک عضو را بشوید و برود و دیگری
که میخواهد عضو دیگر را بشوید باید او هم نیت کند و نیت شخص اول کافی نیست و این
شخص نیت شستن عضو باقی را میکند نه تمام غسل را دهم هرگاه آب بقدر یک غسل باشد
یا بقدر دو غسل باشد پس اگر بقدر یک غسل است با آب سدر غسل بدهند و اگر بقدر
دو غسل است با آب سدر و کافور غسل بدهند و بعضی در صورت اول گفته‌اند که با آب خالص
غسل بدهد و در صورت دویم با آب سدر و آب خالص باحتمال اینکه در عوض سدر کافور را
مقدم دارند و اول اقوی است و احوط آنست که در عوض هر غسلی که مفقود است تیمم
بدهند و وجوب آن معلوم نیست و هرگاه آب بقدر سه غسل هست اما سدر و کافور
نیست یا یکی از آنها نیست اظهر آنست که در عوض آن غسل که مفقود است

غسل با خالص

غسل با آب خالص واجب نیست و احوط کردن آنست پس هرگاه سدر و کافور هیچیک نباشد
سه مرتبه با آب خالص غسل بدهد اول بنیت عوض آب سدر و دویم را عوض
آب کافور و سیم را بنیت آب خالص و بنا بر اظهر در بدل سدر و کافور ضرور نباشد
اما واجبست تیمم در عوض آنها یا نه در این نیز دو قول است و اظهر عدم وجوبست
و احوط آنست که تیمم بکند و هرگاه در صورتی که آب کم بود و همین غسل سدر داده بود
یا غسل کافور را هم داده بود و پیش از دفن آب بهم رسید باید تتمه غسلها را بجا آورد
و اما اگر سدر و کافور نبود و در عوض آنها غسل با آب خالص داده بودند یا بغسل با آب
خالص یکمرتبه اکتفا کرده باشند بنا بر مختار ما پس وجوب اعاده غسلها بعد از آن معلوم
نیست هرچند احوط است و بنا بر بدل کردن غسلها با آب خالص عوض آن غسلها
یا یکمرتبه اکتفا کردن یا تیمم کردن در عوض غسل در سقوط غسل مس میت هرگاه کسی مس
چنین میتی را کرده باشد اشکال است و وجوب آن معلوم نیست و احوط آنست که غسل
مس میت بکنند یازدهم هرگاه میت سوخته باشد یا آبله داشته باشد و غسل
آنها خوف آن باشد که اگر غسل دهند پوست آن برخیزد آنرا تیمم میدهند بدل از غسل
و همچنین هرگاه بالمره آب نباشد یا بجهت سرما نتوان استعمال کرد یا غیر آنها در همه صورت
باید تیمم داد و اظهر آنست که یک تیمم بدل همه غسلها کافیست و قول بتعدد تیمم ضعیف است
و تیمم را مکلف بدست خود بعمل می‌آورد نه بدست میت دوازدهم سنت است
که میت را در وقت غسل دادن بر روی تخته بخوابانند رو بقبله بنحوی که در حال احتضار
میکردند در جای بلندی بطریقی که جای سر او بلندتر از جای پاهای او باشد تا بگل آلوده
نشود و آب در زیر او جمع نشود و بعضی رو بقبله کردن را واجب دانسته‌اند
و اول اقوی است و سنت است که در زیر سایه باشد مثل خانه یا خیمه و اینکه گودالی بکنند

تیمم

در آب غسل دادن جمع شود و مکروه است که آب آن را در چاه خلا بریزند و در بالوعه بعضی آن چاهی که میریزند
از برای آب باران در تحت شود روا باشد آن با که میت و اینکه جامه او را ببرند و از زیر
او بکشند برضای وارث بالغ رشید حاضر و افضل آنست که او را با پیراهن غسل بدهند
و بعضی افضل دانسته اند برهنه کردن از جامه را و بعضی این را واجب دانسته اند و اول اظهر است
والله و از اینجا ظاهر میشود که در کشیدن جامه را اینجا واجب نیست و مستثنی است و واجب است
ستر عورت هرگاه غاسل ایمن نباشد از نظر کردن بعورت و هرگاه کور باشد
یا ایمن باشد از خود یا میت طفل باشد یا میت زوج یا زوجه باشد سنت است
ستر عورت و سنت است که قبل از غسل انگشتان میت را بملایمت نرم کنند و هرگاه
نرم نمیشود واگذارند و اینکه در اول سر او را با کف سدر بشویند و اینکه فرج او را
با سدر و اشنان بشویند و دستهای میت را قبل از هر غسل سه مرتبه تا نصف ذراع بشویند
و غاسل هم دستهای خود را تا مرفقها بعد از دو غسل اول بشوید و شکم میت را
بنرمی و بهمواری بعد از دو غسل اول دست بمالد مگر اینکه زن حامله باشد و هر عضوی
از اعضای غسل را در غسل دادن سه مرتبه بشویند و اینکه غاسل میت را میان پاها
نگیرد بلکه در طرف راست او بایستد و غسل بدهد و سنت است که بعد از مقدمات
غسل میت را وضو بدهد مثل وضوی نماز و بعد از آن شروع بغسل دادن بکند و مکروه است
نشانیدن میت و گرفتن ناخن او و شانه کردن سر و ریش او و خلال کردن ناخنهای او
و تراشیدن سر و زهار و زیر بغل او و گرفتن شارب او و اگر بکند یکی از اینها را
مو و ناخن که از او جدا میشود با او دفن کنند وجوبا و مکروه است غسل دادن
با آبی که با آتش گرم شده باشد مگر در فصل زمستان و سرما و از ابن بابویه
ظاهر میشود که روایتی هست که میت را باید نگاه داشت از آنچه خود را نگاه میداری

بعضی از سرها

در کفن کردن میت

یعنی از سرما او را هم محفوظ کنند و سنت است که غاسل هرگاه خواهد کفن کند
میت را غسل مس میت بکند یا وضو بسازد و بعد از آن کفن کند **مطلب سیوم** در کفن
کردن میت است و در آن چند بحث است **بحث اول** واجب است کفن کردن در سه جامه
که یکی پیراهن است و یکی لنگ و یکی دیگر لفافه سراسری و زیاده بر این چیزی واجب نیست
و بعضی اکتفا کرده اند به جامه که میت را در او بپیچند هر چند هیچیک پیراهن
نباشد و بعضی سنت دانسته اند که یکی پیراهن باشد و بعضی تامل کرده اند در اینکه
یکی از آنها لنگ باشد و اقوی و اشهر قول اول است **بحث دویم** حرام است کفن کردن
میت در کفن غصبی و نجس و حریر خالص مرد باشد میت یا زن کوچک باشد یا بزرگ
و جایز نیست کفن کردن در پوست حیوانات و اقوی اینست که در مو و پشم
و کرک جایز است بغیر مو و پشم و کرک حیوانات غیر ماکول اللحم که در آنها کفن کردن
جایز نیست **بحث سیوم** واجب است حنوط کردن میت مرد باشد یا زن کوچک باشد یا بزرگ
و آن اینست که بمالند کافور را بر مواضع سجود هفتگانه و بعضی علما زیاد کرده اند این
طرف بینی را که در وقت سجود بخاک میگذارند و بعضی گوش و چشم و زیر بغلها
و پیچ رانها را هم زیاد کرده اند و در احادیث غیر اینها هم هست و اقوی قول اول است
و مشهور اینست که مکروه است که در چشم و گوش کافور بگذارند و این حنوط از برای
غیر کسیست که احرام بسته باشد و در محرم حنوط جایز نیست بلکه کافور در آب غسل
او هم داخل نمیکنند و همچنین سایر بوهای خوش را نزدیک او نمیبرند و سایر احکام او
مثل غیر محرم است و وجوب حنوط در وقت امکانست و در وقت تعذر بی حنوط
دفن میکنند مانند غسل و اقوی آنست که مسمی کافور در حنوط کافیست و بعضی
گفته اند اقل او یکمثقال است و بعضی بیشتر هم گفته اند و در وسط آن بعضی چهار مثقال گفته اند

و بعضی چهار درهم و اما اکثر آن که افضل است پس آن سیزده درهم و ثلث درهم است
که هفت مثقال صرافی است و اظهر آنست که این مقدار غیر کافور غسل است
و سنت است که کافور را بکف دست خورد کنند و سبک و یا ... نکوبند و اینکه
هرچه از مواضع سجود زیادتی آید بر سینه او بریزند بلکه مطلقا سنت است که بر سینه
کافور بگذارند **بحث چهارم** سنت است از برای مرد زیاد کردن حبره عبریه که در یمن
می بافند بشرطیکه بطلا بافته نباشد و بعضی گفته اند ابریشم بافته هم نباشد یعنی
مخلوط بطلا و ابریشم نباشد و بعضی گفته اند که میت را در او نمی پیچند بلکه بر روی او
می اندازند و سنت است که حبره سرخ باشد و جمعی از علما گفته اند که هرگاه حبره میسر نشود
یک لفافه دیگر اضافه کنند در عوض حبره و سنت است زیاد کردن قطعه دیگر برای
ران بند که عرض آن یکوجب یا بیشتر باشد و طول آن سه ذراع و نصف باشد و بهتر
در کیفیت پیچیدن آن اینست که یکسر آن کرباس را بالطول دو نصف میکنند یا ریسمانی
در دو طرف آن سر قرار میدهند و بکمر میت می بندند بعد از آن آن کرباس را از زیر
پای میت می آورند و از میان رانهای او بالا می آورند و بعد از آنکه قدری پنبه بر عورت او
گذاشته باشند این کرباس بعورت او میکشند باستحکام و بالا میبرند و داخل میکنند
در زیر آن کمربند و بیرون می آورند و بعد از آن می پیچند آن را بپایین تهی گاه را با رانها
و بجائی که تمام میشود سر آن را داخل همان جزء آخر میکنند و همچنین سنت است
زیاد کردن عمامه از برای مرد بنحویکه تحت الحنک داشته باشد و کیفیت آن اینست
که پارچه کرباس طولانی میگیرند و میان آن را بر سر آن می پیچند و زیادتی طرف راست را
بر جانب چپ میبرند و زیادتی طرف چپ را برابر راست و بر روی سینه او میکشند
و در مقدار او حدی وارد نشده است بهمین قدر که این کیفیت بعمل آید کافیست

و سنت است که از ازاران

و سنت است که از برای زن در عوض عمامه قناعی زیاد کنند و زیاده بر آنچه در کفن مرد مذکور شد
پستان بندی زیاد کنند و آن پارچه کرباسیست که پستانهای او را بسینه او ضم میکنند
و سرهای آن را به پشت او می بندند و بسیاری از علما گفته اند که نمطی هم از برای او زیاده بر کفن
مرد مستحب است و بعضی اهل لغت گفته اند که آن جامه ایست که از پشم بافته میشود و کرک نازکی
دارد مثل مخمل و امثال آن و دور نیست که هرگاه میسر شود لفافه دیگر زیاد کنند چنانکه در حبره
مذکور شد **پنجم** سنت است که کفن پنبه باشد و سفید باشد بغیر حبره چنانکه گفتیم و اینکه
سنگین و گران بها باشد و سنت است خوشبو کردن کفن بکافور و ذریره و حقیقت ذریره
الحال معلوم نیست که چه چیز است و مکروه است که سایر بوهای خوش را در کفن بکار برند و مکروه است
ببوی خوش دود دادن کفن و همچنین مجمره بردن از پی میت یعنی آن چیزی که آتش در او میکنند
و بوی خوش در آن میریزند **ششم** سنت است که با او دو شاخ تر از درخت خرما بگذارند
که آن را جریدتان میگویند و اگر خشک باشد جایز نیست و اگر درخت خرما نباشد اظهر آنست
که از درخت سدر بگذارند و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد
از هر درخت تر که باشد خوبست و احادیث در فضیلت آن بسیار است و فرموده اند که نفع میبخشد
مؤمن و کافر را و بهتر آنست که یکی را در طرف راست بگذارند بنحوی که سر آن برچنبر گردن باشد
و بر پهلو راست او بچسبانند تا هر جا برسد و چسبیدن او بچسبانند و دیگری را هم در طرف چپ بهمین نحو اما بالای
پیراهن بگذارند و سنت است که آنها را در میان پنبه بگذارند و مشهور اینست که قدر آن
بمقدار استخوان ذراع باشد و بعضی بقدر ذراع هم گفته اند و بعضی چهار انگشت و بالاتر هم
گفته اند و همه خوبست و هرگاه برنهج مذکور نتوانند گذاشت از جهة تقیه یا فراموشی یا غیر آن
بهر نحو باشد در قبر داخل کنند و اگرچه باین نحو باشد که بر روی قبر فرو کنند و از برای کوچک و بزرگ
همه بگذارند بجهة آنکه منه شعار مذهب **هفتم** سنت است که بر حاشیه کفن بخصوص ...

بنویسید که فلان یشهد ان لا اله الا الله و بجای فلان اسم میت را بنویسید و این مضمون احادیث بسیار است که در حکایت کفن اسمعیل وارد شده پدر بزرگوار او حضرت امام جعفر صادق ع در حاشیهٔ کفن او نوشت و علما زیاد کرده اند بر این شهادتین و اسامی شریفهٔ پیغمبر خدا و ائمهٔ طاهرین یکی یکی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را و شیخ در خلاف دعوی اجماع بر این کرده است و همچنین علما زیاد کرده اند جریدتین و جبره و سر اسر و میراهی و عمامه را و بر همهٔ آنها بنویسند و سنت است که به تربت مقدسهٔ جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلم بنویسند و اگر نباشد بگل ایکر بنویسند و بعضی گفته اند هرگاه و گلی دیگر هم نباشد بانگشت بسابه بنویسند و مکروه است که بسیاهی بنویسند بلکه بعضی علما رنگهای دیگر را هم منع کرده اند و در روایتی وارد شده که جناب موسی بن جعفر علیه السلام کفن کردند در کفنی که جبر او تمام شده بود بپانصد اشرفی و قرآن تمام در آن نوشته شده بود و بهرحال ظاهر اینست که توسل بقرآن و دعاها و اسامی متبرکه خوبست و همهٔ آنها را در کفن نوشتن باکی نیست و مکروه است کفن کردن در جامهٔ سیاه بلکه بعضی علما سایر رنگها را نیز مکروه دانسته اند و مکروه است کفن کردن در کتان و سنت است که کفن را برشتهای خود دوش بدوزند و مکروه است که بآب دهن تر کنند از برای دوختن و تر کردن بآب مانعی ندارد و مکروه است بریدن کفن بآهن و مکروه است که از برای کفن آستین قرار بدهند اما اگر در پیراهن میت یا پیراهن دیگری کفن میکنند کندن آستین ضرور نیست بلکه همین تکمهای او را میکنند و مستحب است که اول جانب چپ لفافه را بر جانب راست میت به پیچند و بعد از آن جانب راست لفافه را بر جانب چپ و بعد از آن هر دو سر لفافه را از جانب سر و از جانب پا می بندند بعضی علما گفته اند که حاشیهٔ بالای لفافها پاره میکنند و بآن می بندند **هشتم** هرگاه از میت نجاستی از بول و غایط یا خون

بعد از غسل دادن

بعد از غسل دادن ظاهر شود اعادهٔ غسل لازم نیست و ظاهر اینست که در این غسل هم چنین است و واجب است شستن بدن او از آن نجاست و همچنین کفنی که نجس شده باشد و هرگاه در قبر داخل کرده باشند و نجاستی در کفن او ظاهر شود او را مقراض میتوان کرد بشرط اینکه بسیار نباشد که مقراض کردن آن کفن را بسیار ضایع کند و ظاهر اینست که این مقراض کردن از باب رخصت باشد یا در وقتی باشد که بآسانی نتوان کفن را در قبر شست و اگر آسان باشد شستن پس جایز است شستن بلکه کاهست که واجب باشد و آن وقتیست که کفن بسیار ضایع میشود از مقراض کردن و اگر هیچکدام نشود یا شستن حرج و عسری داشته باشد بهمان حال بگذارد و از بعض علما ظاهر میشود که در بیرون قبر هم نجاست را باید مقراض کرد اگر مراد او وجوبست مطلقا پس آن بسیار دور است و اگر مراد رخصت است آن هم خالی از اشکال نیست هرچند ظاهر بعضی از اخبار دلالت بر آن دارد خصوصا وقتیکه کفن ضایع شود و در جایی که کفن را مقراض میکنند آنرا بدوزند یا جمع کنند یا قطعهٔ دیگر را پیش بکشند که بدن او را بپوشد و هرگاه نجاست از خارج بدن میت یا کفن او برسد ظاهر آنست که ازالهٔ آن نیز واجب باشد **مبحث نهم** کفن میت از اصل مال او برداشته میشود و بعد از آن دین او را میدهند و بعد از آن وصایای او و بعد اگر چیزی بماند بمیراث میدهند بغیر زوجه و مملوک که کفن آنها بر شوهر و آقا است چنانکه خواهیم گفت و سنتهای کفن را نمیتوان از مال میت برداشت مگر برضای وارث بالغ عاقل مگر اینکه وصیت کرده باشد و از ثلث مال برآید و همچنین است سدر و کافور و سایر ما یحتاج غسل که همه را از اصل مال بر میدارند و هرگاه میت مالی نداشته باشد بر مسلمانان

واجب نیست کفن و سدر و کافور بلی مستحب است و ثواب عظیم دارد و در اینصورت که کفن نباشد و کسی هم تبرعا ندهد عورت میت را بپوشند هرچند بگیاه و یا سنگ و کلوخ باشد و دفن میکنند و از وجه زکوة جایز است که میت را کفن کنند و بعضی واجب دانسته اند وجوب آن بر حقیر معلوم نیست خصوصا هرگاه فقرا محتاجین باشند و همچنین جایز است برداشتن سدر و کافور از وجه زکوة و بهتر آنست که زکوة را باهل و عیال او هرگاه بر وصف استحقاق زکوة باشند بدهند که آنها کفن کنند و هرگاه میت زوجه باشد زکوة را بشوهر مستحق او بدهند که ملک او بشود در آن وقت واجب میشود بر او کفن کردن و همچنین هرگاه میت غلام باشد و آقای او ندهد و آنچه گفتیم که کفن زوجه بر شوهر او است و کفن بنده بر آقای او است بشرطیست که آنها فقیر نباشند یعنی زیاده از قوت یکشبانه روز خود و واجب النفقهٔ خود بقدر کفن داشته باشند و جمعی ملحق کرده اند بکفن زن دادن سدر و کافور و سایر مؤنهٔ تجهیز را و آن دور نیست و فرقی نگذاشته اند در زن میان دائمه و منقطعه و مطیعه و ناشزه و حره و امه و مطلقهٔ رجعیه در حکم زوجه است **مطلب چهارم** در نماز میت است و در آن چند مبحث است **مبحث اول** واجب است نماز کردن بر هر میت مسلمانی که اظهار شهادتین بکند مگر کلا جماعتی که انکار یکی از ضروریات دین کنند مثل کسیکه انکار کند وجوب نمازهای پنجگانه یا روزهٔ ماه مبارک رمضان را یا معاد جسمانی و امثال اینها را و همچنین خوارج و نواصب یعنی آنهائی که اظهار عداوت امیرالمؤمنین یا یکی از ائمهٔ معصومین علیهم السلم بکنند و همچنین غالیها یعنی آنهائی که قائل باشند باینکه امیرالمؤمنین خداست یا پیغمبر یا دیگری از ائمه را خدا دانند و اما مخالفین از اهل سنت که اظهار عداوت اهل بیت طاهرین نمیکنند پس مشهور آنست که بر آنها باید نماز کرد و جمعی از علما

واجب نمیدانند

واجب نمیدانند بلکه جایز نمیدانند و احوط آنست که نماز را ترک نکنند و از کلام جمعی ظاهر میشود که بطریقهٔ ایشان نماز بکنند و اما در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و بر کفار دیگر از مشرکین و غیر ذمی هیچیک نماز نباید کرد و اطفال و دیوانگان که پدر یا مادر آنها مسلمان باشد در حکم مسلمانانند و همچنین طفلی را که در بلاد اسلام یافته باشند هرچند معرفتی باسلام پدر یا مادر او نداشته باشند و مشهور و اقوی آنست که طفل تا شش سال او تمام نشود نماز بر او واجب نیست و بعد شش سال واجب میشود و بعضی میگویند که همینکه زنده متولد شود و صدا کند واجب میشود و بعضی گفته اند تا مکلف نشود واجب نمیشود و این هر دو قول ضعیف است و بعضی سنت دانسته اند که قبل از شش سال را نماز بکنند بجهت بعضی احادیث که وارد شده و ظاهر آنست که محمول است بر تقیه و احتمال استحباب هم هست لیکن احوط ترک است **دویم** اختیار نماز کردن بر میت بدست کسیست که وارث میت است و تا او رخصت ندهد دیگری نماز نمیتواند کرد نه از خویشان او و نه از غیر خویشان مگر شوهر زن که او بر همه کس مقدم است و احوط آنست که هرگاه میت وصیت کرده باشد که بر او شخصی نماز بکند و آن شخص وارث نباشد و ولی نباشد آن وصی بدون اذن وارث نماز نکند بلکه مشهور میان علما وجوب اینست و اما تقدیم بعضی از وارثها بر بعضی پس آن بعد از این مذکور میشود و از جمعی از اصحاب ظاهر میشود که مراد از اولویت در پیشنمازیست یا رخصت دادن ولی در پیشنمازی شخصی است نه در مطلق نماز پس هرگاه کسی تنها بر میت نماز کند یا داخل صف مأمومین شود بدون اذن ولی باکی نیست و گمان حقیر اینست که مراد نماز باشد که واجب کفائی بآن ساقط میشود خواه فرادی باشد که کسی باید اولا بار بر میت بجا آورد

یا امامی باشد هر بدون رخصت پیش بایستد وجمعی باو اقتدا کنند بجهت اینکه
اشخاص در حالات وصلاح ومظنهٔ اجابت دعا مختلف میباشند کافی است
ولی میخواهد هر فرض نماز بر میت بفعل آن کسی ساقط شود هر باو اعتبار دارد نه غیر او
واما در صورتی هر جماعت منعقد شد پس داخل شدن در ماموین یا فرادی کردن
در اثناء انعقاد جماعت ضرری ونقصی بخواهش ولی ندارد وهر بدون رخصت او
جایز است وهرگاه وارث پدر میت باشد وپسر او هم هر پدر بر پسر مقدم است
وپسر مقدم است بر غیر او وهرگاه پدر وپسر هیچکدام نباشند اختیار با مادر دختر است
و دور نیست هر مادر بر دختر مقدم باشد وبا وجود زن کسی از طبقهٔ اول میراث
هیچکس از طبقهٔ دویم ولایت ندارد وبعد از آنکه طبقهٔ اول هر پدر دما دروا ولاد
نباشند اختیار با طبقهٔ دویم است هر برادر وخواهر واجداد است و دور نیست هر جد
پدری بر برادر مقدم باشد وبعد از آن هر کس بمیت نزدیکتر است مقدم است
پس هر که نسبت بمیت داشته باشد از جانب پدر و مادر هر دو مقدم است
بر کسیکه از یک جهت نسبت داشته باشد و دور نیست هر برادر پدری تنها
بر مادری تنها مقدم باشد وهمچنین سایر طبقات مثل اعمام واخوال واولاد ایشان
وغیر اینها در آنها ملاحظهٔ دوری ونزدیکی باید بشود ودر هر طبقهٔ از طبقات هرگاه مرد
وزن هر دو باشند مرد بر زن مقدم است هر چند زن بمیت نزدیکتر باشد مگر اینکه
مرد صغیر باشد یا دیوانه باشد وزن کبیره وعاقله هر در آن صورة ولایت با زن است
وبنده را در هیچ طبقهٔ ولایتی نمیباشد خواه دور باشد وخواه نزدیک وخواه غلام
باشد وخواه کنیز وهرگاه در یکی از طبقات میراث شخص بالغ عاقلی نباشد دور
نیست هر ولایت ساقط باشد وبطبقهٔ دیگر نمیرسد بلکه مسلمانان مبتوانند

نماز کرد

نماز کردن نهایت احوط آنستکه بدون اذن اهل طبقهٔ دویم کسی نماز نکنند واحتمال دارد هر اذن
حاکم شرع کافی باشد در این صورة لکن دلیلی بر وجوب هیچکدام ظاهر نیست
وهمچنین هرگاه ولی حقیقی هر وارث در آن طبقه است غایب باشد اظهر آنست هر ولایت
ساقط است حتی از حاکم شرع ومسلمانان میتوانند واحوط اعتبار اذن حاکم شرع است
وهرگاه اولیا در مرتبهٔ ولایت مساوی باشند در یک طبقه پس حکم پیشنماز کردن
ولی در اینجا ملحق است بنماز یومیه در تقدیم افقه بر اقراء چنانکه بیان کردیم در محل خود
وهمچنین در سایر مرجحات وهمچنین هرگاه اولیا اذن بدهند بدیگری که امامت کند
در آن شخص هم ملاحظهٔ این مرجحات بکنند واینمعنی مستحب است نه واجب ودست است
ومستحب که هرگاه هاشمی باشد که جامع شرایط امامیه باشد ولی او را مقدم دارد ودوست است
در جماعت نماز میت که امام پیش بایستد وماموم عقب سر هر چند یکنفر باشد خصوصا
هرگاه ماموم زن باشد وزنان در صف جماعت عقب مردان بایستند وهرگاه حایضی
باشد از صف جدا بایستد تنها وجایز است امامت کردن زن از برای زنان نهایت
مکروه است هر پیش بایستد بلکه مستحب است در میان صف بایستد وهمچنین است حکم
جماعت مردان عریان واگر حکم اینرا ملحق کنیم بیومیه پس باید نشسته نماز کنند بجهت اینکه
در جماعت امن از مطلع نیست واحوط عدم ترک قیام است سیوم کیفیت نماز
میت وآن بنا بر مذهب امامیه پنج تکبیر است وسنیان چهار تکبیر میدانند وهرگاه
کسی خواهد از شیعیان هر برایشان نماز کند چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشان است
ومشهور اینست هر ذکر ودعا در بین تکبیرات هم واجبست وجمعی دعوی اجماع بر آن
کرده اند ومشهور آنست هر آن ذکر ودعا هم چهار است یکی شهادتین و دویم صلوات
بر محمد وآل محمد وسیوم دعا از برای مومنین ومومنات وچهارم دعا برای میت وجمعی برای هم

دعوی اجماع کرده اند ومشهور آنست که واجبست که بعد تکبیر اول شهادتین را بگوید وبعد تکبیر دویم
صلوات را وبعد تکبیر سوم دعای مومنین ومومنات را وبعد تکبیر چهارم دعای میت را
وبعد تکبیر پنجم دعای واجبی نیست وبعضی از علمای ما گفته اند هر همهٔ این چهار ذکر را بعد
هر یک از تکبیرات بگوید واگر چنین کند بد نیست پس بنا بر مشهور داقوی اقل واجب
نماز میت همین است که نیت کند وتکبیر بگوید وبعد از آن بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد
ان محمدا رسول الله بعد از آن تکبیر دویم را بگوید وبگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد
وبعد از آن تکبیر سوم را بگوید وبگوید اللهم اغفر للمومنین والمومنات وبعد از آن
تکبیر چهارم را بگوید وبگوید اللهم اغفر لهذا المیت وبعد از آن تکبیر پنجم را بگوید
وخلاص شود وبنا بر قول دیگر همهٔ این ذکرها را بعد هر یک از تکبیرات بگوید این اقل واجبست
وافضل آنست هر ادعیه که در احادیث وکلام علما ذکر شده بخواند پس بنا بر قول
مشهور بعد از نیت بگوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها
واحدا احدا فردا صمدا حیا قیوما دائما لم یتخذ صاحبة ولا ولدا لا اله الا الله
الواحد القهار ربنا ورب آبائنا الاولین واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله
بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک
علی محمد وآل محمد وارحم محمدا وآل محمد کافضل ما صلیت وبارکت وترحمت علی
ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین پس بگوید
الله اکبر اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات
تابع بیننا وبینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر پس بگوید الله اکبر
اللهم ان هذا عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه

وان کان

وان کان مسیئا فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف
علی اهله فی الغابرین وارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین پس بگوید الله اکبر وفارغ شود
ومستحب است هر بعد تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوک عفوک وهرگاه میت زن باشد
بگوید اللهم ان هذه امتک وابنة عبدک وابنة امتک نزلت بک وانت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا وانت اعلم بها منا اللهم ان کانت محسنة فزد فی احسانها
وان کانت مسیئة فتجاوز عنها واغفر لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین
واخلف علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتک یا ارحم الراحمین وهرگاه خنثی باشد
خواهد ضمیرها را مذکر بگوید وخواهد مونث وبجای عبدک وامتک بگوید زنک وبجای ابن
وبنت بگوید ولد زنک وبنا بر قول بعض علما که همهٔ اذکار را بعد هر یک از تکبیرات میخوانند
بهتر آنست که چنانکه در روایت وارد شده بخواند وجامع ترین آن از روایات حدیث سماعه است
ودر آنجا مذکور است که بعد هر یک از چهار تکبیر اینرا بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد وعلی ائمة
الهدی واغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم اغفر لاحیائنا وامواتنا من المومنین
والمومنات والف قلوبنا علی قلوب اخیارنا واهدنا لما اختلف فیه من الحق
باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم هذا عبدک وابن عبدک
وابن امتک وانت اعلم به منا افتقر الی رحمتک واستغنیت عنه اللهم فتجاوز
عن سیئاته وزد فی حسناته واغفر له وارحمه ونور له فی قبره ولقنه حجته
والحقه بنبیه صلی الله علیه وآله ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده اینها که مذکور شد
در وقتی است هر میت مومن باشد یعنی شیعهٔ اثنی عشری هر چند معلوم نباشد

در اصول دین خود را بادلّه تفصیلیه اخذ کرده باشند بلکه همینکه در بلد شیعیانست و از جملهٔ ایشانست همین نحو بر او دعا میخوانند هرچند بخصوص از حال او مطلع نباشند و هرگاه میت مخالف باشد بعد تکبیر چهارم بر او نفرین کنند در آنچه در اخبار وارد شده بخوانند پس اگر دشمن اهل بیت باشد بعد تکبیر چهارم بگوید اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی اعداءک ویعادی اولیاءک ویبغض اهل بیت نبیک و از برای آن کسی که منکر حق باشد هرچند دشمن اهل بیت نباشد بگوید اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات والعقارب و هرگاه مستضعف باشد یعنی مذهب اهل خلاف را داشته باشد لکن از روی ضعف عقل و نادانی اختیار کرده باشد یا آنکه مخالف با اهل حق باشد اما عناد با ایشان نداشته باشد یا کسی باشد که اهل بیت را دوست دارد و از دشمنان ایشان تبری نکند هر یک از اینها که باشد برای او این دعا بخواند اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و دور نیست که مستضعفین شیعه در از حال ایشان دانیم که بجهت ضعف عقل معرفت درستی بدین و مذهب خود ندارند و اما مهار خود را بالتمام بمنتسبان سپرده لکن اقرار بدین امامیه دارند و از جملهٔ ایشان محسوبند همچنین باشند و هرگاه میت غریب باشد و حال او معلوم نباشد و مذهب او هم معلوم نباشد از برای او بگوید اللهم ان هذه النفس انت احییتها وانت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت و هرگاه میت طفل باشد بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا واجرا و مراد از طفل نابالغ است هرچند نماز بر او واجب باشد و هرگاه یکی از والدین او کافر باشد دعای مخصوص بالغ مؤمن از آنها بکند مثل آنکه پدر او مومنست بگوید اللهم اجعله لابیه ولنا

سلفاً

سلفا و اگر مادر او مومنه باشد بگوید اللهم اجعله لامه ولنا سلفا و بدانکه این پنج تکبیر رکن این نمازند پس هرگاه عمدا یکی را ترک کند یا سهوا ترک کند و بخاطرش نیاید تا منطبق بهم آید و وقت تدارک بگذرد نماز او باطل است مثل اینکه پشت بقبله کند یا فعل کثیر کند و هرگاه بخاطرش بیاید قبل از آن تدارک کند و هرگاه شک در عدد تکبیر کند بنا را باقل میگذارد و اشکال بهم میرسد در وقتیکه اعتبار کنیم نیت و قصد هر یک از تکبیرات را چنانکه اظهر است و آنها را هر یک را ممتاز دانیم از دیگری یا اینکه تکبیر اول است و این تکبیر دویم است و همچنین خصوصا بنا بر مشهور که هر یکی از آنها دعای مخصوص در عقب اوست و با وجود این سهوا یکی از تکبیرات را با دعای او فراموش کنیم و تکبیر بعد او را با دعای او بخوانیم و بعد از آن بخاطر بیاید که سهو کرده ایم بجهت آنکه اگر برگردیم و تکبیر فراموش شده را با دعای او بخوانیم و بعد از آن تکبیر ما بعد آن را مرتبه دیگر با دعا بخوانیم تعدد رکن لازم می آید و اگر نکنیم نقصان رکن لازم می آید و اگر آن سهو شده را با دعا بعد از این که خوانده ایم بخوانیم دلیلی بر آن نیست و همچنین هرگاه خواهیم عدول کنیم و تکبیر بعد را تکبیر ما قبل آن انگاریم هم دلیلی بر آن واضح نیست و احوط در امثال اینجا اعاده است و اگر اعتبار نکنیم نیت و قصد هر یک از تکبیرات را ظاهر آنست که اعادهٔ تکبیر و دعا در کار نباشد همینکه عدد را تمام کند کافی است و بنا بر این بجهت دعای فوت شده تدارکی در کار نیست و بهتر آنست که همان دعا که فوت شده بعد از باقی تکبیرات بخواند و این اشکالی که گفتیم هم وارد می آید در صورتی که شک در عدد کردیم یا شک در اول و دویم یا دویم و سیوم یا غیر آن کردیم و بنا را باقل گذاشتیم و تمام کردیم و بعد بخاطر آید که کرده بودیم بازد و بسیاری از صور نماز تعدد رکن لازم می آید و فقها متعرض این تفصیلات نشده اند احوط بلکه اظهر آنست که قصد مرتبهٔ عددی در تکبیرات معتبر است خصوصا بنا بر مختار که واجبست که بعد هر تکبیری دعای مخصوص بآن خوانده شود

و همین سبب در صور نهائی که اشکال کردیم همه جا اعاده کند و اما زیاد کردن تکبیر در بین تکبیرات و ادعیه بقصد ذکر نه بجهت تکبیر نماز پس ظاهر آنست که ضرر ندارد و اما دعاها پس آنها جزء رکن نیستند و زیاد و کم آن منشأ بطلان نماز نمیشود و دعای سابق که فراموش شود بعد تکبیرات لاحق بخواند **چهارم** واجبست در این نماز نیت و حقیقت نیت را مکرر دانستی و حاصل آن اینست که قصد کنی که این فعل معین را میکنیم قربة الی الله و قصد وجوب و استحباب واجب نیست لکن احوط است و همچنین قصد اینکه واجب کفائیست ضرور نیست و واجبست قیام با امکان و قیام رکن این نمازاست و هرگاه عاجز باشد از ایستادن بهر نحوی ممکن باشد بکند بتفصیلی که در نماز یومیه بیان کردیم و هرگاه با وجود کسی که قادر بر قیام باشد شخصی که عاجز از قیام است نماز کند بنحوی که ممکن او باشد اظهر آنست که نماز از قادر ساقط میشود و واجبست تعیین میت در نماز هرچند باشاره باشد و واجب نیست که شخص او را بشناسد بلکه همینقدر هم کافیست که نیت کند هر که را که امام نیت کرده است بر او نماز کند و هرگاه گمان کند که میت زید است و بقصد زید نماز کند و آخر معلوم شود که عمرو بوده است نماز صحیح نیست بلی اگر قصد دارد که بر همین جنازهٔ حاضر نماز کند هر که خواهد باشد خواه زید و خواه عمرو لکن مظنه داشته باشد که زید است و بعد معلوم شود که عمرو بوده است در اینجا نماز صحیح است و واجبست که در حال نماز رو بقبله بایستد و اینکه سر میت بجانب راست او باشد مگر در ماموم که در صف آنها از سر میت میگذرد و باید که میت را در آن حال رو بالا بخوابانند و هرگاه سر میت را بطرف چپ مصلی گذاشته باشند و نماز کرده باشند باید نماز را اعاده کنند مادامی که او را در قبر نگذاشته اند و هرگاه او را در قبر گذاشته اند دیگر اعاده در کار نیست و باید که میت پیش روی مصلی باشد و بسیار دور نباشد که در عرف نگویند که بر این میت نماز میکند بلکه مستحب است

درچنان بایستد

درچنان بایستد که هرگاه بادی بوزد جامه او را بر روی میت بیندازد و اما هرگاه دوری بسبب کثرت صفوف و نماز گذارنده گان باشد پس آن ضرر ندارد هرچند بسیار دور شود و در این نماز قرائة و سلام واجب نیست مشهور و اقوی اینست که رجحان هم ندارد بلکه سلام هم جایز نیست و کسی قائل بجواز بغیر ابن جنید از برای امام نیست و احادیثی که دلالت بر جواز دارد موافق تقیه است و احوط است که قرائة هم نکند اگرچه حکم بحرمت آن بلکه مرجوحیت آن محل اشکال است و شیخ دعوی اجماع بر کراهت آن کرده و شهید منع اجماع کرده است و در این نماز طهارت از حدث شرط نیست اجماعا و جنب و حایض اسم میتوانند نماز کرد بلی مستحب است که با طهارت باشد و اما پاکی بدن و جامه از نجاست پس اظهر عدم وجوبست و همچنین کلام در لزوم ساتر و ملاحظهٔ سایر احکام جامه و بدن و غیر آن از شرایطی که در نماز یومیه ثابت است و احوط آنست که در همهٔ آنها بعمل آید و جایز است تیمم کردن برای آن با وجود آب چنانکه گذشت و اما جهر و اخفات در نماز میت پس اظهر استحباب جهر است در تکبیرات از برای امام بجهت اعلام ماموین و بهمین جهت میتوان گفت که در دعا هم اقرب جهر است در وقتیکه ماموین دعا را ندانند و باید متابعت امام کنند تا توانند خواند چنانکه غالب مردم چنین اند و بعضی گفته اند در دعا مستحب است اخفات بجهت آنکه اقرب است از ریا و اقرب باجابت و این سخن در وقتیکه محتاج نباشند ماموین بجهر مشکل است و اما در غیر امام پس ماموین اخفات کنند چنانکه طریقهٔ اقتدا کردن مستدعی آنست و منفرد مختار است و شاید اخفات بهتر باشد خصوصا در دعاها **ششم** سنت است که امام برابر کمر مرد بایستد و برابر سینهٔ زن یا برابر سر زن و سینهٔ مرد بایستد و بهر یک استحباب بعمل می آید و هرگاه خواهد بر مرد و زن هر دو

یکنماز بکند جایزاست و سنت است که در این وقت مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را
بیشتر از مرد بگذارند بسمت قبله و سینهٔ زن را برابر کمر مرد بگذارند که امام در مقام
فضیلت نسبت بهر دو بایستد و هرگاه مرده و زن و طفل باهم جمع شوند و خواهد که بر همه
یکنماز بکند جایزاست و چنانکه گفتیم مستحب است که اول مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را
در پیش مرد بجانب قبله بگذارند و اما پسر پس ظاهر آنست که اگر شش سال دارد که نماز
کردن بر او واجبست او را متصل بمرد بگذارند و زن را بسمت قبله پیش از او بگذارند
و اگر شش سال ندارد زن را متصل بمرد بگذارند و پسر را آن طرف او بگذارند و آزاد را
بر بنده مقدم میدارند یعنی با امام نزدیکتر میگذارند و از احبار و کلام علما مستفاد میشود که اشرف
مقدم است یعنی باید با امام نزدیکتر باشد پس هرگاه جمع شود اصناف مذکوره و غیر آنها مرد
آزاد را پیش امام میگذارند و بعد از آن پسر شش ساله و بعد از آن غلام را و بعد از آن خنثی را
و بعد از آن زن را و بعد از آن پسر کمتر از شش سال را و بعد از آن دختر نابالغ را و در صورت
معارضهٔ آزاد بودن با مرد بودن مثل اینکه زن آزادی باشد با غلامی اشهر آنست که جانب
مرد بودن مقدم است و مستحب است که جنازه ها را بتدریج بگذارند یعنی که مردی را میگذارند و سر مرد
دویم را پهلوی کفل مرد اول میگذارند و همچنین و امام در میان آنها می ایستد و هرگاه زنی
هم با آنها باشد سر زن را پهلوی کفل مرد آخر میگذارند و سر زن دویم را
پهلوی کفل زن اول و همچنین و بعد از آن امام در میان مردها می ایستد و نماز میکند بر همه
و بدانکه یکنماز بر همهٔ میتها کردن جایزاست و در وقتیکه همه از یک صنف باشند
یا همه بر همه نماز واجب باشد یا بر همه سنت باشد اشکالی نیست و قصد میکند که نماز
میکنم بر همهٔ این جنازه ها واجب قربة الی الله یا سنت قربة الی الله و اگر مختلف باشند
مثل اینکه بعضی از آنها طفلی باشد که کمتر از شش سال داشته باشد و باقی بر ایشان

نماز واجب باشد

نماز واجب باشد در اینجا قصد قربة کافیست دیگر نیت وجوب و استحباب نمیخواهد و سنت است
از برای مصلی که در تکبیر اول دستهای خود را برداراد اجماعاً و در باقی تکبیرات خلافست
و اقرب استحباب است در جمیع هر چند اشهر خلاف آنست و سنت است که کفش از پا
بکند و برهنه کردن پا در زمین برسد هم سنت است و مکروه است نماز کردن با کفش و با گلیم
و کفش کی نیست هر چند کندن آن هم بهتر است و سنت است که امام بلکه ماموین هم بایستند
بعد از فراغ از نماز تا جنازه را بردارند و اگر کسی دیگر نباشد که بردارد بعضی از ماموین
جنازه را بردارند و تتمه بایستند تا جنازه برخیزد و سنت است که نماز کنند در جائی
که همیشه در آنجا نماز میشود تا بر مردم آسان باشد و جمعیت بیشتر شود و در حدیث
صحیح وارد شده که هرگاه بمیرد شخصی و در جنازهٔ او حاضر شود چهل نفر از مؤمنین
و بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا یعنی خداوندا بدرستیکه
ما نمیدانیم از او مگر خیر و خوبی و تو داناتری باو از ما حق تعالی میفرماید قد اجزت
شهادتکم و غفرت له ما علمت مما لا تعلمون یعنی بتحقیق که من قبول کردم از او
داشتم شهادت شما را و آمرزیدم از برای او آنچه را میدانم از گناهان
او که شما نمیدانید و مکروهست نماز کردن در مسجد بغیر مسجد مکه ششم اختلاف
کرده اند علما در تکرار نماز بر میتی که بر او نماز تمام کرده باشند و ظاهر اینست
که جایز بودن آن اتفاقیست لکن بعضی مکروه دانسته اند مطلقا و بعضی مستحب دانسته اند
و بعضی مکروه دانسته اند تکرار کردن بجماعت نه فرادی را و بعضی گفته اند کسیکه
بر او نماز کرده است از برای او مکروه است نه برای غیر او و بعضی علاوه کرده اند برای اینکه
این در وقتیست که خوف نباشد بر میت و منافات با تعجیل دفن نداشته باشد پس
اگر خوف بر میت باشد و منافی تعجیل باشد مطلقا مکروه است و احادیث در این باب هم اختلاف

کنند با ...

بسیار دارد و علامه در مختلف کراهت مطلق را نسبت بمشهور علما داده است
و ظاهر اینست که چنین نباشد چنانکه از کلام شهید ره نیز ظاهر میشود و اظهر در نزد حقیر
اینست که جایزاست بدون کراهتی از برای کسیکه بر آن میت نماز نکرده است خواه
امام باشد و خواه ماموم و خواه منفرد و همچنین جایزاست که امامی که بجماعت نماز کرده اعاده
کند برای جماعتی دیگر که نماز نکرده اند چنانکه جناب امیر المؤمنین ع بر سهل بن حنیف
کرد که هر جماعتی که میرسیدند عرض میکردند یا امیر المؤمنین ما نرسیدیم بنماز سهل حضرت جنازه را
میگذاردند و برای ایشان بر او نماز میکردند تا پنج نماز شد و از برای غیر اینها که گفتیم مکروه است
مثل منفردی که بتنهائی نماز کرده باشد و خواهد ثانیا منفرداً بکند یا امام و ماموی که نماز
کرده باشند بجماعت و خواهند ثانیا بجماعت بکنند یا هر یک خواهند فرادی بکنند
و همچنین امام و ماموی که یکدفعه بجماعت کرده باشد و خواهد ثانیا با جماعتی دیگر بکند که امام هر دو
هر دو جماعت یکی باشد لکن نماز را از برای طایفهٔ دیگر اعاده بکند یا منفردی که یکدفعه کرده است
و خواهد ثانیا بجماعت بکند پس کراهت آن معلوم نیست چنانکه استحباب آن نیز وضوحی
ندارد و ظاهر آنست که منافات بتعجیل مضر نباشد در آنجائی که گفتیم کراهت نیست
بلی اگر خوف فساد میت یا تلف آن باشد در آنجا دیگر کراهت معنی ندارد بلکه
جایز نیست هفتم جایز نیست نماز کردن بر میت قبل از غسل دادن و کفن کردن
با امکان آنها پس اگر کسی عمدا یا سهوا نماز را قبل از غسل و کفن بکند باطل است
و باید اعاده کند و هرگاه کفن نداشته باشد او را در قبر میگذارند و عورت او را
میپوشند هر چند بخشت یا سنگ باشد و بر او نماز میکنند و اظهر در نزد حقیر اینست
که این در وقتیست که در بیرون نتوان عورت او را پوشانید و نماز کرد و اگر ممکن باشد
اینجا مقدم است و ستر عورت واجبست هر چند ایمن باشند از نظر کننده و اگر اتفاق افتد

بر میت

که بر میت نماز نکرده باشند تا دفن شده باشد پس اقوی در نزد حقیر اینست که واجبست
نماز کردن بر قبر او مادامی که بدن او باقیست و بر او صادق است که میت آدمیست
و بعضی گفته اند واجب نیست اما جایز است و اما میتی که بر او نماز کرده باشند و دفن
کرده باشند در نماز کردن بر قبر آن خلافست و مشهور اینست که جایز است از برای
کسیکه بر او نماز نکرده است اینکه نماز کند لیکن اختلاف کرده اند در مدت جواز
بعضی گفته اند تا یکشب نه روز و بعضی گفته اند تا سه روز و بعضی گفته اند مادامی که صورت
میت متغیر نشده باشد و بعضی اطلاق کرده اند جواز را و مشهور علما که در اینجا حکم
بجواز کرده اند کراهت را نگفته اند و این مؤید آنست که نسبت کراهت بمشهور
در مبحث سابق چنانکه علامه کرده است غفلت باشد یا آنکه کراهت مخصوص ما قبل دفن
باشد و بهر تقدیر اظهر در نظر حقیر آنست که جایز است که کسیکه نماز بر میت نکرده باشد
بر قبر او نماز کند تا یکشبانه روز بلکه تا سه روز هم بدون کراهتی و اما آن کسی که نماز
بر میت کرده باشد پس دلیلی بر جواز تکرار او بر سر قبر نیافتم و در کیفیت نماز بر قبر
معتبر است آنچه در غیر قبر معتبر بود از حاضر بودن میت و بسیار دور نبودن و اینکه
سر میت بجانب راست مصلی باشد و امثال اینها هشتم جایز است
کردن نماز میت بجماعت و فرادی و در این نماز امام متحمل نمیشود چیزی را از ماموم چنانکه
در نماز یومیه قرائة را متحمل میشد و از ماموم ساقط میشد پس بر ماموم واجبست
که تکبیرات را بگوید و ذکرها را بخواند و نیت اقتدا لازم است و تا امام تکبیرة الاحرام را
نگفته است داخل نمیتواند شد و هرگاه ماموم در بین نماز برسد میتواند اقتدا کند
هر چند در بین دو تکبیر باشد و انتظار نمیکشد که امام تکبیر بگوید که بعد از آن
داخل شود پس هرگاه در بین دعا برسد نیت کند و تکبیر بگوید و این یک تکبیر

محسوبست و باقی تکبیرات را با امام میگوید و هرچه باقی میماند بعد از فراغ امام میگوید
و جمعی از علما گفته اند که این تکبیرات بعد از فراغ امام را متوالی بگوید چنانکه حدیث صحیح
صحیح بمضمون آن وارد است و جمعی دیگر از علما حمل آن کرده اند بصورتی که جنازه را
بردارند و نیابد جنازه را و دعائی که توان برد نماز کرد احتیاطاً و اگر نه باید ذکرهای باقی
مانده را هم بگوید و این اقوی است و هرگاه جنازه را بردارند تمام کند نماز را هرچند در راه
باشد و هرچند در نزد قبر باشد و هرچند بعد دفن باشد چنانکه در حدیث وارد شده
و این روایت اشعار بوجوب دعا هم دارد چنانکه گفتیم ولیکن این را باید مقید
کرد باینکه جنازه بسمت قبله برد و شرایط نماز فوت نشود و الا تکبیرات باقی
مانده را متوالی بگوید و باین تصریح کرده اند جمعی از متأخرین و بیان کیفیت دعا خواندن
آن کسی که در اثنای نماز میرسد در کلام علما بر نخورده ایم و قاعده اقتضای آن
میکند که بعد هر تکبیری ذکر آن تکبیر را بگوید و متابعت امام در ذکر واجب نباشد و آنچه
باقی ماند بعد فراغ امام خود میخواند و هرگاه ماموم سبقت کند بر امام در تکبیر پس اگر
تکبیر احرام است نماز باطل است عمداً باشد یا سهواً و هرگاه غیر آن باشد پس اگر
سهواً باشد مستحب است که اعاده کند تکبیر را و اگر عمداً باشد پس جمعی حکم کرده اند
باینکه باید همانجا بماند تا امام باو ملحق شود و نماز باطل نیست هرچند گناه کرده است
و حکم بصحت خالی از اشکال نیست و هرگاه سهواً ماموم پس افتد یک تکبیر
یا بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات را میگوید بادراک آن و ملحق میشود و هرگاه عمداً
باشد در ان نیز اشکال سابق هست **نهم** جایز است نماز بر میت کردن و دفن
کردن آن در شب بدون کراهتی و شیخ در مبسوط گفته است که گذاشتن بروز افضل است
مگر اینکه خوفی بر میت باشد از ماندن آن تا صبح و این دور نیست بجهت اینکه در روز کثرت

نماز گذارندگان

نماز گذارنده کان بیشتر میشود و امر بر مردم آسانتر میشود هرچند عمومات و بعضی خصوص
روایات جابر دلالت دارد که در شب دفن کنند و نماز جنازه در هیچ وقتی از اوقات
پنجگانه که در آن نماز نافله و غیر آن مذکور شد مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آن و غیر آنها کراهتی
ندارد و اگر اتفاق افتد نماز میت در وقت نماز فریضه یومیه پس اگر یکی مضیق باشد
و یکی موسع مضیق را مقدم میدارند هرچند نماز میت باشد مثل آنکه بر میت خوف
فساد یا تلف باشد و وقت نماز فریضه وسعت داشته باشد و هرگاه وقت هر دو
موسع باشد جایز است تقدیم هر یک لکن افضل آنست که نماز فریضه را مقدم بدارند
و اما اگر وقت هر دو تنگ باشد پس باز اقوی آنست که فریضه را مقدم بدارند هرچند
لازم آید که میت را بی نماز دفن کنند و در اینصورت نماز را بر قبر او میکنند مگر اینکه ممکن
نباشد دفن میت و کسی دیگر نباشد که دفن کند و میسر نشود مگر تا جبر نماز فریضه که معارض
مابین نماز فریضه و دفن میت باشد نه نماز میت پس در اینصورت ظاهر اینست که دفن
مقدم است نهایت این صورت بسیار نادر است و هرگاه ممکن نشود جمع مابین نماز فریضه
و دفن هرچند با بجا آوردن اشاره باشد زیرا که هرگاه ممکن باشد که نماز فریضه را با بجا
آوردن اشاره بکنند و مشغول دفن بشود باید جمع مابین هر دو بکنند بجهت آنکه احترام مسلم مقدم است
بر اکمال واجبات نماز با امکان نماز اضطراری و ظاهر اینست که حکم سایر نمازهای واجبی
هم حکم فریضه یومیه باشد **دهم** هرگاه جنازه دیگر را در اثنای نماز بر جنازه دیگر حاضر کنند
جایز است که هر دو را با هم شریک کنند پس تکبیر دوم اولی را تکبیر اول دومی قرار
میدهد و نیت نماز دومی را میکند و تکبیر را بقصد هر دو میگوید و دعای هر دو را
بعد تکبیر میخواند و صلوات را برای اولی میخواند و شهادتین را برای دومی و همچنین
تا باخر و همچنین هرگاه در تکبیر سوم برسد و همچنین تا آخر و همچنین هرگاه جنازه سیمی را

بیارند او را با این دو جنازه شریک میتوان کرد ولیکن افضل آنست که نماز را برای اول تمام کند
و برای دیگری از سر گیرد مگر اینکه خوف باشد بر دیگری و قطع کردن نماز و از سر
گرفتن باعث رفع خوف از او بشود و منشأ ضرری هم برای اولی نشود پس در آنجا قطع کند
و از سر گیرد و هر دو را شریک کند و اما قطع نماز و از سر گرفتن بدون خوف
پس احوط ترک آنست **مطلع پنجم** در دفن میت و مقدمات آنست و در آن
چند مبحث است **مبحث اول** سنت است مشایعت جنازه یعنی با جنازه راه رفتن
و در آن ثواب عظیم است و ابن بابویه ره در کتاب عقاب الاعمال روایت کرده است
از رسول خدا صلعم که هر کس مشایعت کند جنازه را پس از برای او هست بهر گامی تا برگردد
صد هزار حسنه و محو میشود از او صد هزار سیئه و بلند میشود از برای او صد هزار درجه
پس اگر نماز کند بران میت مشایعت جنازه او خواهد کرد صد هزار ملک که همه آنها طلب
آمرزش میکنند از برای او پس اگر حاضر شود در دفن آن جنازه موکل میکنند بر او آن جماعت
ملائکه را که طلب آمرزش میکنند برای او تا وقتیکه از قبر برانگیخته شود و شرط نیست
در تحقق مشایعت که همراه میت برود تا دفن او و اینکه نماز بر او بکنند بلکه بهر قدر
که با میت راه میرود بهمان قدر ثواب دارد و در پشت سر جنازه و طرف چپ
و راست او راه رفتن بهتر از پیش روی اوست و از بسیاری از علما نقل شده است
کراهت پیش رفتن و بعضی گفته اند مکروه نیست و بعضی گفته اند هرگاه جنازه دشمن
اهل بیت باشد واجب است در عقب آن [crossed out] راه رود بجهت آنکه [crossed out]
ملائکه عذاب [crossed out] استقبال میکنند آنرا بانواع عذاب چنانکه در احادیث
وارد شده بلکه در احادیث مطلق خلاف مذهب هم مذکور است و اقرب کراهت است
مطلقا و مکروه است سوار شدن در حال مشایعت مگر با عذر و مگر در حال برگشتن

و سنت است که کسی

و سنت است که آنکس در آن حال بفکر عاقبت و خاتمه امر خود باشد و خاشع و شکسته حال
باشد و پندپذیر شود بمرگ و مکروه است خنده و لهو کردن و از بعضی اخبار بر می‌آید
که مکروه است ترک ردا و بعضی حرام دانسته اند و این در غیر صاحب جنازه است
که او ردا را میگذارد تا فرق باشد میان او و سایر مردم بلکه مستحب است که صاحب عزا
مطلقا ممتاز باشد از دیگران بعلامتی که او را بشناسند و سنت است جنازه را
بدوش کشیدن و در آن ذلتی حاصل نمیشود و منافی مروت و عدالت نیست
و ثواب عظیم دارد و سنت است که جنازه چهار گوشه باشد که چهار نفر او را بردارند
و سنت است از برای هر کس که چهار گوشه تابوت را بگیرد بهر نحو که باشد و افضل در کیفیت
این آنست بنابر مشهور اقوی که اول طرف راست جنازه را که دست چپ میت است
از پیش بگیرد بدوش چپ خود و بعد از آن باید بطرف پای راست میت که گوشه
راست آخر تابوت است و آنرا بگیرد و بعد از آن گوشه چپ تابوت که پای راست
میت در آنست بگیرد بدوش راست خود و بعد از آن برود و گوشه چپ تابوت را
که دست راست میت در آنست بدوش راست خود بگیرد و بعضی برعکس این گفته اند
و احادیث هم در این ظاهرتر است لکن اقوی مشهور است بجهت حدیث صحیحی که ابن ادریس
در آخر سرائر نقل کرده است که صریح است در این و ظاهر روایت علاء بن سیابه نیز
همین است و این منافات ندارد با آنکه در روایت علا فرموده اند که مثل دور آسیا
میگردد بجهت آنکه مراد از دور آسیا آنست که دور را قطع نکند و حرکت از طرف راست
و چپ محفوظ نیست و این رد است بر عامه که ایشان دور را قطع میکنند و بعد از
گرفتن دست و پای یک طرف جنازه میروند بجانب دست طرف دیگر و بعد از آن می‌آیند
بطرف پای طرف دیگر چنانکه روایت فضل بن یونس دلالت بران دارد و احوط آنست

و بنقض مرد و قول کند **مبحث دویم** سنت است از برای کسیکه جنازه را ببیند اینکه بگوید
الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم
زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة
وقهر عباده بالموت ودر حدیث است از حضرت صادق علیه السلام اینکه
پیغمبر صلعم فرمود که هر که بگوید اینرا نمیماند ملکی در آسمان مگر اینکه میگرید از روی رحمت
و رقت از برای صدای او و همچنین سنت است که بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من
السواد المخترم **مبحث سیوم** دفن کردن میت واجب کفائیست و بفعل بعضی از
مکلفین از دیگران ساقط میشود و اقل واجب اینست که او را در گودالی پنهان کنند
که محفوظ بماند بدن او از درندگان و پوشیده باشد بوی او از جنس نوع انسان و جایز است
که او را در سردابی بگذارند و کافی نیست اینکه او را در تابوتی از سنگ یا غیر آن بگذارند در روی
زمین و همچنین کافی نیست که خانه کوچکی در روی زمین بسازند که او را در آن پنهان کنند
بلی هرگاه در تابوت بگذارند و در زمین دفن کنند جایز است لیکن کراهت دارد و اینها
که گفتیم در حال اختیار است و اما حال اضطرار مثل اینکه زمین بسیار سخت باشد
که نتوان قبر کند یا برف بسیار باشد یا زمین یخ کرده باشد و نتوان هم او را بجای دیگر
نقل کرد بجهت دوری بسیار یا خوف فساد میت یا امثال اینها در اینجا هرگاه میسر شود
که خانه برای او در زمین بسازند یا در تابوت سنگی یا امثال آن در روی زمین پنهان کنند
چنان کنند و لیکن بقدر مقدور ملاحظه آن دو حکمت را بکنند یعنی محفوظ ماندن
بدن از درندگان و مخفی بودن بوی او از انسان و هرگاه هر دو بعمل نیاید هر کدام
که ممکنست بعمل آورند **و کسیکه** در دریا بمیرد واجب است که او را غسل دهند و کفن کنند
و نماز بر او بکنند و او را بخشکی ببرند بجهت دفن یا صبر کنند تا بخشکی برسند

هرگاه ممکن نشود و خرج

هرگاه ممکن نشود و خرج لازم نیاید و فساد در میت روی ندهد و هرگاه ممکن نباشد یا در تأخیر
یکی از این امور حاصل شود او را در خمره یا آنچه شبیه بآن باشد بگذارند و سر او را
ببندند و در دریا بیندازند یا اینکه او را سنگین کنند باینکه سنگی یا آهنی بپای او
ببندند یا جای دیگر او و در آب بیندازند که فرو رود و احوط اینست که در همه حال او
رو بقبله باشد هر چند وجوب آن ظاهر نیست بلی واجب است در قبر و سرداب خوابانیدن
میت بر دست راست در حالیکه روی او بقبله باشد و همچنین در تابوت و خانه کوچکی
که برای او در روی زمین میسازند در حال اضطرار و هرگاه زن کافره بمیرد و حامله باشد از مسلمانی
او را در مقبره مسلمانان دفن میکنند و پشت او را بقبله میکنند تا روی آن طفل
بقبله باشد **مبحث چهارم** سنت است که قبر را گود کنند بقدر قامت انسان
یا بقدر چنبره گردن انسان و زیاده بر اینها مکروه است و فرقی در این مابین مرد و زن نیست
و مستحب است که لحد بکنند از برای قبر و آن اینست که وقتیکه قبر تمام کنده شد در جانب
قبله آن مکانی طولانی بدیوار قبر میکنند متصل بزمین که میت را در آنجا بگذارند
و شق کراهت دارد و معنی شق آنست که در قبر گودی شبیه بنهری میکنند که میت را
در آنجا میگذارند و سقف بر آن قرار میدهند بلی هرگاه زمین سست باشد که لحد نتوان
کند شق کنند و اگر بتوانند که در اینجا شبیه بلحدی در جانب قبله از خشت و گل
و امثال آن بسازند بهتر است از شق و سنت است که لحد وسیع باشد بقدری
که بتوان در آن نشست **مبحث پنجم** سنت است که جنازه مرد را در نزد پای قبر بگذارند
و از آنجا داخل کنند و جنازه زن را پهلوی قبر برابر قبله بگذارند بعرض و مستحب است
که چون جنازه بنزدیک قبر برسد بزمین بگذارند و لحظه درنگ کنند بجهت مهیا شدن
از برای دفن و ساکن شدن هول قبر پس بردارند و قدری راه ببرند و باز بزمین بگذارند

و لحظه درنگ کنند پس بردارند و بر لب قبر گذارند و بعد از آن دفن کنند و در این فرقی مابین
مرد و زن نیست و از کلام جمعی ظاهر میشود که نقل کردن سه دفعه از برای مرد است و شهید
در شرح لمعه نسبت آنرا بالمشهور داده و فرموده که در اخبار حکایت سه دفعه مذکور نیست
و در باب دفعات حدیثی ابن بابویه در علل الشرایع نقل کرده و آن حدیث شامل مرد و زن
همه هست گویا ایشان بآن برنخورده اند و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه نیز فتوی بمضمون آن
داده و کلام بعضی دیگر هم ظاهر در عدم فرق است و کلام بعضی مشتبه است و مقصود ایشان وضوح
ندارد و بهر حال اظهر اینست که فرقی مابین زن و مرد نیست و سنت است که مرد را از سر از
جانب پای قبر داخل کنند باین نحو که اول سر او داخل قبر شود و بعد از آن باقی بدن او را
بخلاف زن که او را بالعرض داخل میکنند که سر و پای او یکدفعه داخل قبر شود و کراهت است
که ارحام میت او را داخل قبر کنند هرگاه میت مرد باشد و هرگاه زن باشد بهتر آنست
که شوهر او آنرا بقبر بگذارد و بعد از آن ارحام محارم و هرگاه اینها نباشند زن صالحه
او را بقبر بگذارد و هرگاه ممکن نشود مرد بیگانه صالحی و اگر پیر باشد بهتر است و هر کدام
که نزدیکتر باشند بزن خصوصا شوهر طرف پاهای او را بگیرد و سنت است که هرگاه میت زن
باشد جامه در روی قبر بپوشانند تا وقتی که بر او خشت بچینند و فارغ شوند و سنت است
اینکه کسیکه میت را داخل قبر میکند و خود داخل قبر میشود سر و پای برهنه باشد و همه بندهای
خود را باز کند عبا و ردا را نیز زیر جامه و سنت است که در وقتیکه نزدیک قبر میگذارد بگوید
اللهم عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به و اگر زن
باشد بجای عبدک در اول امتک بگوید و بجای ابن ابنة و بجای نزل نزلت بگوید
و همچنین در مواضع دیگر از دعاها مذکور میشود تفاوت مرد و زن را در کلمات و اعراب
ملاحظه کند و در وقتیکه میت را داخل میکنند بگوید بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلعم

اللهم

اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته
وثبته بالقول الثابت وقنا وایاه عذاب القبر و مستحب است که در وقتیکه
او را در قبر میگذارند بندهای کفن را از جانب سر و پا بگشایند و روی او را باز کنند
و پهلوی روی او را بزمین برسانند و از برای او در زیر سر بالشی از خاک بسازند و در پشت سر او
خشتی یا کلوخی بگذارند که میت رو بپا نیفتد و با او قدری از تربت مقدسه حضرت
سید الشهدا بگذارند و هرگاه مهری از تربت مقدسه نیز در برابر روی او بگذارند
شاید بهتر باشد و سنت است که در وقتیکه او را در قبر گذاشت بگوید اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و بخواند سوره حمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
و قل هو الله احد و آیة الکرسی و اینکه بگوید بسم الله و بالله و فی سبیل الله
و علی ملة رسول الله صلعم اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم افسح
له فی قبره والحقه بنبیه اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه پس بگوید اللهم
جاف الارض عن جنبیه وصاعد عمله ولقه منک رضوانا و اینکه
بگوید اللهم عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به
اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته والحقه بنبیه وقه شر منکر ونکیر
و اینکه بگوید اللهم ان هذا عبدک فلان بجای فلان اسم او را بگوید وابن عبدک
قد نزل بک وانت خیر منزول به قد احتاج الی رحمتک اللهم
ولا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم بسریرته ونحن الشهداء
بعلانیته اللهم فجاف الارض عن جنبیه ولقنه حجته
واجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه واجعل هذا القبر

خَيْرَ بَيْتٍ نَزَلَ فِيهِ وَصَيِّرْهُ إِلَى خَيْرٍ مِمَّا كَانَ فِيهِ وَوَسِّعْ لَهُ فِي مُدْخَلِهِ وَآنِسْ
وَحْشَتَهُ وَاغْفِرْ ذَنْبَهُ وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ و اینکه بگوید
نیز اللَّهُمَّ يَا رَبِّ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ
اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئاً فَتَجَاوَزْ
عَنْهُ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ صلعم وَصَالِحِ شِيعَتِهِ وَاهْدِنَا وَإِيَّاهُ إِلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ و مستحب است تلقین شهادتین و اسماء
ائمه علیهم السلم و سایر عقاید حقه و سنت است که در اینحال دست راست را در زیر شانه راست
میت بگیرد و دست چپ را بر شانه چپ میت بگذارد و حرکت بدهد میت را
و شروع کند در تلقین و ذکر شهادتین و اسماء ائمه علیهم السلم بهر عبارتی که بگوید خوبست
و جامع‌ترین صور تلقین آنست که بعضی علما ذکر کرده‌اند و آن اینست
که در اول بار سه مرتبه بگوید اسمع افهم و اگر زن باشد بگوید اسمعی افهمی
یا فلان بن فلان و بجای فلان نام او و پدر او را بگوید و اگر نام او را ندانند بگویند
یا عبد الله بن عبد الله و اگر زن باشد یا امة الله ابنة عبد الله هَلْ أَنْتَ
عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً صلعم عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَسَيِّدُ النَّبِيِّينَ
وَخَاتَمُ الْمُرْسَلِينَ وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ
وَإِمَامٌ افْتَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَى الْعَالَمِينَ وَأَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ
وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ
وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ
وَالْقَائِمَ الْحُجَّةَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ



وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَأَئِمَّتُكَ أَئِمَّةُ هُدًى أَبْرَارٌ
یا فلان بن فلان و نام آن شخص و پدر او را بگوید إِذَا أَتَاكَ الْمَلَكَانِ الْمُقَرَّبَانِ
رَسُولَيْنِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَسَأَلَاكَ عَنْ رَبِّكَ وَعَنْ
نَبِيِّكَ وَعَنْ دِينِكَ وَعَنْ كِتَابِكَ وَعَنْ قِبْلَتِكَ وَعَنْ أَئِمَّتِكَ
فَلَا تَخَفْ وَقُلْ فِي جَوَابِهِمَا اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي
وَمُحَمَّدٌ صلعم نَبِيِّي وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي وَالْكَعْبَةُ
قِبْلَتِي وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامِي وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ
الْمُجْتَبَى إِمَامِي وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الشَّهِيدُ بِكَرْبَلَاءَ إِمَامِي وَعَلِيٌّ
زَيْنُ الْعَابِدِينَ إِمَامِي وَمُحَمَّدٌ بَاقِرُ عِلْمِ النَّبِيِّينَ إِمَامِي وَجَعْفَرٌ الصَّادِقُ
إِمَامِي وَمُوسَى الْكَاظِمُ إِمَامِي وَعَلِيٌّ الرِّضَا إِمَامِي وَمُحَمَّدٌ الْجَوَادُ
إِمَامِي وَعَلِيٌّ الْهَادِي إِمَامِي وَالْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ إِمَامِي
وَالْحُجَّةُ الْمُنْتَظَرُ إِمَامِي هَؤُلَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ
أَئِمَّتِي وَسَادَتِي وَقَادَتِي وَشُفَعَائِي بِهِمْ أَتَوَلَّى وَمِنْ
أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرَّأُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ثُمَّ اعْلَمْ يا فلان بن فلان
أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى نِعْمَ الرَّبُّ وَأَنَّ مُحَمَّداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِعْمَ الرَّسُولُ
وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع وَأَوْلَادَهُ الْأَئِمَّةَ الْأَحَدَ
عَشَرَ نِعْمَ الْأَئِمَّةُ وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
حَقٌّ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَسُؤَالَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ
حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَتَطَايُرَ
الْكُتُبِ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا



وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ پس بگوید افهمت یا فلان و در حدیث است که میت
در جواب میگوید که بلی فهمیدم پس بگوید ثَبَّتَكَ اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ هَدَاكَ اللَّهُ
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ عَرَّفَ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَوْلِيَائِكَ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ
رَحْمَتِهِ پس بگوید اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَأَصْعِدْ بِرُوحِهِ
إِلَيْكَ وَلَقِّهِ مِنْكَ بُرْهَاناً اللَّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ پس بعد از آن خشت
بر لحد بگذارند و خشتها را یکدیگر متصل بگذارند و اگر رخنه داشته باشد بگل و امثال
آن مسدود کنند در خاک بر میت نریزد و سنگ و آجر هم بعنوان خشت کافیست ولکن خشت
افضل باشد و بهتر آنست که از جانب سر میت شروع کنند بخشت چیدن و مستحب است
که در وقت چیدن خشت این دعا بخوانند اللَّهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ
وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ
مَنْ سِوَاكَ فَإِنَّمَا رَحْمَتُكَ لِلظَّالِمِينَ و در روایت دیگر اینست اللَّهُمَّ ارْحَمْ
غُرْبَتَهُ وَصِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَأَسْكِنْ
إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً يَسْتَغْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَاحْشُرْهُ
مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ و مستحب است آنکه بیرون آید از جانب پای قبر
خواه میت مرد باشد یا زن و در وقتیکه بیرون می آید بگوید إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ
و آنکه بریزند حاضران خاک را برو با پشتهای دستهای خود و در آن حال بگویند إِنَّا
لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و آنکه در اینحال سه مرتبه به پشت دست خاک بریزند
و بگویند اللَّهُمَّ إِيمَاناً بِكَ وَتَصْدِيقاً بِكِتَابِكَ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ اللَّهُمَّ زِدْنَا إِيمَاناً وَتَسْلِيماً



هم خوبست چنانکه در روایت معتبر وارد شده و شاید این هم مستحب دیگر باشد و ریختن
به پشت دست هم مستحب دیگر پس هر دو را بکند بهتر خواهد بود و مستثنی است از این حکم
ارحام میت بلکه مکروه است بجهة ایشان خاک ریختن بعلت آنکه باعث قساوة دل میشود
و دوری از رحمت خدا مسجد بشه سنت است که قبر را چهار گوشه سازند و مسطح و هموار
بکنند و بلند کنند از زمین بمقدار چهار انگشت تا مقدار یکوجب و از این بیشتر بلند کردن خوب
نیست و شاید اکتفا بمقدار چهار انگشت کشاده بهتر باشد و سنت است ریختن
آب بر روی قبر و بهتر آنست که این نحو باشد که در روایت سالم بن مکرم وارد شده
که بعد از هموار کردن قبر رو بقبله بایستد و قبر را پیش روی خود بگیرد و آب بریزد از جانب سر میت
از طرف قبله و دور بدهد آب را بر قبر و از چهار جانب تا برگردد تا بجانب سر میت و آب را
قطع نکند تا دور تمام نشود و هر چه از آب زیاد آید بریزد در وسط قبر و سنت است که بعد از ریختن
آب دست بگذارند بر قبر و انگشتها را از هم بگشایند و دست خود را بقوت بر قبر بگذارند که اثر دست
آنها بر خاک بماند و در آنحال بگویند اللَّهُمَّ ارْحَمْ غُرْبَتَهُ وَصِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ
وَحْشَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا يَسْتَغْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ
وَأَلْحِقْهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ و هم بگوید اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَأَصْعِدْ
إِلَيْكَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَاناً وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تُغْنِيهِ
عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ و بهتر آنست که این دعا را در حالی که رو بقبله باشند بخوانند
و استحباب اینکه اثر دست در خاک بماند در غیر حال اول دفن معلوم نیست و دلیلی بر غیر
آن نیافتیم و در حدیث صحیح است که هر کس باید در نزد قبر برادر مؤمن خود پس دست خود را
بر قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره انا انزلناه في ليلة القدر بخواند ایمن میشود از فزع اکبر قیامت
و این مضمون در چند روایت نقل شده و در بعضی از آنها فرموده اند که رو بقبله بخواند و سنت

و بعد از برگشتن مردم ولی میت ببلندترین صدای خود او را تلقین کند بنحوی که گذشت
و اگر خواهد دیگری را امر کند که تلقین کند و این تلقین سیم است و در احادیث فرموده‌اند
که این باعث آن میشود که دیگر نکیرین از سؤال قبر نکنند و بهتر آنست که در حال تلقین
رو بقبله باشد و در نزد سر میت و هرگاه تقیه و خوف باشد هموار بگوید و از برای اطفال تلقین نیست
نهایت شهید ره فرموده است که ممکن است که بجهت شعار آنها را نیز تلقین توان کرد و مستحب است که در نزد
سر میت علامتی بگذارند از سنگ یا چوب تا معلوم باشد بلکه اسم او را هم بر لوح سنگ
یا چوب نقش کنند و حکمت اینها اینست که معلوم باشد قبر او تا زیارت آن بکنند و ثواب
بجهت زائر و میت هر دو حاصل شود مبحث هفتم مکروه است فرش کردن قبر بتخته چوب
و امثال آن مگر نزد ضرورة مثل آنکه زمین آب بر می‌آورد یا رطوبت بسیار دارد در آن وقت
کراهت نخواهد بود و اما فرش کردن قبر بجامها و فرشها پس ظاهر آنست که حرامست و همچنین
چیزی دیگر با او دفن کردن از چیزهائی که قیمتی داشته باشد اما پوشیدن قبر و لحد بتختهای چوب
پس دلیلی بر کراهت آن نیست و مکروه است که در قبر بریزند از غیر خاک خود آن قبر و گلی
که از غیر آن قبر باشد در او کار کنند بلکه باید از خاک خود آن گل بسازند و ابن جنید از علمای ما
گفته است که این در وقت دفن است اما بعد از آن باکی نیست و اما خشت که بجهت
لحد کار میشود و همچنین در آجر و گچ که در روی قبر را بآن محکم میکنند ظاهر اینست که کراهتی نباشد
خصوصا در خشت لحد که هرگز مکروه نیست بجهت عدم امکان خشت غالبا مگر از خارج و همچنین
مکروه است گچ کاری کردن قبر یعنی گچ مالیدن و سفید کردن و بعضی گفته اند که این کراهت
بعد از کهنه شدن قبر است نه در اول امر و اول اشهر و اظهر است و ظاهر آنست
که کار کردن گچ یا آجر و سنگ بجهت ساختن قبر مکروه نباشد خصوصا در بلادی که خاک
آن زبون باشد و محتاج باشد باستحکام قبر بگچ کار کردن و همچنین مکروه است نو کردن قبر



بعد از اندراس کهنه شدن یعنی از نو صورة قبر را ساختن اما هرگاه شکستگی
بهم رسانیده باشد یا سوراخی شده باشد مرمت کردن آنجا و صحیح کردن آن معلوم
نیست که صحیح باشد مکروه باشد و بعضی گفته اند که هرگاه مقبره وقف باشد و میت
خاک شده باشد حرامست نو کردن قبر بجهت آنکه مانع میشود مردم را از دفن کردن
و بعد از خاک شدن میت را دیگر حقی در آن زمین نیست و این سخن در وقتیست
که احتیاج مردم بآن زمین ثابت باشد خوبست و اگرنه حکم بحرمت مشکلست و مکروهست
بنا کردن جائی در سر قبر و مسجد قرار دادن آن و نماز کردن نزد آن و بدانکه علمای ما استثنا
کرده اند از کراهت این امور یعنی گچ کاری کردن و نو کردن و بنا ساختن و نماز کردن قبور
انبیا و ائمه هدی علیهم السلام را بسبب اجماع و اخباری که در فضیلت تعمیر آنها و متوجه
شدن آنها وارد شده و همچنین در نماز کردن در آنجاها و ثواب و فضیلت بسیار داشتن
نماز در آنجاها بلکه چنین است قبور اولاد ائمه و علما و صلحا چنانکه همیشه در همه عصرها متداول
بوده در میان عامه و خاصه و مکروهست دفن کردن دو میت در یک قبر مگر در حال ضرورت
و اما هرگاه میتی را دفن کرده باشند و بعد از آن خواهند قبر او را بشکافند و میت دیگر در او
بگذارند اظهر آن حرمتست و اما سردابها که متعارف است که بجهت اموات متعدده
میسازند پس جمعی از علما گفته اند که مکروهست در آنها گذاشتن دو میت و بیشتر و اما در آنجا
قولی بحرمت در غیر دفعه اول نیست و در سرداب را گشودن و میت در آن دفن کردن را
نبش قبر نگویند که حرام باشد مبحث هشتم مکروهست نقل کردن میت از بلدی ببلد دیگر
بلکه مستحب است که او را زود دفن کنند و آن نقل کردن منافات دارد با تعجیل و از این معنی استثنا کرده اند
نقل بأماکن مشرفه را و ظاهر اینست که این مسئله اجماعی علمای ما است بلی جمعی شرط کرده اند که باعث هتک میت
و خواری او نباشد مثل آنکه بوی بد او مردم را متأذی کند و خون و چرک از او روان شود و مگر آن او را

از جا روانه بند از بند او بار کنند و امثال اینها و با وجود وصیت میت یا علم بحال او که باین مذلتها
راضی بوده است که او را بآن امکنه ببرند این شرط مشکلست بلی هرگاه معلوم شود در بردن
او میسر نیست مگر با یذاء جمعی از مؤمنین بلکه مریض شدن ایشان و فوت شدن بعضی
بجهت عدم امکان مفارقت و لزوم رفاقت در آن صورة با وجود وصیت و علم برضای او
او هم نمیتوان نقل کرد و بعضی از علمای ما گفته اند که جایز است نقل میت بغیر مشاهد ائمه در وقتیکه
آن مقبره جماعتی از صلحا یا شهدا باشد که از برکت ایشان و برکت زیارت ایشان منتفع
شود و این سخن بد نیست و ظاهر اینست که اشکالی در نقل بعراق المؤمنین قم نباشد خصوصا
هرگاه مستلزم هتک و ناخوشی و اذیت میت نشود این سخنها در وقتیست که قبل از دفن
خواهند نقل کنند اما نقل کردن میت بعد از دفن پس در غیر نقل بمشاهد مشرفه مشهور حرمتست
و بعضی جایز دانسته اند اگر مصلحتی برای میت در آن باشد و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند
در غیر مشاهد حرامست و در مشاهد جایز است و این قول دور نیست و خصوصا در وقتیکه
وصیت کرده باشد و خصوصا در وقتیکه وصیت کرده باشد که او را باماکن مشرفه ببرند و او را سهوا
یا عصیانا در جای دیگر دفن کرده باشند بلکه در این صورة اظهر وجوبست و کلام در لزوم هتک
و خفت و خواری میت همانست که مذکور شد که هرگاه وصیت نکرده باشد یا از حال او
رضای او معلوم نباشد نقل نکنند و در غیر این دلیل بر منع واضح نیست و اینها در وقتیست
که دفن حقیقی شده باشد و اما هرگاه در تابوتی عاریة دفن کرده باشند بجهت آنکه در وقت
امکان نقل کنند امر اسهل است و این همه که مذکور شد در غیر شهید است و شهید را در همان جا
که شهید شده دفن میکنند و سنت است جمع کردن اقربا و خویشان در یک مقبره که بر اهل آنها
آسان باشد زیارت آنها تنبیه حرامست شکافتن قبرها و علمای ما دعوی اجماع
بر آن کرده اند و استثنا کرده اند از این چند موضع را اول آنکه میت پوسیده شده باشد و خاک شده باشد



که هر جا جایز است شکافتن و قبر کردن بجهت میت دیگر خواه زمین وقف قبرستان باشد
یا ملک مباح باشد یا ملک کسی باشد و زمینها و هواها اختلاف دارند در بلاد و در بعضی بلاد
زودتر میپوسد و در بعضی دیرتر و هرگاه شک داشته باشند در پوسیدن میت رجوع
باهل دانش و وقوف میکنند پس اگر در اینحال بشکافند و ظاهر شود که میت بحال خود است
باز قبر را پر کنند و بحال خود بگذارند اما اگر بعضی استخوانها در آن ظاهر شود همان استخوانها
ثانیا در آنجا دفن کنند و ظاهر اینست که در اینجا میت دیگر را نتوان گذاشت خصوصا در بلادی
که مقابر ایشان وسعت ندارد دویم آنکه میت را در زمین غصبی دفن کرده باشند
و صاحب آن راضی نشود یا میت را در جامه غصبی کفن کرده باشند و صاحب آن بقیمت
آن هم راضی نشود که در این دو صورت قبر را میشکافند تا مال بصاحب خود برسد
و در هر دو صورة افضل از برای صاحب مال رخصت دادن است یا قیمت گرفتن اما اگر در جامه
حریر دفن کرده باشند معلوم نیست وجوب نبش بجهت آن سیم آنکه در دفنی است که خواهند
شاهد بگیرند بر موت آن شخص تا او را بشناسند و زن او بداند که مرده است تا عده بدارد
و بتواند شوهر کند و ترکه او تقسیم شود و غیر اینها از اموری که متعلق بمردن او میشود
و این در وقتیست که ممکن باشد شناختن او پس هرگاه مدتی شده باشد که صورة
او متغیر شده باشد که نتوان شناخت جایز نیست شکافتن قبر چهارم آنکه در قبر
چیزی افتاده باشد که قیمتی داشته باشد و واجب نیست بر مالک قبول قیمت آن
پنجم هرگاه میت را بی غسل یا بی کفن یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو بقبله نگذاشته باشند
در جواز شکافتن قبر بجهت تدارک این امور خلافست و اظهر اینست که جایز نیست
خصوصا با وجود آنکه پیش مذکور شد در حکم نماز میت بر قبر او ششم هرگاه در زمین
مملوک قبری کرده باشند بعد از آن آن زمین را بفروشند در آن نیز خلافست و اظهر

عدم جواز نبش است مطلب ششم در ملحقات این باب است و در آن چند مبحث است مبحث اول
هرگاه زنی حامله باشد و طفل او در شکم او بمیرد همینکه علم بمردن طفل حاصل شد
هرگاه ممکن شود بدوائی و علاجی آن طفل را سقط کنند چنان کنند و هرگاه میسر شود
به هر نحو که آسان تر باشد چنان کنند و اگر امر منحصر شود در اینکه طفل را پاره پاره کنند
و بیرون آورند باید بکنند تا مادر او محفوظ بماند و این امر را اولاً زنان باید متوجه شوند
و هرگاه ممکن نباشد زنی یا از زنان بر نیاید و شوهر او هم نباشد مردان محرم او متوجه
شوند و هرگاه اینهم متعذر باشد مردان بیگانه متوجه شوند وهرگاه زن حامله بمیرد
و طفل او در شکم او زنده باشد اگر تواند شد که بدون پاره کردن شکم آن زن آن طفل را
زنده بیرون آورند چنان کنند و اگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند و طفل را زنده
بیرون آورند و بعد از آن شکم او را بدوزند و جمعی از علما گفته اند که طرف چپ را
بشکافند و هرچند حدیثی در این باب در نظر نیست نهایت متابعت ایشان باکی نیست
و در اینجا نیز تقدیم زنان و شوهر را بر غیر اعتبار باید کرد و همچنین تا امر منحصر شود در مرد بیگانه
و احادیث و فتوی علما اطلاق دارند و شرطی نکرده اند که باید معلوم باشد که آن طفل را زندگانی
ممکنست یا نه همینکه علم بحیوة طفل هست باید او را بیرون آورد مبحث دویم جایز نیست
دریدن گریبان و پاره کردن جامه از برای مردان بجهت مردن کسی مگر پدر و برادر و در زنان
خلاف کرده اند که جایزاست که از برای غیر پدر و برادر جامه پاره کنند یا نه بعضی جایز دانسته اند
و از بعضی اخبار بر می آید که زن از برای شوهر جایزاست که جامه پاره کند واما سیلی بر روز زدن
و خراشیدن روی و کندن مو پس اینها همه حرامند واما نوحه کردن بکلام راست که وصف
میت را بکنند و فضایل او را ذکر کنند بنظم و نثر هر کدام باشد باکی نیست ونوحه بباطل
جایز است هم و دروغ حرامست و گریه کردن پیش از بیرون رفتن روح از بدن میت و بعد از آن بلکه گریستن

ابنوحه

برمؤمنی ثواب دارد و ابن بابویه روایت کرده است که در وقتیکه رسول خدا صلعم
از جنگ احُد برگشتند بمدینه از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای
گریه و نوحه شنیدند و از خانهٔ عم خود حمزه صدائی نشنیدند پس آن حضرت
فرمودند لکن حمزه کسی ندارد که بر او گریه کند پس قسم خوردند اهل مدینه اینکه نوحه
نکنند بر میتی و گریه نکنند بر میتی تا اینکه ابتدا کنند بنوحه کردن و گریه کردن
از برای حمزه پس اهل مدینه از آن روز تا حال طریقهٔ ایشان همینست و مستحب است
که هر کس که هر مصیبتی باو رسد بگوید اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ که ثواب بسیار دارد
مبحث سیوم مستحب است تعزیهٔ اهل مصیبت یعنی تسلی دادن مصیبت زدگان و دل آسا
کردن ایشان باینکه نسبت کار را بخداوند حکیم مهربان بدهند و اینکه آن خداوند ظلم
نمیکند و مهربان و رحیم و عدالت پیشه است و کار عبث و لغو نمیکند و اینکه آن خداوند
دانا وعده داده است کسانی را که بر مصیبت صبر کنند اجر عظیم و ثواب جسیم در جنت
نعیم و دعا کنند از برای میت و از برای اهل مصیبت و اینمعنی جایزاست قبل از دفن
میت و بعد از دفن افضل است و مستحبست که جمیع اهل میت را تعزیه بدهند و مؤکد است
استحباب در زنی که طفل او مرده باشد مگر زنان جوان با خوف ریبه واکد در اهل
مصیبت طفل یتیمی باشد دست بر سر او بمالد از روی ترحم و مهربانی تا بعدد هر موئی
حسنه از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا صلعم روایت شده است
و در حدیث است از حضرت کاظم ع که هرگاه یتیم بگرید می لرزد از برای آن عرش
پس میفرماید خدای تبارک و تعالی کیست آنکه گریانید این بندهٔ مرا که پدر و مادر
او را از او گرفته ام پس قسم بعزت و جلال خودم و بلندی جایگاه خودم که ساکت نمیکند
او را بندهٔ مگر اینکه واجب میشود از برای او بهشت واقل تعزیه آنست که در نزد

بگریدهم

صاحب مصیبت حاضر شود که او ترا ببیند و ظاهر اینست که تا سه روز از برای تعزیه
نشستن کراهت نداشته باشد و شیخ طوسی ره دعوی اجماع بر کراهت دو روز و سه روز
هم کرده است و اظهر عدم کراهتست خصوصاً هرگاه محض از برای تحصیل ثواب باشد
از برای مردم و طلب دعا و فاتحه باشد از برای میت و سنت است طعام ترتیب دادن
و فرستادن از برای اهل مصیبت فرستادن تا سه روز و این در حق همسایگان تأکید بیشتر دارد
و طعام خوردن در نزد اهل مصیبت مکروه است و گویا این در وقتی باشد که چیز خوردن
در آنجا باین نحو باشد که اهل مصیبت را بمشقت بیندازد بجهت ترتیب طعام
و مهمان داری علاوه بر آن شغل و هم و غمی که دارند و اگر نه هرگاه طعام از همسایگان باشد
هم هم و بسیار زیاد باشد که کسی نباشد که بخورد یا آنکه رفتن و چیز خوردن در نزد ایشان
باعث خوشنودی و دل آسائی ایشان باشد یا آنکه معین در چیز خوردن ایشان باشد
در این صورت ظاهراً کراهتی معلوم نیست بلکه در بسیاری از مواضع رجحان دارد و همچنین
دلیلی بر کراهت طعام دادن اهل مصیبت مردم را نیافتم خصوصاً هرگاه از برای خیر
میت باشد یا آنکه اهل مصیبت ناچار باشند از اینمعنی بجهت آنکه مردم از راه
دور بدیدن ایشان آمده باشند و کسی هم نباشد که ایشانرا اطعام بکند
بلکه مستحب است که ایشان وصیت بکنند چیزی را از مال خود از برای ماتم او صرف کنند
و دور نیست که وصیت را بغیر اهل خود بکنند که متوجه باشند بهتر باشد بجهت
آنکه ایشان مشغول مصیبت اند مبحث چهارم مستحب است زیارة اهل قبور از برای مردان
و مؤکد است در روز پنجشنبه و دعا شنبه و دوشنبه و پنجشنبه که در اخبار
وارد است که مردگان میدانند آمدن شما را و خوشحال میشوند و انس میگیرند
بشما مثل ... و باکی نیست از برای زنان هرگاه خوف فسادی در آن نباشد

مثل خوف

مثل خوف عدم ستر و محافظت در جوانان ایشان یا کثرة جزع و بیتابی و سخط بر قضای خدا یا ضعف
عقل ایشان و مستحب است که سلام کنند بر اهل قبور و بگویند اَلسَّلامُ عَلی اَهْلِ الدِّیارِ
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُسْلِمِینَ اَنْتُمْ لَنا فَرَطٌ وَنَحْنُ اِنْ شاءَ اللّهُ بِکُمْ لاحِقُونَ
یا بگویند اَلسَّلامُ عَلی اَهْلِ الدِّیارِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُسْلِمِینَ رَحِمَ اللّهُ الْمُسْتَقْدِمِینَ
مِنّا وَالْمُسْتَأْخِرِینَ وَاِنّا اِنْ شاءَ اللّهُ بِکُمْ لَلاحِقُونَ و مستحب است خواندن آیة
الکرسی و ثواب آنرا هدیه اهل قبور کردن در باب سبب حقتعالی قرار میدهد از برای او
از هر حرفی ملکی را که تسبیح میکند از برای او تا روز قیامت چنانکه در مجموعهٔ ورام نقل کرده است
و همچنین مستحب است خواندن سورهٔ مبارکهٔ یس که باعث تخفیف عذاب اهل قبور است
و از برای او هم حسنات بسیار است و همچنین مستحب است خواندن یازده بار سورهٔ
قل هو الله احد و هر فعل خیری را از برای مردگان بکنند بایشان میرسد از صدقه و قرآن
و دعا و نماز و روزه و غیر آن و آن شخص خود هم اجر را میبرد و مشهور میان علما آنست که راه رفتن
بر روی قبرها و تکیه کردن بر آنها مکروه است و دور نیست که مراد استخفاف بآنها باشد یا معبر قرار
دادن باشد و اما راه رفتن بجهت زیارت آنها معلوم نیست که مکروه باشد بلکه از بعضی
احادیث بر می آید که راه بروید بر سر قبرها و هرگاه صاحب قبر مؤمن باشد راحت باو میرسد
و هرگاه منافق باشد متألم میشود و شاید که مراد از این حدیث پا گذاشتن بجهت زیارت ایشان
باشد و گاه هست که ممکن نیست زیارت یکان یکان ایشان از مردگان مگر پا گذاشتن بر قبور
دیگران مبحث پنجم جایز نیست که کافر را در مقبرهٔ مسلمین دفن کنند مگر زنی کافره که حامله باشد
از مسلمانی چنانکه پیش گذشت و اصل دفن کردن کافره هم جایز نیست بنابر مشهور علما
هرچند پیدا کردن آن شخص باشد چنانکه روایت عمار دلالت بران دارد و از سید مرتضی ره نقل شده است
قولی بجواز آن هرگاه کسی انداخته باشد که او را دفن کند و دلیل آن واضح نیست مبحث ششم

شیخ طوسی ره در مصباح فرموده است در بیان نسخه کتابی که گذاشته میشود با میت در نزد جریدتین
فرموده است که میگوید یعنی الشخص که میخواهد مهر کند برای او شاهد شوند بر عقاید او بسم الله الرحمن
الرحیم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة
لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور بعد از ان بنویسد بسم الله الرحمن
الرحیم شهد الشهود المسمون فی هذا الکتاب ان اخاهم فی الله عز و جل
فلان بن فلان و بجای فلان بن فلان اسم خود و پدر خود را بنویسد اشهدهم و استودعهم
و اقر عندهم انه یشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان
محمدا صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و انه مقر بجمیع الانبیاء
و الرسل علیهم السلام و ان علیا ولی الله و امامه و ان الائمة
من ولده ائمته و ان اولهم الحسن و الحسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن
علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم علیهم السلام
و ان الجنة حق و ان النار حق و الساعة آتیة لا ریب فیها
و ان الله یبعث من فی القبور و ان محمدا صلی الله علیه و آله رسوله
جاء بالحق و ان علیا ولی الله و الخلیفة من بعد رسول الله و
مستخلفه فی امته مؤدیا لامر ربه تبارک و تعالی و ان
فاطمة بنت رسول الله و ابنیها الحسن و الحسین ابنا رسول الله
و سبطاه و اماما الهدی و قائدا الرحمة و ان علیا و محمدا و جعفرا
و موسی و علیا و محمدا و علیا و حسنا و الحجة علیهم السلام ائمة و قادة

۱۱۶۱

و دعاة الی الله عز و جل و علا و حجة علی عباده بعد از ان میگوید بان شاهدها
ای فلان پسر فلان و ای فلان که نام ایشان در ان کتاب نوشته میشود ثبت کنید
این شهادت را از زبان من در نزد خودتان و شاهد باشید تا آنکه ملاقات کنید مرا
با این شهادة نزد حوض بعد از ان بگویند آن شاهدها که ای فلان نستودعک الله
و الشهادة و الاقرار و الاخاء موعودة عند رسول الله ص و نقرؤ علیک السلام
و رحمة الله و برکاته یعنی ای فلانی ما میسپاریم ترا بخدا و ودیعه میدهیم شهادة و اقرار
و برادری را نزد حضرت رسول خدا ص و میخوانیم بر تو سلام و رحمت و برکات خدا را بعد از ان
می پیچد صحیفه را و سر آنرا میچسباند و مهر میکند بمهر شهود و مهر میت و گذاشته
میشود در جانب راست میت با جریده و نوشته میشود صحیفه با کافور و عود و نسخه
مصباح [illegible] از آنجا نقل کردیم چون معتمد نبود بعضی از الفاظ محل تشکیک است
و نسخه ارشاد آخوند ملا احمد اردبیلی که در آنجا این حکایت را از کتاب منتهی علامه ره نقل کرده که علامه
فرموده است و شیخ چنین روایت کرده و غلط آن نسخه شرح ارشاد از حد متجاوز است و بنا بر آنچه از آن
نسخه مغلوط آخوند فهمیدم آخوند میفرماید است که مهر کردن بمهر میت و مهر شهود و نوشتن بکافور و عود
مستحب شرط نیست و آنکه بتربت مقدسه بهتر باشد تمام شد مضمون کلام آخوند ره و گویا
آخوند چنین فهمیده اند که آن کلام نستودعک الله و الشهادة تا آخر را شهود در صحیفه مینویسند
و اسم خود یا مهر خود را در ان ثبت میکنند که دیگر جا خالی بمهر کردن بعد از سر چسبانیدن نباشد
و فهمیدن اینمعنی از عبارت شیخ مشکل است و ظاهر اینست که در اعلام اسم شهود اکتفا بهمان
مهر کرده باشد و ان کلام نستودعک الله عهدیست و قبول شهادتیست در در عهده گرفته اند
و وعده کرده اند در نزد رسول خدا ص شهادت بدهند و آنچه درین روزگار متداول است
بمضمون این روایت نیست و شاید آن نیز بد نباشد و آن اینست که صورة استشهاد را مینویسند

و صاحب صحیفه یا وکیل او میبرد نزد چهل نفر از مؤمنین و از ایشان شهادت میخواهد و ایشان
مینویسند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا و بعد از ان اسم خود را مینویسند
یا مهر میکنند یا هر دو را میکنند و میتوان مفید بودن آنرا از صحیفه عمومی نیز فهمید و آن
اینست که حضرت صادق ع فرموده که هرگاه بمیرد میت پس حاضر شود در جنازه او چهل
نفر از مؤمنین پس بگویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا میفرماید خدای
تبارک و تعالی که من روا داشتم شهادت شما را و آمرزیدم برای او آنچه را میدانم
از جمله چیزهائی که شما نمیدانید و بنا بر این قبل از مردن و بعد از مردن هر دو میتوان
نوشت تمام شد جلد اول از کتاب مرشد العوام و بعد از این می آید جلد دویم
در کتاب زکوة و خمس و صوم و غیر آنها حق تعالی توفیق و اعانت عطا کند بر اتمام
آن و خالص کند آنرا از برای ذات مقدس خود و نفع بخشد بآن این روسیاه گناهکار را
و سایر مؤمنان را بحق محمد و آله الطاهرین صلواة الله علیهم اجمعین و ختم این در روز جمعه
سلخ شهر ذیقعدة الحرام شد از سنه هزار و دویست و شش از هجرت مقدسه [illegible]
و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

[illegible]

۱۲۰۲

دیگر ان در روز پنجشنبه پنجم شعبان در مدرسه باب القصر اصفهان از سنه هزار و دویست و
[illegible] بید الاحقر محمد [illegible] النوری بن [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] مدرسه پهلوی مسجد [illegible]
و این مدرسه باب القصر [illegible] حجة الاسلام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلم علی محمد و آله اجمعین اما بعد این چند کلمه ایست در مسایل مناسک حج بیت الله الحرام نظر بخواهش جمعی از برادران دینی در کمال استعجال در ایام روانه شدن از نجف اشرف علی مشرفها افضل السلم بجانب مقصد مرقوم قلم احقر عباد الله ابو القاسم بن حسن ساکن دار الایمان قم میگردد و چون وقت بسیار تنگ بود و مجال در نگ نبود اقتصار بر مسایل حج تمتع نمود چون فرض خود الحمد لله همین بود و این رساله مرتب شد بر ذکر مقدمه و چند باب و خاتمه اما مقدمه پس بدانکه حج تمتع واجبست بر مکلفی که خانه اوش نزده فرسخ شرعی از مکه دور باشد و کسیکه خانه ایشان باین قدر دور نباشد فرض ایشان حج افراد و حج قرانست و جایز نیست از برای کسیکه فرض او حج تمتع است عدول کردن بحج افراد و قران مگر در حال ضرورة مثل آنکه بترسد که هرگاه عمره را اتمام کند حج او فوت میشود و در اینصورة نیت عمره را میگرداند بنیت حج و بعد از اتمام اعمال حج عمره را بنیت مفرده بجا می آورد و اشهر و اظهر آنست که حد خوف فوت شدن حج آنست که گمان غالب داشته باشد که هرگاه عمره را تمام کند وقوف اختیاری عرفه را در نمی یابد پس ظاهر اینست که هرگاه چنین داند که افعال عمره را بعد ظهر روز عرفه هم میتواند بجا آورد و باز پیش از غروب آفتاب بعرفات میرسد عمره را باید تمام کند و جایز نیست عدول بحج افراد و از جمله عذرهائی که عدول میتوان کرد از حج تمتع بحج افراد حیض و نفاس است پس هرگاه زنی حایض باشد یا صاحب نفاس باشد و نتواند طواف کرد و وقت تنگ شد واجبست که عدول کند



بحج افراد پس دست از عمره بر میدارد و بعد از اتمام حج عمره مفرده بجا می آورد و در مسئله قول دیگر هست و لکن اقوی همین است و اما هرگاه عذر حیض و نفاس در اثنای طواف بهمرسد پس هرگاه چهار شوط بعمل آمده است حج تمتع او صحیح است دست از طواف بر دارد و سعی صفا و مروه و باقی اعمال عمره را بجا می آورد و بعد از پاک شدن تتمه طواف را قضا میکند با نماز طواف و همچنین هرگاه بعد از طواف و قبل از نماز حایض شود چنین میکند و نماز را بعد از طهارت از حیض قضا میکند و حج تمتع عبارتست از ادا کردن اعمال چند در مکه و نواحی آن و آن نوزده فعل است اول احرام بستن بعمره تمتع دویم طواف کعبه بجهة عمره سیم نماز طواف کردن چهارم سعی مابین صفا و مروه بجهت عمره پنجم تقصیر یعنی قدری از مو یا ناخن گرفتن و این پنج فعل تمام شد عمره تمام میشود و محل میشود از اکثر اشیاء ششم احرام بحج تمتع بستن هفتم وقوف بعرفات هشتم شب در مشعر الحرام بسر بردن نهم وقوف بمشعر الحرام بعد فجر دهم سنگریزه بجمره عقبه زدن یازدهم قربانی کردن دوازدهم سر تراشیدن یا چیزی از مو کم کردن سیزدهم طواف زیارت چهاردهم نماز طواف زیارت پانزدهم سعی میان صفا و مروه شانزدهم طواف نساء هفدهم نماز طواف نساء هجدهم شب در منی ماندن نوزدهم سنگریزه بهر سه جمره زدن در ایام تشریق و بعضی خوردن از گوشت قربانی هم واجب دانسته اند و آن احوط است و تفصیل و بیان اینها در چند باب میشود باب اول در احکام احرام بدانکه شرع مقدس از برای احرام مواضع چند معین کرده که باید در آنجا احرام گرفت اما احرامگاه اهل عراق از راه نجف هرگاه بمدینه مشرفه نروند



پس آن وادی عقیق است و احرامگاه راه لحسا است و افضل آن مسلخ است که بر که شریف آنجاست و احوط آنست که تاخیر نکند تا ذات عرق که آخر است مگر گویند مگر از برای تقیه یا آزار و در شناختن این احرامگاه و سایر آنها بقول عربان و اهل بادیه اعتماد میتوان کرد و هرگاه از راه مدینه مشرفه روند چنانکه از راه شام هم بآنجا میروند پس احرامگاه مسجد شجره است و هرگاه از راه دریا بروند احرامگاه یلملم است که آنرا سعدیه میگویند و تا ممکن شود خود را بآنجا برساند و بمحاذات میقات اکتفا نکند و هرگاه مضطر باشد در محاذات میقات احرام بگیرد و در ابتدای حرم نیز احرام بگیرد و هرگاه نتواند برگردد بمیقات و همچنین هر وقت که ممکن نشود که حاج در میقاتی که فرض اوست احرام بگیرد در محاذات آن احرام بگیرد و هرگاه بمیقات دیگر برسد تجدید احرام کند و هرگاه نرسد در ابتدای حرم تجدید نماید و بدانکه احرام باید در ماه شوال یا ذی القعده یا اوایل ذیحجه باشد و سنت است از برای حاجی که در اول ماه ذی القعده موی سر و ریش را بگذارد بلکه اگر سر بتراشد احتیاط در اینست که گوسفندی بکشد و مستحب است که پیش از احرام موی زیر بغل را ازاله کند و شارب زهار بلکه کل موی بدن را بنوره بمالد و شارب و ناخن را بگیرد و بدن را از چرک پاک بکند و غسل احرام بکند باین نیت که غسل احرام عمره تمتع میکنم قربة الی الله و در غسل تاکید بسیار است و قبل از غسل هرگاه جامه دوخته پوشیده باشد آنها را بکند و بهتر آنست که نیت کند که جامهای دوخته را میکنم قربة الی الله و بعد از غسل رختهای احرام را بپوشد و نیت کند که جامهای احرام را می پوشم در عمره تمتع عمره اسلام واجب قربة الی الله



و یکی از دو جامه را لنگ میکند و دیگری را بر دوشها می اندازد و بهتر آنست که بطریق ردا باشد و آن باین نحو است که جامه را بر دوشها می اندازد و دو طرف آنرا به پیش سینه می آویزد یا آنکه هر دو طرف جامه را بعد از انداختن بدوش جمع میکند و بر دوش راست می اندازد و بهتر آنست که ردا را گره نزنند و اگر ممکن شود لنگ را هم گره نزنند بلکه طرفهای آنرا از هم بگذرانند و بعضی از آنها را هم داخل در بعضی دیگر کنند و باید که لنگ آنقدر باشد که میان ناف و زانوها را بپوشاند و باید که آن جامها حریر نباشد و پوست و موی حیوان حرام گوشت نباشد و نجس نباشد بنجاستی که نماز در آن معفو نباشد بلکه اخبار معتبره دلالت دارد که در سایر اوقات احرام هم باید پاک باشد و احوط آنست که بدن را در سایر اوقات پاک نگاه دارد و باید که معتدل و مغصوب نباشد و بدن نما نباشد و اظهر اینست که این در لنگ معتبر است نه در ردا و احوط اینست که زنان نیز از حریر محض اجتناب کنند و بعد از پوشیدن جامه احرام بگیرد و سنت است که احرام را در عقب نماز ظهر بکند و اگر وقت آن نباشد یا ممکن نشود عقب نماز واجبی دیگر و اگر ممکن نشود عقب دو رکعت نماز نافله احرام که در رکعت اول بعد حمد قل هو الله احد بخواند و در دویم قل یا ایها الکافرون باین نیت که دو رکعت نماز نافله احرام میکنم سنت قربة الی الله و هرگاه وضو نداشته باشد بغسل احرام تنها در نماز اکتفا نکند و وضو برای نماز بسازد و بهتر آنست که وضو را قبل از غسل بسازد و هرگاه از برای نماز واجبست بنیت وجوب و هرگاه از برای نماز سنت است بنیت قربة و سنت است که چون از نماز فریضه یا دو رکعت نافله فارغ شود بگوید بسم الله و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله اللهم انی ارید ما امرت به من التمتع بالعمرة الی الحج فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی حیث حبستنی

احرام

پس بعد از آن نیت کند و احوط آنستکه اول نیت عمره کند که عمره بجا می آورم عمره اسلام عمره تمتع واجب قربة الی الله بعد از آن نیت احرام کند باین نحو که قصد کند که احرام میگیرم در عمره اسلام عمره تمتع و چهار تلبیه واجب بجهت آن میگویم واجب قربة الی الله و مراد از احرام اینست که حرام میکنیم بر خود هر چه را حقتعالی بر من حرام کرده است تا وقت محل شدن و آن بیست و سه امر است اول شکار کردن حیوانی که دریائی نباشد و نگاه داشتن آن و نشان دادن بصیادی یا اشاره یا بچیزی نوشتن یا مثل آن و همچنین در بستن بر روی آن تا بمیرد و ذبح کردن و گوشت آنرا خوردن هر چند محلی صید آنرا کرده باشد و صیدی را که محرم ذبح کند بر محل هم حرامست خوردن آن هر چند در غیر حرم کرده باشد دویم جماع کردن زنان و بوسیدن ایشان و دست بایشان مالیدن و نظر کردن هرگاه اینها از روی شهوت باشد و همچنین عقد کردن ایشان را از برای خود یا از برای دیگری و ظاهر اینست که عقد هم فاسد است و همچنین هرگاه وکیل کند دیگری را که عقد کند از برای او حرامست و همچنین حرامست شاهد شدن از برای عقد خواه عقد از برای محلی باشد یا محرم و اما اقامه شهادت بر عقد پس اظهر در نزد حقیر جواز است خصوصا هرگاه بر ترک آن مفاسد مترتب شود و جایز است خریدن کنیز بجهت خدمت یا غیر آن سیم طلب منی از خود کردن بدست مالیدن یا بازی کردن یا بهر نحو که باشد چهارم استعمال بوی خوش ببوئیدن و خوردن و ببدن و رخت مالیدن و غیر آن و مراد از بوی خوش بوی چیزهائیست که مهیا میکنند آنها را از برای بوئیدن غالبا مثل مشک و عنبر و گلاب و روغن بنفشه و روغن گل و زعفران و عود و ورس و کافور و امثال اینها هر چند کافور در امثال این زمانها از این باب نیست



نهایت در اخبار وارد شده و ظاهرا در آن اوقات چنین بوده و اما گیاههای صحرائی خوشبو مثل درمنه و گیاه خوشبوی مادران و اذخر و همچنین مثل داچینی و زنجبیل و مصطکی و امثال آن و همچنین میوها مثل سیب و به و ترنج باکی نیست و در ریحان و نرگس و امثال آن خلافست و اجتناب از آنها احوط است بلکه حرمت ریاحین قوة دارد و احوط اجتناب از هر بوی خوشیست و استثنا شده است از بوی خوش خلوق کعبه که آن بوی خوشیست که بیشتر جزو آن زعفرانست و میمالند بکعبه هرگاه جامه محرم بآن آلوده شود ضرر ندارد و همچنین استثنا شده است بوی خوش بازار عطاران مابین صفا و مروه که ضرور نیست دماغ گرفتن از آن و دوری کردن از آن هرگاه کسب را آنچه از آن بشود پنجم دماغ خود را از بوی بد گرفتن که اظهر در حرمت آنست چنانکه اظهر وجوب گرفتن بینی است از بوی خوش خصوصا در وقتیکه مضطر شود بخوردن آن ششم پوشیدن لباس دوخته بجهت مردان مثل پیراهن و قبا و زیر جامه و همچنین آنچه شبیه باینها باشد هر چند دوخته نباشد مثل کپنک و کلاه نمد و امثال آن مثل زره و ظاهر آنستکه پوشیدن همیانی ضرر ندارد و هرگاه تکمه آنرا نبندند از بعض آن دوختن کمی که بجهت تکمه و بند حاصل شده ظاهر آنستکه ضرر نداشته باشد و اگر آنرا بشکافند احوط خواهد بود آنچه گفتیم حکم مردانست و اما زنان پس جایز است ایشان را پوشیدن جامه دوخته بغیر قفازین که دستکشیست که زنان بجهت زینت خود میدوختند هفتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد از برای مردان مثل چکمه و جوراب و امثال آن و اما آنچه تمام روی پا را نپوشد و بعض آنرا بپوشد پس ظاهر جواز است بلکه ظاهرا خلافی نیست

و در پوشیدن نعلین اشکالی نیست و ظاهر اینست که نعلین و دوالی و نعلینی که تسمه آن در عرض باشد هم ضرر ندارد و هرگاه مضطر شود بپوشیدن مثل چکمه جایز است پوشیدن آن لکن بعضی قائل شده اند بوجوب شق کردن پشت پا و در وجوب آن اختلافست و احوط آنستکه اگر مثل چکمه باشد ساق آنرا ببرد و چاک کند از کعب که برآمدگی پشت پاست پائین تر رود و آنرا نیز شق کند از جانب طول در پشت پا لکن وجوب اصل شق معلوم نیست هشتم دروغ گفتن و دشنام دادن و تفاخر نمودن نهم قسم خوردن بلا والله و بلی والله بلکه مطلق قسم علی الاظهر و لکن اظهر آنستکه قصد خصومت معتبر است در آن پس هرگاه کسی محرم را بجهت احترام و مهربانی قسم بدهد که با ما بنشین یا پائین منشین و او قسم بخورد که من میکنم داخل نباشد هر چند مکرر قسم بخورد متوالی و احوط اجتناب از همه است دهم کشتن جانوران بدن مثل شپش و کیک و امثال آنها در جامه یا در بدن و انداختن شپش و در جواز انداختن غیر شپش اشکال است و احوط ترک است بلی هرگاه کنه را انداختن آن جایز است و جایز است که شپش را از جائی بجائی نقل کند بهر جای بدن که خواهد مگر اینکه در جائی بگذارد که در معرض افتادن باشد و اظهر اینست که جایز نیست حلم را از شتر انداختن و مراد از حلم کویا کنه های بزرگ باشد که غالبا در شتر میباشد یازدهم بدون ضرورة روغن ببدن مالیدن و در حرمت روغنی که در آن طیب باشد یعنی بوی خوشی که پیش مذکور شد ظاهرا اشکالی نیست هر چند پیش از احرام بمالد و روغن که بوی آن میماند تا بعد احرام و در غیر آن خلافست و اظهر حرمت است و لکن خوردن آن جایز است دوازدهم ازالهٔ مو از خود اختیارا



و بدون ضرورة و ظاهر اینست که محرم از محرم الا مو از محرم و غیر محرم هیچیک نتوانند کرد سیزدهم ناخن گرفتن بدون ضرورة در حال اختیار و در حال اضطرار جایز است و در حدیث صحیحی هست که از هر ناخنی قبضه از طعام اطعام کند چهاردهم خون بیرون آوردن از بدن بدون ضرورة و در حال ضرورة بر و چیزی نیست و اما مالیدن بدن و خاریدن بدون خون آمدن پس آن حرام نیست پانزدهم سرمه سیاه بچشم کشیدن بدون ضرورة هر چند بقصد زینت نباشد و همچنین هر سرمه که در او بوی خوش باشد شانزدهم نگاه در آئینه کردن بدون ضرورة هر چند بقصد زینت نباشد هفدهم انگشتر بدست کردن از برای زینت هیجدهم خضاب کردن بحنا بقصد زینت علی الاظهر نوزدهم پوشیدن زنان زیورهائی را که عادت بآن ندارند یا آنچه را عادت دارند بپوشند بقصد زینت و اما هرگاه بدون قصد زینت باشد ضرر ندارد و هرگاه آنرا از برای شوهر خود ظاهر نسازد بلکه دور نیست که باید از مطلق مردان پنهان دارد هر چند از محارم او باشد و ممکنست که حکمت در آن این باشد که زینت مهیج شهوة است هر چند از محارم کمتر است بیستم حربه و اسلحه پوشیدن بدون خوف و ضرورة بیست و یکم پوشیدن سر از برای مردان در حال اختیار و مراد از سر مواضعیست که مو میروید و اقوی اینست که گوشها داخل در حکم سر اند و ظاهر اینست که چنانچه همه سر را نمیتوان پوشید بعض آنرا هم نمیتوان پوشید و باکی نیست در دست مشک آب هرگاه بر سر بگیرد و همچنین عصابه که بجهت درد سر بندد و مراد از پوشیدن مثل دستار و کلاه است نه بدست خود یا ببعض اعضای دیگر و اشکالی در جواز خاریدن سر بدست نیست و جایز نیست

پوشیدن بمثل طبق و زنبیل و کاغذ و امثال اینها نیز بلکه بمثل حنا و گل بلکه جایز نیست
سر فرو بردن در آب و اما آب بر سر ریختن و شستن پس باکی نیست و سر
بروی بالش گذاشتن ضرر ندارد و هرگاه سهوا سر را بپوشد باید فورا بیندازد
و احتیاطا تلبیه بگوید و جایز است پوشیدن رو از برای مرد و اما زنان پس جایز است
برای ایشان پوشیدن سر و لکن واجب است رو را خود را بگشایند و اظهر انست
در پوشیدن بغیر جامه مثل بادزن و کاغذ و مثل آن هم جایز نیست برای آنها
و اما پوشیدن بدست و بر رو خوابیدن ضرر ندارد و هرگاه محتاج شود بپوشیدن رو
مثل آنکه مردان نامحرم بر او عبور کنند پس در این صورة جایز است مقنعه خود را
بر رو بیاویزد تا طرف بینی یا ذقن یا پائین تر و اولی انست مقنعه بر صورت او نخورد
بآنکه از چوب حایل با زد یا بدست مانع شود از خوردن بر رو **بیست دویم** در زیر
سایه بان بودن از برای مردان در حال راه رفتن یعنی بودن در جای سقف دار
مثل کجاوه یا محملی سقف داشته باشد خواه در شب و خواه در روز و خواه هوا صاف
باشد و خواه ابر باشد و خواه گاهی آفتاب او را بگیرد یا نگیرد و اما هرگاه جامه بر سر
چوبی نصب کند و برابر آفتاب بدارند در زیر سایه او راه روند پس در ان خلافست
و اظهر جواز است چنانکه ظاهرا اشکالی نباشد در مرور در زیر سقف ساباط یا بازار
و سایه خانه و کوه و درخت و اما هرگاه جامه را بر سر چوب کند و در بالای سر خود
نگاه دارد در مثل سقف باشد پس در ان اشکال است و احوط اجتناب است
آنکه مذکور شد حکم حال راه رفتن است و اما در وقتیکه بمنزل رسید پس هیچکدام حرام
نیست بلکه در توی خانه و خیمه هم میتواند ساکن شد و اما هرگاه در بین راه ضرورتی
باشد مثل مرض یا سرما و گرمای بسیار شدید پس جایز است سایه بان گرفتن



بافدا یعنی ذبح گوسفندی در منی و مطلق سرما و گرما و باران عذر نیست بلکه باید شدید باشد
**بیست سیم** قطع درخت و گیاه است از حرم مکه و شکستن و بریدن هر چند خشک باشد
و این اختصاص بمحرم ندارد بلکه بر محل اسم حرام است و مکروه است احرام گرفتن
در جامه سیاه و سرخ و نارنجی و زرد و تیره و خوابیدن بر روی آنها و همچنین احرام
در جامه چرکین و پوشیدن جامه علمدار و داخل حمام شدن و ولا الله گردن چرک از بدن
و همچنین لبیک گفتن در جواب کسی که او را ندا کند بلکه بگوید یا سعد و سبب آنکه
حیض و نفاس مانع احرام نیست و هرگاه در اینجا که خواهند در مسجد احرام بگیرند
در عبور احرام بگیرند هرگاه دانستی ترک واجب و مستحب احرام را باز بر میگردیم بر سر
کیفیت احرام پس بدانکه هرگاه نیت کرد در احرامگاه بعد از نماز بجهت احرام
چنانکه گفتیم باید چهار تلبیه را بگوید و مقارنه آن با نیت واجب نیست و لکن احوط انست
در بعد نیت بلا فاصله تلبیه را بجا آورد و بهتر آنست در اول آهسته بگوید و چون
براه افتد یا سوار شود بلند بگوید هرگاه محرم مرد باشد و هرگاه در مسجد شجره احرام
گیرد در وقتی که به بیدا رسد سنت است در بلند بگوید و صورة تلبیات اربع بنا
بر اظهر اقوال اینست لَبَّيْكَ اللّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لاشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ و احوط
بلکه اظهر اینست در بعد از این کلمات هم بگوید اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ
لاشَرِيكَ لَكَ و قول مشهور دیگر هم در میان علما هست احوط انست که آنرا هم بگوید
و صورة ان اینست لَبَّيْكَ اللّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ
وَالْمُلْكَ لاشَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ و همزه ان را بکسر و فتح هر دو میتوان خواند
و شاید کسر بهتر باشد و احوط انستکه هر دو را بگوید و سنت است در مکرر بگوید لَبَّيْكَ
ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ و مستحب است در ابتدای تلبیه بعد از نماز احرام ان تلبیات

طولانی را بخواند در حدیث معویة بن عمار است و واجب در تلبیه همان یکبار است و لکن سنت است
تکرار کردن خصوص در عقب نمازها را واجبی و سنتی و در وقتیکه بر شتر سوار شود
و شتر برخیزد و وقتیکه بر بلندی یا پستی برود و وقتیکه بسواری برسد و ولا وقتی که از خواب
بیدار میشود و در سحرها و چون خانهای مکه را در نظر در آورد قطع تلبیه کند **باب دویم**
در احکام طواف سنت است که چون محرم بحرم برسد پیاده شود و بجهة دخول حرم
غسل کند و پاها را برهنه کند و نعلین را بدست گیرد و داخل شود و در وقت دخول قدری
از گیاه اذخر بجاید در دهان او خوشبو شود و با آرام دل و تن و وقار و شکستگی
داخل مکه شود و از برای دخول مکه اگر میسر شود نیز غسل بکند و برای دخول مسجد الحرام
نیز غسل سنت است و سنت است در از در بنی شیبه داخل شود و آن در الحال
داخل مسجد الحرام شده است پس از باب السلم داخل میشود و می آید تا ستونها
در در آنجا در بنی شیبه بوده است و با آرام تن و دل و پای برهنه داخل مسجد شود
و ادعیه و آدابی در کتب علما مذکور است بعمل آورد و جهای ذکر آنها نیست
بسبب طول پس با تانی روانه شود بجانب حجر الاسود و گامها را کوتاه بردارد
از ترس خدا و چون نزدیک حجر الاسود رسد دستها را بردارد و حمد و ثنای الهی بجا آورد
و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بگوید اللهم تقبل منی پس دست در رو یا را
بحجر الاسود بمالد و ببوسد و اگر نتواند دست بمالد و اگر نتواند اشاره کند
و دعائی که وارد شده بخواند و بعد از آنکه رو بحجر الاسود کرد و دعاها را خواند نیت طواف
کند و خانه کعبه را بجانب چپ بگرداند یا نگردانیدن همان نیت و طواف را بجا آورد
و بدانکه طواف چند شرط دارد **اول** طاهر بودن از حدث پس هرگاه با وضو
یا غسل در نماز با تیمم تو ان کرد نباشد باید و ضوء یا غسل بنیت وجوب و هرگاه نتواند تیمم کند



چنانکه در نماز **دویم** طاهر بودن جامه و بدن از نجاسات و اظهر انستکه نجاستی که در نماز
معفو است در اینجا نیز معفو است **سیم** مختون بودن مرد و احوط اینست که صبی
و خنثی نیز ختنه کرده باشد **چهارم** ستر عورة چنانکه در نماز و اما کیفیت طواف
پس اینست در نیت کند در هفت مرتبه دور خانه کعبه میگردم در عمره اسلام عمره تمتع
واجب قربة الی الله و بهتر اینست در در همان حال که رو برو ایستاده نیت را بگیرد
و تا ذکر نیت بگردد و خانه را بطرف چپ بگیرد و شروع کند بطواف و میتواند که در وقتیکه
گردید و خانه را بطرف چپ گرفت نیت کند و مقارن آن روانه شود و مشهور میان
متاخرین انست در باید اجزای بدن او در پیش از همه اعضا است مثل سر انگشت
بزرگ پا یا طرف بینی او برابر شود با جزو اول حجر الاسود و بگردد بدون خانه بجهة
تا اینکه بهمانجا برسد و اظهر انستکه محاذات عرفی کافیست لکن احوط بر قول ایشان است
هرگاه ممکن شود و چون با تحدید و تعیین محاذات مشکل است خصوصا در اوقات ازدحام
اگر کسی پیشتر از حجر الاسود بایستد باین جهت که آن قدری در برابر حجر الاسود است
اول طوافش باشد ضرر ندارد بلکه گاهی ضرور است در چنین کند از باب مقدمه
واجب و همچنین در وقتیکه شوط تمام میشود باز مشهور متاخرین گفته اند باید بهمانجا
ختم کند در ابتدا کرده بود و زیاد و کم نکند و این نیز مشکلست در بعمل آید غالبا
و ظاهر آنست در همینکه صادق آید عرفا در شوط را بجای اول رساند و تمام کرد کافیست
و در اینجا نیز هرگاه در شوط آخر طواف قدری از حجر بگذرد از باب مقدمه با این نیت
در آنقدری در برابر حجر بود در آخر طوافش باشد خوبست و باید در در همه حال خانه کعبه
در طرف چپ باشد و باید همه بدن او از کعبه بیرون باشد پس باید در روی شادروان
کعبه در در اصل اخل خانه بوده است راه نرود و بهتر اینست در مقدار شادروان نزدیک

در همه اطراف خانه ملاحظه کند و بعضی آن را تحدید کرده‌اند بمقدار یک ذراع است و احوط اینست
که دست بدیوار خانه کعبه نرساند و احوط آنستکه همه جا رو بمقصد برود مثل حال نماز یعنی
التفات بجانب راست و چپ کند و اگر قدمی از طواف را رو بکعبه یا پشت بکعبه عمل آورد
آن طواف صحیح نیست و باید که حجر اسمعیل را داخل طواف کند و باید که طواف در ما بین
خانه کعبه و مقام ابراهیم باشد یعنی خود آن سنگی که موضع قدم حضرت ابراهیم بر آن
هست نه دیوار آن خانه که بر دور آن سنگ ساخته‌اند علی الاظهر و همچنین در همه اطراف خانه
مقدار مسافت ما بین کعبه و مقام را باید اعتبار کرد و بعضی آن را تحدید کرده‌اند به بیست و شش
ذراع و نیم است و احوط آنستکه حجر اسمعیل را داخل این مسافت دانیم نه اینکه آن مقدار فاصله را
در جانب حجر اسماعیل نسبت بحجر اسماعیل هم جایز دانسته باشیم و مستحب است که در حال
طواف دعا بخواند بنحوی که وارد شده است و حاجت خود را بخواهد و کلام را اندک کند
در حال طواف و چون بدر خانه کعبه رسد دعای مأثور را بخواند و هر چند که بر کعبه برسد صلوات
بفرستد و همچنین سایر اعمال و دعاهای مأثوره در حین رسیدن بحجر اسماعیل و رکن یمانی
و ما بین رکن یمانی و حجر الاسود بعمل آورد و همه ارکان را در بر گیرد خصوصاً رکن عراقی
و رکن یمانی را و بعضی واجب دانسته‌اند دست مالیدن بر رکن یمانی را و چون در شوط
هفتم بمستجار رسد و آن پشت کعبه است نزدیک برکن یمانی برابر در خانه بایستد
و دستهای خود را بگشاید بخانه و روی و شکم خود را برساند بکعبه و دعای مأثور را بخواند
پس حاجات خود را بطلبد و اقرار بگناهان خود بکند اجمالاً و تفصیلاً و طلب آمرزش کند
که محل اجابت است و باید در وقتیکه میخواهد حجر را ببوسد یا دست بمالد یا ارکان را در بر گیرد
آن موضع طواف را نشان کند و بعد از کردن آن اعمال برگردد بهمانجا که از آنجا دور شده
و بهتر آنست که آدم پا و قوف و پا دست دیا این اعمال را در طوافهای سنتی بکند

و در طواف واجب

و در طواف واجب احتیاط خود را نگاه دارد که مبادا غلطی بکند و چون از طواف فارغ باشد
برود بمقام حضرت ابراهیم و دو رکعت نماز طواف بکند و محل آن در پشت مقام است
یعنی پشت آن سنگ که مذکور شد قبل از این و در طرف راست و چپ نزدیک بآن نیز هم
جایز است لکن باید سر او از آن سنگ در حال سجود پیش نرود که داخل محل طواف باشد
بلکه سر او از جزء آخر آن هم پیش نرود پس داخل آن خانه که در آنجا ساخته‌اند و در جاهای پهن
آن و در پشت آن بشرطی که دور نرود در همه میتوان نماز کرد و تا توانند بآن سنگ نزدیکتر
باشد بهتر است و در حین هجوم و کثرت و اضطرار دورتر هم میتوان کرد هرگاه از خوف فوت
وقت باشد آنچه مذکور شد در طواف واجب است و اما طواف سنت پس نماز آن را
در هر جای مسجد که خواهد میتواند کرد در هر حال و اما کیفیت نماز پس همه آن مثل نماز صبح است
و اذان و اقامه ندارد و باید چنین نیت کند که دو رکعت نماز طواف میکنم در عمره اسلام
عمره تمتع واجب قربة الی الله و مخیر است مکلف در جهر و اخفات و سنت است در رکعت
اول بعد حمد قل هو الله بخواند و در رکعت دویم قل یا ایها الکافرون و بعد از سلام حمد
و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد و دعای مأثور را بخواند
پس بسجده رود و دعای مأثور را بخواند پس باید نزد حجر الاسود رود و دست و بدن بر آن
بمالد و ببوسد و اگر نتواند دست بمالد و اگر نه اشاره کند و آنچه اول مرتبه خوانده است
بخواند باب سیم در سعی میان صفا و مروه چون خواهد متوجه شود بسعی
سنت است که نزد حجر الاسود رود و آن را ببوسد و دستها یا بدن بآن بمالد یا اشاره کند
و از آب زمزم بخورد و در وقت آب خوردن بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْماً نافِعاً
وَرِزْقاً واسِعاً وَشِفاءً مِن كُلِّ داءٍ وَسُقْمٍ و سنت است که از چاه یک دلو یا دو دلو
آب بکشد از دلوی که مقابل حجر الاسود است و بر سر و پشت و شکم بریزد و همان دعا بخواند

جزء

و باز نزد حجر الاسود آید و چنان کند که پیش کرد پس متوجه کوه صفا شود و از میان دو ستونی که قدیم
باب الصفا در آنجا بوده بیرون رود و از آن دری بیرون رود که محاذی حجر الاسود است
و بآرام تن و دل برود تا بالای کوه صفا تا نظر کند بخانه کعبه و رو برکن عراقی کند و حمد و ثنای
الهی بجا آورد و نعمتهای الهی بر خود بشمارد آنچه تواند پس ادعیه مأثوره را بخواند
و بالا رفتن بکوه واجب نیست و همچنین بالا رفتن بپلهها و بهتر آنستکه در پله چهارم نیت کند
از برای سعی و چون بپائین رسد پاشنه پای خود را بکوه صفا بچسباند و ثانیاً بکند نیت
کند و سنت است که با طهارت باشد و هرگاه وضو ندارد وضو بسازد بلکه سنت است
طهارت از نجاست نیز و اما واجبات سعی پس اول نیت است که نیت کند باین نحو که هفت
شوط سعی میان صفا و مروه میکنم در عمره اسلام عمره تمتع واجب قربة الی الله
و در حکم نیت باقی ماند تا فارغ شود و ابتدا کند از کوه صفا و ختم کند بمروه و رفتن
از صفا بمروه را یکشوط حساب کند و برگشتن از مروه بصفا را یکشوط و همچنین تا هفت
شوط تمام شود و باید که بطریق معهود متعارف رود و واجب است که رو برو بمقصد
برود پس اگر پشت پشت طی مسافت بکند صحیح نیست و اما در بین راه التفات
و نگاه کردن و مجرد گردانیدن رو بطرف راست و چپ ضرر ندارد و جایز است که سواره
و در محمل طی مسافت بکند لکن افضل اینست که پیاده باشد و سنت است که در ابتدای
شروع در سعی بآرام دل و تن باشد و چون بمناره اول رسد از آنجا تا مناره
دویم هروله کند یعنی تند برود مانند دویدن شتر و کرک و چون از مناره دویم بگذرد
باز بآرام رود تا بمروه برسد و هرگاه هروله را فراموش کند قهقری یعنی پشت پشت
برگردد تا بمحل آن برسد و هروله را بجا آورد و اگر سواره باشد در محمل هروله چاروای
خود را اند کند و بر زنان هروله نیست و چون بمروه رسد سنت است که بکوه مروه بالا رود

و دعاهائیکه در صفا خوانده

و دعاهائیکه در صفا خوانده بخواند و دعای دیگر که مأثور است بخصوص آنجا بخواند و سعی کند
در گریه خود را بگریه بدارد و دعا بسیار کند و همچنین دعاهای مأثوره را در حال سعی
و هروله بخواند و چون سعی صفا و مروه تمام شد واجب است که تقصیر کند باین نیت
که تقصیر میکنم از جهة محل شدن از عمره تمتع عمره اسلام واجب قربة الی الله
و تقصیر یعنی جدا کردن چیزیست از موی سر یا ریش یا شارب یا ناخن بمقراض یا غیر آن
و سنت است که از اطراف موی سر و موی ریش و شارب بگیرد و بعضی از ناخنها را بگیرد
و بعضی را از برای حج بگذارد و جایز نیست سر تراشیدن و چون تقصیر بعمل آمد حلال
میشود بر او هر چه حرام شده بود بغیر سر تراشیدن و لکن سنت است که شبیه
بمحرمان باشد و رخت دوخته نپوشد تا احرام حج گیرد باب چهارم در احرام حج
تمتع و آن است که بعد از تقصیر در عمره تمتع واجب است که احرام حج تمتع بگیرد و میقات
این احرام اندرون مکه مشرفه است پس هرگاه عمداً در بیرون مکه احرام بگیرد
صحیح نیست و افضل مواضع آن مسجد الحرام است و افضل مواضع مسجد الحرام
مقام ابراهیم است یا زیر ناودان طلا بر قولی یا تخییر میان مقام ابراهیم و حجر اسماعیل
بنا بر قولی و زن حایض البته در بیرون مسجد احرام بگیرد و افضل آنست که در روز ترویه
یعنی هشتم ذیحجه بعد از نماز ظهر و عصر احرام بگیرند و سنت است غسل احرام باین نیت
که غسل احرام حج اسلام حج تمتع میکنم قربة الی الله و سنت است که هرگاه جامه احرامی را
بکنده است بکند و بار دیگر بپوشد و نیت کند که دو جامه احرامی میپوشم در حج اسلام
حج تمتع از جهت آنکه واجب است قربة الی الله و هرگاه جامهها را کنده باشد و نخواهد بکند هم
جایز است و با آنها احرام میگیرد و چنانکه پیش مذکور شد هرگاه وقت نماز ظهر نباشد
دو رکعت نماز نافله احرام بکند باین نیت که دو رکعت نافله احرام حج تمتع حج اسلام میکنم

بحج اسلام

سنت قربة الی الله و بهتر آنست که اولا نیت حج بکند حج میکنم حج تمتع واجب قربة الی الله و بعد بلافاصله نیت احرام بکند که احرام میگیرم بحج اسلام حج تمتع و تلبیات اربع میگویم از جهت عقد این احرام واجب قربة الی الله پس تلبیه میگوید بطوری که مجزیست و در مقارن کردن تلبیه با نیت احرام وفی صدد ادنی و احوط آنست که مقارن بگوید و بهتر آنست که آهسته بگوید و چون برقطی رسد که آنرا مدعی میگویند هنوز برادم نرسیده باز تلبیه بگوید و چون مشرف شود بر ابطح صدا را بتلبیه بلند کند و کیفیت همانست که گذشت و ادعیه که در حال احرام و بعد احرام وارد شده بخواند و احکام احرام از واجبات و تروک و آداب چنانست که در احرام عمره گذشت و تکرار تلبیات بنهجی که مذکور شد میکند تا بعرفات و چون بعرفات رسید نزد زوال قطع تلبیه میکند و بعد از آن جایز نیست تلبیه مکرر از برای کسی که اضطرارا احرام را بعد زوال بسته باشد مثل صورت نسیان احرام حج که در آنجا احرام میگیرد و تلبیات اربع را یکبار میگوید و بس و آنکه مستحب است که بعد از احرام و خروج از مکه متوجه منی شود با آرام تن و دل و با ذکر خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و دعائی که ماثور است در حین توجه بمنی و ورود بمنی بخواند و شب عرفه در منی بعبادت بسر برد و بهتر آنست که در مسجد خیف باشد و تا صبح بماند و بعضی حرام دانسته اند که قبل از طلوع صبح بیرون رود و مستحب است که از وادی محسر بگذرد تا آفتاب طلوع کند و بعضی حرام دانسته اند و بعد از نماز صبح و تعقیب آن تا طلوع آفتاب روانه عرفات شود و در حین روانه شدن دعای ماثور را بخواند **باب پنجم** در وقوف عرفات و مشعر الحرام بدانکه واجبست که در عرفات توقف کند از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب بلکه تا زوال حمره مشرقیه و در اول آن نیت کند که توقف میکنم در عرفات از حالا تا غروب آفتاب در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و ظاهر آنست که واجب نیست که تمام این زمان را



وقوف کند یعنی از اول ظهر تا غروب آفتاب بلکه جایز است که غسل و نماز ظهر و عصر را در بیرون عرفات بکند و بعد از آن داخل موقف شود بلکه ظاهر آنست که هرگاه قدری از آخر روز را تا غروب آفتاب را بماند هم واجب را بعمل آورده و لکن احوط آنست که پیش از مقدار غسل و نماز ظهرین در خارج عرفات نماند و تمام الوقت را در عرفات باشد و در بین آن هم بیرون نرود و بهر حال هرگاه عمدا پیش از غروب بیرون رود گناه کار است و باید قربانی بکند هرچند حج او باطل نمیشود اینکه گفتیم حکم حال اختیار است و اما هرگاه ممکن نشود او را ادراک عرفات در روز مجزیست که شب عید در عرفات توقف کند هرچند قلیل باشد و این در وقتیست که بداند که مشعر الحرام را قبل از طلوع آفتاب درک میکند و هرگاه مظنه میکند که مشعر الحرام از او فوت میشود قبل از طلوع آفتاب پس در عرفات توقف نمیکند و سنت است که در وقت ظهر غسل کند و اسباب خود را جمع کند و اموری که باعث تشویش خواطرست از خود دور کند و نماز ظهر و عصر را بیک اذان و دو اقامه بکند و در دامن کوه وقوف کند در دست چپ کوه نسبت بکسی که از مکه می آید در زمین هموار و با اصحاب خود مجتمع شوند و فرجه در میان خود نگذارند و بعد از نماز از برای دعا بایستد و رو بقبله مشغول دعا شود با حضور دل و هرگاه ایستادن بر وشاق باشد بحیثیتی که منافی حضور قلب باشد بنشیند و از برای برادران دینی دعا کند بلکه بیشتر از برای آنها دعا کند و طریق اذکار و ادعیه در کتب ادعیه مذکور است و در اینجا محل ذکر آنها نیست و چون آفتاب غروب کرد روانه مشعر الحرام شود و شب را در مشعر الحرام بروز آورد و اظهر وجوب آنست پس نیت کند که شب را بروز می آورم در مشعر الحرام در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و اگر بقصد قربة تنها اکتفا کند بدون نیت

وچون صبح شود نیت کند که می ایستم در مشعر الحرام تا طلوع آفتاب در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و ظاهر آنست که واجب بمسمی وقوف مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب حاصل میشود بلکه ظاهر آنست که مستحب است که قبل از طلوع آفتاب روانه شود و لکن احوط آنست که بماند تا طلوع آفتاب و اینکه مذکور شد وقت اختیاری مشعر است و اما وقت اضطراری آن پس از طلوع آفتابست تا ظهر روز عید و سنت است که در وقت روانه شدن از عرفات بمشعر با آرام تن و دل باشد و ادعیه که وارد شده بخواند و چون بکثیب سرخ برسد که در دست راست است هم دعای ماثور را بخواند و نماز شام و خفتن را تاخیر کند تا مشعر الحرام اگرچه ثلث شب بگذرد و جمع کند میان آنها بیک اذان و دو اقامه و نافله را بعد نماز عشا بکند و نماز صبح را بکند و بعد از آن نیت وقوف واجب را بکند و سنت است که غسل بکند و با وضو باشد در حال وقوف و بایستد و دعاهای ماثوره را بخواند و سنت است که نو حاجی پای خود را بر مشعر الحرام بگذارد و سنت است که از وادی محسر بگذرد تا آفتاب طالع شود و ظاهر اکثر حرامست و در وادی محسر هروله کند چنانکه در سعی میکرد و اگر هروله را فراموش کرد برگردد و بجا آرد و آن شب را در مشعر الحرام بعبادت بروز آورد و سنت است که در آن شب هفتاد سنگریزه از مشعر الحرام از برای رمی جمره برچیند و چون آفتاب برکوه ثبیر بتابد اعتراف بگناهان بکند و هفت نوبه استغفار کند و روانه منی شود و بدانکه هرگاه وقت اختیاری عرفات و مشعر هر دو را در یابد یا اختیاری یکی از آنها با اضطراری هر دو را حج او صحیح است و هرگاه اضطراری عرفه تنها را در یابد جزما حج او باطل است و هرگاه اضطراری مشعر را تنها در یابد اظهر در نزد حقیر عدم صحت است چنانکه اشهر هم آنست **باب ششم** در اعمال منی است مستحب است که در حین دخول بمنی



دعائی که وارد شده بخواند و اما واجبات آن آنست که چون در روز عید داخل منی شد و منزل گرفت ابتدا رمی جمره عقبه کند که از همه جمرات بمکه نزدیکترست یعنی آن جمره را هفت سنگریزه بزند و باید سنگ بزرگ نباشد و از جنس کلوخ و زرنیخ و گچ و غیر آن نباشد و باید که از حرم باشد و بکر باشد یعنی بار دیگر آنرا نینداخته باشند در رمی صحیح و نیت کند مقارن اول انداختن و بر حکم نیت بماند تا فارغ شود و کیفیت نیت آنست که بگوید این جمره را هفت سنگریزه میزنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و اظهر آنست که هر دفعه یک سنگریزه بردارد و پیدرپی یکی یکی تا هفت عدد تمام شود و باید که هر هفتا بجمره بخورد و ظاهر آنست که هرگاه بزمین بخورد یا بجای دیگر و از آنجا بجهد و بجمره بخورد هم کافیست و هرگاه یکی از آنها خطا کند و بجمره نخورد اعاده کند تا هفت سنگریزه تمام بجمره بخورد و همچنین هرگاه شک کند در بر خوردن و سنت است اینکه با وضو باشد و دعای ماثور را بخواند و اینکه بقدر ده ذراع دست یا پانزده ذراع از جمره دور بایستد و اینکه سنگریزها را بدست چپ نگاه دارد و بدست راست بیندازد و اینکه در حین انداختن پشت بقبله باشد و اینکه پیاده باشد و سواره هم میتوان انداخت بلکه جمعی سواره بودن را افضل دانسته اند و اول اظهر است و اینکه بر طریق خذف بیندازد و در معنی آن خلاف است و اشهر و اظهر آنست که سنگریزه را بگذارد در شکم انگشت بزرگ و بناخن انگشت شهادت بپراند و بناخن انگشت میانی هم خوبست و مستحب است که سنگریزها نرم باشند و از زمین برچیده باشد نه اینکه از گوشه سنگ شکسته باشد و اینکه سفید و سرخ و سیاه نباشند بلکه سرمه باشند و رنگارنگ و نقطه نقطه باشند

والقعه در سر انگشت باشند و واجب دویم از اعمال منی قربانی کردن است یعنی ذبح
هدی اگر غیر شتر باشد و نحر کردن آن یعنی مثل کارد یا نیزه در گودی گردن آن فرو
کنند هرگاه شتر باشد باین نیت که ذبح میکنم این هدی را یا نحر میکنم در حج اسلام
حج تمتع واجب قربة الی الله و هرگاه خود نمیکشد جایز است که آن شخص که بنیابت
او میکشد نیت کند و بگوید میکشم این هدی را در حج اسلام حج تمتع بنیابت فلان
واجب قربة الی الله و واجب است که در روز عید بکشد بعد از رمی جمره و پیش از سر
تراشیدن و در منی باشد و آنکه یکی از [illegible] باشد در حج واجب هر چند
وجوب بسبب شروع در حج سنت باشد خواه در حال ضرورة و خواه در حال اختیار
و هرگاه ممکن نشود حکم دیگر دارد نه اینکه جمعی شریک شوند چنانکه در مستحب جایز است
و واجب است که هدی که میکشد یا شتر باشد یا گاو یا گوسفند و افضل همه شتر است
و پستتر همه گوسفند و واجب است در شتر که پنج سال آن تمام باشد و پا در ششم
باشد و در گاو و بز اینکه داخل سال دویم شده باشد و اما میش پس احوط
آنست که هفت ماه آن تمام شده باشد و داخل ماه هشتم شده باشد
و واجب است که ناقص و معیوب نباشد خصی نباشد و عضوی از آنرا نبریده
باشند و بسیار لاغر نباشد و کور یک چشم یا دو چشم و لنگ آشکار و آزاردار
و بسیار پیر نباشد و شاخ شکسته نباشد اما هرگاه روی شاخ شکسته باشد
و شاخ سفید زیر باقی باشد مجزیست و هرگاه گوش او شکافته باشد و چیزی از آن
نیفتاده باشد مجزیست و ظاهر آنست که هرگاه خصیه آنرا پیچیده باشند یا کوفته
باشند اما بر طرف نشده باشد کافیست ولکن مکروه است و اما سوراخی
که بسبب داغ در گوش بهم رسیده باشد پس ظاهر اینست که ضرر ندارد

وحد لاغر

و حد لاغر بودن آنست که در قلوه آن پیه نباشد و هرگاه باعتقاد
چاقی بخرد و بعد کشتن لاغر بودن معلوم شود مجزیست و سنت است که بسیار چاق باشد
و اینکه او را در عرفات برده باشند در روز عرفه و اینکه اگر شتر و گاو ماده
باشند و در میش و بز نر باشد و اینکه خود مباشر کشتن شود و هرگاه نتواند
دست بر روی دست قصاب بگذارد و قوت کند بر سبیل اعانت و اینکه در وقت ذبح
و نحر دعای توجه را بخواند و بعد بگوید اللّهمّ منك ولك پس انکه ذبح میکند بگوید
بسم الله والله اکبر و بعد از ذبح صاحب هدی بگوید اللّهمّ تَقَبَّل مِنّی و در کیفیت مصرف
رسانیدن گوشت خلافست و احتمال مجال ترجیح و تحقیق مسئله نیست ولکن احوط
اینست که باین نحو عمل کند که گوشت را سه قسمت کند و یک حصه را از برای خود
قرار دهد و از آن بخورد اگرچه قلیلی باشد و در وقت خوردن نیت کند که میخورم
از این گوشت قربانی حج اسلام حج تمتع قربة الی الله و بهتر آنست که تتمه حصه
خود را تصدق کند و سه یک دیگر را بعنوان تصدق بفقرا و مساکین دهد باین
نیت که تصدق میکنم این گوشت هدی حج اسلام حج تمتع را قربة الی الله
و ثلث دیگر را برای مؤمنی هدیه فرستد باین نیت که هدیه میفرستم این گوشت
قربانی را در حج اسلام حج تمتع قربة الی الله و بهتر آنست که ایشان از جمله
مصاحبان و دوستان او باشند و قانع و معتر باشند و در روایت تفسیر
نکرده است که قانع کیست که هرچه از جهت او فرستی قانع باشد و معتر کیست
کسیست که از تو فقیرتر باشد و از تو سوال نمیکند و از برای او بیشتر میباید فرستاد
و واجب سیم سر تراشیدن یا تقصیر کردن یعنی چیزی از مو یا ناخن گرفتن است
و مشهور اینست که مردان مخیرند میان سر تراشیدن و تقصیر کردن ولکن افضل

سر تراشیدن است خصوص از برای نو حاجی که بسیار تاکید دارد و جمعی واجب دانسته‌اند
بر نو حاجی که سر تراشد بر سبیل تعیین و همچنین کسیکه موی سر خود را بصمغ
یا عسل و مثل آن مالیده باشد از ترس شپش و چرک و احوط اینست که اینها
ترک سر تراشیدن نکنند بلکه وجوب آن قوة دارد هر چند قول اول هم
دور نیست و افضل اینست که جمع شود میان سر تراشی و گرفتن مو و ناخن
اینها حکم مردانست اما زنان پس بر ایشان واجبست تقصیر یعنی چیزی از موی خود
یا ناخن خود بگیرند و افضل جمع مابین گرفتن مو و ناخن است و واجبست نیت در وقت
سر تراشیدن باین نحو که سر میتراشم از جهة محل شدن از احرام حج اسلام
حج تمتع واجب قربة الی الله و بهتر آنست که دلاک نیز نیت کند و سنت است
که در آن وقت رو بقبله باشد و ابتدا از جانب راست پیش سر کند و بگوید اللّهمّ
اَعطِنی بِکُلِّ شَعرَةٍ نوراً یَومَ القیمة و موی سر را در منی دفن کند
و احوط آنست که تمام سر را بتراشد که موئی از آن نماند و در تقصیر مسمّی
کافیست و در آن نیز نیت بکند باین نحو که تقصیر میکنم از جهة محل شدن
از احرام حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و احوط آنست که در صورة
عمل بتقصیر از اطراف سر و ریش و شارب موی بگیرد و ناخنها را بگیرد
و هرگاه سر را تراشیده باشد دیگر نیت وجوب نکند در تقصیر بلکه بقصد
استحباب کند یا بقصد قربة اکتفا کند و چون سر را تراشید یا تقصیر کرد
همه چیز بر او حلال میشود بغیر زن و بوی خوش و صید حرمی **باب هفتم** در اعمال
برگشتن از منی بمکه بجهة بقیه اعمال حج بدانکه بهتر آنست که در همان روز عید

بمکه بیاید

بمکه بیاید از جهة دو طواف و سعی و هرگاه نتواند روز دیگر بیاید و اظهر عدم جواز تاخیر است
از روز دویم و سنت است که چون داخل مکه شود غسل کند و ناخنها را بگیرد
و همچنین شارب را و متوجه مسجد الحرام شود با ذکر و تحمید و تعظیم الهی و صلوات
بر محمد و آل او بقدر مقدور و چون بدر مسجد آید دعائی که وارد شده بخواند
و داخل شود از برای طواف حج که آنرا طواف زیارت میگویند و در اول برود
نزد حجر الاسود و آنچه پیش گفتیم در طواف عمره بجا آورد در آنجا بعمل آورد از آداب
و ادعیه و الله اکبر بگوید و بعد از آن نیت کند مقارن اول شوط اول باین نحو
که هفت شوط طواف زیارت خانه کعبه میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله و طواف را بهمان نحو که در عمره مذکور شد بعمل آورد و بعد از آن دو رکعت
نماز طواف در پشت مقام ابراهیم بنحوی که در عمره مذکور شد بجا آورد
باین نیت که دو رکعت نماز طواف زیارت میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب
قربة الی الله و بعد از آن سنت است که نزد حجر الاسود بیاید و آدابی که در عمره
مذکور شد بجا آورد پس متوجه شود بسوی صفا از جهة سعی میان صفا و مروه
پس برود و سعی بین صفا و مروه را بعمل آورد بهمان نحو که در عمره گذشت و تفاوتی
نیست الا در نیت که در اینجا باید چنین نیت کند که هفت شوط سعی می کنم
میان صفا و مروه در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و بعد از سعی برگردد
بجانب خانه کعبه از برای طواف نسا و بعنوان سابق طواف کند باین نیت
که هفت شوط طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله پس از آن عقب
مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف بکند بنحوی که گذشت باین نیت که دو رکعت
نماز طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و این طواف نسا

[illegible]

در همه اطواف حج واجبست و در عمره مفرده هم واجبست و در عمره تمتع واجب نیست و چون قول نادری بوجوب هست اگر کسی در اینجا هم بکند معلوم نیست که حرام باشد بلکه دور نیست که بهتر باشد و طواف نسا واجبست بر مرد و زن و پیر و جوان و خواجه سرا و صبی و ولی صبیی در ممیز امر میکند او را بطواف و در غیر ممیز او را طواف میدهد پس اگر نکند بعد از بلوغ هر گاه قضا نکند یا نایب نگیرد در گردن آن زن برا او حرام خواهد بود و بدانکه هر گاه سر تراشید یا تقصیر کرد بعد از آنکه رمی و ذبح را کرده باشد همه چیز برو حلال میشود بغیر زنان و بوی خوش چنانکه گفتیم بلکه صید حرمی هم بنا بر آنچه از اکثر علما نقل شده و همچنین کندن گیاه و درخت از حرم بلکه احوط اجتناب از صید احرامی نیز هست تا بعد از طواف نسا چنانکه بعض علما گفته است پس هر گاه طواف زیارت را کرد بوی خوش هم حلال میشود بنا بر قولی و شاید اقوی این باشد که تا سعی صفا و مروه را نکند بوی خوش هم حلال نمیشود و چون طواف نسا کرد زنان بر مردان حلال میشوند و مردان بر زنان و در این وقت دیگر چیزی برا او حرام نیست و اینکه صید حرم حرامست و گیاه از حرم کندن حرام است آن معنی دیگر است و دخلی باحرام ندارد و مکروهست که رخت دوخته بپوشند و سر خود را بپوشد تا طواف حج و سعی میان صفا و مروه را بجا آورد و همچنین مکروه است استعمال بوی خوش تا از طواف نسا فارغ شود **خاتمه** در عود از مکه بمنی بدانکه حاج چون در روز عید بمکه آمد و اعمال مکه را از طواف و سعی و غیره بعمل آورد واجبست که برگردد بمنی و شب یازدهم و دوازدهم را در منی بروز آورد مگر آنکه در روز دوازدهم از منی بیرون نیاید تا آفتاب غروب کند در شب سیزدهم و او در منی باشد که در این وقت واجبست که شب سیزدهم را هم در منی بسر آورد و این حکم کسیست که در حال احرام حج

بلکه احرام عمره هم علی الاحوط از صید و زنان اجتناب کرده باشد و اگر کسی از صید و زنان اجتناب نکرده باشد واجبست که در هر سه شب در منی شب بروز آورد و در هر شبی که در منی میماند از این شبها واجبست که در اول شام نیت کند که در این شب در منی میمانم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و واجبست که در روز هر یک از این شبها هر یک از سه جمره را بهفت عدد سنگریزه بزند بترتیب اول جمره اولی را میزند که بعرفات نزدیکتر است بعد از آن جمره وسطی بعد از آن جمره عقبه را پس اگر عکس کند اعاده کند وسطی و عقبه را تا ترتیب حاصل شود و طریق رمی جمره همانست که در اعمال روز عید مذکور شد و وقت رمی تمام روز است و قبل از ظهر افضل است و سنت است که در این سه روز از منی بیرون نرود و در جمره اولی و وسطی رو بقبله کند و رمی کند و در جمره عقبه پشت بقبله کند و دعاهائی که وارد شده بخواند و واجبست نیت پس در جمره اولی مقارن انداختن سنگریزه اول نیت میکند که جمره اولی را بهفت سنگ میزنم در حج اسلام حج تمتع واجب قربة الی الله و همچنین جمره وسطی و جمره عقبه را و سنت است که با هر سنگریزه که می اندازد الله اکبر بگوید و تکبیرات در منی سنت است و بعضی واجب دانسته اند در عقب پانزده نماز که اولش ظهر روز عید است و آخرش صبح روز سیزدهم و در شهرها عقب ده نماز و طریق آن اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام والحمد لله علی ما ابلانا و سنت است که در ایام منی نمازها را در مسجد خیف بجا آورد و چون بمکه برمیگردد سنت است که داخل خانه کعبه شود با آداب و شرایط و ادعیه و چون خواهد از مکه کوچ کند طواف وداع بکند باین نیت که هفت شوط در طواف وداع میکنم سنت قربة الی الله و بعد از آن دو رکعت نماز طواف وداع بکند





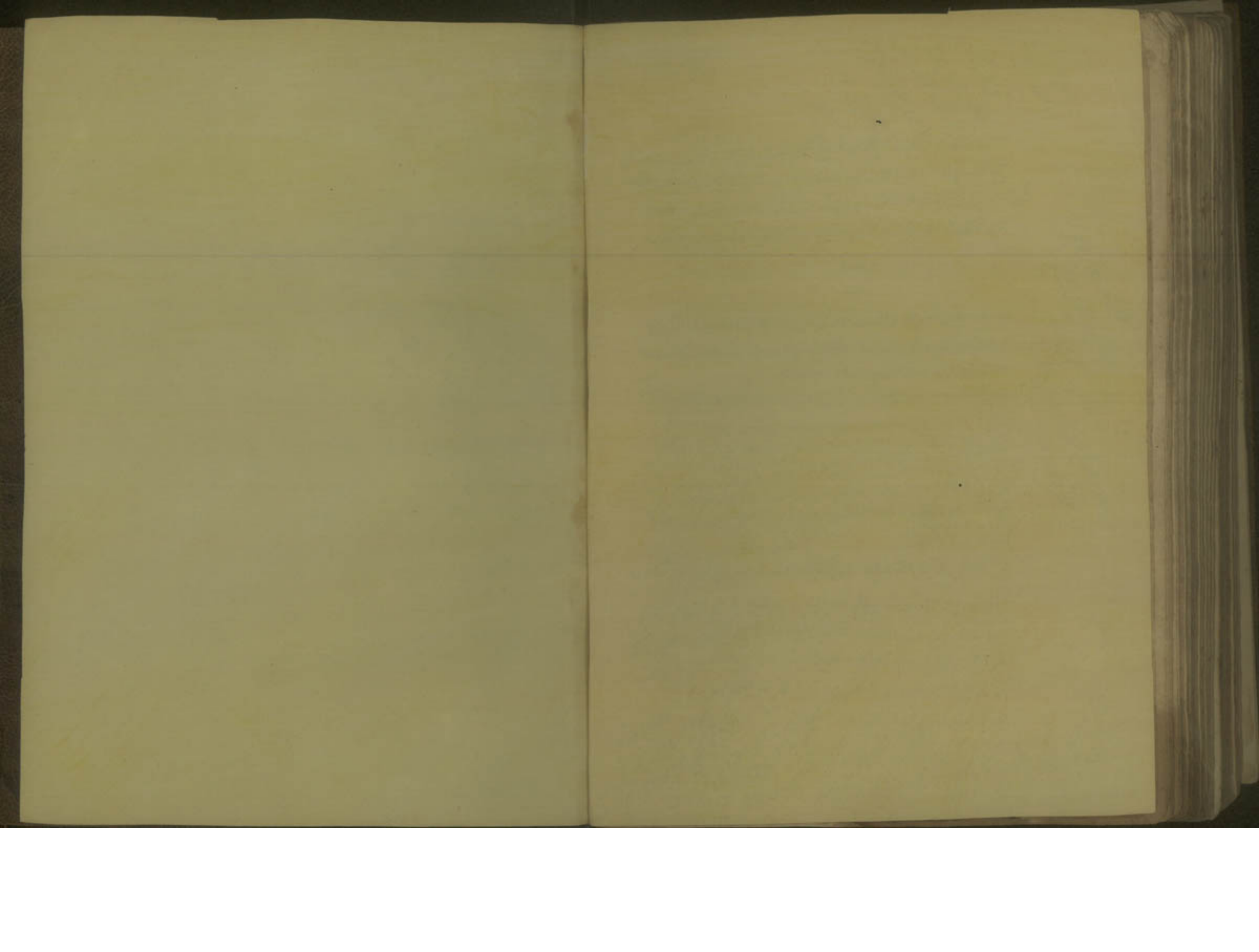


باین نیت که دو رکعت نماز طواف وداع میکنم سنت قربة الی الله و سنت است که در ایام حج سیصد و شصت طواف بکند بعدد ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت شوط بکند و سنت است که در وقت بیرون آمدن از مکه یک درهم خرما بخرد و تصدق کند تا کفاره امورى باشد که از او در حال احرام سر زده باشد و عزم کند

برعود

قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم وانیبوا الی ربکم واسلموا له من قبل ان یأتیکم العذاب ثم لا تنصرون

من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له وله اجر کریم یوم تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین ایدیهم وبایمانهم بشریکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین امنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب



۱۵۰/-

